

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۱۱۶۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	.....
مؤلف	.....
مترجم	.....
شماره قفسه	.....
جمهوری اسلامی ایران	
سازمان اسناد و کتابخانه ملی	





۷۸۸۲۹  
۱۵۱۴



۷۷۷۴  
۷۸۸۲۹

سنة ۱۲۵۴  
من ۲۴ رجب المرجب  
آخر عبادته  
شماره ۱۰۰۰  
شماره ۱۰۰۰  
شماره ۱۰۰۰  
شماره ۱۰۰۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



تحفة الادوار تصنیف

عبد العلی بن محمد  
عماد الدین ابنی محمد قستانی  
مترجم عبد العلی بن محمد



بسم الله الرحمن الرحیم و اسع منشی پشیع علیم

منشآت انشا کلام حمد الله الواسع الختام ثم الصلوة والسلام علی منشی منشآت دین السلام  
والله و ذریاته الجامعین منشآت الی یوم القیام خطبه دیوان منشآت که منشآت فصاحت  
اشما و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و اعلم محترفات غریبه آن صناعت و براعت  
و کتابه ایوان مکملاتی که مکملان بلاغت نامی و فضل بعضی که باقی محسنات بر این  
آن مقام تشبیه و استعارت آیند ستایش و اسع العلمیت که انشا انشا  
انشا فقره ایست از صنایع منشآت او و سپاس و ایزد الفضل ایست که ایجاب  
توان القلم و مایطرون خفیت از کلام عجزات اسم بدایع صفات او منشی کوان که  
ابداع بدان میکند و اسع العلمیت که انشا صنایع میکند حمد الله اسع کل شی  
علی و دست میدان نصی و دست ایوان بلغا از انشا در و فضایل و رود و شاه پیت دیوان  
رسالت و پیت القصیده اشارت بنوت است یعنی ذریه اکت بخانه و لقد کثر  
بني آدم طعاری منشور و فضله هم علی کثیر من خلق عذوان رسایل و سبل و اهل کتاب و اهل  
مکاتیب فضایل انفسل من اولی و فضل المطایب که گاه سریش بنیادی انما افصح العرب  
و الجسم منشی صلیف رو کار گشته و گاه احادیث لطیفش از انشا و ما علم الله  
منشی طریف و لطایف منشیان شیرین گفتار آمده فجاء القرآن من الله منزلاً علی رسله  
لذوی الفضل و عزت صاحب حرب او که مجموعه منشآت دین اند چون سجع

بقدره یقین اند و بعد چون طفل شهور و سنین در مکتب خانه هجرت خاتم النبیین  
تجلی به طوطی حسن حضرت استاد ارباب صناعت انشا و قدوه او تاد اصحاب  
فصاحت و ذکی جامع انساب السیاده و الایاله اسبح الاحیاب العلمیه و العلیتین  
الائمه معصومین و ذلک الجواهر المنشآت فی البحر کماله کلام بدر و اجل لیسان صدق فی  
الانسیب بن علی حسن و جود امین نظام محمد و مناد استادنا و مولانا نظام الحق و تحقیق الله و الدین  
و الدین عبد الواسع الختامی و اسبح الله و اعلم و نظم منشورات امانه که با وجود که  
من جانب الالب بسادات پیش زکریا نیشابوری و امراء صاحب لوامی مولای کلمات  
ولایت قیستان داشته اند میرسد و من طرف الامم بملای شریعت شهاد و فضلیاتی  
کفار می پوزند تاجی ادقات شریف عکراغایه بنحو تحصیل فضایل و کمالات و تحقیق تحقیق  
و ماتیات حرف انواع علوم را با اصولها و فروغها بحدی شیخ و منطق فصیح و حکمت سنج  
در بعض بیان آورده و در موافقت هر کلام شمع و مقاصد افهام و او نام بدستوری  
کرده که و چیز بسیط عبارات و استعارات بتوضیح و تفصیل از ان باب و فغاناید  
و در مقامات ارشاد و افاد که شرف اسرار بدو و اعاده بر بنی نموده که تخلص و صف شمه  
از ان بابها بر سبها مختصر و مطول ثبت نتوان کرد و در رفع معالم تنزیل انواع حج و  
براهین بنوختن تفسیری ابداع فرموده و در فتح باب تاویل مہنات قواعد و  
قوانین بروشنی تربیاتی اختراع نموده منو مصباح ارواح که از لغات مشکوفاست  
فیدین روحی تعقیب است فنون عظیم سی نظری مبسب و مبسب و مبسب و  
صالح عقاید که قانون شفا و بجات از اشارات شافیه و شبهات کافیه او مقرر  
و محرر آمده و ریاض فصاحت و بلاغت که مشع و منسج عیون شرف و منزلت



بشکات نیایع الحاکم محض و شاداب ساخته تانخه مبارکستان روضه و ذکا و کمال  
فرز و بس درستان چنان آمده و مجمل و مفصل مصنفات او جامع اصول هدایت و حاوی تفسیر  
درایت گشته شود و موافقات او که مضامین کفر و قایل و ایضاح و مرقعات است علم بل  
بستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون برادر خسته زین و قدا که مطالع طالع است  
عقلی و کتف مفصلات ثقی است بسط عواید نواید بنیاتی کرده که شمس منیر با انوار حکمت اشراق  
فرز است در مراد اعتبار پس و اثر شاد سارق است و منظر طبع نهاد او که کفایت حدیقه  
ریاضی طبعی است نصب الولیه اقبال نیم نیایع رسامیده که در بر سر تیر مایه که اثر شمس  
نموده در طالع و مناخ مترصد است و منتشر هر چند بدر اندیشه منبسط کرد  
نمیزد اصغر است بصرف فعال او خورشید هم که حکمت اشراق فرزند است در بند  
استفاده ز فیض مقال او انامل و مفتاح ابواب سواد مملکت بدایع و حرکت قلم او  
نیزه خطی آتیک کشای عالم صنایع موافقات او در شهره راه چون نیم مال مقبول جانها  
و مصنفات او در تعلیم فراسان چون مطالع جلال جانان مطهر جرج و دلکش باندک نوحه  
از دریا می فیاض طبع را در چند ان در بر دیو با حل بیان آورد که محاسب و مستوفی  
نهم از عدل آن سر رشته حساب که می کنند و طبیعت سحر آفرین و متخیل دورین او را تصور  
الفاظ و معانی مساعدت نموده که خرد که کشای در احاطه تحیل آن سر رشته تصویر بند  
می کرده و کبریات چنان صورتی و قیاس یافته که در جملین کجا بر از همه خاطر صد نامه درید  
کتابت آورده که کس چگونه از چاه پست گشته نبوده همه آورده است به شکات و دقائق و معین  
بمطالیف و حقایق بر ایت عربی اساس نناده و از آیات و احادیث اعتبار پس  
فرموده عبارت فی النظم و اشکها غرایب هم باسط القلوب و اوسع بهایع

ان الله واسع المغفرة و ارتفاع الوای ان الله لذو رحمة واسع منتهی کما به چنان  
و خطبه نویسن رساله غفران گشته کلک بدایع کمال لطایف آثار روزگار از انشا دین ربانی  
اخبار می بنود که استاد افضل آن سیادت انساب انشا حیات او چون گزیده  
تاریخ زمینی خرد جسم گشت در فصل یکی نماز از روی حساب و آنحضرت اگر چه در  
فضل و متون علم مهارت تمام و خدایت برزوان فیض افهام و در بطا و نام در دست در  
براعت و تفوق بخانه فصاحت جاده بر لوح بیان علمای عصر زمان می نگاشت و از غره  
شباب تا ایام السیف که کوه عقود لطایف را در عقد کتابت می آورد و لغو و نظایف را  
سکه تسبیل فرغ و اصول می نهاد و بیانی مذهب و عبارت مستقیم در تفسیر خطبههای  
رسایل مصنفان زمان و انشا انشای فرخنده نشان و انشا رنسانیه و کتابت  
مکاتیب تا هیچ نیکین و لوح قسور و دامن می داد لیکن فلک غدار با این همه فضل و کمال و  
لطایف احوال و نظایف افعال قدرش نمی شناخت و بچنانکه دایما با ارباب الباب  
قاعده پیغمبر است منطقه آزار او بر میان غدا بسته او را از زده خاطر می ساخت و صدق  
انیمقال از مقبول رفته که یکی از اکابر صاحب عتبار در سفارش آنحضرت بهاد شاه روزگار رقم  
زده قلم لطایف کفار فرموده مستفاد می کرد و می بنده خدمت مولا عبد الواسع ان فنون  
کمال را جامع با وجود رواج انفا پس منتهی الفوایع در انجن و کام داران ضلایع و الحی و وزیر  
کتاب غرایب نصاب جامع البدایع سلطانی که در آثار اخیریات و عدلیات بهایون اصلی  
حضرت سلطان برین بکون سایه آفتاب آفتاب سایه شهنشاهی نظیر السیاط  
ظل الله منظر راقه نورالسلطان العادل حبیب الله تاج بخش تخت نشینان ممالک  
سلطنت تحت ستان تاج بخشیان مرادق ایهت حاکم محاکم نصف بصفت عداوت



راغب ولایت ایالت صاحب لوا کی مکہ ان اللہ یا م بالعدل والاحسان طاعت فرمای  
مصدوقہ الطیور اللہ والاطیور الرسول واولوالامر منکم در ممالک جهان تاج و کمان ہر  
نکردن کشتان تاجستان از ہنہ جم دشان واکردادکن داددہ عدل شہنازا  
شدہ بنیادہ خسرو فرخ رخ بہرام رام عادل غازی لقب یکنام شاہ خلیف  
علی زین و زین غازی دین بہرہ سلطان حسین خلیفہ کل زمان مکہ اجوی فی بحرہ  
بقافکہ از تاج طبع فیاض آنحضرت بر روی زرد کار یا کار ی ماندہ روح مولانا  
الدین علی نریدی را در تاب و قف باد یہ غم شاداب و حرم ساختمہ و روان یعنی را در  
اصحاب ہمین در اضطراب و نوم انداختہ کہ اگر چہ نظمی در بلندی ایران دیوان  
آن نظر فرماید ہر اینست کہ تاج المآثر انشی از فرق دعوی اوائیادہ دیگر از نجالت بر ملا شوا کردہ  
والحالہ ہذہ در کجہ انصاف نزدیک اقصی القضاہ ممالک نصفت بی شایہ کراف و شہاد  
عالم و دستہ بی جرح و جمل تصنیفات شرح ہیں کہ از روی قیاس الہام الکبیر  
در الفاظ مبین ہر نقطہ از انماست ہزاران دریا و آن دریا بالائی نامحسین  
و اعجب چہ جای است کہ اشتغال بجای دیگر بیکرد یا جتہ انبات این مدعا دلیل دیگر باید  
آورد کہ درین معنی کسی را مشہدہ در خاطر است کہ بیا اینک من دایک محل متجان  
چو موی میان نو و در زبانت بیا یک سنی سخن در میان است آری ہر وقت از تاج  
طبعش در حساب دہران عالم تکیمت و مرنامہ از سواج قلش نقش ہندان کار کاہ  
تحریر را کارنامہ ای کہ در آئینہ جان سپردت دیدہ مذہبیت جمال سخن دفر  
انفاس کی باز کن جودت خط بہن کمال سخن دین ایام کہ اکابر دزدی الاقتدار و غلیم  
داغہ کب را مدافع لطلال بقا ہم این بندہ فقیر و ذرہ حق ضعیف غانی دایلی جانی

مالا یدرک کل لایترک کلہ مپلوک و ہشتہ نگتہ چند از خصوصیات نو باوہ وقت  
بر مایہ سخن دانان اہل تحقیق و تدقیق ہند چون جمع شد معانی کوی بیان توان زد  
پس اقدام استقام بصورت مجسم این معام فرخندہ فرجام اقدام نمودہ کتابی تمام  
و ہشتام یافت قدرت ابواب کاثر و عنوان صحیفہ مفاد و صفیہ عذرا الفاظش از خط  
و خال چہمہ پائش از دستکاری مشاطہ پای مری و لالہ بی نیاز رسالہ ایت  
مرتب ز روی فضل و کمال کہ رشک لغبت ثانی و صورت چہن ہست رشک است  
غلط میگویم کہ دیار است کہ در عقل ز اطراف او کہ چہن ہست و قیامی نہایت  
در باب پس حذف چو در سیا شیب روشنی پرور ہست و انشا این کتاب  
برای نصاب مرکب است از مطلع و سرفقہ و مقطعی و مستزادی و معلوم  
بارت و مطلع و دریا و آنچه با ولایت اولی می نماید منظوم از دو مصرع مصرع اول  
خط بہای کتابا مصرع دوم آنچه بر طرک کتب نوشتہ و کتابا فقرہ اول آنچه بفرمان  
زمان انشا یافتہ مرتب از اقتباس و ترکیب و سبجی اقتباس منشا شریعہ واجب التوفیر  
کہ از ہستان ملا یک سپاہ حضرت امام ششم سلطان ابوالحسن علی ابن موسی کرہ  
علیہ السلام و التحدید انشا بیکسر انعام فرمودہ ترکیب اول نوشتہ بادشاہان اسلام  
از روی تعلیم و احترام و اعزاز اگر انتم قسم بہ کج کلہ کلمہ کتابی کہ از زبان چہرہ  
صاحبہ ان باشد ان و اقراں یا اشرف و اعیان ممالک جهان ترتیب نمودہ  
کلمہ ثانیہ اشکہ کہ سپندہ عادل قضاہ ثریبت و دورہ التاج محمد سبحان ہر اہرہ و مستویا  
او بودہ انشا فرمودہ کلمہ ثانیہ مدرسپان مدار پس و شیخان خوانق را کہ کتابت  
آن پتودہ کلہ را بفرمانہای کہ بہت انشا شرح صدور صد رشین و راہ غامی



راه روان قبل از باب دین و کعبه اصحاب حق یقین در طریق انشا آن راه  
پیموده کلمه خامس تزلزلت متولیان موقوفات و معانیات اعظم خرابان  
و ضحایم و سایر غالات از باب علم را پسندیده ترکیب دوام احکام و احکام  
مقیم به کلمه اول فرامین سلطنت آیین کجبت ایالت و حکومت هزاره و او امر  
و در سبب اطراف و کثافت عالم مرتب ساخته کلمه ثانیه شیرینی که نوادر عصر و  
و هر را علم شهرت و لواحق حقوق بر انشا ایشان برافروخته و خطوط مستقیم  
ترغابی که مپلمان مسلمانان و خادمان درست چهار بافتا آن نواخته کلمه ثانی  
متفرقه که مناسب نام و ملائم مقام سرکیش ساخته بجمع مرکب از سه حرف اول  
باقره اصحاب انساب از باب احساب دوم فتح نامه مایون سیم وقف نامه  
مالی شکل بها فقره دوم آنچه از زبان و ارکان دولت را انشا البیان غنان بنان لصب  
بیان آن یافته مشتمل بر دو اسلام و عنوانی اعلام اول مکتوبات اکابر متونج لبد  
عبارت اول از اشارات سادات و نقباء و شیخ تصوف انما عبارت دوم  
از لکنه بعضی از اعالی علماء عبارت سیم با سید عای فضلا و عظام اسلام دوم کتابت  
ارکان دولت متوزع بد عبارت عبارت اول امر اطلب انشاء آن فرموده اند  
عبارت دوم در را پسند عا آن نموده اند عنوان آنچه فرقه گذشته علی تفاوت  
طبقا تعیم حکام اسلام عرض کرده اند مبسوطی بر دو سطر اول آنچه از لکنه بعضی از ارباب  
مناسب بفرمان مطلقا پسندیده مکتوب عرض داشت نوشته ثانی آنچه بدو تفاوت طبقه  
برایا به بادشاهان و صورت عرض داشت مکتوب ساخته فقره سیم آنچه بنفس نفس خود  
در سال کتابت شتابان متضمن توشیه و استعاره تشبیه اول بخدا که بتقدیم

ایشان

ایشان اعتراف نموده نمود از دو مثال مثال اول بستادان فضایل شعار و دو الی قدر  
خود عرض کرده مثال دوم بایان ولایات و خبر و ان اطراف نوشته تشبیه دوم  
شعبه اول با جمل و سر داران حدود خیال کرده خیال دوم بوزاری آصف صفت  
بساط انشا کسره خیال سیم تلامذه و احباب در قید کتابت آورده استعاره ستم  
از محبت با حاکم که در جین تعلق بخوبی و بیان زمان نوشته متقطع آنچه بایمینه ملائمت دارد  
مخبر از تخلص و قافیه تخلص لحن انما قافیه متعاقب بلوح کرمی سبور و مواعظ عالم فی الصدق  
مستزاد در ایراد بعضی از مقولات بزرگ آئین طرب انگیز و بعد از ترتیب و انعام  
حسین نظام ختام و انشای ختم تمام گفتند زدی لاجوردی کا حنث اجنت ختم  
کردی این زده اهر جمر با زبیب و بهار کعبه انشا بحسب موافقت پیوستگی  
شده بمطالع الشریف اعزه و محمادیم زبیب و زینتی سرچه تمام تر یافت و رونق  
و بهای سرچه کاملتر بدو رفت کینه فایده التفات ان اینست که چشم مرکب  
پسند بچشمشان نکرد امید داری بکرم بی نهایت اصحاب براءت و ارباب  
آن است که بقلم بلاغت رقوم اصلاح کلماتی که منسوب بکتابت این بیضاغت شده  
فرمایند علامت آتم عارفان کریم که یک ثواب پسند و منجی شده  
چون شتم از پی زری کان خویش معترف بجز نقصان خویش است سیدم  
متر پروران خود بکسیرند بزرگی بران شمرند الشروع فی المقصود مستین  
بواسطه المعبود مطلع در آنچه با ولایت املی میخامد چسب مطلع کلام از انشا و حماد  
حضرت ملک علام است و املائی در دو مطلع آفتاب نور کلام الصلوة والسلام  
آفتاب مقدمه کتاب لطایف انشامشا و انشا چون در مطلع مطلع طلوع کرده مقصای



این بیت که عارضت از نور چو مطلع شوت ابرویت از مشک و صبر شوت  
 هر یک از جزایر او را بصیرت نام نهادن مناسب نماید و لایق و موافق با الحاقین و احکم  
 بالحقایق

جدی حد و غایت و سپاس از نور از احاطه بدایت و نهایت خداوندی  
 که بعد وافی و حکمت مل کافی طایفه از خواص بنی آدم برگزید و بمنقتاح غایت الازلیه  
 کفایت الابدیه در خزانة کنت کسراختیار ایشان کشاده و در بر نصب نبوت  
 و پیغمبری اختصاص بخشید تا بنندگان او را که بحسب اصل فطرت حاوی فنون استعداده  
 و قابلیت اند بر ستیاری هدایت افرع علم و حکمت سپهر نهند و فعلی که تعلق بایلی  
 اعتقاد و ایمان و سرمد افعال و احوال و ارجح و ارکان داشته باشد بعبادت حق  
 و کلام حق و معتبر بر بیان فرمایند فرستادگان خداوند پاک چو خوشید  
 روش برین تیره خاک کشائیندگان در شرع و دین غایت کمال طریق  
 یقین و طایفه دیگر از کمال افراد انسانی بنیابت خاص مخصوص محبت از نموده در  
 میان امثال و اقربان بجزید شوکت و حشمت و از دیاد جاه و دولت بلند پایه و رفاه  
 فرمود تا اسباب مقدمات و قایم نظم مقاصد عالم که صلاح و سلامت همه در آن است  
 ترتیب و تقید نمایند بی چشمه پارتیغ سلاطین و کامکار سرسری زمین  
 شریف طمع مدار بی سایه سیار شایان نیست سوز کس در سپهر ایمن نیاید  
 دخیل و چون در دیوان مناقب متعالی مراتب حضرت خاتم صلی الله علیه و آله  
 و سلم دریاچه کنت نیاید آدم برین لقا و الطین بخانه و لکن رسول الله خاتم النبیین  
 شده و حجت نبوت لایتم مکارم الاخلاق به مینه لایبی بعدی مسجل شده و به مقتضای

لغات

ملک احمد الشافعی فی المنسوب بالکاشانی احمد الملک با نشان کماله و عواقب منشیات اعلا را  
 طلبیده اشارات با اشارت لازم لاطاعت از زانی فرمودند که هر چند سواد  
 منشیات حضرت مولوی مرحومی مخدومی استادی وسیع المد قیصره از بیاض نخبه  
 فرد و کس زیبا تر و از سواد ریاض و عده رعنا تر است لیکن چون مانند زلف  
 خوبان پریشان مانده و بیاض آن که چون ما و عین الحیات روح و قوت قوت  
 قلوب مجروح است در غلظت مسودات پنهان آمده و ترا که از هیچ رنگ  
 لطیف نفسی نبشت تاب آفتاب ترقیش یا قوت او ساخته و طبع فزوده است  
 که مانند خانه درویشان از عتو و کسر خالی بود معدن جواهر زو اسر گردانیده  
 بحسن تربیت آفتاب علمتش شدی و حید زمان که چو لودی از احاد و آنحضرت  
 اگر چه در ذمه توحید تعلیم و افاده ثابت دارد و همت ماینیز حقوق تود و تردد و اتحاد  
 اعتقاد ایشان واجب می نماید و مباد که آن لالی مثالی بعبان بی غمان افتد یا  
 آن زو امر جو اسر تصرف دزدان و بی دروان رسد چو نصفی از مردم در کار ربی  
 انسانی و عدم نصف موصوف و صرف اوقات ایشان در تصرفات صرف  
 معروف از جواز نشست کوی یکدیگر کند و ز چپ عیب جوی یکدیگر کند پس بی  
 و ایستام در ترتیب و نظم ام آن برمت بالا زمت و بر دمت تو متختم  
 سنی ما برده درین راه بجای نرسی مژده که میطربطی عت استا بر زو  
 حکم نر زدیده دوات بی نظم ترتیب این منشآت تا بحقیق بر شاخت  
 این سبک و نظم سخن طرازی و حسن ادب و اختراع تصنیفات منشور و منظوم و مکتوبات  
 منطوق و منضم این مقاله کلم سبحانی و حکم تعالی بازار شهرت سازد و در غیرت آن



شیع و ایجاز و عبرت از ان حقیقت و مجاز در صورت تشبیهات نازک  
استعارات مرغوب و ابهامات جالبه اوصاف خوب اهل سخن را انداخته  
افزاید که شمع کن و بازار سپاسی بشکن و بعد از تصحیح و تنقیح و المعان و ایقان حفظ  
مذهب مدون مرتب کرده و عرایس و غایب البکار و انکار آن اخبار و آثار که گمان  
در حجب است و گمان پنهان مانده بر مضنه اظهار جلوه هشتم یابد و چون بکتاب  
بخوان کلام در وسع طاقت پروردگار ممد امکان نمی بخشد و گوکان بعضی  
طبیعی را بر آینه صاحبان مراتب سخن دانی و مستحسان نزهت آباد ریاض  
الفاظ و مبانی از آثار و اثما نظرات لطیف و لطایف از چمن آن مدون بر سبیل تسبیح  
و تصفی اقطاف خواهند نمود و گوکان ذکا علی السیرا عشاق هر یک از کمال  
آن نگار یا بند بر وی از قره کویا نشان کنند هر یک گرفته حرفی از انجا بیابا که  
توضیح جان و جز دل نا توان کنند از استماع این اشارت چون کلش کشف  
و از ایصال این اشارت چو سوسپن ده زبان گردید و کفتم که راست چون پس  
کل از اثر صحبت پاک بر زبان سحر رفت آنچه مراد دل بود حاصل آنکه را قلم این حرف را  
بخط فخر می کشد که مسودات را تسبیح و پستقرا نموده قواعد از اجتهاد ضبط کرده  
و ضوابط و قوانین آنرا کسوت تالیف و تدوین پوشانده اما بر مقتضای قیاس و سادگی  
بغیثی و یا عکس بعضی اسبابها مساعدت وقت را نامول می بود و چون خود درین  
صناعت زیاده ایضا می بینی و در سوره این خیال از تنقید مراد وی نمود حالا در حب  
مطالعت امر و متابعت فرمان حکم المام و معذور اگر نسیم به ایت از محبت خفایت  
و زود از حد این این دقیق را بر این بحث هم پیشتر نشان صاحب توفیق و سب و طریقه هر

سعادت انبیاء عالمی است بلند مرتبتش که کسوت حال ایشان بطراز تعظیم و تحسین عالمی  
کتابسیاهی بی کسب و نظر است و خلوت کمال ایشان بعلم اعزاز و العلماء و رسته انبیا  
معلم و معزز بودن توفیق و توفیقش و تحقیق کلام محب آثار و احادیث بزرگوارش بصدق  
اهمیت و صفای نیت کوشیده اند و هر که انایه صرف نتایج و تحفظ اقوال و افعال به ایت  
مقتالش کرده چندین حدیث شریف از علوم شریعی را حله ترتیب و تدوین پوشیده  
رضی الله عنهم در موعظه از شرافت مباحث آنچه تعلق پان ایمان و تعیین و تبیین  
عقاید ضروری می دارد و همه را بمقدمات و دلائل عقلی و نقلی محقق و مبسوط گردانیده  
علمی مقرر معتبر ساخته اند و تبصره شایعین کتب بسیار در تحقیق و تدقیق آن پرداخته و آنرا  
علم کلام خوانند و آنچه بکفایت و در دار افراذ مکلفان آن تعلق میکند و اوصاف و بطلان کمال  
و نقصان و تفصیل بیان کرده اند و مدلل و مبسوط ساخته و علم شریف از برای سب و تبیین  
آن ترتیب داده و آنرا علم فقه نام نهاده اند زیرا هم اند جمعین عن الاسلام و المسلمین  
خیر المذاذین حال خجسته مال که فخره امراه از فر معالمت والی عالی منزلت مصداق  
کریم بلطیب و اب کریم بود و لا محاله بالبیان تا ارادت قدیم کلک کن گویانده است  
سلطنت و جهان بینی در شان جهان پهلوانی نزول نیافته و تا غایتش از کتاب  
جف القلم با هو کاین جریان پذیرفته مشهور زمان دبی کیستی ستان با هم چنین نافذ  
و محلی نشسته شایه که عقل الله نطق پان اوست پیر و پرنده گلک بیان است  
آن تو گویا که چشم جهان روشنست از ان کردی رگستان نظر آهشیان اوست  
سعادت مند موفقی نمود که با وجود نفاذ ریاض شباب و طراوت بهار جوانی و نظام  
اسباب الهی سیام مقدمات سلطنت و کامرانی میگذشت از شرایط از منتهای نشانی



جز مویجات مرصعات خالق و کنایت حاجات و مهمات خلایق مضر فی دیگر ندارد  
 بیکل نظر اوقات قدسی با عانت را بذیر طاعت و عبادات و اقامات مراسم عدل و  
 دادگری و انشأت لوازم مسکین نوازی و رعیت پروری معروف بکرم دادگری  
 سلطان جهانگیر جهانستان و خاقان عظمی اعدل بدیع الشان ظل الله فی الارضین  
 و منظر رحمت رب العالمین المومنین الله اکبریم المنان مغیث الدنیا و الدین ابو الفیاض  
 حسین بهادر خان خداوند فی مرضیه مراسم و مکه و سلطانه ابد علی صفات الادوار هم  
 اعلام عدله و چنانچه از مواضع نوازش و مخاطب مثال واجب الاستمال و رودیای  
 که فقیری در زادیه قبول بخود مشغول نمیشد بر بیان اعتقادات و نهستن و تربیت  
 کردن و نا کردن بزبان فارسی که فایده آن نسبت بخاص دعوا عام است در قلم آورده  
 برکات نشر شریعت غراقرین رود کار خجسته امار کرد و بر مقتضای فواید نص یا ایها الذین  
 امنوا الطیبوا و الله الطیب و الرسول و اول الامر منکم عنان هر تمام بصوب ترجمه مختصرات  
 عقاید معروف داشت و چون ترجمان قلم و زبان بی شائبه تکلفی و عارضه تصرفی حکم الامور  
 معذور متصدی امر مذکور گشته رجاء واثق و وثوق صادق که محال قبول شرف و حصول و ما المومنین  
 الا بالله الکرم الحبيب علیه توکلت و الیه انیب

فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال در همه حال کسب  
 و سبایش مشکلی است که در جانب ارتفاع آفتاب عزت و کبر یانش جلالت اصطلاح  
 عقول و مقیاس هر چه معلوم نشود و قربات آلا و سیارات نوعی بی اثباتش بسبب  
 ارساد افکار حکما بیک لحاظ و احصاء انبیاء روشن نکرد و حکمی که تقویم فطرت انسانی را که در وسط  
 معدل انزیش و مرکز مقدم محیط دانش و پیشش است با قیام اسرار ملک و ملکوت بخت

در اینجا فطرت بدیش را امر واقع بختم کمالات و مواضع سپاه سعادت گردانیده و الله الموفق  
 السموات و الارض و ما فیها و ما بینهم و صلوات تامات عدد النجوم فی السموات ثار روضه  
 منور آن نیز عظمی در وسط السماء جلالت سعد اکبر در بیت الشرف نبوت و رسالت  
 و آل بزرگوار و عزت ندارد و که بختم ملک است و در اری برج صطفی اند صلی الله علیه  
 و علیه آله و سلمین اما بعد فیقول الفقیر الی ربه الهادی عبد العالی البیضی شرح امر صدق  
 و اتم علیها السعادة بده که چون این فقیری بجماعت در اقتباس لطایف علوم و معارف  
 که انوار آثار آن بر صفحات روزگار کالشمس فی نصف النهار واضح و لایح است بقدر مسامحت  
 وقت اشتغال نموده و نیز روی بازوی عقل حسن و قوت سر بر خنجر و نظر حلقه تنبیه و تنبیذ  
 بر در تحقیق و توفیق زده بر سیل فح الباب سعادت و اقبال اجراء غایت قصای مراسم  
 فضل و کمال را واجب و درسیا علوم شریف ریاضی که سپکته اراضی را تحصیل مقدمات  
 و مبادی آن تعلق و حسیاج تمام است و از باب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم را  
 با قامت مراسم اجتهاد و در کتاب تحلیق و دقائق آن اهتمام مالا کلام اجدد نیست  
 و خلوص طریقت کاوه و پیکاه عنان جهد و کوشش بجانب استحصال آن مقصود و بجهت  
 فضایل ورود از باب فضل و موقوف گردانید و از کتب و رسائل اکابر و افاضل  
 مجملی و از فضیلتی و انی محظوظ و بهره و شد و دیدار شد و میر و بس و کنایه هم از بخت خیر  
 بشکر و از روزگار کار هم و چون بغایت ربانی و هدایت سبحانی برفیق مطالعات  
 پست باب در معرفت احوال اصطلاح که رقم زده کلک است تمام سلطان العلماء  
 المتاملین مکمل علوم الاولین و انفسهم بن مخزن اسرار الحکم و الکمالات مطلع انوار  
 المیامن السعادات و احوال فیض الحق و الحقیق و الدین الطوسی قدس سره و نور ضیحت



راز از گشت الحق آن بگرچه نشین فکر را چو روی یافت کرد و پس اعلی غایب جلوه  
 برابر با معنی لاجرم آن بنشیند بلیع آنها و همچنان روح اصل صبا و شمال عطرسای جامع هر دیار  
 گشته و هر کاب خیل انوار خورشید در اقطار قالم جهان شایع و مستفیض آید و چون حضرت  
 مولف نور امد ضریح در تحریر آن سخن دلپذیر نوعی اختصار فرموده و بر ترتیب اصول و  
 اعمات مسایل اقتصار نموده گاهی بخاطر جزئی خط و میسند که جهت تنج عبارات و تبیین  
 اشارات آن کلام بر زبان فارسی شری ترتیب نماید که قریب و بسید از فایده یافین  
 آن بقدر مقتضای وقت سپید کرد تا امانت عوایت زمان درین باب تاخیر بر روی  
 این غیر متعین می داشت درین و لا اشررت بعضی از فواید عماد وقت که امتثال امر ایشان  
 واجب نموده با مضای آن غم افزان یافت بالفور و جمیع ضمیمه که گردانیده و مجع  
 کتابت با اعلی سبیل تحقیق و التفصیل بسیار می که خاطر فائز از اطلاع وقت یاد داد  
 بقدر مساعدت تقدیر تصویر و تحسیر کرد و بوسیله این بضاعت مرغاب خود را مطلق نظر انشأ  
 طالبان یقین گردانیده و در مقدمه هر باب از الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بیان بود پیش از شروع  
 در مقصود بتعریف و تفسیر آن اشتغال نمود و ارسال بر قواعد و مباحث یعنی آنچه در هر محل  
 مقتضای مقام دید با اصول و قواعد اصل مضاف منضم گردانیده و از مباحث فن  
 هیات آنچه مغربه ارتباطی بر موضوع داشت با براد آن را بیت همتام بر او داشت و چون  
 بعضی از مسائل وید علامت است بر فرضا که در تعلیق شروع و حواشی بر قواعد آن متصدی آن است  
 بر این مندر شده اند احوال از اقدام برین صورت متعاقب گشته عاده اتمام سپرده اند  
 این نیز در جمیع احوال متعین گشته طریق ترمیم و تکمیل آن میسر بود داشت و از ضرورت  
 و لوازم وقت هیچ دقیقه از وقایع فرو نگذاشت

بعد از تبیین بمبارکترین حدیثی که صحاح عقاید  
 ثبوت درودات از مضمون آن خبر و پس از توسل بفرخنده ترین مقالی که چنان امانت  
 مخبر آن رسیع الدرجات از مقتضای فحواشی آن اسلام کند چنین گوید بنده فقیر حقیر عبد الجلیل  
 اعطاه الله سبحانه و ما یب ابرار بزرگوار چون حضرت پادشاه حقیقی عزت نه و عظم سلطان با کمال  
 عظمت و جلال پرده بخشش و بخشایش بر جرایم و خیانات بندگان صادق بلا اشتباه فرود  
 می گذارد و در وقت عفو و آمرزشش لغت کلام الله مالتقدم من ذنبک و تاخیر رخصت روزگار و غیر  
 کنه کار می گذارد و در تضاعیف احوال این روزگار خسته آتش حضرت خواهد نامدار علی قدر  
 قدوه ارکان دین و دولت و اسوه امراء ملک ملت مومن حضرت الطایر است  
 الملک آلفای غایب منظر اسرار رب الوفی خواهد قوام الحی و الدین نظام الملک الخاقانی لازالت ریاض  
 العدل سبحان وجوده منظره و در حجت الاپان بیقا و ولته مشهوره منات علی حضرت شاه  
 جم جاده انجم سپاه مملکت پناه ملائیک اشتباه آن سایه خدا که ندارد چو آفتاب  
 در سایه سر اوق هفت آسمان قرین غایت الامکان رعایت رعیت پروری و اقامت  
 مرا پسند داد که تری بتقدم رسانید و بمن تربیت آن حضرت اختر عز و جلال اهل فضل  
 و کمال از مطلع فیض الهی طالع گشته بعد از تعدادی مدت که قناری بر دایای خول مبنا صبا با  
 و مراتب متعالی فایز شد نه لا محاله محلی آن است که در حال این احوال ذکر مناتبه و محافظ  
 این خواهد جهان مجلس آرامی عهد و زمان کرد و اما چون زبان خاد بیان از ادائش از ان  
 قاصر است و بیان خاد زبان از دست تقصای کلید از ان بقاصیر سیما که نشان نمایان باشد  
 ریح پیکون فضل حمیز اول از سایه ربی نوع بوده از روی عتسنا اثنای بلی کجای اوضاع  
 حسب انبعم النظر شش نموده مع ذلک که از تقدیر و تحریر این فقیر کسیر چه آید و چه ناید

بعد از تبیین بمبارکترین حدیثی که صحاح عقاید  
 ثبوت درودات از مضمون آن خبر و پس از توسل بفرخنده ترین مقالی که چنان امانت  
 مخبر آن رسیع الدرجات از مقتضای فحواشی آن اسلام کند چنین گوید بنده فقیر حقیر عبد الجلیل  
 اعطاه الله سبحانه و ما یب ابرار بزرگوار چون حضرت پادشاه حقیقی عزت نه و عظم سلطان با کمال  
 عظمت و جلال پرده بخشش و بخشایش بر جرایم و خیانات بندگان صادق بلا اشتباه فرود  
 می گذارد و در وقت عفو و آمرزشش لغت کلام الله مالتقدم من ذنبک و تاخیر رخصت روزگار و غیر  
 کنه کار می گذارد و در تضاعیف احوال این روزگار خسته آتش حضرت خواهد نامدار علی قدر  
 قدوه ارکان دین و دولت و اسوه امراء ملک ملت مومن حضرت الطایر است  
 الملک آلفای غایب منظر اسرار رب الوفی خواهد قوام الحی و الدین نظام الملک الخاقانی لازالت ریاض  
 العدل سبحان وجوده منظره و در حجت الاپان بیقا و ولته مشهوره منات علی حضرت شاه  
 جم جاده انجم سپاه مملکت پناه ملائیک اشتباه آن سایه خدا که ندارد چو آفتاب  
 در سایه سر اوق هفت آسمان قرین غایت الامکان رعایت رعیت پروری و اقامت  
 مرا پسند داد که تری بتقدم رسانید و بمن تربیت آن حضرت اختر عز و جلال اهل فضل  
 و کمال از مطلع فیض الهی طالع گشته بعد از تعدادی مدت که قناری بر دایای خول مبنا صبا با  
 و مراتب متعالی فایز شد نه لا محاله محلی آن است که در حال این احوال ذکر مناتبه و محافظ  
 این خواهد جهان مجلس آرامی عهد و زمان کرد و اما چون زبان خاد بیان از ادائش از ان  
 قاصر است و بیان خاد زبان از دست تقصای کلید از ان بقاصیر سیما که نشان نمایان باشد  
 ریح پیکون فضل حمیز اول از سایه ربی نوع بوده از روی عتسنا اثنای بلی کجای اوضاع  
 حسب انبعم النظر شش نموده مع ذلک که از تقدیر و تحریر این فقیر کسیر چه آید و چه ناید



لاجرم بایز و نقل مرغوب از آن جهت است که شما و حال گفتاری نماید برین اسلوب  
فکند امکنون خاطر فارتچیان بود که احادیث صحیح که بر زبان معجز بیان  
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله است که گفته در او بیان مجالس دین و محمد ثانی مد ارس  
یقین اظا کرده تالی کلام کامل و کتابت ملک عالم جل و علا داشته اند چنانکه کتابه از نقل  
راه شده در باب اخلاص ثانی در مغفرت و آمرزش جمیع سیئات و در سبک تر  
و تدوین کشد تا برکات آنرا بر کار دولت این رفیع الدرجات متوجه اصل گشته باشد  
حقیر امر و زدرش طامع خطی علی امین ربین حدیث یقولون بهاد اخل کشته فردا بهاد  
بجز این که امر بوم القیم فقیها علما و اهل باشد و من الله المعون و التالیید انجیبه  
انجیبه ای پیکان طریق است بهر وصول صدر قبول بنو و فضل حق غریب غریب  
که برین اربعین روی بوصول

سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی را که قوت دول خیرین  
منطقه منصوبه رعایت اوست و رفعت منزلت پادشاهان دین پروردگار  
بیمای منسج و نصرت او که در جهان کم غلایف فی الارض درود ناموس و در جوار سعادت  
را که بشوای رسنایان دین و قافله لا استو جهان کعبه حق یقین است که دمار سنگ لاله  
لعلین و برزمره عزت و جود و ضابطان اقطار و حدود او خضر مبارک شمس و قمر  
خداوند و ملو از میدان ولایت که چون تیغ ذو الفقار از نیام شجاعت اقتدار برآور  
تمام دلاوران عرب و عجم را قوت مردی و دلاوری ضعیف گشت چون دلدل  
و تحمل از میدان عظام و توکل بر انکیقت آب روی چاکب سواران جهان را با قافله  
شاهی که بهنگام و قافله سپاه غلظت برزاید بسان شیلدا تیغ دور بانشانی

روایه مشقه

دفع حوادث چون زلف بتان دست کشد دست بختا صلوات الله علیه علیه السلام  
و ورثه عصمت و جلاله و کماله اما بعد چنین گوید مولف این اوراق و محرر این اوراق  
العبد الفقیر الخالی غدا الدین بن محمد مستانی اصلح الله حاله و احوال من مرجعه و اما که کچون  
در ایمان جوانی و عنان زندگانی از وطن مالوف و مسکن محبوب به نیت تحصیل علوم دینی  
و اکتساب فضایل اقصی که اسلاف او و اجداد بعد و اجداد همین طریقه مسکوک شده اند  
و بفضل علم و دانش مصنف معرفت پیش از امثال و اقربان شرف بهت زیاده و نقصان  
یافته از محروم سپید من مضافات خط قایلین و سپه سالاران جوارش و  
الغریب و جوارش امت بفرم جانب غریب معروف داشته بود و از السبطه همراه  
بهت عن تطلق الکافات را که معدن علم و کمال بود و سبطه رعال انانی و امان  
پهست خاطر خطیر و میر می رسید و صورت نمایی بر لوح اندیشه می شکست  
که روی نیاز قبیل قبایل که به جلال آورده از حوادث زمان و طوارق حدثنای پناه  
آرام گاهی جوید که گفته گشت است از نیکو شکی روانه انانی باقیات جلی  
اما چون خود را قابلیت است و ادب استیام در محفزدات و حشام نمید پیغمبر  
تعلیل بلعل عسی و توقف امروز و فردا مرغی می داشت تا درین وقت که کار باضطرار  
رسیده شده حال از فتنه دیگر چون طره و بستان شمر هم لشکر  
مرز فوج در فوج هم بخت غصه موج موج امضای آن غم لازم داشته  
مست و چشمت به افسان که من جهان جهان است گشت اعیان استان سپهر استان  
نظر قرین لغت قران امیر که بر تادار سعادت آثار جوان بخت جهان بخش گشت  
مملکت پناه فرزندون فرزند روز بهرام رام منو چهره میوید عادل دل را می

ن



حشام خسرو امیرای شاه نشان عمده ارکان دولت عظیم نشان

لطائف حمد و ثنا حضرت مائده

را که دم بدم معنیهای غریب ببارتسهای خوب جلوه نمایش میداد و عشا نه و عظم سلطنت  
و صحایف تحت و دو عارسات پناهی را که غلط بخط نکتهای لطیف بر زبان معجزان  
بطریق بیان می نمود صلی الله علیه و آله اما بعد اگر چه محمد و یحیی را پیاپی بس بلند مرتبه بیت  
و بلندست چون بکسوت تکلیف و لطافت و زیور ایام و فرات آری سیه کرد  
هر آینه را در دیکر و لطافت هر چه تمامتر پذیرد چون در زمان دولت روز افزون حضرت  
پادشاه رنج بکون بکون آن تعدد انتمه اسد لا تحصر جمیع احوال مجد کمال است ادال  
رسیده آن عدالت که خسر و از اربود و ان ایالت که عمر با افزود چون شود  
جلو مجتمع با هم میسر شد به نسبت او کم سلطان غازی غنیمت مبارک سایه  
انتفات تمام بر تحقیق کلیات و جزئیات خواص و خواص ممالک محمود و معنی اندازد  
و چگونه احوال و ادب و بازشناخته تمام امور و محکمت را از آسب تسلط مردم  
ناشایسته محافظت می فرمایند بعد از حصول اسباب فراغت و طاعت در مجلس خاص  
سلطنتی که محل ذوق و کامرانیست بکلام المراج فی الکلام کالمخ فی الطام حبه تفریح خاطر و  
ضمیر با سبب اسطوت و نشاط و ادوات مطایبه و انبساط متوجه گشته به سخن لطیف  
آمیز و حکایت شورانگیز انتفات می فرمایند و در اثنا می محاورات و مطایبات  
بفنون لطایف و ظرایف و انواع ابیات و اشعار مناسب از بدیه طبع فیاض  
و محکم طبات شعرهای پیشین توجه تلمی می فرمایند چنانکه نمودار آن در هیچ روزگار از  
طبقه پادشاهان نامدار عالمیقتدای مروی و مرئی نشده چون در اثر باران

25

پای خیز دست هرقایه که ورقها بر بندد اگر از درج دهان قفل ادب کشاید  
در تفسیر زبان عرقا بر بندد و الحق چون این صورت از غایب جهان و دایع  
دو آخر الزمان تواند بود خاطر بر بندد و بنده زاده قدیم حسین بن نظام الملک که  
بجز دولت سلطانی شرف اشظام در ملک خدام درگاه جهان پناه می یافت مزبور  
آن بود که بعضی از آن نکته های خوب و لطیفه های خوش آئینه مرغوب را چون دریا  
که انمای در رشته جمع و ترتیب کشد تا اثر آن بر دیار رسیده در اطراف و کناف جهان  
بحقیقت زمان کمال و کمال زمان پادشاه عظیم المثال اطلال یابند

سپاس بی قیاس حضرت خدای را که ترغیم لغات  
حد و ثناء و شکر نهایی او در دایره وجود بر زبان و ثنوب و انان مقامات آنفریش  
و نقش بندان صفات دانش و پیش پیش و لطایف احوال فرخنده مال  
کشته بجان من خشت له الاصوات و ترغمت بشایه النعمات و درود و خسته  
و رود خدمت پیشوایی را که در راه نهی طبع مخالف که خارج از پرده رضا تواند بود و در  
لجی برود و اسپخت از روح مظهر او بر خاطر تنگی که گذشته لازال علیه صلوات  
الصلاة الطیبات و شفق التیامات المبارکات بعد از که عبده الفقیر المذنب  
محمد المنتسب الی حد و کشمیر که نوای بی نوازی از جان کشیده گویند این را از رسا زنده  
این نقش و نواز است و قاه امده فی الحال و المال عن شوایب عین الکمال بجزع و غریبه  
که چون در نوبت اشتهای ادوار کمال با و اخوانه تاسعه وجود خود را مانده خود در بولت  
امتحان نساخست سوخته و بر شال چیک دست ارادت و در امن بی روی صفت  
استادان ناهار که صیت قول و عمل هر یک از ترانه صدای باغ و بیس متجا و نه است



مستحکم ساخته قانون اضافت انوار دوار شد و دستور افادت انوار را  
 گشت چنانکه لامحالہ فی شایعہ تکلف و تصلف در جمیع فنون و کالات و نظم  
 سلسلہ منازل مقامات سرآمد ممکن است سیما در دقائق و لطایف علمی  
 و علمی فن تشریف موسیقی که شعبه از اصول حکمت ریاضی آمده و بحکم الفناء و غلارواح  
 سبب شغای اوداج و قلوب و وسیله نجات از جمیع الکام و کربست و علی الحدیث  
 تردد در اطراف جهان در اشاعت آثار آن بغیر ذر ذرات زار لیبی کشتاد و در اجابت  
 انوار آن بادی شکسته و در کماهی در جنب حوادث از حکمت دست میزد و چنانکه آوازه  
 نغمه اش آویزه گوش زهره زهر شد و چون از مقام عواقب بر غم خراسان  
 که شرف مقام مجاز دارد آسمک باز گشت نموده در ششستان مرآت شش خلق  
 بی نوا سعادت زمین بس سر اپرد حضور و طرب سرای سرور را فراز گشت جسته  
 تشبیه قاطره و تشبیه ضمیر قدم در دایره تحریر رسالہ پذیر و مکتف از اصول قواعد  
 این قوم و مختصری جایگزین مستند از مطولات کتب این کرده نهاد و بعد الفرائض  
 جول خواست که از پس پرده خفا پروان آمده متوجه دریافت آلات و نعم دولت  
 و اتمار نعم زردم شود پادشاه جهان و جهانیان و سلطان نظرفرین صاحب قریب  
 کرد که الحق حال درین ایات جز بیکر خصوصیات احوال او مترجم نمی گردد که کالات آن  
 شاه دریا نوال بدون است از مرچ بند خیال بود که او سریم کمال سر اپرد  
 رحمت و الجلال کی جانستان کی دلغوز کی چاره ساز و کفی نشسته سوز چو  
 ثقبان تپش زنده دم زکین شود قطع عقد سهو سنین دعای خدایت زکیر تا به رجوع  
 کردش بجای زره بچک اربود حاجت این نیاز ولی خود بچک غنیمت نیاز

پیوسته در کرد عالم شتانت باین ساز و آیین محی نیافت سعاد محسنی شانت  
 سرود صدایش گذشت زهرخ کبود ازین کوزه بزم طرب ساخته ز دولت بخت  
 پیر ختم بر کاه عالی طغر برده دار زمین بقا چیده را بود و تار سپاسی و  
 شهری و خورد و بزرگ عراقی و کشمیری سندی و ترک سید شاد بکشد آسوده  
 حال نترن را کردند و نه دل را طلال کسی را کسی کوشانی نداد مگر و طوس بر را آستان  
 قشقم زهره سپیکس را کسی بجز دف کردم زنده شس پس و جودی که بخت تن و کفار  
 بجزنی نباشد درین روزگار السلطان المجاهد فی سبیل الله الملک المنان معز السلطنة  
 و الدنيا و الدين ابو الفارسی سلطان حسین بهادر خان خداوند تعالی ملکه و اعلی فی الخاقین  
 ابرو شانه اسید انکر قدر و منزلت این خاک را ساقط التبار از مقام پستی و قول چو  
 بلندی و قبول رسد طمس از زمره خاصان کار پافیر نواز انکر مرچند این مجاره  
 پیغمدار بقانون ماریت علی یا ختم موسوم و تحفته الادب و مقرب تعصب بود  
 نقص و درج برسد و استخراج نغمه طون و تنویری روی طبع مخالف کنند و من این  
 الاجابة و التی بنده و تحمید

سپاس بی آلاش شاه بسیار بختی را کرد و  
 کثیر العزمه آفرینش و بباط جلیل الانساب و انش و پیش طلیع شامی و شمر یاری خروان بیخ  
 الشان شاه رخ نشا ز با حسن و جوه بر افراخت و رایت زخنده آیت فیلستان  
 بسیط زمین و زمان را بر مقتضای فوای بیع السموات و الارض ما پس طوق پخته  
 در نظر خسته از صیر و کبر بر افراخت عقل کل یک سخن زود فراد نفس کل یک سواد  
 بر در او جل شانہ و عظم سلطانه و درود مبارک و درود بر سید عاقبت محمود و کرم



راه ضلالت و بازی کران کشور جمالت را بر بساط دعوی بلاغت و فصاحت بست  
بردمنصور بمانا افصح العرب العجم از اسب تبار پیا که در نسیه و ذبابه صفت سودا  
بفرزین منده جوان و مذلت دریا نیل قریب سیات انداخت رخ و فریزین ده  
جلال و اطوح فرزدق بایسید مانت سازد صلی الله علیه و آله و عجلین الی الیم  
اعاجیل چنین گوید بنده یک روی راست رود و دستی شطرنجی و قفله اندامی بکوب  
ویرنی که چون حضرت سلطان و سلطان زاده بیچ پکون شنی که بر دو خیمه روان  
ز شامان برده کوی غایبانه بدستان برده از منبر روی دست بنود کس در آن  
بازیش است معز السلطنه و الدینار و الدین البوشیخ بدیع الزمان بن سلطان  
حسین که دست این عهد را ازین بنین خدایه سلطان و اعلی فی بسط الارض  
امر و شانه پادشاهیت ذو شوکت صاحب مکتب سنگام شجاعت چون شیران  
سردل در زمان نجات چون انبیا بن همه ذایل شناسی که با حلیه جو شطرنج  
عرب تاخت بر نطق رز که زده شاهرخ مقدار فراغ از قضایای کلی و کما  
کلی قواعد لطافت و انبساط بر بساط اسرار مرتب میسازد از روی تفقد و توفیقش بقصدی  
اطراف و منور در آن کفاف می پردازد زمان بحث و فضل و در پس ترغیل که باشد  
فخر انبیا و اکمالی زمانی نزد و شطرنج و حکایات که باشد شخص اود و طالی و چون  
طرح وضع شطرنج از آثار حکمای قدیم است که نظر بر غایت شرایط و مروت استیلا و محبت  
یکدیگر از شاه زمانه گذشته اختراع کردند که آینه مشابیه الطروب چنانکه از شرع مننون که در پیش  
انبیائی پس ایل است منقول صحیح صحیح ثابت گشته که الشطرنج منظر ایل حکم عالمی و  
دارغوبنها و از بقراط چمن مرویت که الشطرنج ما استروح الیه القلوب و همی با

الفن حکم از آثار یا ندون الرشید خدیجه است که با تعلق قلب من شیخ الیه و لا غیر  
شیخا ما یثنا غلر الملک و قشرونه حسن من الشطرنج و علی الجود چون حضرت سلطان صاحب  
قرانی را درین فن دقتی تیر نوع لب قریب منصور و عجب صدارت تمام حاصل بود بلکه در نزد  
درین کار خجسته یا رضامی نمود چنانکه صغیر و کبیر در کار درین کار شکوف درستی دارند بر  
دعوی دست برد و او را مسلم داشته در اعدا و عاری می نمایند می برد و از او شطرنج و  
همچو شطرنج از صغیر و کبیر این غیر حقیقت دارد بفرز دولت و بمن تربیت خاک نشینان آن در که  
بجاک بخت مدبار آب رخ نافه های تاتار در آن کار فرخنده آثار اسب است  
در میدان جهاد دارند در دقایق و لطایف آن بر استادان کامل فطرت و خدمت آن  
صاحب خبرت که در فن شطرنج رنج برده فرید عصر و کمانه روزگارند فائق غالب آمده  
سرمد تخیان و در و اعصار کشت چنانکه در خلال این اوقات در حسب حال فقیر و زبان  
تحسین و استیجان در جلیل و حقیر میکشند که نزد خولی و توحی با خست نه از کم بازی  
تا به منصور بنمودی که زیادت بر دی و چه عجب که در منشور پرورش سلطان که بنام منده جانی  
اقرنوه الشاکسته برین وجه مذکور است که در مجلس شایمانه بصنعت غایبانه و حاضر  
و شامسباز این فن در نزد ایهامات افتاده اند و از اسب دعوی پیا که گشته رنج نیا  
بر بساط تسلیم نموده اند سوارانی که سوی عصر را ندند بطرح اسبی از روی بازمانده  
بر سرورفته و ادسیر داده بهر جا خواسته خشک ایستاده بعد التایاد و التی ببنده  
دو برین تمامت منصور بناد لیرب استادان شین که سالها در حیطه اخلاق و شگال  
منبع و مشروح ساخته از مطالک شش و خفا بیرون آورد و سلسله و دیگر از بنا طبع خود  
آن نموده در یک کج جمع و تالیف اشطام تمام داد و بلا حط ضبط و در بطر بنده باب



برای اثبات مرتب گردانید امیدوارست که مقتضای توفیق الهی بشرف قبول برسد  
کرد من کاه عرش عرصه کاهم کردم پادشاهم

بسم الله الواحد

الذی لم یلد ولم یولد الرحیم الذی لم یکنوا احد  
که بر مقتضای حکمت کامله و بتعاقب روکار و تنادب لیل و نهار از جنبش آیه علوی بر  
فرازا حیات مغنی امر توالد و تناسل مشتق است و مشتمل در مروت بفرخنده طلبی  
جمیع کالات را جامع می شود که گشته زبان حال بخواهی این مقال مترجم که قدرش چون نه  
پیر با چار ما در عقیدت زاده از ایشان سرچرودنی بوده است و در جبهت و صفا  
صداوت عدد النجوم فی السموات شایسته بودی که مودعی مثل او در هیچ تاریخ از یاد فطرت  
نژاده و چنان که مری از همان امکان بساحل عیان نیامده زان کونه نیست که مری  
در یک کون ممکن فی از نور فاعل ملک از تصور قابل صلی الله علیه و آله و سلم و با یک  
فیه و ترجمه که مذکور در کلام معنی ذکره الفاعلون بعده مترجم است که آثار قدرت قاهره  
الهی بر طبق حکمت بالظهور می باید و لیکن در تفسیر استبداد و یک حکمت آنکه حوادث  
چون متحد المبدأ و متحد المال اند از میان ایشان روابط و قایم متنوعه باشد و بعضی  
از آن بر بعضی برتر است یا بد و از عظیم آن ارتباطی است که بر وفق تدبیر الامر من السماء الی الارض  
احوال سفلیات را با وضع علویات حاصل است و چون وضعی که ممکن است بر حکام  
حصول هر حادث حادث میشود و مقتضیات آن وضع مخصوص در جمیع مدت ظهور  
آن حادث از تجاری احوالش تفرس می توان نمود لاجرم رعیت منیع که از خواست  
خطر القدر وضع زمان ولادت تعیین کرده و تفصیل باز نمایند و بعضی از مقتضیات آنرا

استنباط نموده بگرد لایل و امارات و گونه شود علایم میانه میسر و باعث تسلط  
این سطور تقریر و تخریر مولود فرخنده طالع است که تا نیر وجود مبارک او از افق ولادت  
باسب عادت طلوع نموده مساحت جهان را از نور نور بانوار بخت و سرور منور و مزین  
فرموده اعنی ارشد و امجد اولاد خانواد فطرت و ایجاد در صدف السعادة و اللطائف  
علی الاطلاق شمره شجره الزاخرة بالوفاق والاتفاق نهال فرخنده مال گلشن ایات  
و زمان گذاری در سعادت فخر جو با عظمت و بزرگوار می نموده لطفه فی الاقطار الاتفاقی  
متمم بکلیت کمال الارش و الاستحقاق منظر انوار کالات الهی منظر اسرار ارباب الکلیات  
گاهی که رتبه فی الفضل بالذریعه الساجده فی اللحد لم یطمع سیر منظر آفتاب بعد جمال  
نهال رفیع دولت بلال اوج جمال مصدر آیات تأییدات رب العبد مقرب الحضرت امیر  
محمد الدولة و الدیر محمد خلد الله تعالی لطلال دولت و زاد مواد فخر و شکره سید جل حضرت  
آسمان رتبه سلیمان بکین آصف روی زمین و ستره الدولة السلطانیه و صاحب دی الملک  
الغنی فی رافع آیات امن و امان ناصب رایات عدل و احسان مستخدم اصحاب السیف  
و القلم مستنجد ارباب الطیل و العلم بکین خاتم فرمان روی خاتم بکین صاحب انی ملا الطاهر  
و مرجع العقیدین الذی بکین سپه وین و ذراة الافاق بکین المشرقین غیاث الملک و الدین و الدین  
خواهر پیر احمد که بهلوی وزارت بر سر پرشیر برادران زده جنانداری که از تیغ زبان خات  
نیزه رقم حرف تیغ و نیزه خنجر که گذران زده انار الله بر بانه و جعل فی اعلی سین  
منزله و مکانه

پاکا حکیم علی حجت حکمت که از دار الشفاء و شفاء صید و توهم موثرین  
قانون شفا اراض متنوع را بمعامله حکما متبصر منوط و مراد کرده اند و بکمال الذی



انزل الدار انزل الدار، قاعده نزال اسپقام مختلف را با اشارت انفس عیسوی اساس  
 اطباء و قایلین شناس معصوم و محصور فرمود و در خلال این احوال از اصابات عین کمال احیاء  
 ذکر مرض نارضی و جعل المفاضل که نصیب دشمن شاه جهان باد در جاشی مجلس روح بخش  
 حضرت خرم صاحب ان شنش و دارای کشورستان فزائنده را این خبری  
 براننده بخش پیروی بداد و بدانش با حسان وجود نظیرش نیست نه باشد  
 نه بود خلوانه سچا نه فی مرضیه مکر و سلطانی که الحق وجود مبارکش سبب سلامت و عافیت  
 جهان و جهانیان است اتفاق می افتاد و در این بر سپل اعتقاد در ان موقف مبارک بر پایی  
 می ایستاد این فقیر می بینم که مدت ستادی بخیر مت زمره کمال که مقتضای فرموده  
 شفا بخش پاری جهالت بر ستمای بود ای ضلالت صلی الله علیه و آله که حیث قال العلم  
 علان الابدان و الادیان در معالجت نواز ان اسپقام و مقامات عوارض امراض محبت  
 یزید و اشد سرافراز گشته بود که کرامت از انی داشت تا نیزه موجز زبان فارسی در بیان  
 اسباب و مقامات اسپتاج این عارضه کلیات قواعد آن از عمل خلل مضمون تواند  
 بود بنوعی ترتیب نموده خود را بوسیله عرض ان بکک بنده کان دعاگوی این دولت مستظم  
 گردانیده

پستایش بی کلامش حکیم پیر بنمایش را که قانون شفا جز از دار الشفا  
 رحمة اوردی نماید که منزل المرقر آن ماموش شفا و رحمة للمؤمنین و ترتیب ادویه و اشربه  
 در تداوی امراض و اوائض از غیر طبیب لطف او سودمند و سازگار نماید که قاضی حضرت  
 فی الشفین درود بخشنده و درود رسول عاقبت محمودیر که با اشارت موجب تیر و بیابان  
 ميسوط و مسبین موجب مناج دین و کاشف امراض است و فیصله صلی الله علیه و آله المعصومین

بعد نموده میشود که بر زمره و اتفاقان از کلیات امور محجوب و ستوریت که نوع ان را که  
 خلاصه استنراج ارکان است مرتب فی افضل و کمال مندرستی چسب و اجل از تجلی بکل علوم  
 و معارف و قصه ای فنون حقایق و لطایف نیست سیما سایل علم و طبیه و قواعد و پنه  
 که صحت ابدان و اعمال و استقامت و اوضاع و احوال موقوف بر حصول اسباب  
 و محتاج تحصیل مقدمات آن است و چون درین لا حضرت همایون سلطانی سلطان  
 زاده ربیع پس کون عزوان نامه خلافت و شهر یاری حضرت ابواب سلطنت و جهان زاری  
 خسرو جاکیر عالم پناه نظیر السلطان نعل اسد فرمان فرما می رساند بدی طبقات امم مالک  
 رقباب جبار عرب و اکاثره عجم السلطان ابن السلطان معز السلطنة و الدینا و الدین  
 ابو النور شاه غریب بهادر خان مکره الله تعالی فی الادیان و اما دار الفکر الله و الله که الحق بهر طریقت  
 ذهن و وقت طبع که نموده از آن از نوع کرامی ان غریب نماید جامع سعادت دینی و دنیوی  
 و حاوی کلیات صورتی محسنی گشته در توفیر اصحاب علم و دانش و ترتیب اسباب  
 و خواش و روان وقت بر حسب بفاعت و استعداد خود بر تیریت تالیف نسخ و کسایل  
 که در سایل مزبور تفقد و نوازش خسروانه تواند بود اشتغال می نماید این فقیر می پستام نیزه  
 مساعدت و وقت سطر چند در باب حفظ صحت بدن و صیانت استقامت وجود  
 در بکک خیر مستظم گردانیده بزرده عرض ذاب کامیاب میرساند چو گل خنده  
 در ایوب امل زنتا اگر دگر گلشن لطفش و زده نسیم قبول

سپاس بی قیاس حضرت حکیم راجعت حکمت  
 که رایت ارکان وجود نوع ان را با جناس صفات مختلفه و حسنات کیفیات متضاده  
 بر افرات و اسباب نیست مزاج معشر بشر را بجال صورت و کمال سیات مزین با حشمت



نعمت که بدن ضعیف او را با بساط اعصاب و عظام قوت التیام بخشید ی بسید  
در شرایط جلیل افاضت روح فطرت سرزوی ازان تشریح اعضائی مفصلات امور و منتج  
اجامی شکلا مام و اجب مناسب دید و ستایش بی آرایش نشا و در حد رسول  
قرنی که سبب شغای امراض و اعراض لغو رسومی و جشی است و آن احباب و عزت و  
احباب او که مرکب از ایشان در کارخانه که هم صفی قطب انجمن اعتدال و طریقه الشفا  
محبت و اعتدال اند و بسبب چنین گویند به غیر عبدالرزاق الطلیب رزمه آمد بایتمناه فی امور  
و دنیا که چون در خلقت انرا که خلاصه امتزاج ارکان است مسج مرتبی افضل و افضل کسج  
منزلی حسن و اجمال از تجلی حق علم حکمت و تصدی فنون دانش و معرفت نیست که قال سبحان  
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون خصوصا علم تشریح اعضا که مقتضای من عرف نفسه فقد  
عرف ربه و بسبب معرفت آتی است عزت شانه و علا و فوای مقدمه من المعروف الذی یخرج  
فروعین فی معرفت الله تعالی در نظر مردان مسیدان معرا از مویکرات این خبر فرخنده  
اثر است و در زمان دولت روز افزون حضرت پادشاه ربیع پیکون خداوند عالم  
پستان کشور کشای فرمان دین پرورش ع آرای خرد و حکیم چنانچه از بسبب شجرت  
رای بهرام اشعار با بساط امن و امان مومسن با بساط علم و وفای مملکت الله  
و اعلی فی الفتحین امره و شانه رایت علم و فضل با وج است بار و استظمار رسید کار  
مریک از ارباب دانش و پیش بر جود اعزاز و بهتیا ز انجامید بکلی است این فقر  
بی بضاعت برینل مقدمات علمی و تحصیل سبب حکمی مقصود گشته در جوده و پس  
افا دیت نشا رافاضت آثار جاب حکمت کتب مولانا لکیم الملتین الکامل قد و طبعا  
الا و خبر و الا و ایل بقرط الوقت افلاطون الزمان مسج العصر بنبایت الله سبحانه

مولانا و چند مناقب المذکر و الدین محمد بن آدم ادام الله علیه المصارع الا هم انکه برده  
در کتاب جعفر بن سبک از ابو علی و افلاطون بوسید قربت قرابتی  
که الحق این غیر من مصادرت و اشرف است یا یافته بود در کتاب مباری این علوم  
پدر پنهان نموده و بعد از تسیر فراخ از تمهید مقدمات و تکمیل نسخ و کتب آن از مطبوعات  
و مختصرات خاطر که ترتیب نسخ جامع در علم تشریح عبارات فارسی که فایده آن خاص  
و عام دانش مل مستول است متوجه و متعلق گشت تا رسید اشاعت آثار این علم  
کرد و چون بغیر شام حکیم که در مسنده مرادات و بخشه سعادت بجای تمام و در جبهه  
انت تمام رسید انزه جرات و کتانی به ستیاری عرض آن در عتبه شهر یاری خود را  
نمک و خاطر اشرف فایک کباب گردید و من الله العون و التوفیق

پاکا مشککی که پاجه دیوان حدوت و احکام  
از نظم سالیان کاف با نون حسن مطلع از زانی داشت و او را قی و او دین اتحاد و کونین را  
باشعار اشعار ظهور و لطفا رخا شت و بیت القصیده این داستان بدیع الگو در آغاز ابراز  
مکونات از عالم یقین شمع ظهور از پر تو نور سخن سرخ یافته و در انجام تمام سلسله موجودات  
که نیز سرود از افق مستین سخن بر مناظر ضایر و سپر ارایام تافته اشیا بخت بر خور شد  
مکشوف و افشاش هم پیش کشد مکشوف نوری که هست نیست یکسان نابد و دیدیم  
و ندیدیم بجز نور حیرت و لهذا مختار دیوان رسالت و شاه بیت در بیان احکام  
که بیان مقاصد مدح و تنائیس پرور است از خیر نکفت او نام و عقول و بند زجرات تعلیم  
و کیم او از حجاب جلالت ربوبیت یا ایها النبی یا ایها الرسول بغضایت اوتیت جوامع الکلم  
انتصاف بخشید و توام دین مستین و اتمام بر پسته لایبی بسدی بکلام مجسمه نظام خود که خلص



منقبتش فرموده ان گنشم فی رب عالمی عجب دانا و نبیره من مشد تو اندو  
 سر انجام کردید علیه واکه العظام ترایف الصلوة السلام بعد از ذکر این صلاه نموده و  
 که سخن را که فضیلت آن بنزدیک سخن شناس بی شبهه انبیا پس نموده شد در میزان  
 استخوان و استحال تفاوت تمام و تازی پودن از حضرت صبط افهام است و از اقام  
 کلام که بحدید لطافت برین وجه متعلق میگردد که از طریق مدارک حسی بوق سلیم و طبع مستقیم  
 درمی توان یافت قسم شریعت که در التزام مراعات معادله مساوات باقی انبیا  
 نموده شود طبع اعتدال آئین را که شریعت سماع آن مزید انوار الفت می باشد و الشیه  
 الی الشیه کافیه کسب طبع نموده و از کلام پاک موزون درخور است پس ناظم این صفت  
 سخن آری محمد بن زین العابدین الحسینی الاذغندی المتخلص بصفا فی زین العابدین مرآت  
 الصافیة با تمام صور کمال است الوافیة در خلال احوال فراغت و انصرافی که از تعلق و تروا  
 میداشت قریح خاطر فخر جسته خاطر سحر شکار کوه شاکسته احیاناً بعضی ازان تعصبه  
 منسبط بر لوح ثبت می نگاشت و از اوایل آثار شب تاب مجاری اوضاع کوه است آنچیز  
 سوانح وقت پر توالتغائی بر ساعت تحریر آن یافت در سبک جمع و ترتیب نظام  
 نیافت تا در بنو لا برونه اشارت عزیزان داعیه جمع آن متفرقات ابتغاث فیه  
 برتنی که در ذیل ای سبط و مزبور خواهد گشت رقم هشتال بر نامه اشکال آن کشید  
 رجاء اثقی و وثوق ضادق که در چند این نوع و پس ما نامر المستکفین از یزید تکلفات  
 معهود عاریت از شرف قبول خاطر و نظرمین ارضاء محرم نمائید یا مباد انکه با صلاح  
 می شد است نظم مکرر نامه سفته که حافظ را بود و هذا اول الشروع فی المقصود و کلام  
 علی الصمد المعبود

موزون ترین کلامی که غزل بر این انجمن شوق و مودت با دای فخری آن زبان  
 بیان گشت نیند و مطبوع ترین خبر خیر انجامی که قافیه سخنان چمن اخلاص و ارادت با بقا  
 موادی آن مجالس زمان آرایند مناسب مدایع و مناتب علیه علی حضرت ملک شاه  
 فصاحت و حکما و خرد و انجم کالات صوری و حسنی و شمع انجمن پیادات دینی و نبوی  
 تو اندو که نظم سلسله سخن از مطلع تا مقطع آراسته صنایع و بدایع ذوق سلیم  
 و طبع مستقیم شرف عظمت و مجال میدان سخن آرایان دین و دولت در مقام مقام  
 پیر آمار و زمان او یک یک و میزان عروضیان مصالح ملک ملت در معرض  
 معارضه معجز اطوار او بی سنگ جمله از مار و ریاحین ریاض با طین نجس دری می  
 حطانت از حلال ملک دانش آئین مختصر سبزه بر اطراف گلشن فصاحت کتری در دیوان  
 احسان و ذمتان ملک منان پر تو تخلص اختصاص بر جانب همایون پریم اوست  
 و ز دایره امر و منقاصه و ماثر لبه انگشت منبر پروری او نظام و اشطاف تمام یاست  
 مطلع خوشبخت و دانش گزینند می محفل در سمر روی زمین او را می پسیم بل بر کر آید  
 عالی و فزونی یا نثر است جمله از دیوان او یا بند دست و لعل الامیر الکبر العارف الکلی  
 سلطان الامراء الملک ملک امرار الدوله نظام الشریعه و الطریقه و الحقیقه ابو الفضل امیر شیر  
 خدایه سطره العالی علی مقارن الحارثین و الکلمین الایم الدین ببا علی ذلک بنده غریب  
 بی نوافل ان التملک فی سیاهی خضامه باشد انوار چنان بر حسب اقتضای کالات  
 و عود رجات آن حضرت عالی منقبت که کمال سعیت آن تمامت ممالک جهان محیط  
 گشته از مملکت آذربایجان متوجه دار الملک خراسان شده و بنزد اشطاف و سبک  
 باد یا لشکان آن دو شجاع سران ارکشت و الحق در خلال این احوال بتائید سخنان چکوب چیا



دیدم از کرامانی علی الهدی بیشتر اوقات تیسر بار عام که عتبه عالی آن علیه حضرت مجمع  
جمع طبقات انعام بود و هر چند من خود کیم زبیر نگوید بر مقتضای فوای سخن قدس  
در رشته کشند با جوهر شبنم این ذره بطفیل افاضل مردیاری بحال نین بپس می نیت  
و بسید التفات کرامانی آنحضرت شعر شکسته بسته که بحسب مسامت و فت  
اتفاق افتادی عهد انشاء الوعد می گذرانیده و چون آنحضرت رفیع منزلات پر تو  
التفات بر ساحت اصفا تحفه الفقیر حقیر می انداختند و شام ذوق این ذلیل قلیل البقا  
را بر دایج التفات و نوازش معطر و مغز می خستند بحسب اشارت ملهم غیب  
ان آیات متفرقه در صورت وحدت جسمی بر ورق نیاز مثبت می کردند تا  
بتقریب جامعیت آن در باره بنظر اشرف رسانند و جاذب و وثوق صادق که بکثرت  
قبول موصول گردد من بعد الطمان و هو کون اکنون

پاکا خداوندی که چون در مطلع محبت نامه آن اعراض  
کسوت معنادر حقیقت اسمای پوشیده خرد خورده بن را بفتح ابواب رمز ایام محفل شکلات  
تعمید و اخفا موشح دشواری گردانید معنای عالم کاینچه خواستی در و پدید است اسماء  
آلهی ذوات آلاء و تقدست اسماء و حجب رسالت پناه قل ان کنتم تحبون الله  
بی طرق هستی باج تعلیم حروف تہجی در مکتب خانه علم بالقلم و انشور و مکتان یان غزل الوجوه  
نظم سلسله ممکنات فرمود نگار من که بکتاب زلف و خط نثر است بنزله آواز  
صدور سر شد علیه آله العظام ثریف التحیه الاسلام و بهر چینی که می نالیم این آیات  
لطایف اشعار را قلم این معنیات و موشحات بر ترتیب حروف هجا که چون طبع لطیف  
چو انان لطیف منزه الصدور شبنم البذر زمانه از او سطر عنوان اوقات خسته در و روشن

و معارف انس و النبی زیاده از خط احاطه و احصا روی نمود حضرت خواجہ زاده جوان بخت بر خود را  
نور حد قابل دانش و نور حد قید اصحاب پیش خورشید آسمان صباحت و جمال آفتاب سیر  
و کمال کل باغ لطافت و خوشبوی و سرو جمن نجابت و خوبویی شیرین لبی شکر  
ای بی سرو قامتی که تکه کم حدیث بخوبی قیامتی خواجہ عباد الدوله و الدین عرش ابدی تره پاک  
ویرضاه که الحی مرتبه صورت و سنی او پیشا به جوشانیده و نیکو است که حکم الاساتذہ از این  
السماء طبقات سپهر برین درخش با کاه شست آینه است ببل عرشند سخن پروران  
بار خدایمانند برین دیگران چه با وجود حادثات پس بمبادی شباب ضمیر نیش را در  
ادراک لطایف و دقائق خط کامل و نصیبت مل بود و اکثر اوقات بخت ساعات در  
دیرستان علم القرآن بامل و تفصل صنایع از مرقع که توان صرف می نمود و بجنبه زرق  
بر در مانده صبح و شام بر سر راه مقام می ساخت و زمره این بیت را بحسب حال غرضی  
که آنکه سر تاجان بلای جان ناشایست چون برین آید رنگ سر و آواز دست تا دین  
وقت بوسید این مناسبت خیر انجام موافق مقتضای مقام انگار شکسته بسته این فیض  
حیران که خاک نشین در الشراء تلامیذ الرحمن بنی چند فراخ و احوال این سعادت مند  
تالیف یافت بر وضع ترتیب حروف تہجی بازار هر حرف از ان سریت مناسب  
که اول بر مصراع نخست چون آفر مصراع ثانی بزرگان حرف مزین بود و اول آفر نبرد  
مصراع مطلع با هم موافق نمود بر طبق مطلع فیض آرا از واردات حضرت شیخ الکامل  
قطب الانبی ابوالنور احمد الجامی قدس سره که فقیر لی بضاعت به تبع آن در مقام  
آزمایش امتحان می داشتند و ان مطلع انوار ولایت این است ای ذکر تو در  
در دل زبانها افتاده چو روح در روانها و سه کانه اولی آن آیات مرتب باراد



معانی خاص پسم خواجده بده بدیع الشان و از باقی آن مرد و قسم با ستم کی است  
خواجده زاده شارا لید در آن مکتب بنشینان آن هذالش غیب و المنة صد المبین  
الوهاب  
خداوندی که بوتر دل عشق بازان شکسته بال را صید دام و دانه سپهر خطای عوی  
حال کرده نسید و مرغان بند پرواز اولی انجمنه را در مواجی استیقای خطوط پستیاری  
زراغ چشمان سفید رخسار ملج در سید کاه صاحب نظران سطوح اقبال کشیده نموده  
میشود که چون از احسان طیور که در مرغزار آفاق به پروبال استرازا پراوازی کند  
افزاد نوع آدمی را اشتظار و لب کبوتر میل بر غبت پشتر است و سر ایند این صورت  
بنقشه دعا و خیر کتابی صداوات امد علیهم اجمعین تواند بود چنانکه در متون تواریخ معتبر  
مذکور است که در کشتی نوح بنی علی السلام بر وفق زمان از انواع پاسبان و بهایم و طیور و  
زجاج در آورده بودند بعد از شش ماه که روز بروز غاشور اگشتی بر سر که جودی و ارفقت  
و زمین را فزانی شد که حاصلیت پوست خود را بعل در آورد چون حضرت نوح  
از کشتی پرون آمد زراغ عا فرمود که بر زمین نشیند و معیوم کند که خشک شد میسوز  
آب دارد و زراغ رفت و بیکه مشغول شد نوح برود غار بید کرد که همیشه روزی تو اورد  
باد کبوتر را در دست و چون نزد یک زمین رسید و پای بایک اندر نهاد پر مای بائی  
از غلی آبی بر خیزد و آن مقدار از پایش که آب عذاب بدان رسیده بود سرخ و خون  
آلود شد چون پیش نوح آمد و صورت حال باز گفت نوح او را دعای خیر کرد که حق تعالی  
ترا در دل خلق شایرین گرداند و آن خود و بنیات مشهور است که چون حضرت رسالت پناه  
خاتم صلی الله علیه و سلم غم حیرت فرمود و مشرکان دلی در آمدند آنحضرت پناه بخدا

فی الحال کبوتر بر در غار سینه نموده بر بالای آن نشیبت تا کفار از مشاهده آن حال کان بزد  
که در غار نشیبت و در گذر نشسته و حضرت رسول علیه السلام دست مبارک خود بر پر بال  
کشیده و او را دعای خیر و برکت فرمود که حق سبحانه ترا در دل مردم عزیز گرداند و آنکه اهل  
شرع از پراپیدن آن منع کرده اند بسبب آنست که چون آن شریخ و مردم فضول بر مای  
بند و روح مای سلطان مشرف تواند بود بی گانه بر می رسند و پسک و کلوخ در کاشانه و خانه  
سپایه و همچنان می اندازند و چون جامع این صور منصور و مصور یعنی اسرعه بر در روزگار  
بسبب مهارت و تجربه بسیار و توقف تمام بر خصوصیات حالات اصفاف کبوتر را  
و فرق و تمیز میان اقسام و نیک و بد آن دست داده بود و درستان صادق و مجتهدان  
موافق بمبالتا است عامی نموده که این فقیر در آن باب رساله شتلی بر خواص آثار ان بنویسه  
تجماعت زنده و لان را که جهت تفریح خاطر در آن کار محبت نمایند با سانی به حقیقت آن  
الطالع یبند وایشان را زیاده است بیای تجر روزگار نباشد و امد علی سیر ذلک تقدیر و  
کتابت رساله با تمام رسید از احاطه نام نهاد لاهمه السحاده و السلام و طول غرمان است  
عاشق سببانه عذر پذیر بند و تحسیر یاد از کج سینه شده نام آه از کج سینه شده نام آه  
الکلی بخت جمعی که پیدا پوشیده در بزم ارادت از جام عیش و عشرت  
می عشق و محبت تو نوشیده اند که از بزمگاه معاشرت آن کاککاران خاص حبس بخوردی  
دری بکام خاککاران با خلاص سانی یارب ز من محبت تمام بخش و از ساقه و اتم  
سراغی بخش و برکت حبیب خود صلی الله علیه و آله و احباب علم ذوق و حضور محسوس  
موجود را آنجنس هستی و خودی با وج خودی نیستی کشیده مقرب و سر بلند گردانی  
یارب که بزم خودی بازم ده باشد که شود ز خودی کارم به غرض از عرض این فرست



انکه درینوقت نخست و درو بنده جانی حسین علیی مطلق چند از اشعار پذیر سخن و زبان  
غیر نظم که لایق ترکیب از ان معنا مقتضای حال از باب خبرت و کمال تواند بود و مشتمل  
بر اظهار آثار تخریج و دستجاتی در سبک ترکیب شده بنظر خوشان رحیم طریق میرساند  
سرایت چو خازن و سر جرف در غریت پر از تراب نخلان عشق امید انکه مادر سوسیت و  
مالوف قریحت آن یکا نه خسروان زاده گردد با سر نشان و خوش زبانی حیرانی کفر معنی  
زهی بگویند مانی کشف بود آن حقیقی و وجدانی ای جان پدر تا چنگی کی دانی

ای نامه پستانش خوشتر مگر کلام در آیت جلال  
نوشته در همه تمام سرایتی ز مصحف روی تو تجلی سبکت زلف تو دوجی ملک پیام  
سخن خوانده از جلال کردون بسی دعا ناکرد و بارگاه تو دوری کند تمام ای قادیقیم و ای حکیم  
واجب تقدیم که درت قاسم و حکمت مایه تو در دو سپیدس این طاق مونس ز رخساری درو  
مقرض ز رخساری بنجم انجا مید که بجایک مافقت هذا باطلا و آیات چنان مصحف جلال  
و جمال تو بر صفات صحایف دورایم و لیالی با تمام رسیده که ان فی ذلک لآیات لقوم  
یعتقدون بموازه بکات سعادت خست تمام و لیک کتاب لا یفیک و بی لایق و بی تو  
تفاوت کلام این القرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المظنون تنزیل من رب العالمین  
که حافظان کلام قدیم و قاریان صحف و لفظ بیستاک سبحان المثنی و القرآن العظیم با دایمی  
که است چون نوای عشاق از جاذبه لایق آمدی محبت بچالغ در مقام ربای می با مع  
ایمانی این جامع عالی سپاسیدند تا در روزه بزرگوارسی کردان که تمام در زینت بکام مظهر نظام  
در سرخام شد که لایق بودی و خاتم ختم رسالت اکثرت نصیلت او را با تبارت  
شق قرمز او دارد و در خور آمد و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ماه مشکاف بیست و شش

دو خوش سخن بنی نه لاف احمد سرک خرد خاک اوست سر و چنان بسته بود که  
اوست علیه و آله من الصدوات از کلمات انما و اکملها و من التجیات المبارکات  
اعمال او شدیدا و چون حکم کلام دین مقام جز بدعای دوام دولت پادشاه اسلام  
لایق و موافق نیفتد خداوند آشنش حجت معیت اقصیم ربیع پگون را در کشف  
ظلالهای چتر نمایان خسر و جفا بکیم عالم پناه منظر سر سلطان ظل الله ششاهی که  
خطیب و پیک پیام او از نیل مصر تاب دریا چو کینند و انما که جریخ بوسه دهند  
استانشان از نام نیت او علم تستین کنند سلطان پلاطین در روز زمان سلطه  
والدینا والدین سلطان ابو سعید که در کان مکه الله فی الادوار ما و ارا لکم الدوار از انجا  
اس و امان نعمان ریاض چنان کردان و ظل طلیس و عاطفت بی بدیل او را تا انقض  
عالم نخست تمام دور بنی آدم بایند و باقی دار ای ذات تو از صفات مایک  
کنه تو بدون زده ادراک هم از تو میسر شمع انجم هم از تو بلند قهر افراک  
در رسید که لا و اوانت الوداع قدس شکار فزاک آدم نبوشد مکرتم ار نه  
پیراست مقام زده خاک پرورده ابر رحمت تست بمیون کل و لا در خار و خاک  
پاک خداوندی که منشور میبرد و طغرای پیستهای تو بر فوای تصور اشهای لایق شایع یک  
مقصود و محصور است و طغرای سعادت قزای منشور سپاس واجب الادار تو جز او خبر  
بجز و تصور مودای انت کائنات علی تفک از صوب ثواب و در فضا که  
شم سجده میاس آیات با برکات کلام حمید آسمانی و تنزیل حمید و قانی که حافظان  
منزل انما نحن نزلنا انکر و انما له الفظون مخد او قاریان صحف و لفظ بیستاک سبحان  
من المثنی و القرآن العظیم در ساعت میمون و زمان نمایان بادای ملایم بسج جمع بیست



بامداد سلوات مطهرات و اعدا و تحیات مقدسات که صد مرتبه آن بطعاری است  
 و ملائکه یسندون علی التبی غفرین و محلی باشد نثار درگاه و ایشار بارگاه حضرت پادشاهی  
 کردان که علم دولت ادم و من و نه تحت لوای برکت ملک از خست و سایه رفعت  
 الی الامود و الامور بر مغارق شش جهت صفت اقلیم از خست که پس ملت جهانگیرش که  
 کنگر عالی و رفعت ملک و کرب می زند او اند که گشت نبیا و ادم پس لقا و الطین از خست ناک  
 بزود افلاک رسانیده و برق انانی السیف از فرق طارم اعلی کز نرسیده  
 محمد ز چشم اهل پیش کلستان نرای از نیش شمشیر پیر قبا و قسین  
 انام بسیار سلطان کرین سوار عرصه میدان تحقیق که بود از مرد عالم کوی نسیم  
 السور و بلاد علیه و آله الطیبین الطاهرین و ارکان دین و دولت و بیان ملک و ملت  
 بصفت عدل از گشته و نصف احسان و رحمت حضرت خاقان صاحب ان پادشاه  
 زمین و زمان ملک رقاب جبار و عرب و کاکا بر بسم زمان زمان چمن و دیوان  
 ام سلیمان سر بر دین پروری خوشیوان بارگاه و او کپتری السلطان بر سلطان  
 معز السلطنة و الدین سلطان ابو سعید که در کان لازالت انب خیا و بخت  
 با تاد الخ و مد و د و طلال رفته و احپانه علی مغارق الملائک مبسوطة ممد و بخت  
 و استیقام و قرام و آرام بخش و این خلعت منقبت خلافت و پادشاهی را بطراز  
 دوام و مدت نامت ناسی معنی محلی کردان یارب تو مزین ساز زوالی را بگذار  
 در جهان جهان بینی را اندر کشف عاطقت خویش مدار این حاجی حوزه بهمانی را  
 یکا خداوندی که چون مطلع محبت نامه خاصیت اما اعرف کسوت محقق است اسامی پوشیده

نظر مشک نشای خرد و دین را بمشاح الباب تعبیه و ایام نرسیده نوات آلوده و گشت  
 اسما و چه نامور قل که گشت مجنون اسد فاطمی محمد پستی که هر چه است  
 بارایش نام او قتل است در گشت بش معیات نظم سلسله وجود پشوا و میجانش یان خاص  
 خربت فرمود ماه شکافی لحن مشکاف و دوختی شش سخن حق خلاف عذله  
 العظام شرافت الحیدر و السلام بعد چنین کویید ناظم این جواسر بر ساهی فغان للخصم سواستی  
 حل معیات اسما الحسنی و انکشف عن العار صفاته العلی که چون طیار است الی این  
 از برای انشراح صدر و شب خاطر مضیعا و لغز نرسیده و الفت حاصل است  
 صدر زاده نادر ارجو بخت بر خورد و دولت مند سعادت یار اثر لطف پروردگار  
 فضایل شعاری که فکر و قیاس در امر ارفعان کند و مشکافی زوهم و کمان برغبای  
 که نرسیده بود و شرب عذبتش از جمله صافی الشیخ غیاث الدین و الدین عبود  
 سیر و اسلام مجید و پیر شاه که با وجود حدیث سن و عنوان شهاب ضمیمه شمس را  
 در ادراک لطایف و دقایق آن خط کامل نصیبت مل است مظهر اوقات خجسته  
 بتامل و تفعل و الی معنی تنوعات آن حرف فرمود تا درین وقت بر حسب  
 او چندی از معنیات نکین با بسم مایون بسم محمد امین که پیر است در اشنا مجالس عالیه  
 سر و عکاسه لب العین ضمیر نقش نکین خاطر خطی است سمت اتمام گرفته و صورت  
 آشفت م پذیرفت بهیذان طبع سلیم و معیار ذهن پستقیم او پیچیده میشود و  
 التفتیق و پیده از تحقیق  
 الحمد لله الذی مرج البحرین یلتقیان فی حوض منهما الذی و المرحبان السماء و فیها الارض و فیها الانعام  
 و لهم و مقصودات فی الخلیف قادر حکیم قدرت شامش بر طبق حکمت کامل اجرام بی آرام افلاک



با اقسام ساکن اقسام خاصه عقد التیمار است و عقد نظام کشید تا بتعاقب رود کار و نهاد  
لیل و نهاد از حرکت آگاه علوی بر فراز اموات سفلی امر توالد و تناسب منسب و منقسم  
و بی شبهه ترین فرزندی که از خلق و اما ارادت الهی با عرویس مراد در سواد کن متولد شد  
و اشخاص نوع کرامی انسانند که تفاوت خصصیات است با ایشان بحسب کمال نقصان  
بسیاری زیاده از تفاوت دیگران است لاجرم ارشد اولاد و اکل افراد این خانواده بزرگوار  
که رحمت عظیم و فضل پرور کار او را از خواص بنی نوع برگزید و با ناله انوار و جی و ارسال ملک  
بر یکدیگر بدوخت و صیغ بر احوال و اوضاع عالم اطلاع بخشیده با تبع ارشاد و مطلع الکناج  
ستقی فمن رغب عن سنتی فلیس منی ارشاد نموده بخطاب لطف اشراف شاگردان  
توالت و اکثر و افانی انما بی کلام بر شارت معافرت آفرید و معنی امد علیه و لا اله الا الله  
تعالی از میان دو ام شطلم پلپله انساب جلالت کتب و تعاقب احوال و عقاب  
کرامت مآب او مسمو به با طالع مزین است و دیده عالم و عالمیان روشن  
الحمد لله الذی شان عن استزاق الشکر فی السوانح و التوسیع بر بانه عن استکشاف العقل قناع محکمه  
البرهان و فی بانه من مصور و الاشیا فاحسن تصویر او خلق الانسان فی احسن تقویم و قدره  
تقدیر او الصلوة علی رسول الذی رض تحلیل النجاج و تحریم السفاح فخر الانام و اهل مقصودات فی الیام  
و خلا علی حسن الوجوه بالتسبیح من الارواح الطاهرات و العالیف المحضات و علی حسنه  
و باب مدینه علمه و انجم و ازواجه و بطیله و اولاده صلی الله علیه و آله

پاکا مشکلی که دریاچه دیوان دانش را از نظم رباعیات بدیع حسن مطلع ارزانی داشته و او را  
دو ادین و ابره خود را بشعار ایشعار آثار مترجم نجات و پذیر بلا زیاده و نقصان نگاشته

بجهان من جمیع له الاصوات و ترنمت بیثالی لغات بعده مقام عظم میرساند گویند  
این نقش و انداز که درین ولایت و نه دینی شکر فخر عذب البهارا بر رتب و دوف  
بجی که اول و آخر یک از ان رباعیات خاصه شمل است بر حرف مخصوص در نظم  
شرف شطلم یافته و چند بیت غمزدای غمزدای از قبیل مشنویات مطبوع به سنگ  
ادار دقایق و لطایف قانون موسیقی که شعبه ایت از اصول حکمت ریاضی چنانکه آوازه  
سرفه بر شش حال آویزه گوش زمره نمراسم و جوید مانعنا عن بعض العرفان فی  
کل نعمه من نعمات المسیقیه شریک اسرار الکیه لایوفنا الا خواص الاولیا شرف تریب  
پذیرفت و باید و اری آنکه چون در سر پرده مرآت شاهزاده جهانیان سلطان  
قرین صاحب سران مطلع خوش شید فضل آن کر بلند می محل در سر روی زمین اودا  
نمی پسندید در دو پی نسیم و اند قطعه معدوم المثال در معانی و در شرفی غریب شمل  
که الهی عز و بت نظم زخنده فرجام این رباعی مجسمه نظام که نتایج طبع و قداوت  
شاهد عدل می تواند بر کمال فصاحت و بلاغت آن سلطان عاقبت محمود و مهربان یارب  
دل من ز عشق پر خون بادا و ز کرب کنار من جو چون بادا اگر کرشم از عشق تو یارب نام از  
دفر اهل عشق بیرون بادا مثل عشاق بی نوا بر قصه مقام مجاز در امرا آمده بگویم که الفنا  
غدا الارواح از دایره هستی بار بیرون نیفتد و بر قانون اخلاصت انوار دوار بر شش  
حاطر خاطر تریق ضمیر میگرد و حی سجا به مقتضای فوای ان الله یامر بالعدل و الاچان توفیق  
افاضت خیرات حسنات رفیق طریق حضرت سلطان و سلطان زاده جهان  
و جهانیان گرداناد و بجزمت بنی الامی و الله العجب و الایجاد فریدون فرخ خشته  
نمود بشک و بغیر شش بنود بداد و شش یافت این نیکوی تو داد و شش کن فریدون



آنچه بر خط کتب نوشته و کتابها

من آنکه سجانه علی صاحب الزمان سلطان پادشاهان آفاق باشد  
والا بپایان المملوک و حاله بطراز و شدت مملکت و استیلا مملکت و فصل الخطاب و لکرت حجاب  
مجموعه اولم بر دانا جعلن حرم آفتاب و هر خاقان الکبیر المجد فی سبیل الهی  
معرب السلطه و الدین ابو الفارسی سلطان حسین بهادر خان خلد از خیر الامم حلا  
و سلطان و افاض علی العالمین ذوارف فضله و احسانه و فقه بوقیعت ذلک الکتاب  
لا یریب بهی المتقین علی کل من دخل مدینه النبی من طوائف المسلمین حبیه و  
طلبه لمضاه و تقاضیه صریحا شرعا و عیا فی شریط الصیحه و الدوام مضربا حکم القاضی و  
نفاذ الامام فی حاله جواز التفرقات و نفاذ لغو ما بشرط ان لا تباع و لا یوهب و لا یرث  
و لا یمنع من تالی القدر ان لا ینقل من التوفیق التوسیة الی مکان الذم اجماعا و  
در مثل کتابت بحرب البنی و الله الطاهرین اجمعین و الکاتب عبد القمیف المنفق الی الله  
القوی عبده احمد المروی

ای صاحب جهان آفرین و ای مدعی خاتم النبوات و الانبیا چون طاق این  
وراق بهشت که نقش کتابه آن بقرآن و دنیا السما و الدنیا رقم ابداع و تکوین نموده  
ایوان زر که گشت منقرنس فلک و دوار که در نسیده مناظر باریش را و کشف ظل رفیع  
بانی مانی جهان بانی صاعقه عدا خلافت و کشور پستان صاحب قرآن نصرت قرین و  
فرمای خورشید نشان مسند نشین جهان آرا می معرب السلطه و الدین سلطان  
حسن بهادر خان مکنه احد فی الادوار و دار الفلک الدوار که لواهی دولت و جلال کبری  
از شرفات عالیه قصر حکاک کده نسیده و آوازه عدالت و داد کبری از حوض حکاک

بزر و هلاک رسانیده از غایت نصیحت و شرف معنان ریاض جهان و نال انوار و زکات  
با شمت ابرمت صدر جلالش و زبانه ای نیادون من مکان حصید بمابع ملوک رفیع القدر  
اسال آنکه مجرب الدعوات و منقذ الخیرات

الحمد لله الذی شرح صدر و اهل الخیرات و اعلیٰ العالم الخیرات و شرح قلوبهم تبسیر قرائع  
القرآن جعل فی المقام الرقیع علما لکعبه الجلال و سیرة الموقف البدیع علاقه بقصه الافعال  
و الصلوة علی محمد استنسیان مداریس الاسلام و من الحسن الموصلة الی دار السلام و الله  
الطیبین و حرمة الطاهرین اصحاب دیوان الحقیق و الصدور ابوالشیراز الطریقه اعلیٰ معارف  
المسلمین و خواص اهل الحق و الیقین ان هذا الذی محل تطرق الحدیث و النفاذ و النفاذ  
تصور الشریک و البغایس لالتحذیر و دواعی المعاشرة و السرور و تجماع الذی  
محل تطرق الامتناع الغرور و الطوبی لمن و الغفب و عمل بعد الموت و انتہر فیه الامکان و القدر  
قبل التوفیق و سعی فی عماره الاخرة التی بی و الایوان و لم یرض ان یترک بضاعة العزیز  
فی طریق الخیران فجل الخانی ذریع الی امتنا الباقی و اعظم الیوم الاحرار سعاده عبد العالی و الله  
جیل الحدیث و جزیل المنویة علی عواری الذی الذی فعل ما ذکی انفس نصارت و اقصیه فرسیه  
من حله بقره ما ذکی ذلک حدیث چه المدرسه الشریفیه فی حاشیه نزه الانجیل الاحیا برسم  
علما امینی کاتبها بنی اسپه اسل فاصوبان تعابیر مبعبر حکم الفاقه بها و الباقیات الصالحات  
ذفا ازخارف المویات و تبدلوا حاصل منها تحت ازیکم ابتعا و لوجده قسلا و افعار  
الدرجات و من احد الافاضة انوار التوفیق و منکم مث هده فناء الدنیا و بقا و خیر  
یعنی تخفیف

سبحان خالق الکی که مقتضای حکمت بالبر او بجد تمام رسیده و بدر خیر تمام انجیل از اعلیٰ معالیم







بنده مخلص نظام الملک بن اسماعیل الخوافی القاضی بسره امد نظامه احواله بفرودست  
روز افزون صاحب دیان محکم است و در مجلس عالی حضرت ربیع پیکون شرف  
و حرکات و معات حل عقد معظمت اشتغال ممتاز و پیرافراز چون طبعش بزال محبت و لا  
سادات عظام که شرف اهل بیت رسالت اند و علمای کرام که مرمان مدارج آیات و الذین اولوالم  
درجات اند و مشایخ هدایت انجام که برکت سلوک جاده زهد و تقوی در سبک مخصوصان اولیک  
المقربون داخل انرا نشو و نمای تمام یافت علی الدوام بقدر مسامت و وقت و مقتضای مقام در کفایت  
مهمات و تسق معاملات و بنوی ایشان وظیفه سعی مشکور رب گردانیده همه که شایسته  
چه فرمایند آن زمره شریفه نیز در جمیع اوقات طریق تودد و تردد مسلوک داشته  
جامع ضمیر با نظام امور دینی این شکسته بال معروف می دارند و سبکی است بحیث ماک و اوقات  
اکمال این فقیر ایشان احوال موافق می شمارند و الهی شمت از انجا که نظر ناکند خوار مدارش  
که انرا ناکند و از جمله نفع معتبر و رسائل نامور از محتارات تصانیف اکابر ماضی و مائیت  
مستحسن صنایع در علوم اسیلاهی که اشتغال بمقتضیات مضامین آن در سیل نجات  
صوری و مستوی و مقدمه درجات دینی و دنیوی تواند بود و این ضعیف مستام از اضاف  
انچه تصور توان کرد بمطالعه و تذکره امثال آن اوراق میل و شغف جلی است از روی صدق  
و اخلاص هر قوم رقم قلم استام می گردانید جز نام استعلا عنایه عن جمیع السعیدین و چون خوانید  
و منافع بسیار از مجملات و مفصلات این مطولات و مختصرات بحاری احوال این بخت  
نمایند می گشت کمون ضمیر که چسب بود که تمامت آن کتب و رسائل را در یک نظم و ترتیب  
استظام داده از شرایب اضاعت حوادث روزگار مصون و محفوظ گردانده و در قریه  
عالی عالی حضرت و ولایت منقبت شیخ الاسلام الاعظم الاکرم علامه مشایخ طریقه الشیخین

من کما هم الامام سلطان محمود المرتضی و الشیخین نام من نظم الحق و الحق منسب انوار اولیک  
المقربون مورد سپر راد خوف علیهم و لام یخزنون مشیخ شاعرت الدینا برتبه و انما القدر  
عق قسبی لمن عذله الامام المعام ابوالسید احمد بن ابی لؤلؤ الشجاعی سوح القسبی رو کوحه انما  
علی العالین فتوحه در دیر از او آن از اعمال دار الملک سراته صیت عن تطرق الحوادث و الاکاف  
که الحق قبله اهل طاعت است و فقیر نیازمند خود را از بار و بکشان آن استان میداند  
باشد که باید از کرم روز حساب تمام زحمره میده میمان در شش ابتداء امد لوجه  
و طلبا بلزلی ثواب بخورون و فیکر گرداند تا طبقات انام از علمای دین دار و عسرفای عیالت  
آثار و سایر صلهای نام و انسانی خیر انجام که برسم سکون و اقامت یا بطریق صدور  
در روزیارت شرف حضور از انی دارند از آن فایض بی دریغ آن بقدر مجال و اندازه مساعدت  
حال محفوظ و برده و گردانند و برکات مشربات آن بر دیگر کارمندان و اصل و متوصل کرد  
بسم الله الرحمن الرحیم  
والاعتصام بمیامن الله العظیم متبلی صفت و سپاس بی قیاس حضرت حکیمی را که فائز  
جزا و الشفا رحمت او که و تنزل من القرآن ماموش شفا و رحمة لم یوسن روتی نماید  
و ترتیب ادویه و اشبه به در دوا می اراض و اعراض از طبیب لطف او که و اذ افرشت  
فیکشفین ساکر کار و رسد نماید جام جان مرستان الت را بشارت عرفان و  
ایقان مالا مال میدارد تا هر یک از ایشان سر خوشان نغمه رب زدن بی کلام و کرم  
کرم فرما بر می آرد و درود ناموسد و دستایش بی لایشتن تا و جب حضرت الله طبیب  
در دکنه ابوالعاسم محمد المصطفی آن مجمع کارم و آن منیع صفا که بجهت داده نوبت آن  
نمخانه توحید کل مراد در برستان صحت از انما نقل نقل صیغ بکفایت و ال انجا



و عزت و اجاب او که با اشارات موجبات دینیات مبسوطه معین موضوع منهاج دین  
و کاشف اسرار حقین اندیده بر واقفان انگذات امور از می وحدت لب لب جام شان  
در فضای قفس بل و آرام شان مخفی می شود نباشد که نوع انباز که خلاصه است از جاذبات  
مسیح مرتبی افضل و اکمل و هیچ منزلی احسن و اجل از تجلی علوم و معارف و تصدی  
نظرون خفایق و لطایف نیست قال الله لا یل بستی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون  
علوم باصول طبیه و احکام شرعی که صحت ابدان و اعمال و سیئات اوضاع و احوال موقوف  
و محتاج بدان است قال النبی علیه السلام العلم غمان علم الابدان و علم الادیان و چون  
که موقوف بر معرفت طب است موقوف علیه قیام مقتضیات احکام شرع آمده و بر این  
نهی طلب اسم و اقدم باشد علم دین که چه ستر نیست چنانچه چشمت بدست  
بنا علی ذلک خدمت مولانا اعظم زبده فضلاء العجم صاحب طبع السیم و الذین استقیم  
قضاة کما طابت ثنائیک الی الخ یونان استعداد و اهلیت موصوف بود و بغور علمیت این  
فن شریف معروف بواقف توفیق و سعادت سعادت و امید می رسد الی امر که تقیم  
از حد و جسیلان که وطن مالوف و پسک قدیم است با وجود سستیای لوازم حب الوطن بن  
الایمان غنان عویمت بصورت محکمت خراسان که قبله اقبال و کعبه ایمان و اکمال ارباب طایفه  
و طلباب مقاصد مرادات است معروف داشته مدت متعده ای در دراکمک مرآت  
عن طریق الکافات تحصیل مقدمات و تکمیل کتب و نسخ آن از مسطولات و مختصرات حرف  
نموده از درجه استفاده و احتیاج به مرتبه استفاده و استعلاج ترقی فرموده او کتب  
آنچه بود بر قانون مرضی بوعی و افلاطون و درینولا مقصی الحرام و مکفی النمام عاظم سعادت مقام  
معبود خود بود و او را اجازت داده شده اشاعت آثار این علم شریف و دعاوی مرضی خالصا



عباده المخلصین محمد و آل الطاهرين

از لطایف تقدیر ایزد تعالی بر تو

از آفاق حسن اتفاق یافت تا بیز قیاس بول ببله اسفاد و رسول ذی شجره نبوت و امامت  
و اصل دود و ولایت و کرامت امام و امام زاده خجسته سید عبد الله بن موسی بن جعفر علیه  
و آباء اکرام التحیه و الصلوة والسلام با تمام بنا رفت ان نظام کرامت استیلا یافت  
در زمان خلافت بدیع الشان حضرت سلطان الاعظم ظل الله فی العالم خلاصه کارخانه ایلخان  
و مکیون صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین بانی مبنای عدل و احسان مولا السلطه و الله  
و الدین ابوالغازی سلطان حسین مبارک خان خلدو سبجانه فی مرتبه مکه و سلطه کثیرین  
صادق الاخلاص و اتقوا الاغصان سبب خلافت و جانا بانی شمس الدین المظفر السلطانی  
بعد از حاکمیه دعوته الحق ان بکون مرقده فی قنار و روضه نهاده الامام الوحید حتی صدق کلام با  
در اقیه باوصیه

اتمام عمارت این رباط حرمت

مناک که در مساحت ریح پیکون فضا عرصه با مومن نظیر ان ما وای در نظریه و در ان یابا و  
سلطان بدیع القدر بدیع الشان بانی مبنای خیر و احسان عامر لقاغ الاشفاق فی السلا و امام  
اسامیس الخلد و العاد من بنی العباد و مومنین قواعد السلطه بالعدل و الاحسان مومنین  
الشریف بمواهب الفضل و الاستان مولا السلطه و الدین ابوالغازی سلطان حسین  
مبارک خان و فقده الله سبجانه لا حیا و مرگم المیزات و السعادات فیما بین و یا مریض  
المیز و المجد و بوقع انجاسد ماست ساحتش و کنایش آسایش مسلمان بودی نامرادی  
که در پی روی نرسد مان قل بر تو انی الارض دمی و قدیمی نرسد و بر نمانی برید الله بکم الیه  
جاده طلب می پائیند تو اندو شد مثل بر انواع خجرات و بر نمانی و نمانی

اندر

از دلش این رباط نسخ بر فیض مواهب و مادم باغیت برش شمال آمل  
در ظاهر و در ملک انضال فی شهور سنه المبارک مثل مش

ایضا قیام عمارت خیر انجام که در کارخانه

وجود عمارت ازین کاروان خجسته و در دوشتمل بر بنا شصت و دو خانه معمور از علوی  
در خلی مقرون با حد اش و در پیچ جدید در حواله آن شتمل بر وضع جبل و هشت خانه مبرم از  
اعالی و اسفل و دو درگاه منتهی متصل یکدیگر با طویل و بطول و عرض که تمام آن بود  
یکصد و ده فسیح بنیاد است در زمان دولت روز افزون اعلی حضرت پادشاه ریح پیکون  
بانی مبنای خیرات و جیات عظیم الشان مولا السلطه ابوالغازی سلطان حسین مبارک خان  
خجسته استیلا بر اید و مومنین و طایفه مجزیه ثوابه و قاصحی سبجانه مولا السلطه  
المقدس بمطلع الافوار و البانی و مظهر الاسرار السبجانه مرشد الحق و الحقیقه و الدین  
خواجده ابوالولید المظفر قدس سره پسرین و جیل مکانه فی اعلی عیالین سبب عباد  
الملک الوافی نظام الملک سمیع الخرافی جزاه الله سبجانه خیر المیزان

ای مظهر جلال تو مولات کائنات و جی بنش صفات تو از مقتضای ذات سر جاکه  
میت پر تو روی تو روشن کرد گنج خود هست و کردیر مولات بهترین آفرین  
که در آینه داران روشن ضمیر تجلیات صفات نامتناهی الهی در میرات صفت کار  
خانه ستایش بی آرایش تشبیهی الفاظ و عبارات نقش پذیر کردند نام خجسته نظام  
پادشاهی تو اندو که نیز جهان افروز طاعت فطرتش از منظر و صوره که با حسن موزون  
در دوش و لان سعادت سکه منشور بر نور و جلال الشمس ضیاء و القمر نور انامی  
ایشان جوش و جلی است در سر البستان خدمت و مومنین و مومنین و مومنین



جل شان و عظم سلطان و در دین این امر شریف و در دوزخ نشسته و در دوزخ پوری را  
نزد که سبزی چمن دولت سرخیسان ترک تجرید عموما و سپهر افزای تشریف مسلمان  
اهل البیت خصصه که نص قاطع انشا الله المستنیر محققین و یکم درین سرای فانی که  
رفت شان ایشان موی بجوی نشان میداد از آب روی کلاب رنگ و جو پار کپور  
آثار هدایت و ارشاد اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین بر آئین خط  
سرافرازان عالم سرور کشت که در قسمت کاه و کهن قسمت انوس انسانی بخوش  
اوراک و تیزترین است منظر بدایع صریح کن یکون و مندر غرایب آثار کوناگون و شایع  
و از مرطابیه بعضی بواسطه تمت قابلیت و کمال استعداد و اهلیت از سایر امثال  
و اقربان بر سر آمده بر خواص امور مشکلات معام بزعم اقدام می نماید که جمیع  
چی از مشاغل چمن ان انکشت قیوم در دیان و الله و حیران نمی باشد و پندار نیست  
اطناب گرفته که مرا مبرم بود دیان گردد برای خانه زمر تا قدم زبان گردد غرضش چنان  
عقل بیرون است بکفین و پوست تن کجا بیان گردد و کلک و نه مجال این مجال آنکه در  
شعبان المعظم منتظم در یک شهر سه شمع و فانی نهانی که علی کل معشر و نه  
بر تقضای خواهی الله امر من قبل و می رسد و در شب یغی المومنون ریاض کمال و آسانی جدی  
بهجت و شادمانی از شجاعت صاحب فیض فضل سلطانی سلیمان کانی صاحب  
خلافت و جهان بینی حل مشکلات آفرینش و فتح مغضلات اهل انش و پیش  
جم جام داراب دارات فریدون فریام سمات سرافرازان صاحب قران  
شمنه دارای کشور پستان ابو العازی سلطان جمین بهادر خان خلد و کمال  
سلطان علی و کس الخاقان و آید میامن بر مانه علی معادن الطوائف اجمعین لا محاله باصفا

رای ملک آرای وصفات آینه تیغ طغفای غبارتند و اشوب فرزند و  
محبوبی بخش و بخشایش با دین فلک دوار رسانیده سخن از خاتمه خویش  
نواکم که شود نین زبان شوق و زبان فکر زمر تا پایش بانواع انما الطالیف و نجای  
و حسنات ریاضین بدایع و غرایب زیب و زینت گرفته شکاره سالیان باغ راغ  
سلطانی در فاعله مراد که در السلطه زینت یکون است در آیین ختام مجدد مرادگان  
سلطنت پناه که منظر بر سلطانی ظل الله اند آن در جهان لطیف دین  
بر اعدا منظر منصور زمر به نگاه دیده جهان بین و دلکشی خاطر جز نباشد  
بود یکم که فراساز ابر نگاه دولتمند چون گردد در فصل خزان از رنگ زدن رنگ  
کارخانه رنگ زدن می نمود و دایع اسباب عشرت و سپهر شایم آثار جوی و حضور  
چون نکست ریاضین از نسیم بهاری می رسید و انوار بهجت و کاسکاری از مشرق دولت  
و بخت یاری چون بارق برق از آرا آری می درخشید چنانکه زبان کی از سر ای زمان ی  
شمت از ان غزل سرایان می نماید که مرکز ندیده عالم زین کون نشا دکاهی با او چو در  
کردن این سوز جادوانی باغیست مسجود جنت خوبان در و چو حوران از غایت نشاط  
باشد بهشت ثانی که چار طاق انیت نطق لاجوردی از پای در نیوش شد  
کلی نشانی غم را محال باشد اینجا محال بودن زیرا که مست مبرم اسباب شادمانی در و  
باغ شامی عاجز شده طلوعی زمر و کست کامل در فن نکته دانی دارای مکر دلت سلطان  
سین غازی با دامنر اسالده عیش کامرانی و چون درینو لاجکم کمال لیسیری فی الفیض  
فیض شاد و سپهر عزم فیت بود و بر تو خرمی و انبساط بر خواطر کار بر احوال فیت  
و از مزجت حسنات محترق و ارباب صنایع دست مرابطها در کون بدایع کث و پند



و هر طایفه فراتر از حال خیرش تصبیهای لطیف غریب اخراج نموده حضرت پستاد منور  
جایک دست دقایق کپیتر روشن بپایان تیر زبان بلند قدر محض فروز انجمن آری  
سپه نواز پهلوان قنبر علی سرزایش در تلاش آب دود در کمال کار خود که لایق دریا  
باشند صفت موشکافی کرده سر موی از دقایق مهارت در چنین اسماعیل کاشت پای  
تعب در میدان لغت نماده سپه بدوی آناه لاغری بر آورد که سر از کت بار بکتر زموی اجاست  
نه که سر تر باشد قلندری داند و در جمع عام شمعون با زعام طوائف ایام جمیع پستادان  
فن بیان صریح مشاهد نموده و در ذیل این سطور ادای شهادت نموده اند و کارهای  
شکوف و دست برد های بیرون از اندازه تعبیر صورت و خوف که کیفیت آن  
بعد از این دو پستان در پستان بشرح و بسط تمام بر روی این اوراق باز نموده خواهد شد  
باب کیاست و ذرات نمود و بروی که یک سر موی سر کس را در آن شیوه و غده  
از خاطر سر بر سینه و سر را پیک از میان برداشت چنانکه راجع الی سر کشی و پیر زنی نماید  
سر که سر چون استر تیغ خلاف او کشید باز کشت آن تیغ و هم در سینه او کرد جای  
و ای عجب که در خلال این احوال که او در نظر داشت این دیدنی می نمود اگر آسمان  
هم پستک که همه را چو امر کرانایه بر فرق او نشان کردی عجب می نمود اسپتقرا و اتوب  
ایه تا سده آسمانی در باب سرافرازی او زیاده از این چه تواند بود که در آن روز و فیروز حضرت  
پادشاه روی زمین سایه التفات بر سر او انداخته با تمامت رؤسا و ملک ملت  
سر تماشای نمود که او فرود آورده و بنفس مبارک برقرار محض محفوظ و جایز آنکه از باغ شمال تا  
در زنجیر گاه که بر طرف جنوبی حوض بزرگیت بچشم قدم فرمود و هدایت الما مولی است  
المسؤل بود تا بود در جهان گفت که فروغ مجالس بنام نکو شرح این حال

و فیصل

و تفصیل این حال آنکه در ششم این ماه از اول شام و دوشنبه تا اول پنین روز و یکبار  
آنکه کینفس از سر موی که در آن در حضور مجربان بر سر کشید یکبار در سپیده سرافرازی شد که  
در پستردن موی سپیده سر از آن جلای خاصی ده منی پوشیده بود و در آخر موی که در نظر مانده  
پادشاه رنج پس کون صدر سر که بر تیغ در دندان گرفته بر کشیده بود و چون تمامت کمالان  
این فن و جمهور را طریقی برکت فاخته دیگر حال او کرده اند و او از ارشاد منور سلطنت  
بجز تصور خود درین کار اعتراف نمودند و اچا با بسنور برب اتفاق این منشور بر روی نگاشته  
اسمی نمودار در ذیل این سطور ثبت گردیدند تا شاید حال و پیشه دوی کمال متاثر  
باشد و در هر جا جانب او سعی داشته و طیفه است بار کجای آوردند

آن که در لوهی القیس بر مقتضای آیت کریمه انما یرید الله لیزیب عکلم الرجس بالیقین  
و بطوریکه تطهیر احوان را بطرف خلعت و وفادار قاعده محبت و صفاد اسپط برکات الهی حست  
نامتسناسی است درین وقت بیکان دودخواه فلان و فلان از صدق نیت و صفای  
طوبیت عدد نمودیم و بذات پاک باری تعالی و صفات کبریا ی باری تعالی قسم  
یا و کردیم برین موجب که بانه الطالب الطالب التائب التدرک للملک الحق الذی لا یجوز الیک  
که مدت العمر با جناب غوث پاک ششیره سیره خنده عظمی عصمت الدین والدینا فلان  
بنیت والدینا فلان فیه زنده او در مقام موافقه و مصادقت و مصافاته  
مرافقت چون هیچ دوم صادق دم و چون تطلب ثابت قدم باشیم و سوار میانی  
یکانگی و یکجویی توابع دوستی و یکسانگی مشید و بچشم داشته در ملک عصاه یقطعون  
ما امر الله به ان یفعل من خوط و تنظیم کردیم و غبطه فدایه هیچ یک از ایشان را غرض هیچ  
نکردیم و در نقص مال منزلت و نقص جاه و تربت ایشان نگذاشتیم و بنویسند



قصه از آن عرض و ستم خزان انسان بگویم و سخنیکه موجب غبن و نقصان شرعی  
و دیوانی تواند بود در حق ایشان تصریح و کنایت لا احواله و لا کاله که گفتم و نشنیدیم جنت  
و حضرت بسیج یک از ایشان برسانیم و بگویم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود از دل صافی  
و نیت خالص با حضرت عزت عزتشان و بارواح مقدس حضرت رسالت علیه  
علیه و پس علم کردیم که بدین ایام آن مغلطه و موافق مکرده و فاکسیرم و اختلف و کران غنی  
و جهت سبب نماند و اگر عیاذ بالله کسی از قیود و شروط را خلاف کنیم تناسبات لغت و کشفی  
و پیشتر غصب و سخط باری جلالت غفلت داشته کردیم و مقتضای ایمان الهی و عرفان بایان  
از دین اسلام و متابعت رسول بر کشته سزاوار عذاب دینی و دنیوی باشیم و تعاقبات  
ما احل الله بر ما حرام مطلق باشد و سرزنی که الحاله بنده در جلاله کمال این مکان است و  
بعد ازین سرور اید بر ناک خود سه طلاق باشد که مطلقا دیگر بر نماند و در نظر بصیرت  
سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اسلام و سایر طبقات انام شیر بر و کذاب  
و مفید و قلاب باشیم و هر چه در باب این جماعت با جمیع یافره افردا کوسم نامحق  
و نامشروع و باطل و نامسموع باشد و در حکام اسلام زجر و تعزیر مخالف یکی ازین امور  
و اجب و لازم فرماید بعد ما سمعنا فانما ائمه علی الذین یبذلونه لغنه الله و الملائکه  
و انفس اجمعین

حضرت عزت عزت نه در کلام مجید خود چنین میفرماید  
که انما اموالکم و اولادکم عدوکم فاعلموا انکم فی سبیل الله و فی سبیل رسول الله  
نمانند و دشمنان را پس جدا کنید و بریزید تا آید ایشان و حضرت رسالت صلی الله  
و سلم و آنکه چنین فرمود که رضی الله عنهما فی رضی الله و الله و سخط الله و سخط الله و سخط الله

پرو و کارها درخشند و پیراسته و ناخشنودی درخشند و حدیث دیگر مکه این حدیث  
مضمون وی آنکه سر کس که با حق بجانب چنان کند که پیرا دوی را نمی باشد وری از پشت بر روی او  
بکشد نیند و سر کس که شش با حق چنان کند که پیرا دوی را نمی باشد وری از دوزخ بر وی کشاید و  
در آن حال کسی از آن حضرت سوال کرد که اگر چند از پدر برین پس ظلم رفته باشد حضرت  
خواجگ کانیات سر زبوت بر زبان مبارک رانده که اگر چه برین پس ظلم رفته باشد پس  
مرد و حدیث استغفار می کرد که درخشند و حق درخشند و پیراسته و مقدار این حال غرض  
از عرض این مثال آنکه بنده فرموده جلال الدین محمد ارکام با فایده بنمایند و نامواری فرمود  
تا خلف بی شغفت و انصاف محمد حسین نام که لایق در صفات رویه و افعال و مبدء و مبرکات  
در بدی و ددی و بی روحی و دهم و نسیب بی ارجوئی کشف شده و با آنکه خود را در صورت  
صوفیان خود غامضی نماید از سبک طریق دیانت و مسلمانی بزی منصرف و مخیرت که از  
دی ایذا و اذیت بسیار به پیرانگیست روزگار که عمر عزیمت و عجزاری او که زنیست که پیر  
لا جرم بر مقتضای قول سلف صالح که پیر کوچه بدین صفت و عجزاری او که زنیست که پیر  
از طاعات و مقامات به کیش عاقبت نماندیش او مجتهد و محقق است امید میدارد که  
حدت العزم با احتیاط و ارتباط دیدار گفت از آن مردود و مطهر و معذب و گرفتار نکرده و  
دیر از تمامت جهات مردوش و مکتبی و کمالیکه همه دم و پی نصیب گردانید و به سبب شوق  
و پیش نظر است که آثار مخطوط الکی اصل و علا در دین و دینی بحاری احوال آن است تفاوت سال  
بریم از دهم و پیرانگی پیرش کتب در یاد و نام حکم اللهم سلط علیه ما یحقه  
بن علیات بمرت محمد سید الکلیات و سنده الوجودات  
بعد از همه و شای پادشاهی که منشیان دیوان جنت القیم با مکه کاین الیوم الدین فی القیمه و اسما حسن







الاعادات عادات السادات ورجات احوال او فتمت بانواع فضایل ذکر میکنیم  
و تقدیم وظایف و اکرام و تقسیم اواز لوازم امور دینی و دنیوی سپل ممکن از انظار  
انزاف و جابر احد اطراف که نسبت محبت و دوام طبعین و طامین مومنین  
باشند آنکه مقدم شریف مرتضی اعظم مشارالیه را با قدام اسرار و اکرام تلقی نماید  
و خدمت اورا بقبول تحف و هدایا و نذورات خاصه تب علیا امامت و ولایت  
معرض است از نه دهنده

همه موفور دستایش نامحسور بنایمی که دلوان مانی  
الارض من شجره اقلام و البحر میده من بس سببه انجی طری بل سطری از درج بدو پیش  
لوح تحریر درج نتوان کرد سزای حضرت که مایه منشو و مبر و طفره ای شای بی منشایش  
بر فوای اعتراف بجز قصور و محصور و محصور است سبحانک لا اله الا انت سبحانک  
علی نقس و صلات صوات زکایات از حضرت و اسب العطایات نثار روضه  
بزرگداری که در ظلمت مرطوب جبر مستقیم غیر از استعارات انوار انار هدایت  
او تصور جراحی که بان پیش پای نوز و فلاح توان دید از صواب و در است اللهم صل علی  
محمد و آل محمد که انکه اکون و کلک شینی عن ذکرک الغافلون و انکه انخیا رو عجزه البره  
الاطهار اما بعد از این کتاب دست بر ساحت ضحیه آگاهان صاحب خبرت  
یافته که حکمت در فتح باب اتحاد و لواهی بگوین و وجود نوع کرامی انسان است که مثال  
انجاشن بتوجه و فضیلت هم موشح و معنی کشته و طاعت منقبتش از طراز اعراض خلق العالم  
لاجلک و خلقک لا یخفی ریت و بها پذیرفته پاک مایه لطف که کار جبار  
نویسمانی و عالم درین میانه طفیل و بر واقفان بصیر و مستبصران خیر شسته بگرد

که در موجدات شرف منزلت و رفعت منزلت این نوع کرامی انسان است که  
و طیفه معرفت و پرورش از نیک کار عز اسمی بجای آورده و هر چه زمان آتی بهشتال آن و آورده  
با دای آن مبارکست جویند و هر چه به حساب از ان اشارت رفته مسیح و هر چه بر این آن  
نیزیند که جمع کردن ایمان و حسن فان با عمل صالح و تقوا الله لی لک جرب  
و عده بخشنده مراد و الله لا یخلف للمیعاد نشانه سعادت و دجانی و حصول نعم و لذت  
جاده ای است حیث قال جل و علان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات  
الغرفه پس نزل و چون عقل و دانش هر کس آن دفا نمی کند که بی تعلیم و تنسیه دیگری ضحاک  
سزای پرورش نمائیند و بگردنی و گردنی خود راه و قادر حکیم بغض سل علی طایفه از خواص ان  
برگزیده و باضافه انوار روح و اسب ال ملک از اسرار ملک و ملکوت اکاه که در نید و بزرگ  
به احوال و اوضاع مبدکان الطلح بخشنده و به منصب نبوت و پیغمبری اختصاص داده بگویند نخست  
تا اصول عقاید و ایمان و فسود و افعال و اعمال جوارح و ارکان و زبان ایشان بیان و بیان  
در سنا و کان خداوند پاک چو نور کشید روشن درین تیره خاک کشاید کان در شمع و نور  
نمایند کان طسیرتی یقین و برترین و زمان و عدد و اوان جبت ابقای رسوم علی و اولیا  
و احیای هر یک هم شرایع پنهان بران طایفه دیگر از بنده کان که سابقان مضار شریف و اولیا  
انار هدایت انداخته و در میان بهشتال و دران قرنا بعد ترن بلند پایه و در لوازم  
زود که العلماء در نه انبسیا و چون نوبت نیابت نبوت پیغمبر آخر الزمان که عبارت از انوار  
و شیت قواعد شرع و ملت است بعد از تادی ایام امیر انام و علی اسپم که شجره نبات  
ایشان شمر اش صنف سعادت بموجب وصیت انی تارک فیکم التفتین کتاب الله و  
عترتی و بر تقضای اشارت ان امر بچست نزل الله علی رسول کل مایه سنه من یجد و یما



و بر مقتضای اشارت ان اید میست لهذا الله علی اس کل ما کنه من تخرجه و ادینها  
بجانب یست اثرب نقابت اشهاب شرایع شاعر حقان و ثار مولانا شیخ  
الاسلام الفاضل العالم مرشد طایف المستحکم بن الامم صوفیه نایا کمرانه و غیره  
قدوة ارباب الشهداء و الایقان افتخار عالم السادات و النقب استظمار العزیز الطاهر  
بین الوری طایع معارج السیادة بالاتفاق صاعدا صاعدا النفاذ بالکسب حقان استاد العلماء  
المحققین ملاذ الفضلاء المدققین معدل میزان العقول والمنقول منقح اعضان الغرر و الابرار  
آن سرفراز علوم استاد مجرب شایسته در درس صد شاکر و مثل بوالعلاء مست نیک  
کمال و مضاف به شکلات مست نورانی اوصیاح رده استدا می برد لطف  
کمالش تاب ارباب حیات میز نیکو کاش موج بر اوج سما الطایر صیت جلاله و  
کماله را فی الاقطار الخاقین معز الحی و السیادة و الافادة و الدینا و الدین شیخ حسین افغان  
امید یاض الفضایل صاحب جوده و روح امور الملک میامین و جوده صمت اشما و اشما  
یافت که اولاد پسر نسب ذات ابدید رسل و سرور نبیا علیه و علیهم السلام  
صورت جبل متین گرفته برین سیاق که مولانا و مولانا و مولانا السید السید المستند  
معز الحق و الشریعة و الدین حسین الامیر الکبیر الراغب الاغواقی النقی الساکک الطریق الاقوام  
و النجاسد نوره المیده و الدین محمد بن سید الاجل الاکمل الاروع الادب جبرج الفضایل  
النقیسیم و الکمالات الانسیم علا و الدولة و الدین حسین بن المرتضی الی الحسن  
علی الرضا السید الشریف الخیف العارف اکمال قطب الموحیدین و قدوة الواجبین شرف  
الحق و الدین مرتضی بن الساکک النابک الصنی الی محمد مجتبی ابن شیخ المحدث الشاکب الکریم  
الطرفین مرتضی بن السید اکمال المجل الفاضل المفضل الی مناقب محمد بن شیخ المحدث الکریم بن



ابن عبد الله جعفر الصادق بن الامام الطاهر زو الجب الطاهر النعمان الباهر محمد  
تصاوت حق فی مضار الخفایق منظر آیات العجایز فی خسران الدقایق آن شاه دین پناه که در  
نامه ازل ستم نام آن کسیت که سلطان اشیای جاسی رسید پادشاه جلال و کشتن  
شده اوان کبریات الامام ابی جعفر محمد باقر عالم علی جلیل القدر فی الوری حده آن ط  
درین نقاد و استنراج المار و الطین آن آسمان سپر که بر جلال و پرده سرائ ماه کسینه سرت  
مرشاه زکریا توفیق مطلق بر بانش از دقایق دوران غایت الامام ابی محمد زین العابدین علی  
بن الامام السجید ابی اذل جبهه فی تنج آثار والده الحمید عارج معارج الولا یه و النبوة صاعد  
مساعد الهدایت و الفتوة سر سران که سر از رکاب اوست ماب شمشیر که شمشیر  
جناب اوست ماکل مؤیدی که چو خورشید دست او بایست زابره که عطا و کبر  
که نوال الامام ابی عبد الله حسین الشهد بن الامام المسلمین و امام المؤمنین رافع اعظم  
الاسلام با النظر العزیز و النعمان السبین قاصع الکفر و المردین بالبطش الشدید القوة  
المتین شامی که کتاب شده پیرشش بوده نظام کور عالم ز جوهرشش  
شامی که چون طلال مر جا رسیده خود را یکی ز طبقه کوشان تبرشش شامی که غم فکرمین  
ماه نو کوی کیمت کوشه از فضل اششش شامی که روز زم خورشیدی کفت شیری بنو جعفر  
سپهر ابرشش شامی که طبیبهای بشارت کوشند چون رفت جهان خبر فتح خیرشش  
شامی که کل ای خیری بود جوشش میری که لایقی صفتی بود و جوشش شامی که سرشش جویدی  
معینه پیش آید بایکینه دار که بکششش شامی که نقطه بود از آفاق قرار و کردان دور  
و دایره و خط جوشش اسد انخاب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه جمیع محمد اسد انخاب  
و عالی که شمشیر سندان بستین و عا نایه نظر بر توین استخار و استداد از عتبه بایگاه

و سده طایک پناه سلطانیه علویه رضویه علی کشته السلام التحیه سائر التفات بر نسق  
المورثه سبط مصالح جمهور طایف ساکنان روسته الاسلام مشهده تفسیر دولایت طویس  
انیمتند و نقد عقاید دینی و اعمال نیکو سیریک راجحک ضمیمه امتحان نموده مقدار عیار کشف  
نظر بصیرت و عتبار که در نمید و فزق فزق حق از باطل نموده بهیمیز امده الخیش من الطیب جمع  
مفسدان و مبتدعان از جنات ترک و طیفان و ضلالت کفر و کفران برانید و مرجع تسبیح  
بامور دین داشت از اصول اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال و جوارح و ارکان در بیان  
ایشان مجری و محمد در شسته عامه ساکنان تختیار را بر خجسته بر جاده جبهه سباده در دنیا  
سپهری و حسن اعتقاد و ثبات و راسخ گردید و در قطع و قطع مادی و ظهور برضا نموده  
تامت قضایا و امور دین مواضع را بر پنج ثلث غر و ملت زهرا بنیصل رسانیده و در کمال  
و برادران معصات و حاجات مستندان و محتاجان سچکونه تهادن و تقصیر جازیه نهشت جوده  
عنا و الحسب السیدین خیر البرا بر طریقت کاسان بپد زینش مر زمان بر فرودش فرودان  
سعد توفیق نهشت مکتب شریف ان او نزل بقا بر خوان او فیض رضا بر جان او ابر و دانه  
بختش و بعد از آنکه حفظ و نظام مقام ضبط اموال و اوضاع کا زمانم کجاستنی از  
میان التفات و اهتمام و مقرر میسر شده طبقات خلایق عموماً و احوال خاندان بخت و ولایت  
خصوصاً از دولت اقامت حصه و فیض سپهر و محفوظ و بهره و کشته جبهه اولی و دوم  
شکر شمره از آن عطایا و مواهب و رغایب عت نهاده از ذاتی داشت برونی مثال حشو و برین  
مخال که علم کبرش که بر خویشت سلطانی سلم شده علم عالی از روضه با احترام شمشیر مطهر  
علم علاقه مرشد اتفاق علم الهدی و النعمان بهستحق لازال فی دار التعلی و فیه اهل الکرام  
عجل الباقی معصوب عزیمت آنحضرت گردانید که در علم نفع علم کتب الیایه



و انکال و رفع اماره القبله السعاده و القبال نعم انما که بود ای تو جان بهشت اندیش  
 بهوای تو علم خست اند علم خست از خست از آتش شوق خوش تجربه میدان ملکات اند  
 سرورای بهوایت که تو اند چو علم چون درین مکه شیران علم خست اند علمی سایشین آید به  
 علی بر خاک شیدان تو خست اند حتی شاسان که بر فغان تو کشتند علم علم که در کس نیست  
 السلام علی محمد و آل محمد و السلام العدی و رفیع آیات النبی و آل محمد صل محمد صاحب لواء الله و المقام  
 المحمود و آل محمد پس سادات ملک و اعلام ملک اکبر جناب شاد و ایدیه یاسین  
 که شرف سپید جلالت اشباح کرامت ماکب اوجا شرا اهل بیت سلام علیه  
 و آباء و بنو طیبه اصد ثابت و در صفای السام شرف اشنا و اشعای یاید بر وفق فرموده آدم  
 و من دون تحت لواء الی امام و مستند او مقدم و پیشوای خود نهشته شرف احوال اگر ارم و ارم  
 تو بر دست ارم مقدم رسانید و بگو ادا آقا از تحت علی الملک تیر خست من غیر ملک  
 مریدان ایشان نقد نب خود را بچنگ امتحان آنحضرت زده بمقدار حیا رکشوف نظر عتبار  
 که در دست که منصب تحقیق و تصحیح ابواب انساب طبقات سادات برای هر چه و مفوض گشته  
 که بر جوارش اید ارباب طینان و صفت غیب و نقصان پاک و خالص پند میر میر و پند  
 آنچه از مصنفات جعلی نماید و محل توقف و تردد باشد و مطهر روح شود

عن حشبه العبد العبدی و الخیر فی الله و العبدی  
 بلکه دم البیت و الله فی السجایه سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی را جل شانه و عظم مداف  
 که خاک نشینان مقام انقیاد و تسلیم را در شمس رضا و در بیکین آقا و قدرت اوست و در زمین  
 مستبایان و ای روبرو علی از کمال حکمت او و در در فرخنده و در و در حشبه ای را که لای

الی رسول الله که بر اوج ملک خزا از خست و صد ای دولت ابدی درین طایفه نه رواق زهر جی  
 اند خست اما بعد چون حکمت الهی اقتضای آن فرمود که جنت استبقای او از هیچ نبوت در سیط  
 خاک باران و بروج و او انچه اند افلاک دو از ده که کب میر نامت بیوستان خرافت و قلم معانی  
 سپارودار باشد که در کل شی حصینه فی امام حسین و از انچه دیار فراسان از اقدیر الیه که در  
 روح پاک است جرب اشارت مستند فی نصفه یعنی بار حق خراسان شرف اقامت ارم  
 مشتم از مقام شت بهشت مجا و در کشته سرائیر کسی را که شرف اختصاص بدو بهشت نبوت و در است  
 ثابت طایفه اند اقتضای کمال اسلام دین داری چنان تواند بود که جمیع طبقات انام  
 از خواص و عوام تا اتم سح طریقه احلاض و بیازمندی نسبت با و بسببک هر چه حال و نظیفه  
 رعایت فرات و دلبستگی فرو گذارند بنا علی ذلک چون جناب سیادت مرتضی اعظم  
 سیدان عالم پیدا است من الامم سید ناصر الدین ابراهیم السید السند الجلیل السید  
 شهاب الدوله و الدین یحیی بن الامیر الکبیر و السند المستند الحیر حلال الحق الدین الموسی از کاکا  
 پس از محتسب القسب صرح الحب دار الملک مرآة صفت عن طریق الکافات است بمقدار شجری مرآت  
 آنحضرت قدوسی منزلت کرد بی عزت امام زاده عجل القدر عظیم الشان سلطان کاکا بر سادات  
 زمین و زمان قره باهر نبوت و رسالت شجره ولایت و ایالت موسی رسول الله و این و سید  
 از مجر تو علی کل محسنه عاذا لا یمید فی الامم محسنه الدوله و الدین سلطان المعسر و فی سلطان عین  
 انفاض اید بر کات علی الخیرین و الخیرین الی یوم الدین که اقامت در قصبه ساوی من اعان کسوف  
 لا از آن محروم است عن طریق الحدان و تقدیم شمس آن ایستان کرامت کشین سزاوار آید و تشریف  
 که کرامت موقوفات و در ذرات آن متعلق به مقام او باشد و نظیفه عامت محبان و در میان  
 و محصلان معتقدان این خاندان بزرگوار که مقدم ارم و در بهشت شجره و جمیع احوال طریقه اعزاز ارم



X

او مملوک دارند و در باب امشمال و مصلحت و صواب و بد او دقیق فرمودند

عن العبد المذنب الرضیة الرضیة الامام  
السلطانیة لارالت محفوظه بالکرام التی السجانیة فاتحه خطاب در برابر و خاتمه  
در حد حال سپاس و ستایش خجسته مال قادر یکی را که بافتنای سپاه عسایت قدیم طایفه مخفی  
از اخص خواص کرامی نوع بشر برگزیده بافاختن انوار وحی و کلام سعادت آثار کشف و الهام  
واقف احوال ملک و حکومت و کاشف اسرار ناموت و لاهوت گردانید فرستادگان خداوند  
بک چرخ رشید روشن درین تیره خاک کشایدگان در شمع و دین غاصد گلشن  
یقین خصوصاً حضرت صاحب زانی که صلائی فی رسول الله لیکم در داده الهامی نبوت و الهی الامور  
والاخر بواج ملک خضر از اخلاص و از ادای بی عصبی صدامی دولت ایدی درین طاق نرواق  
زبردستی انداخت البنی العبدی الراجح التحیل المبین علوشانی التوریه والانیس حبیب الله  
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم ذوالنور المرفوع فی بی لوی صاحب المقام المشرف فی عید  
بن قس صلاست اسد و سلاطین علیه که رقم فتح و تبدیل و حیفه آمل بادیان و ملک این کشیده چون این  
من او بکلم و لکن رسول اسد خاتم النبیین تا انوار افشان جهان از عود نسیج و بطلان امیر بری خواهد بود و انوار  
باشارت انی نکت حکم الثقل کتاب اسد و ستر فی متقی آن مشک که چت استقامت و استقامت  
انوار صبح نبوت او در سبط خاک بازا ابروج و دوازده کانه افلاک دوازده کوبک میز امامت و ولایت  
رسول خلافت و قائم مقامی سارود ابر پشده که کل حسیه فی امام حسین و چون از انوار و یار  
خواسن کاز انوار باج و سبط ریح بکون و و سبط عقد ایران و توران است حبیب انوار است ستر  
بعضی بارض خراسان و در اختصاص شرف اقامت امام ششم ان امیر اهل بیت صلوات الله علیه  
اجمعین از مقام شرف نبوت مجاور و متصاع شده

حبذا این روز که کس است بایستان انش

کس که بر بام مرتب نور در پیش خازن جنت بر لاف جور و بد و مسباح چو شبنم کردی  
از خجسته یان برورش و لامحاله چون طراوت و شادمانیت و نصارت و طریقت و حقیقت  
از نیایع تعظیم چه اسم دو دمان سید المرسلین و تو فرخ شام خاندان طیبین و طاهرین  
و مقصود تواند بود انتضای کمال اسلام و دین داری چنان تواند بود که اخبار طوایف خواص احوال این  
مکرمات آثار متقین می مثل اهل یکی سفیه نوح من و کلاً امن و من نخرج عنهما عرق و بجا است  
این آستان که قبلگاه رستگاری است حق خدمت دنیا نیستی بجای آوردند در مرتبه شرف  
و دومان نبوت و امامت که شجره و در لولک و شجره و شمره و مار سنانک اندر شجره از دقایق  
ارادت و بسکی فرمودند از دومان و لماند اجمع طبقات احم و حسنات ترک و عرب و عجم از  
اطراف و کفاف تقایم بدلات و امید میدی بر شادالی مراد مستقیم و نیت مستقامه از انان  
منظر انوار حق و رحمت طریقه توحید و تود و مپکوجی دارند و سبج حال و طایفه تقدیم خضارت و سبج  
فرومی گذارند مطلع انوار حکمت اکو بر روز آفتاب بوسه از اخلاص خاک و نه جان برورش و چون  
خدمت درویش صادق الاخصای زایر المومنین شرف الدین درویش حاجی که از درین  
سجدهات یار این عتبه برکت آید است و من المهدی العبد آتش شوق و محبت  
دومان نبات برافز خسته و کباب و ابر بر سره بازا ارادت و اخلاص دل بی عمل و نیت  
کی کینه بران نیا و اختصاص اهل بیت امامت بر خسته منظر نقباء سادات عالمه اقامت  
و تشریف شده و حریف و سپهره و سایر اسباب ترتیب و توارش که در میان ایشان و اولان  
وسیل استیاد و سرافرازی او تواند بود مخصوص مملو شده

حدا که مکرر بان کس خیر شهرستان شورشیه







صورتی بمقتضای حال از حجاب غیب انکشاف نمی یافت مشاء الله و خلال آن احوال  
 علم آسمانی بنزد بان بالا رفت و نزد بان دیگر بر سطح کعبه انداخته یک سر آن بر بالای نزد بان  
 اصل پستوار گردانید و بی تاختی بیابا کجی سپید مرتضی گشته صلوات فرستاد و میل قبه را به پست  
 فرو آورد و تا رسید آن مامور تجدید کن نمودند و بختی که کذاری او جرأت یافت بجای نصب  
 کردند و آن مؤید صاحب توفیق از توقف امامت بخت گرفتار نایه شرف گردید و تا کرد زنده  
 جانت بگره بر روی او کی توانی غسره یا بی زدن در کوی او و الحاله نه درویش فرزند  
 مشاء الله از انصاف و عدت حیوة پدر حسن بر طریقه پسندیده الوالد ارشید بقیدی بوالده  
 القید میباید که در شرف مودتی است تا شریفه سرافراز است و باستحقاق رعایت و عبادت  
 و محاط خاطر من کل الوجوه جمیع الطبقات از کسان محترم است نوشته پادشاهان  
 از روی تعلیم و احترام تقسیم برچ کلمه مکانی که از زبان خسران صاحب آن  
 با مثال و اقران یا اشراف و اعیان محاکم جهان ترتیب نموده

اقتبس و استعدی تحفه من عند مبارک  
 طریقه ایستاده ای بر ای حضرت من حضرت حبیبه خضره خلق الملک و محضر الاموات جهان  
 که علم دولت آدم من در تخت لاهی بر ملک افرخته و سایه ابدت الی الامم  
 بر مضائق شش جهت منت اقیم انداخته کوس بطلت جهانگیرش که بر کنگره عالی و رفیع  
 در کنگره بی نهنه آوازه گشت بسیار آدم من الماد الطین از حضرت یغی خاک پذیرده افلاک  
 و برق نای سیف از فرق طارم اعلا که در نمید محمد در چشم اهل پیش سزای آفرین  
 از آفرینش شش جهت بر رقیب تو سین امام نبی سلطان کونین سوار و حرم  
 سداقی شین که در از مرد عالم کوی فیتن النبی العلی الواسع التحیل المبین علوش

فی التوریه و الانجیل صلی علی و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین و از زمره متبایان  
 خاص آن موقوف مقدس که محل درود و نور ملک و غایت مقصد و مقصد و مشیت آن بخت  
 علی الاریک است جناب طلب مولانا شیخ الاسلام الانعم حبه الله علی کاد الانام فی العالم  
 مطلع النوار و الملک المقبول محمد بن اسرار لا خوف علیهم و لا یحزنون امام علی  
 قدس و طاب خطره الحضره فیهما حضرة العباد المشرقة بشرف خصوص سید  
 المسلمین مولانا صلاح المله و التقوی و الدین صالح الله حاله و حسن مرجع و ملک را بزمید اختص  
 ممتاز گردانید مستطرد و امید و ارجی است که چون در زمین بودی سب رسالت پناه خانم  
 علیه الله و سلم حق نیاز مندی که از اندام من محروم مجور یا آورده ای مرغ شایع غایت که  
 و مبهم از کشتن و فارست کلمت حاصل میباید پری بلند و ارضیت مباد از حال  
 مکمل بسته بر یک پسته بال بعد تصور رضی منیر میر و که مقالان این حال که قاضی لاری اقل  
 نمایند سبالی محل احرام است الله الحرام و زیارت روضه خضیه در این انکسار  
 باران رحمة و اما رسد ملک الارجیه للعالمین بر ناله شوق بستم بمقتضای صدق نیت  
 و خلوص اعتقاد از شریف مصاحف قرآنی که کتابت آن از نواد ترنسین علی آسمانی از و جود  
 قلم کذاری مولانا شهاب الدین عبد الله مروی که دست قدرت رب العباد او را از نیت  
 علیکم بحسن الخط بخله کل بهره و در گردانید و محبوب توجه ایشان و قضا لازما علی کل من دخل  
 دینت السلام من معاشه المسلمین لبذل زیارت سید الاولین و آخرین صلی الله  
 و آله و اصحابه ارسال گردانیده بودیم و چون در تصانیف این احوال از انما احبار کتب الحج  
 از مقام جبار آسمان بازگشت نموده بودند سامع جلال است که جلد مکلف آن  
 بتکادی روزگار از در وجودت منصرف گشته مره بعد از پی تجدید تجلیه آن مستقام تمام نموده







نوزاد که از سادات ابو ثرانی اذ غنم منتهی به دولت ارجیده است بتوفیق بجائی  
و ترفیق بهایت آسمانی احوال زمین پس آن مقام خجسته ز جام بسته روانه کردیم بمقام  
موضع از بلاد دیگر که در فزون آن غبطه تصور باشد بدست یاری همام فروخت شمس آرا باین  
فردوس اشتباه حضرت رسالت پناه خاتم صلی الله علیه و سلم رساند سر این بزرگوار  
آن جناب سلطنت مآب پیران از خواجده طریق التفات سپرده سیدش را به راهی  
اجازت فرمایند بنوعی که ساکنان را یقین میامن نماید ایشان بدراج مقصد  
رسند و الخیر فی الله فیض موهبته و زاد نامه توفیق و تائید زیادت الطاب  
نمیرود و السلام علی من اتبع الهدی

جناب جناب مآب سلطنت ایاب شهر یار خط جلالت و بیا  
شهر ارمیدان لبات و نامداری محرز قصبالسبق فی مضار الحکومه و الجلال مطهره زلی  
الدوله و السعاده بطراز الفضل و الانضال منظر الحق و الدین البصر یقوت بک احوال  
دعوات طریبات و تحیات مبارکات که بلسان مودت و مصداقت موروثی و مکتوب  
کذا بر شایسته باشد بمطالع نظر انور رسانیده بجامع شیره و مکی متبعی نظام اسباب  
و شطلم موهبات آسمانی و اکمال ملک و ملت بی باشد ان علی تسیر و ملک قید عده اعلام  
انکه چون بر بصیرار باب علم یقین جلوه نمایش نیست که اگر است ترفع و فرمان برداری باشد  
نشن ترفع درجات من باشد از بر آن از ادانی داشته اند که تا باستیغای خطوط و اسب تحصال  
ستلذات رغبت نماید و تکلفات بسیار و تجملات بیرون از خیر حضرت شایسته و استقامت  
فراید قال بنی امر و حبیب الخاتم صلی الله علیه و سلم ان الله لیحب الی العلم بنی تحقیق این  
حال براد فضیلت مندرست و خصال قرة باهره سلطنته و غره جهته لطفه مظهر سبیل

الحکم و الکلمات مطلع انوار المیاس من البیادات مغیث الملک و الدین البو فتح محمد سلطان القضاة  
و رقاہ مدارج العز و العالی با وجود ارتقا بدراج سلطنت و جهانداری و اعتقاد بدراجات زمین  
و می و کما مکاری که لاجمله در اقصی ناصح شواهد اعانی و اکمال استبیم دولت ابدی الاتصال  
و بامداد تائیدات آتی قامت اسباب خلافت و پادشاهی در یک لحظه حصول منتظر و  
بمتبع است هم عباد با وجود او تخت سلطنت هم عباد با وجود او تاج خردی  
ایضا که سلطنت العلم و زال تحصیل علوم و معارف دینی و دنیوی و تکمیل رسوم  
اعراض از خرافات مودره دینی پیش نهاد خاطر شریف ساخته و مقامات تجرید علایق  
عنان تحت باضاح معانی بروج و استغاضه از خصوصیات انوار عارفان بصیر و پست بران حجر  
نبوی و ارجسته یافت که باندک زمانی مستخرج مآثر اوقیت جوامع الکلم آمده بر ملک فضایل  
و عوالم علوم سرمان نافذ فرمان شده و در بقیع و رباع جہان و معارف اسپینا و  
تمام یافته و ملک زمره ملک تحت اطوار و احکام گشت و سر این شومند خیر اندیش  
نویس طلبه که امداد آن ارحمت انقطاع محروم پس باشد و شمع بخت و ارتحاج در خانه گشته  
افروز و مجال گذار نباشد و التومس من اسرار رفیع الدرجات و چون در بواب احوال سابقه  
آسمانی با قوافل غایت بجائی احرار زیارت حرمین شریفین زادگاه اندیشه نیابت بود و برب  
مشیت سبب ارحمه و عواقب عیب بواسطه حدوث و اتمه عیب و الله معترف است که  
انار امد بر نایکه بر بسته دفع و راز و پستی حرمیان نموده راه پت بر طرایف احوال  
اظهار گشت و دیده داشت و ایدر اگر از برکت آن مساعی غرض به ابواب دار السلام  
اقبال آن غیری از شمس سادت انجام مقصود کرد و بموجب التماس بقیه اعطاء الملک و السلاطین  
غیاث الدوله و الدین سلطان فیصل کمالی مجال تردد و چون شیع و آن بجز مش بموجب



حدوث فطرات و خوف تفرق و ساکت تواند بود مبادا طوائف اعراب در خلل  
بودی خلل بقدر اشد شایسته خواهی یافت رسانید بر بعضی مصلحت وقت مراجعت نمودن نظر  
فرست می بود تا درین ولایت دیگر باره نیت اقبال بر حسب مقصود و انظار از نمودن ای بی بود  
مکانی که شایسته بریزد اخلاص متوجه حصول آن مامول گشت تا بمسعدت نماید آنگاه چندی  
روز تر برین آن سعادت غفلتی فایز گردید و چندی آنکه برقرار معهود و مسکنه فسخ عزم او حرکت داده  
کمال مبالغه در توقف و تاخیر نظر بر رسید بقصد مبالغه در ترک و احوال استیناستن استخبار افش  
و حکم و اتخاذ و امن مقام ابراهیم علی بر طریق مستوده ابراهیم است التفات از جانب  
دنیا بر پشت و مثل پند سمتان پای انظار بر پشت شریاری زد و آینه از که دست عبادت  
انلی بجا ذنب قبول بجانب خود کشد از بعد سافت چه پاک و از که داعی حرکت بخشناید به بی شک  
مطلب دعوت کند از خوف راه چه اندیشه شک نیست که خلوت اختیار بر او نصیب است  
تا حد اهدا اصد سر الطریق مها کن بطراز اکر ام و اعزاز ازین جانب مطر و مغر است و  
چراغ نیت و داعی سر رشت بجاری احوال پیغمبر و صفت و متعلق و متقارن این حال برقرار  
از میان مجامع اتفاقات و مقتضیات صدق مودت و مضافات کثرت و مملکت  
وسیع را در دست جمعی و توکل عمومی حاصل گشته بهر ایند که تمام مقاربت آن حدود  
مراقبت ذات البین که مقتضای اتحاد و جمعیت طرفین است مسلک خواهند داشت  
چنانکه ساکنان راهنشین میمانند تا یکدیگر مساعدت ایشان مخرج مقصد اقصی پسند و استماع  
اخبار خسته آثار رسید عزیز افتاد و مساعدت کرد و معهود و لا انفسام و لا انفسام  
یزداد تو شوق و تاکید و انجمن فی انفس من مومنین فرود آمد تو شوق و تاکید ابرار  
الکتاب فی زهد و السلام علی من اتبع الهدی

عالمی بآب انوار کتاب عدالت شمار  
جلالت و نامرکات پناه ملایکه شایسته سلطان جهان جهان خرد و عظمی اعدل بایع  
الشان دارنده هیچ کس بر اندازد و آنچه پسروانی مستعد است عطا و شیر خورشید مستحق  
سر جیشید محرز تصالب بنی مضارب سلطه و الجلال مطر ز ملائیس الدوله و السعاده بطراز  
و الانفسال کافل مصلح الملک و الملک بالعدل و الاچان منظر آثار و رحمة الله ابراهیم الرحمن خیر  
و السلطه و الدنيا و الدین آفرینش و یان ابراهیم بجان فی شریک مملکت سلطانه محب صادق  
الوداد و اثنی الاثبات و اوفی نجات ثمنیه اللغات که اشد افشاش چون بارق نور از  
چرخه حور لامع و لایح باشد و صنف مدح و ثناء و به التفات که رایج خصامش مانند مکت  
عزیز از ریاضین جو چار شایع و فایز کرد و بوقف انسا سپانیده جبهت ظهور دولت عظمی  
علی نقاب الایام الشهور غرر درو عای محصور مصون از تفرق قاطع صدف و صفای  
او انی گشته و از مبادی فیاض و دارف عوارف ادعوی التجب کلمه مستظهر لغایت انوار  
و استجابت می باشد که آثار میامن ان تجدد از نه و آفات بر صفات صحایف اوضاع حالات  
بنوعی است ظهور یا بد که مشاهد افراط طوائف احرار و صنف ترک و عرب عجبم کرد و  
حقیق تحقیق و جوار الالین بر غیر منیر فی عیب که عکس غای ابرار عجب است مخفی و مجرب نباشد که  
سلطه نظر بر عجم و عرب و غلبه طایفه سیدیه که بر و عالی مرگشته تحصیل باب فضایل و کمالات و  
تمسید مقدمات مضاف و بر ادوات بنا علی هدایت متادای است که جناب حقانیت  
فضایل شایسته مولانا الفضل اکمل کاشف مفضلات المسایل قدوة الکمال و انجمن  
اسوه فضا و اکمالین الحسن بجلال الفضایل قائل العالی مولانا علاء الحق و الملک و الدین علی زاد الله تعالی  
فضایل و مبالغه در حدیث است مبین و عین ان شایب از سایر بنی نوع بر حق مقصد و عرت مطلب



نماز و مستحبات گشته و با وجود مسافت از حدود ولایت عنان بهشت شال اطراف العظیم  
و لوبا الضیف معروف درشته و در معظلات عدن و امصار حاکم محمود و سیاه الکلب  
سراة و بلدة الاسلام معروفند انواع عقوبت می با هوایا و فروغها بجزر سیاتی و در کشتیانی  
اکتب نموده و در ضار و البان و القان از جموع راتقیار و از کید و انشوران اجراء تصب  
سبق نموده و بواسطه کمال استعداده و قایمیت و وفور استحقاق و اهدیت شرف جلوس  
پایه پسر بیضی السور و اجلاس مدرسه شریفه خاقان سید مغفور یافتن امانت اوان  
بر تقصی نفسیه حب الوطن من الايمان جاذبه صله رحم محرک سلسله شوق دنیا و بجاغبان  
و اقا رب گشته متوجه وطن با لوف و پسک معهود شد و بی شک در مسک مجامع کس نظام  
بخیض نظر اقدس شرف خواهد کردید و سر این بطالع ایمین شرف اجازت یافته بطریق احسن  
سجد و قصد خواهد رسید و التوسیق من اتقاه و السلام علی من اتبع الهدی

امیر و نوین عظیم سیه آرای عرب و عجم هر زبان زمان  
چسب یک بود و در اطراف و عنایات خسر وانه و شمول توانش و اصطلاحات پادشاهی  
شرف اختصاص و از استثنایا فتنه جوامع بهت عالی و با اعراف نیت متعالی مصروف و شرف  
انجام و اشاف مطالب خود شناسد بجهه مخفی نباشد که روز بروز مباح جلال رسید  
که چون فوج از بندگان و شهبان در کاه نظریه از جوانب اطراف ولایت آن عزیز رسید  
مبنی بر خلوص عقیدت و دلتجوایی و صدق ارادت و وفاداری بروحی که از کمال هرامت و شهادت  
او مقصود و متوقف و طایفه تقدمات حمیده و در هر یک مطلقا پسندیده مرعی میدارد  
و چون گاهی آن بر آت خیر بی عیب که جام جهان نای امرا غیب است شرف است تمام می باید  
موجب مزید عنایت و اعتقاد و سبب از دایه و ثوق و استناد می کرد و غرض آنکه جناب حق تعالی

فضایل اشباب مولانا انجمن الکمال کاشف معظلات المسایل قدوة الکمل الخیرین اموة  
الفضلاء الکاملین الخیرین کمال الفضائل و دقایق المعانی مولانا علاء الحق و الملة و الدین زاد و فضایل  
و معالیه که شمر علم عرفان و خلف و صدق و رفع القدر و بروج الشان اعنی جناب قدوسی کتب  
کردی جناب مولانا و شیخ الاسلام اعظم العالم عده اکابر العلماء و المشایخ فی العالم استعید  
از البس و نمود الفضائل استخدام اصحاب المعافاة فی الدقایق و البلاط المعرفه الصنف مغفور  
و با روی شیخ حسن الحقیقه و الکلیا و الدین الغفری روح انبیا ام القدرس و در و نیت  
علومت که حقیقه محمدشیرین قم ان تسمیای محب علی الیمم مرقوم شده نقل شایعات مفاف  
و عالی را در سطح نظر استناد است تمام ساخته و بسند ایت غایت ربانی و عنایت هدایت  
سجانی قدم صدق بهشت شال الطبره العلم و لوبا بصین نموده با وجود مسافت بعید از  
ناحیت روم روی نیا زحمت و حاکم محمود و شیراز آورده و در اعمات معالک و نظرات  
مدارس دار الکلب سراة و بلدة الاسلام معروفند جمیع مستطیع مبذول داشته و با یک  
زمانی در این تحصیل فنون علم تقیه و استکمال شعب فضایل نفسی بلکه استیفا و استقصا  
باقصی در این امکان رسانیده و چون فی الحقیقه حقیق بود بر عنایت حق و استکمال او در هر  
حال و مذهب شایع شرف جلوس مجالس عالیمقدار و اجلاس مدرسه خاقان مغفرت  
شمار یافت دین وقت جاذبه حب الوطن عنان توجه او بجاغبان مسکن با لوف مصروف  
که در نسیه و چون عده در مریجات اعتبار و رتبه و اعلا منزلت عالم اسلام و شایع نظام  
ست قایمیت و کمال استنداد است و مولانا اعظم الشان را به در مضار کالات  
صوری کسوی اجراء تصبای سبق نموده می باید چنانچه از الطوار استوده و اما پسندیده  
آن عزیز مقصود و شرف نظر است و در اقب مراعات احکام و اکرام او غایت تصویب



سعی و جستجو مبذول دارد و بدین جهت سعادت و هدایت رفیق طریق او گردانیده و در اینج  
بال و فسخ حال روانه گرداند که سرانجام و دلیل تکمیل بر اسپس اخصاص و عیال است و است  
لوازم اخصاص خواهد بود

نیالی موقوف سلطنت یا یک عدالت آباب انوشیروانی  
فوت و تدارک سلطان کاکا و کاروانی سرمان عادل عاقل کشورستان نوین صاحب  
ظرف زمین مطهر شمس و سید سلیمان صاحب ریاست آیات سر و علین باطنی مناط المومنین  
بود اعلی القادسی عالم الکلیلام بدوام آیام مکرر سلطانه و نصر و یافض مطالب الانام بر تخت  
غلام لغام و احسانه و عوام استجابت آیات که مقتضای غایت قصوای طریق بود  
و مضافات توان بود و تحف و مندی داشته بکلی نعمت علی نعمت بران و یاد مواد موافقه  
و مصادقت مقصود محصور میدارد و الهی فی امد فیض و همس فزادنا الله شوق  
و تاکیدا بده بر مراتب ضمیر مستبران روشن و هویدا است که چون صاحب حکیم و شایسته  
قدیم از تعلی بنا و جهان داری را به این حکام مبانی رحمت کناری موقوف و مربوط گردانیده که احیاناً  
خداوند بر جبهه و درگاه پندار خدایک و اجداد و اجداد که بحسن و عواطف خداوندان عالمیت  
منافع گردد و اگر عهده و عقد مجاری احوال زیر و پستان فرمان بردار ظاهر شود لازم آید که بکن  
محکات ملوک فکاک اقتدار نایل گردد و علی ما نقلی به ان الصادق المصدوق علیه صلوات  
الصلوات النامیات تحف التحیات الطیبات ارحم من فی الارض بر حکم من فی السماء  
و آئینه پادشاهان فرخنده خصال بکارم اخلاق مجلی گشته خواطر جمود را بکسب لکرام  
در تخریر نسخیه آرند و خسروان صاحب کمال بحاکمین صفات منجلی بوده سوار و امور  
ایام ابر و ابط استقام در حیطه دولت نگاه دارند اگر کسی سرچ خواهد کند

شود کار عالم سر سپر خراب بدست انصاف باید سپرد طریقیت برای  
بنای علی و اهل عادل و شمیمه کامل در شاعت اعداد و دست ثبت بذیل تشبیه  
ایزدی میزند و در بسط ظلال انانیت ناسی استمداد از صفات الهی میکند که اسطفا  
ظلالی الارض باوی ایس کل مظلوم حق بود و سرچش و سرسایه سایه از شخص  
بر دمایه سرچ در ذات شخص موجود است بی تفاوت زنا پیشه و است مسجین  
سرچ از اتصال و در از منی جلال و جمال بر قوطل آن بود پیدا از دل و دست  
خسرو و لا و بالجلد در زمانی که بنای جنود آسمانی بر عزم ترکیب و لا و ولایت کما  
توران زمین تحسین یک سلسله نهفت نموده ساخت حد و چون را مضرب سراف  
منازل بودیم با مع جلال پست که خواهر ملک الدین طایپ پس سنائی که در ریاض فردوس  
آیین بکلیت برینت ترتیب و تر و پرورش با جلال و عایش با نوب بود و چون حامی بیحادث  
در سواد باغ جهان آرای دولت بخت برادر طایفان نمود حرف بی وجه و توهم بی محال خود راه داد  
با قوطل خلیل شئی بدالات اولم یزیدنا جنت حسنه ما آمن عمل ابرام بیت الله المرام و روضه  
رضیه رسول السلام بر ناله شوق بسته و بروج ارتحال بخشی استیصال نموده قطع بودی بجا  
خستیار کرد و کلاه پس لرزین شود و با آنکه برونی بحیه دریا نوال گشت زار امان با زمانه کال او را  
بباران رحمت و چنان تازه و سیراب گردانیدیم و نورش نامها و متعاقب جنت  
استقامت ایشان را نوال فرموده قامت جبات و مضافات که داشتند مفرط مفضول و بیم  
در شمر چون را یککالی متضمن آیات فتوحات متعالی در غافره هرات که مستقر بر سلطنت  
است نزل و اقبال فرمود و بر مقتضای ذی کل کثرت انا انصطبه جبهه و حده سمت انقسام استقام  
منتبلمان او که جم غفیر و جم غفیر بوده اند اکثر سیاحت دست زده سیاحت گشته و عمار



پایمال بوزن امداد بار آمده چون توقف او در حدود عراق بوقوف پرست و مجتهد و  
بصدق نیت و صفای عقیقت بر مقتضای خواهی لیغیر کمال امداد تقدیم من ذلک و ما  
تمام جمیع عزرات و منقولات او را محققه او موافقه بخواید و لایزاله اگر فرمودیم  
و ارباب غایت و مرحمت بر روی او بازگشت ده تا حسب بر اعم و جانیست او را سالنه  
او آئینه با سنا و صیغ و اغراض پر شدیم اگر کما عدت سادات التفات جناب سلطانی  
دخست عمل مقتضای الهی و احمد فیت بر کات و دوا حب الوطن غنا ارادت بعب  
سکن قدیم معطوف گردانده بادل فارغ و صدر شرح سلوک جاده سعادت نموده  
قدم در خط مالوف نهد مرا نیز ضمیمه سایر آثار جهاندار کی گشته مناشیه مقاصد و مصالح او  
انجام و کجایان ارفاق خواهد یافت و آنچه در جزئی تصور آید از کمال استقامت و دلداری و  
غایت غایت و دجانی بیانی صریح مشاهده خواهد نمود و من امداد الاغایه و التکید

جناب اخوت مآب سلطنت ایام سعادت انشاب الحجاب العالی سید السید السید السید  
والدین سلطان محمود اعز الله انصاره و ضاعف فی الدوله و السجاده اقداره و انجیات  
ذکرات مستی ارجال بودت و موافقه ابلاغ و ارسال داشته حکمت و جوامع خیر  
بر شرف نام اسباب حصول مرام مقصود و محصور می باشد هذا اعلام تشریف اکبر چون ازین  
برکات امور خیر انجام بموارد بلا جهان نرسین است و دیده آمل جهانیان روشن مقالی  
این احوال است و صد خسته مال فرزند سادات محمد مقصود بمادر ابقا نام کس جان با جفا  
اخوت مآب سلطنت انشاب غیاث السلطه و الدین الغریبک علاوه رابطه و کثرت  
و چون رعایت رسم سابق از مقتضای خصوصیت و وقت جت آن مهم معتقد

نظام محمد سعید مستور انصوب شد تا اظهار آرا و محبت انجانب نمود و خرجت مزاج  
با دوا رسد انجا که علی الدوام فتح الباب ارسال رسل و سایل لازم داشته دراز و  
مواد و ادوات کوشه تا نتایج خیر کن واضح و لایح گردد و السلام و التکریم

ابو الفارسی سلطان حسین نهاد در نیز جناب سادات مآب جلالت انشاب متضی کمال سلام  
زبد و عزت السید علی السلام السید السید امیر غیاث الملک و الدین محمد ادم امداد ایم سیاده  
بصرف اغراض و اکرام و فخر و تکریم و احترام اختصاص بهت یا تمام نیست خصوص عقیقت  
خبر روانه و صفای طریقت پادشاهانه بحد کمال در جبهه ال شانه کجی که چون از مبداء  
نمودار شاه دولت این فائز ان علی منزلت که پناه خردان آفاق و قبله پادشاهان  
باستحقاق است پرست اکابر و اخوان رفیع الشان آنجا نباشد بیهو پست و اخلاص و انحصار  
عزت بکینی بران نهاد و احزاب بران و برادران نظیر شاعر کشور پستان ماورزیده بکمال  
فضایل سلطانی و لطایف عطف خیر و انی شرف و منزلت گشته اند درین و لا که از دیوان  
اعلا اکرام مستثنای الکلی بر آنچه در الامور قسمل و من بعد منشوران الارض یورثان منیشا باکم  
مایلین پسیم ما شرف نفاذ نیست تحت مورث هر اسان تحت تصرف بندگان درگاه سپهر  
نشان در امد و طول ایف نام علی تفاوت الدرجات و تباین الطبقات بموجب مآب  
پادشاهانه مستبصر و مسرور گشته مناسب بلکه واجب آن بود که آنجناب بقیض  
خواهی التوفیق نصرتی بکایه الغرافه السیف سپینه اسلاف خود کرده تا کید و تجدد  
را کسبیم قدیم و جدید نمودی تا غایت مشاهده آن صورت در حجاب مانده تخلف را  
سببی و توقف را اجتنابی بوضوح نه پرست می باید که بطرف عطف و اطفای بدین مستظهر



و مستوفی بوده اقبال صفت منوچهر مستقر بر خلاف معبر کرد که بنیت بی نهایت الهی  
اصناف اسلاف خود با همسانان و کرام مخفی و برادران خواهر گشت

ابوالفنازی سلطان حسین ساد و نوذیر مالک قدیم و دیان حکیم قهر سلطان و بربر با نه صلاح کار  
بکر شتی بود و بقی باز بسته که عقیدت آن بی شیطانی می کرد و هیچ وجه سرانجام نپذیرد و از انچه  
نظم امور در الحاقه سپهر انسانی که عالم صیقلیت بند بر نفس متعین گشته که بی بر تو القات او اصلاح  
نیاید و هیچ کار از دنیا بد و بهین و تیره ثبات و اجتماعات عالم کبر مرتبط بکن و کسب عقل با دناه  
عبدیم المثال است که بی قرار ضابطه سیاست ملک نظام حکمت را او اوست و غایب و البته بقاء  
و انحراف انچه در نسبت الملک الی الدین کتب النفس الی البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس  
و اخلاقی و جسمی و حیوانی که گاه شکیان او اندر بپسین پسین سیرت و عدالت باشد احوال  
بدن بر پنج پست است و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال بر قانون نصف و اعتدال باشد  
سرایه بدن از حلیه صحت و عافیت عاقل مانده و مالک نفس و زوال انچه در بهین منوال اگر  
ملک حکمتی یا دانی و لایقی ضمیمه منزه آن دارد که آثار غلط و انوار نقد شایع و مستفیض گردد  
از ماسن اسب است خلافت در ملک نظام و اوضاع دولت را علی مدارج نظام باشد  
و اگر از سر او پستی عدل و در پستی عدول جوید و مساوی سوای نفس طریق نام حواب پوید  
بی شک اختلال با جلال جلالی حکمت راه یافته قواعد امن و پست است متزلزل کرده و چون متعین  
حکمت الهی او را در جنب این خاندان معیشت از میا من طبعات مبدعات بدین توت  
خاص خضر آمده بر نظم سلسله موجودات در سرتی بیای من و جو و شریف صاحب سیرانی ناز  
چراغ نامداد و برادران کا حکما را مانع و مربوط گشته و ای آفتاب اشراق ایشان بر تو

عافیت و القات بر احوال صفا رو کبار روزگار انداخت طایف انام ایام و القات  
الذریات و تباين الطبقات بحر ایل و اسباب پادشاهانه و جلال مرام خیر و نه متازد  
سر از ذکر نمیداند و در زمانی تمام ملک و سلاطین اطراف و اقطار جهان سیما جمود  
رایان و زمان و زمان همان حکاکمند و ستان سر اداست و اخلاص بر خط موافقت و زمان  
و سایل رسل و سایل مراد و متواصل می در گشتند و این مشی که ستوده سبب مزیت جمیع  
در عافیت خدای گشته می نطق معانی عباد و مراقبت حدود صلاح و فلاح جمعی مانده  
درین وقت که از دیوان عالی الانبیا ستانی الهی سپرد انچه عدال امر قس و سل و می رسد و می رسد  
بیخ گوشین منشور واجب الاطاعة ان الارض بوشما من شیا امن عباد به باسم الله  
رسم ما شرف نهاد یافت و تحت مودت خراسان که در الحاقه روی زمین است تحت  
تصرف و تخیل زمان پای و یکسیر بر اعلی اعلام و ترقی الی در آمده طبقات غلایق که بدایع و دایع  
حضرت خالق اندر بوجب عدل و انصاف مستبشر و سر گذار شده و برقرار شایان و شایان  
سردی و متعینی نفس ناما و جدا آبارنا علی الله و انما علی الله و انما علی الله و انما علی الله و انما علی الله  
اسلاف کرام خود کرده بجهت و تکلیف هر یکم قدیم و جدید نموده و از جانب سلطان  
دین دار ایلانش خوار فرمان عادل عاقل رفیع المقدار قانع الکفره و المشکین قانع الفجرة  
و المترودین ناما و جدا آبارنا علی الله و انما علی الله و انما علی الله و انما علی الله و انما علی الله  
اجل ملک العند قدر او تسمیه مسید الاعادی ما حکم الله من طهیر الدولة و الدین طوفا  
من الله علیه یا حیا و مرر رسم العدل و الاحسان لا محال صورتی است طایف معنی آورده  
و منظر بی باقوی بر اوست تا عافیت شانه مذکره بمشام خدام سپهر حشام رسید  
ان نه انشی غایب چون جناب فضل علی باب مولانا غلام الله عالم صا عدل معارج المعالی



مولی الختم خندان امیرالکلیک و الکالات مطلع انوار الیاس من البجوات قاضی زاده بدرالملک الدین  
 علی اعلی السعاده و اتم علیها السعاده بده که منطبق نفسی و حکمت مرصع کشف مصلحت  
 اشارات ربانی و طبیعی است و از نوع علوم از اصول فروع بیانی در خط سبک و تحسین الکتبه که  
 شمس میرزا با کمال حکمت اشرفی خن اوست در موافق اقتباس و مراد است از دوازده صد و نوبت  
 می باشد و اولی عال مقدار مصلی و ثانی مولانا العالم الغنی الشیخ المکرم المکمل است العلماء  
 الشیخین ملاذ العرفاء المحققین مولانا صاحب المله و الدین مولی الشیخ قاضی زاده دومی قدس  
 و نور و ذکر که از کمال فقه و کثرتی که در جمیع بلاد و امصار دارد است صاحب از کتاب او  
 و القاب ندارد و احراز سعادت حضور مبارک او و جبهه توجه انصوب ساخته بود این  
 جایان نامه مودت رقم زده و از کتب و عطف کشت و بی ثایب تکلف و مبالغه حقیقت  
 حال است و انعام غیبه مال مایه و جی که بیان مرصع شده که در بیع شریف خواهد  
 رسید تا بعد از این ابواب تود و مضاعف کشته طریق اطلاع و ارسال و ارسال و ارسال از جانب  
 میگویند و از رکعت نیم ولاده و فاق که در کشت زار صدق نیت پرورش انبیا  
 نبات حسنه نشو و نما بد و نفعی حرامی فتح التکامل آمل از خرم کرامت و دخل اقبال امان  
 کرده نشان بکستی نشان که کام دل بار آورد و چون انوار استحقاق و استعداده بر صفات  
 و جنات اوضاع و احوال او واضح و واضح است و لیکن انشی و النبی بان غایت که با وجود  
 اشک هم اسباب حضور که کمال عز و کرامت یا بر بقیه تبعید کنند بی رابط سوزی و حاکمیت  
 که در جمیع اللغات جنود مجتهد فاعارف منزه اسلاف واقع شده باشد صورت پسند  
 با خود و اگر در آنچه بخود بر بسته سر آید سایه التفات بر نفقه حال جناب شایسته  
 در رعایت اعزاده اگر کام جانب او چنانچه باید و شایسته تقصیری و تاخیری نخواهد رفت و نسبت

من استیضحت  
 بهادر وزیر محبت امیر خیر دانش غیر خواج صاحب جاه صایب تدبیر دارای تملک مجرب  
 بر سر آرای محارک شج و طفر الجاری سناین نواله فی عان الاپان الملک من کما کرت  
 بخواجه جهان لا زال فی استیصال امر باهدانی سبیل السعد باموالکم و انفسکم ذلک خیرکم و  
 لواقب مسعود و المآرب در بخانی که خواصان مستحالی از بخارا به تمام با حل بر اعم رسانند  
 و جواهر و عالی که طایفه انیس با قوی از معادن خفا بلو اطن آشمار آورند مصحوب قوافل طاعت  
 کیا که در اصل نورش سلطه تحف و مهدی گردنیده سکه است خردانه و تمامی نعمت  
 پادشاهانه متوجه مصروف است که چون خواج جهان از مقامت رومی و شهادت و سوره  
 صرف کوی بخانت از حسن و یدشایر زمان ر بوده و از میان کتب کرم و احاطه صفات  
 جمیل تصنیف از سابقان میدان امارت و وزارت خست یا ر نموده بکرم و اما نتایج  
 الناس نکشت فی الارض بر بزم توفیق سبحانی و جنود تا اند آسمان مخصوص و متاثر باشد بعبده  
 اعلام که چون سابقه عنایت ربانی جبهت مصلحت خلافت و جهان بینی قامت دولت مارا  
 خلعت رفعت از لای داشته لاجماله در همه حال و جبهت عالی نعمت آفت که او کان  
 دین و دولت بصفت نصفت و محبت استحقاق پذیرد و بظا امن امان و بسط  
 زمین زمان محمد باشد حتی زشایان غیر عدل نکوست آسمان و زمین ز عدل است  
 اما بر مراتب غیر مستبران خیر روشن است که در میدان ظهور مرصع دولت و مطلع  
 لمعان آفتاب سلطنت که مشارب تأرب از کدورات عوارض با کله صافی گشته  
 باشد بواکه کثرت ترددش که با و زیاده حرکت لشکریان عواطف و باج  
 دیوانی و حوالات ضروری در اغوار و انجاد سردیاد و زمین کسیر و چون در ان نشانی

بهادر وزیر



خاطر مآل و منتهی تدبیر مصالح و جهات کیری و کشش می باشد اسباب و اسباب و احوال  
در رعایت شطام احوال زیر و پستان دست میدهد و می شاید که در آن حال بقدر مقتضا  
کردی از تفرض سپاه نصر شکار بردارن احوال متسبب آنجناب دین و دینار باشد  
و آن صورت اصلا موافق مزاج نیست و اکنون که در سنه که چون حکم و آن چند نام انجالبول  
خنده نصرت باری چهره خشم مستبشر است و از ابتسام جام نمایند اکی مستطاب  
و دولت خنده آن نظر خنده با فاضل انوار عدل و احسان متعلق داشته و  
التفات خاطر انور یا ساعت انور مرحمت و استنان مشوق گردانیده و بکلی  
بر رعایت قهری حضور و جابجایی میان و مسافران و ایمنی و ابدایی محاکم و مکار  
و تدارک یافت و تقاضای ماضی مقصود و محصور است و طوایف زائران و و افغان از احوال  
و اکناف ایران و توران احوال محسوس جلالت و قیاد اقبال بابت در تحت ظلال غایت  
بجمع انداختن و در اکنون جهان شد است مرا این سپس سپس مردم پرست  
بنای علی بن اموالنا العالم الفاضل جامع انواع العلوم و الفضایل رافع اعلام العلم و التعلیم گاه  
اسرار المعارف البعیر مولانا شمس الملک و الدین محمد کیانی ادا امده فضایل را که در میان ایشان  
و اقوال و نظریات است ممتاز و بر فراز است جبهت اعتدال سوانح سابق و رسیده  
که شیر و استر شاکان بنی مرعی داشته من بعد امانی آن حوالی بود و غولخلف و نوک شش  
چندین مرتبه بپشت و بکمال محبت و معدلت مستوفی و مطمئن خاطر گشته  
جبهه عرض غنای و فنیق معاملات تردد آمده و نگینند تا میامین این امر پیوده  
بجاری احوال و امانی و کار و اصل کرده و سبب مزید جمیع و استقامت خدای  
آند و محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود و فلاح مصالح مرعی دارند

چون از دیوان دارالسیاده و فضا و بعضی علم کثیر مختص تفصیلا مثال اقبال متبیت آن گنشم  
تحریر اصداف تبوی بنام عالم مقام مامون و محی گشته و خط متبیت ان الذین یبایعونک  
و یبایعون اصداف بر قامت رفیع منزلت مازیا و بر ازنده آمده و امر دینی بزرگواری که در توفیر  
انگشت نبوتش خاتم مکملین و مکن رسول الله و خاتم النبیین باشد در سرا و خضر لغیب  
الغیب ضمیر منزه باشد که چسب خاتم اجل و نیل سعادت عاجل و سید بخاطر  
مرحمتی که در خطور نیا بد و احکام و فرامین پادشاهی که مستقر سر بر پادشاهی که باس  
جلالت اسباب و مار پسندک الا کاف لانا پس تو اند بود آشکارا و نهانی بعد از آن  
و افغان علی باید نمود که تحصیل مقاصد و مطالب دینی و اخروی را غیر ازین تهری در ضمیر  
مسج ذریک از بند ظور کند که ای حضرت او پیش پادشاهی کن که خجالت او  
در سر و خجالت کن و از حد رعایت مقتضی فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و قرآن  
علی قائم ثلوث الصدقات و کرم الحیات است که لا محاله که در مرتب عالی قیمت از بحر موت  
آنحضرت تفرش از شریقت و حیایات نقیسات رسادات نبی است سمات جلالت آیات  
و با سبک فزیم اتم الی الله لاجرم پیوسته ملا حظ جانب شریف آن زمره عظیم الشان و آستان  
نضارت ریاض احوال از ضیاع ایشان بر ذمت محبت عالی نیست واجب و لازم است  
و استقامت شطام است و سبب فرغ بال و امحاج امانی و امانی این طایفه بزرگواری و توسع المقادیر  
الحی و سبب از خارج تحصیل مقاصد و مآرب و جهانی شناسخت خصوصاً زمره که صیبت طهارت  
نسب ایشان در بلا زمان چون نور خورشید عالم کرم است و در سطر نیست و در زبان خجالت  
چون سادات عالمی در سواد پاک سبزه اگر که صحت ایشان است سید نبی مقصود  
ابواب و انشای خلاصه زبده عادات و ابد اصلی علیه و علی آفرین ان شاء الله و الا ولی کاشی



وسط البسات

سلام علی مرتضیٰ قتی برساله وان لم اقر الالبطیف خیاله احب البصره غیه انی  
سمعت من الخلیفین وصف کماله مرچند در مدت متمادی که در فخر مظهر جود موقر و در ایام  
معانی از جمعیت آباء و خاظمه و المآثر آن مجموع محتات و دیوان مغاخرات فی محزون  
اسرار الحکم و الکمالات مطلع انوار المیاس و السعادات مستخدم اصحاب السیف و القلم  
مستخرج ارباب الطیلب و العلم ملک خصال ملکستان نوس سعادت قرین حبیب  
فران دارای ملت آرای دین پرور و زمان فرمای محکم و مسالک مجرب و بر بخت کمال کان  
کرم خواجیه جهان کز حسن رخ پر برده بی بخت جوان کرد کلکشت که گاه نطق دل زبانش  
شکست برد از سر طوطی سینه و پستان کرد لازل فی الدنیا و فی الآخرة مرفوده  
منصور و محمود ابا جاسر لطیف و اسرار عالم صوب ظهور و انظار و متوجه دیار و امصار  
اخبار و استخبارتیکرد اند و از راه بودی ایادی و مراحل انامل و او سبط جوی مشت  
کما الاعلام اعلام از عثمان سند و ستان و دوات عبور نموده خطه دار الملک فرامان و کمال  
راصل نزل تبارف و استیناس میبایند مرکز غائب این محب را مایع و کنای  
باشعار شعار و ارسال موسوم بنام کنز و منظور و مذکورند اشتند اما صفت مکارم و مآثر  
پستوده آنجناب ملک ایا ب از اخبار طبقات زوار بطریق تواریک باقی امیدین  
موجب علم و مورث بقص است استماع میرود که حکم سابقه عنایت ازلی چهره ابدت  
با نوار فضایل معنوی و منور و درختان و درشته اند و زو اسرار و اسرار با نامل و مطبوع  
میرود که حکم سابقه در سلک حبستای کشیده کو پادشاهی کرکشت کمر که  
عزیز بر در دامن عثمان شست تجویض فضیلت جهاد و عو کفار که مستخرج محبت آفرین کار

کما شددت بالکلیه الکرمیدان اسد محب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفحا کما یسئلون  
مرصوص و صاحب معالی ماب اعلی ایا ب اخوت شاعر محبت و تمار قدوده ارباب  
الدول فی الافاق عده اصحاب الملل بحال کلاستحقاق خواجیه غیاث الدوله و الدین عادات  
اعلی اسد با خرم سنی و مینه و دنیا علی الاپیتمار و الدوام در مجایس خاص و مجامع عام تقابل  
ملکات مکی و البصورت نور و پذیر نصیب العین ضمیر کز و در از دیار اسباب ارادت  
و ایجاب عادات قصوی سعی جیل مبذول می دارد و لاجرم صفات خاطر سعادت محبت و لاء  
جناب سبطه مزین و دخیل کشته و عیسیه بهم با قامت هر سیم معتقادی طریقه صدق و صفای معرفت  
و معطوف آمده غافل نیست که نفس از ذکر خیر او بنه اعلی و چون در بخت جناب نصیب  
نویز انساب مولانا العالم التقر صاحب التوفیر و التحریر موقوم التوابع الکلامیه معوی الکلامه  
قدرة العالم الکملین اسوة الفضل المذققین مولانا تمییز اللطیف و الدین محمد ادم اسد میاسر مضافه  
و نوار و صلیب آفریده که در میان ارباب علوم است با کتب اسباب کمال و فضیلت بلند  
پایه و سپهر افراشت و بواسطه فنون استعداد و نور استحقاق برزمره دانشمندان  
و رفقه مستعدان شرف تفوق و منزلت رفیع یافته از موقف بربر اعلی اعلام الهی علی مرتضی  
آن صوب بود و محسوب عزیز میث را لیه بجزیکه سپسله مقامات قبل الملاقات بوقت  
گرفته می شود تا ابرار و صحیفه حسن مضافات مضایح فتح باب هر سبط کرده من اسد البصیر  
امش که جنبه عاقله و فضات شریفیات و در و اسرار محبتان  
دار السلطه برآه منسوب است انشا فرموده

متصدیان امور مملکت حواسان عو و مترسلان ولایت  
طوبی و شمس متعده رفوید خصوا احسن اسد احوالهم بهند که به تحقیق نص قطعی و حکم سنی



الا ان حزب الله هم الغالبون ايات فتح و فتر و ذی و رايات ظفر و بهر ذی مخصوص و آسمان  
 کشور دین و مقارن پروان احکام رب العالمین است دست آبی چنان جاری گشته که هر  
 توفیق کا حکم که در اعلا اعلام اسلام و احکام رسول علیه السلام مسایع جلیل جمیل بتقدیم  
 بکار و اجابت الحق و ذم الباطل بر اهل جور و طغیان و ظلم و عدوان شرف توفیق و تسلط یابد  
 سرسری نعل سعادت بهای ملک بی جو بارش معطر طبع مدار و مدله و المنه که  
 برو فی اشارت الدین انس و الملک حارس الاما ايس له فخر ممدوم و مالا حارس له فخر  
 ضایع ممکنی خسروان و تمامی نعمت پادشاهانه معروف و معطوف بر آن است که توفیق دینی  
 حق و رعایت مصالح خلق هیچ دقیقه موقوف و نامرعی نگذاریم تا موجب این تضرع و اعتدیل  
 و ثبت اقدام دوزیر و قواعد دولت و بختیاری و توایم خلافت و شهر یاری ایچ حکام  
 و کبر و انظام بهتر ببرد و ذل نفسل اسد و کسب یث و اده ذل نفسل العظیم و از حد نظایر و  
 اشتباه صورت خوارج و ملاحده است که درین وقت از ملحقین هم الاما یتم المعتقدون  
 بمسامع جلال یوست که در بعضی مواضع مپس کن آن صرد و نواحی حله بگشته روزگار سپری  
 صواب از دست داده قدم در راه خطا نهاده اند و همیشه رب رسوم خرم و ج و الحاد صورت  
 اندام بقواعد عقاید اسلام راه داده بجلال اسد و کسب یث که نایر سیاست پادشاهانه  
 بنوعی در التماس است که از اثر با پس سطوت ان بکا و الیسموات یظنون نشیق  
 الارض و بحر الجبال و آردات انکه بعد از استکشاف احوال ان نفس مبارک عنان غرمت  
 بصورت کین این دایره معطوف فرمایم و کرب همایون بخیل این ماده رنج داریم و کرم عباد  
 باشند این صورت ثبوت بوند و حکم نفس قاطع ان من المجرمون منقسمین به تیغ آتش  
 آب حیات از آتیره گردانیم و به تند با خشم سیاست و مار از روزگار در آن حال

بر آدم بنوعی که آمار آن تا انقضای جهان بر لوح زمان باقی مانده و ما انظر الامم عند العزیز  
 الحکیم بنابر و نور استقامت کپی شایر ملک و تاخیر کفایت این مهم خطر متعلق است علی القدر  
 سیادت ثابت شریف است ب مولانا و مرتضی اعظم حاجی معالی العلوم العظمی اعظم  
 اولاد سید التقلین مولانا سید الشهداء و الدین شیخ حسین ادا هم است که میانه را که نفس  
 او را بنور علوم و سیاست مزین است و آینه ضمیر بصیرت زهد و هدایت روشن و لا محاله  
 محل اعتماد و وثوق عظیم امور و جلال اشغال گشته جهت تحقق و تخص آن قضایا بجم  
 استعمال مخرج گردیدیم تا بروی که از کفانی سبط و صیانت او متوقع دسترس است  
 قدم صق و ایت در جرم امانت العالم امین الارض نهد و نقد عقاید دینی و اعمال  
 یقینی بر یک جنگ غیر خیر امتحان نموده بمقدار عیار کمشوف بصیرت و عتبار گرداند  
 و فرق نرق حق از باطل نموده جمعی را که مستحق قبل ببار و غم ولایت سپارد تا او پاکیزه  
 اعلی فرستد و بعضی که شایسته اخراج باشند نیز بهر احوال و عهده سپرده کیفیت را عهده داشت  
 نماید تا حکم او بنهاد پیوندد و سایر مرسته عان و متهمان که مستوجب توبه و توبه شایسته  
 بر مقتضای شریع شریف اجرا محدود نماید و بهر موضوع و مقام که نزول کند منع و جبر  
 ظلمان و فاسق حان و قلع و قمع مفسدان و مرسته عان دانسته ایشانرا از جبال  
 ترک و طغیان و فسادات و کفر و کفران برانند و اگر کسی از خویش و مدار پس بر بقاء  
 الیز بخلاف شریع و شرط و اقف ساکن شده باشد اخراج کند و تفحص نبات انجا  
 نموده آنچه غیر حق تعریف نموده باشند مستخلص گردانیده بمقتول شرعی سپارد و تا بحال  
 غارت آورده سیل ممکن آنکه تفضیث را لیه را من حیث الاستقلال تصدی  
 ان شغل خطیر دانسته شرایط و نظم و توقیر او بجای آورند دین باب که بدست است انقیاد



و حجب نبندد و در نهانجا از هر کس مدد و معاونت طلبد تقصیر جایز ندارد و در هیچ راه  
النجیان و توشیحی الاغان او محتسبان و دگرگران او را نگیرند و در باب و کما شکر آن او که  
در مر باب نصب کرده و ابسته باشد شکر و شکایت ایشان را معتبر و مؤثر نشاند  
در هیچ یک از این قیود و احکام را مخصوص موضع دون و موضعی و مقید بوقت دون و قتی  
نمایند بلکه در جمیع مواضع و اوقات متر و مجری دارند

زمره خاندان سلطنت و فرقه دلا  
خلافت و اصول شجره کیانی و فرقه دهر خردانی از مراد آن است از جمله و اقباب  
اعز سعادت مند مکتم الله تعالی فی البلاد و امارات الملک العبد و امار اکبر او و زاری عالم  
و امکان دولت قاهره و احسان حضرت زاهره و از باب مراتب درجات و اصحاب و اقباب  
و عز درجات با اعلام ملک و اشرف الملک از میان نیر نقباء و چهار سیر آل عباد و قضای  
اسلام و علماء انا هم و مستوطنه موطن و پیکنه مساکن و عماره رعایا و کافه برایا و افراد طوایف  
اهل و بسنات ترک و عرب و عجم بدانند که اعزاز و اکرام سادات عظام که بمقتضای قبل  
و استعلا علیهم احوال الموده فی القری شجره مودت ایشان منقرت است و حضرت  
و تقییم و احترام علماء اسلام که موجب القبول فیما یالیط شهادت ایشان بشهادت  
اکی شرف اقران باشد و توفیر احوال ارباب زهد و تقوی که صد نشینان مسندان اگر کلمه الله  
التی کم ایة الزلزال و امور شریاری و شریایط اوضاع جهان تدری است و چون جناب سادات  
نصاب نقابت قباب شریعت شهادت و تمار مرتضی و شیخ الاسلام الاعظم الاعلم  
سلطان اعظم علماء السادات فی العالم محرم قصبه السبق فی مضار التفتیق منظر باریات الاعجاز  
فی اختراع الدقایق مستفید از باب العلوم و الفضایل الفایز بالتحجیح المعلى من اللاد و اللاد



مولانا معز الحق السیاده و التقوی الدین شیخ حسین ادام الله تعالی لطلال پیادته  
و انفاض علی الافاضل زلال افاده برافقت عنایات اکی و افاضت برکات مهتسانی  
مستجمع جمیع این آثار و مفاخر آمده و با وجود نسبت عالی که صحت انتهای این مفاخر ائمه  
از شیخ اسلام الله علیه آیه است ثبوت یافته برافاضل انشودان جهان بصرف  
فضایل ذاتی و کمالات کتبیه نسبت بقدم و تفوق دارد و از اناضل بر میگردد ان زمان لعل  
خصایل پسند اعمال خرسیده متا ز دستنی گشته مبنی بر تحقیق این حال که به هیچ صورتی اندر  
نباشد این نمونی بیک حضرت اعلی خاقانی صاحب سیرانی سیدان مکانی کشور پستانی  
جهانانی خداوند بجانده فی مرتبه بلکه بسلطان جناب مرتضی شاد الیه از سایر پستانل و از  
بنیات خاص و عزیز اختصاص مخصوص سپهر افراز گردیده ربط شود و قضایا شریعیه با سرانکه  
بکمال الملک و الدین توانان یکی است خیر و اندر بر احکام احکام و اعلام آن مقصود و  
بکلف کفایت است تمام ادباز که داشته تا و با صابت را بچشم شریع آرای توانان است  
ملت سید المرسلین در میان خدایان محمد و جاری گردانده و غبار ملائمتی است از صفات  
ایام پستوده و کرد و مکررات و محمدات از رخسار دیار اهل اسلام بکلی فرود شده بباط  
دیانت و مسلمانی در بسط زمان و زمین گسترانده زکیستی یکباره نزدیک دور برانده  
اکین نسق و فخر و چون خدایت الیه بود و کیمت و وزارت و عموم دانش و پیش راقامت  
مراسیم امر معروف و نهی منکر مساعی جمیده جلیده که زیاده بران مطلق مقدور و  
نزد بود و تصدیق رسانیده و الحق این صرورت مقصود صلاح و فلاح سلطنت و مقتضای است  
و ارتباط دولت و واسطه الهی و کرجیل و واسطه ایتامی در جزیل و ذریه سبابت و  
مناخزمت و موجب ناموس دنیا و آخرت است لاجرم سرور از معادای التفات



بادشاهان بکرامت دیگر و عنایت بیشتر شرف و سرافرازی کرده و در ترغیب و توفیق و منزلت  
 و عزت او غایت قصوی و لطف و نوازش از انانی فرمایند تا درین اوقات و در این احوال  
 واجب الاتباع لازماً نافذ است و یا قد صورت آنکه درین وقت تصمیم بر عیبت نمایند  
 بصوب حاکم توران زمین غایت خیر و عامی محاسن مفاد و کبار و اسافل و اعیان و احوال  
 مفاد و معالی او باز داده ایم و مقابلید حل عقد و مصیبت و رتق و فسخ جمیع امور و محاسن  
 شهر و ولایات بحد فیض و کفایت دید استحقاق و اهلیت او نهاده ایم و مع هدای  
 بمجامع جلال میرسد که دار و بختان و محصلان و اعمال و مسائل و کارگذاران و مباشران  
 اشتغال در قصد محاسن و ارتکاب امور بخلاف شریعت غافل گشته و از نظر حقیر  
 شرح شریف و انصاف می جویند می باید که چنانچه در مشقه مترجم شد و چند بیت مطلع  
 رسانند و نسفت و تین محاسن شریف و فصیح و جلیل و حقیر انظار البصیرت  
 در باب استرغای احوال ممکن از ترک و تازیک و طیفه جهنم و مرعی داشته گذارد  
 که از فوی بر صیغیف حیف و قدی و در جزو تا دیب مفیدان و ظالمان و فاسقان و متغلبان  
 چند مامور و مبعوث و مقرر رسیده و اگر کسی قدم از جاده شریعت بیرون نهد و بدفع و  
 متبرجود و متوثر گردد و صورت حال شرف عرض سپاسد تا بجزی در باره آنکس حکم فرمایم  
 که سبب عبرت و اعتباه دیگران گردد و اکنون حکم انا و جدنا آبا و انا علیاته و انا علی آثارهم مقتضی  
 آن حکم میاوند بامضای فرمان چنانکه شرف صدور می باید تا جناب مرتضی شریف را بهر حق  
 آنکه استقلال متصدی این محاسن خطره که عده امور مملکت و واسطه عقد سلطنت است  
 و عامی صلاح و فساد شهر و ولایات را بیکس کفایت و یمن کیاست او باز گذارنده چنانکه  
 و پست غیر با و مجال شناسند و طیفه حکام و دار و بختان و اعمال ممکنان و امیران و

و متصدیان اعمال بلده و مراة و نواحی خصوصاً تاجی و ولایات خرابان و توابع عموم آنکه در جمیع  
 امور و محاسن که مطابق شریعت باشد و امور و نواحی او را امتثال بوده انقیاد از لوازم شریعت  
 اطاعت و متابعت او را در جمیع احوال و اوضاع که البته خلاف شریعت مصطفوی نخواهد بود  
 و جب شناسند جناب مرتضی شریف را بهر حق که در انفا و منطبق زمان و جب الادعا  
 مسامحه جمیع حکم که مصطفی شریف و الشریف بتقدیم سپاسد دست تطاول متغلب از ذیل اموال و احوال  
 در ایشان و دست متغلبان که تا به گذشته کرده اند و زجر تا دیب و فسقه و فساد و قلع و قمع متغلبان  
 و غلبه ان از لوازم شریعت است زیرا بر وجهی که شمال دهد که موجب عیب و بیکران گردد و بعضی  
 شریعت را بر وجهی که شریعت را در او اید و از سر کس کانی من کان جریبها شد و بجای دفع آن نماید و در  
 دل هیچ آنکه از کبر و تمسیر و جلیل حقیر سپاسد و در تا دیب و تکریم ظالمان و متغلبان  
 بهر آنکه از این محاسبه نماید و متغلب نماید و اگر کسی ترو و استکبار و در زور و مایه نماید و  
 سیاست فرموده و سبب عبرت دیگران گردانیم برین جمله مترجم شد و از مقتضای حکم  
 در گذارد

برادران جلیل الشان عظیم القدر و فرزندان عدیل الشیخ سپاسد البدر اتمام توفیق و  
 تمام مراجع العود العالی و امر اوقات اعیان و مستامیر سادات عظام و حامیان عظام  
 و کار و نمایان حاکم و عاده و ایاچی مسلک احسان الله احوالهم و حقن فی الدارین آما لهم نمیند  
 که چون اعلامی اعلام اسلام و احکام احکام رسول علیه السلام از شرایط امور ایلالت و جهانداری  
 و لوازم اسباب خلافت و شریعت و حکم حکم خیر وانی و عامی نعمت حضرت  
 اعلی سلطانی سلیمان مکانی معروف و معروف گشته که در توفیق و یمن حق در عایش با خلق  
 و فقه و توفیق و نامری نماید تا بموجب عده ان متغلب و عدیل متغلب و ثبوت اقدام و در زور و توفیق



دولت و اقبال و قوا و عظمت و جلال استحقاق دیگر کرد و شطط نام بر چه تمام تر نیز در ذلک  
فضل الهی و تیر من است و احد و اسحق علیه السلام از طبقه سادات محقق عالمشماره از زمره  
علماء محققان است شعا که متصدی فی صلیح امور و متعهد کفایت منافع جمهور بودند شهادت  
ایشان و نخستین بار بر صحنه احوال آثار عالیه بفتقابت قباب حقیقت و آثار مرتضی و  
شیخ الاسلام الاعظم سلطان الحکیم النقیه و العالی فی العلم مستعبار باب العلوم  
و الفضایل الفایز بالفتح المعالی من الاواخر و الاولین علاه صنادید الآفاق مرجع جموع الطوائف  
علی الاطلاق مع السیاسة و الافاقه و الدنیاه و الدین شیخ حسین ادام الله لاله سیاده و انوار  
علی کافه الافاضل لازل افاده کشیده و او را از سایر اکابر بزرگوار طایفه خرد و اندوخته  
پادشاهان و ممتاز و سپهر انوار کرد و بنید و ضبط تمامت قضایای تریب و عوفیه بکفایت  
و ید رعایت او باز کرده شده تمام باصابت رای شریع آرای قوانین دین مستین و قواعد  
سیاسیه لرسلین در میان طوائف خلایق محمد و جاری گردانده و غبار غامضی بپوشش  
حایف انام مجوز نماید و چون این مهمات خطیره عمده امور حکمت عقد سلطنت است مایه  
شرطت است و اقتضای دینیه است تمامت احکام مایه دین را که درین باب بنفاد بر بسته رفت  
امضا و یدر نیم سبل ارباب اقامت و یکگون در اقطاع رایج یکگون انکه در حسب و رای  
واجب الاغان در جمیع امور و معاش رای رجوع بجناب است از الهی نمایند و او را  
و انرا سی اورا مستثنی بوده انقیاد از او لازم نشوند

برادران مشتری قدر بهرام فاضلت و فرزندان بخورشید  
میهای قمری صیت اقامت الهی و در مقام در ارج العز و العالی و امرای ملک آرای و صدور و  
رای و وزیر و خط و مکتوب و تسبیح و عتبه دولت با زمره سادات واجب الاجلال

و علمای شایخ ستوده خصال حبه ماک و مبرزان اشغال سلطان و متصدیان اعمال و اولی الامر  
بالهم و انج با طیر امانم بدینند که از دیوان قضای و مدعیانی باطنی نشان لازم الاغان خلاف  
و امامت مارا بر توفیق الهی با علک و اناسیس اماما سبیل فرموده اند و در حکم علیای سینه  
حکما و علمای صحت دعوی ایالت و جلال مارا بصورت فتوی فوای انا جلالت خلیفه  
فی الارض فاکرم من الناس بالحق و محکم کرد بنید و یکی محمد مایه مقتضای قضیه الملک و الدین  
بر این مصروف و موقوف است که سواره اعلام دین قویم با علای قضیه مایه علی و متابع شریع  
مستقیم از شرایب شبهه و ریاضتی باشد و بی شبهه ثروت این معاهد جزو ثقیفه نبات  
نصفت و شهود عدالت قضاه اسلام و علمای اعلام که شمس فلک استعداد و ید بر  
استحقاق اند استحقاق می باید سیما طایفه شریف القدر امامیه سر راه صنیع عن طرق الحکماء  
و الافاقه که عصر با و قرنها با بجهت بسا عدل و سعادت جلد نص مبرم عدل القاضی فی القضا  
خیر من عباده المتقین و انصب الدین ضمیمه خیر رخت اتمی القضاء و خراسان و صدقین  
مجامع مرعده و زمان بوده اند چون جناب فضا یما بک شریعت آیات مولانا اعظم  
الاعظم حکمت اعظم العلماء و القضاة بین الامم غایب بکار الفسود و الاصول نامم الموقوف  
و المنقول مولانا شمس الملک و الدین محمد الامامی و فقه الامامیه و احیاء مرایسم الشریع و الشریع  
پر از شرف اوقات شریعیه الفعالت بر کشف اسرار علوم دینی و حل غموض امور علمی انداخته  
انوار ایمانی و قاطع بلیه این امر خطیر بر صفات روز نامجات احوال او اظهر من الشمس  
و این الاسس است بنا علی هذا منصب قضا و حکومت شرعی دار الملک سر راه و  
جمیع توابع و مضافات آن شرکت حیات شریعت مایه مولانا و مولانا زاده  
اعظم سبیل اکابر قضاه اسلام مولانا قطب الملک و الدین محمد اکامی زاده الله ایام شریع



که تا غایت مقصدی این شغل خطیره بوده مخوف و ماکول گشت مقرر آنکه هر جمیع  
امور افتد بآثار اشراف اختلاف خود که نعم القول ما قال الامامی نموده علی الدوام فی مجاری  
الشهر و الاعوام صورت که اجماعیه التعلیم الامر الله و الشفقه علی خلق الله تبت و استبها  
در آورند و در قضی یا شرعی بر سبیل انفراد و مشارکت مناسج شریعت و باقدام  
استیاط فراتر از علانیه از مکتوبت مواد مطاوعت و عادی ریاضی اعراض  
نماید و در استماع کلام محامین حکم اذ اختص الیک خصان فی منافی اللفظ و اللفظ  
طریقه ادا کرده در ترکیب و تقدیر شود و سرایت اعتنا و استقامت مقدم رسانند  
و در احسان بر سبب امر معروف و نهی منکر و اجراء حدود و تعزیرات و عقوبات و کجای بلای و مح  
اولی و قسمت رکعات و نسبت اموال ایام و سببها و مجامین جسد و متاع مبدول  
در شته از مواضع و در حساب و محاسبه بوم نظوی السما کلی السجل الکتاب غافل و ذلیل  
نباشند سبب ممکن انکه مولانا را اعظم الشارحیه را مقصدی این جهات دانسته و خط  
تو نظیر کما یبسی بنی مقدم رسانند و در کلی جزوی قضایا شرعی و معاملات و بر سبب و قول  
و نصب بیان و خطباء و امامان رجوع به اشارت و استصواب او نمایند و کسرا  
از قبل خود بامر مذکور تعین نماید قایم مقام او دانسته بوزن نصب او که موافق شریعت و  
تواند نمود معزول و منصوب دانسته و نظیر شغل قضاء حق السی این محرم رفعت انما یجوز  
جناب مغفرت آتیب قاضی نور الدله و الدین محمد الامامی که منبها قرب قرابت ثابت  
فی قصور و تقیص بر و رسانند

اصول تجربه دین و دولت و فروع و دو حکاک ملت و امرای  
نصرت حاضرترین و صدور من شرح الصدور شین و اصحاب دیوان اعلی و کوا

عقبه سبب رشتا با نقباء جلالت مآب و علی فضیلت اثواب و افراد طوایف  
و حسنات ترک و عرب و عجم بدینند که چون از دیوان قضاء و مدتی قضی مشهور  
برضای خلافت ما را بر تفریع انی جا ملک لیس ایما سبیل فرموده اند و محکم علیا  
و آیینها حکما و علما صحت دعوی ایالات ما را بصورت قوی انا جعلناک خلیفه فی  
الارض محکم کردیم و مکی حمت بمقتضای نفسیه الملک و الذین توانان مصروف  
و معطوفیت که عوارض اعلام دین تویم با علانیت ما معلی و شارح شرع مستقیم از  
شرایط شهر و ریاضی باشد و بی شبهه ثبوت این معاطله جزو ثقیفه نبات  
نفسیه شهر و عدالت قضاء کبار و علما عالی مقدار که حاکمان محاکم ملت و احکام  
مساکل شریعت ادا است حکام نمی باید خصوصاً کرده متعین شهر که علی مرالاعوام  
و الشهور با جمیع سعادت سعادت جود قضی القضاة زمان و صدر نشین مجامع  
عمر و اولان بوده اند چون جناب شریعت مآب مولانا و مولانا را ده اعظم خلاصه  
اعظم القضاة و العلماء العالم جامع المضافه العلیه و حادی المآثر العلیه مولانا قطب المذنب والین  
محمد الامامی رفاه الله فی معارج الکمال انفسه السامی که لا محاله بلکه کما ملکه در قطع معاطله  
شرعی و نسق معات و منب از اصناف اشراف خود و کتاب نموده آثار احسان  
و استعداده بر طبق منطق ابن الفقیه نصف الفقیه از روزنامه حالات او واضح است  
بنابر این منصب قضا و حکومت شرعی دار السلطه مراة تراجم و مضامین آن بموجب  
اتصال الدار بانها بدو موقوف گشته تشریف که با قضا فی الیله المرتبه فی باب العرا  
بنا بر جمیع و سبب خود که نعم القول ما قال الامامی نموده بر سبب صورت التعلیم الامر  
و الشفقه علی خلق الله نقش نام شباه دارد و مناسج شریعت را باقدام علم و فراست و خطورت



عقل و کماست پیوده در سر و غایب اعتصاب بحل متین فاحکم بین الناس بالحق ولا  
تتبع الهوى مستوثق گردانیده و از مطابقت مواد مطابقت و دعای یکی اعراض  
کرده در جسیع مقام بموجب فتوی ایمیه اسلام غنیمتند و ظاهر و باطن از صورت  
مقتضای حکیم خاتمه انفس و باطنی الصدور و از حقیقت فوای فان لم یکن ترا فانه براك  
غافل و ذایل نباشند و در اوقات من رفعت من اللججین مرجع تقدیرت پسند  
تفاوت نه بیند و در مرجع که خواهد محاسن پرسیده خواه با نفاذ و استقلال و خواه  
بسیاست و اشتراک حکم و در احاطه یکسم امر معروف و نهی منکر و اجای حدود و مقرر  
عقود و انکس ملاولی مع الهی و تمت ترکات جسد مطلع مبدول داشته از مواخذة و  
حساب و محاسبه لوم نظوی السماء لعل السجود سر اسان و برتران باشد  
از حال تعبیر و استکار و انصافی مردم با ذرا واقف و خبر دار بوده در بعد مکمل و مرآت و حق  
ذریع اوزان غایت استقام مرعی و در سبیل ممکن آنکه جناب مولانا عظم مشا را لیه در  
این محاسن در دست و ظایف لوم و تلخیص کاینسی به تقدیم رسانند و دست قدرت او را  
در حقیقت این شغل با استحقاق قوی و مطلق داشته شرایط اعداد و تأیید بطور مرتب  
و در کلی جبر و قضا یا بی غریب در عزل و نصب میان و خطیبان و امامان رجوع بارادت  
و نخستیار و لازم نمیند مگر پس از از قبیل خود با مر قضا تعیین کنند غایب مناب قائم  
مقام او دانسته عزل و نصب او معزول و مقرب شوند و حکم او را درین ایواب نخواهد  
خواه با اتفاق که بر این مبطلین مقتضای شریعت غرا تواند بود تا فخر و لازم دانند

ناظران احوال دولت امدی الانصار  
و مباحثه ان اعمال پسادات مال و زنت اوضاعهم بالحق و الاقبال نمیند که در حکمت

بیایست افراد انسان که را بجز فطرت ایشان که مواقع نجوم استعدادات مواضع سهام  
پسند است و جزیکی بجز معرفت احکام و حقایق قصیدی مبادی ادراک آثار و دقائق شواهد  
کما فی علم غیبی غیبی فی الوجود انما مضمون ما خلقت الی و الا پس الی العبدون الی غیره فون  
لاجرم ارباب علم غیبی که بر مقتضای فوای ان المدحیح عوالی الهم از طریق تعلید صرف النظر  
می نمایند صرف غنان تحت تحقیق حقایق اصول و سرود و تشریح مناج معقول و منوع و  
شناخته در مضامین اشرف امر او محل شکست انکار عادی نصیبات سببی می آیند چون  
طریقت ماک مولانا العالم الفضل کاشف الغفلات المسایل قدوده ارباب السیر و السیول  
ناصح عظم الامراء و الملوک مولانا کمال الملک و الدین حسین الکاشغری السهروردی ادام الله من کماله  
که در جات ارتقاء اقباب ضمیمه شریعت بصطلاب عقول و البایب و مقیاس معاش  
و حواس معلوم نشود و دقائق کواکب ثوابت انظارش بسوسیدار صا و انکار برسیع افکار  
ضایر و الالبصار روشن نکرد و بنا بر قیاس بر این آثار و در بلده فخره سبز و در سایر مواضع  
ولایت است و چون حکومت قضا یا شرعی را از مشا را لیه اولی و الی بنود زمان دولت  
سلطان حضرت ایش ترا بچشم ان امدی امران تودد الانات الی اهلها چسبند و نصیب  
خاصی القضا الی انجا تکلیف و بعد از اجابت و امتثال فرمان و الی و در شغل غالی نیست و  
دیو زمره ادائی و احاطه جاذبه سلوک جاده اعراض از اهل غلبه و من طراوت سجاده توبه  
باطل و جسد غافل و در رابط درس و فاعده علوم رافع و موعظه و ارشاد پستان برود و تمام  
ایش ترا بصورت استقامت خط قضا معروف داشته و چون زنت دولت مانیز با مقتضای  
حالی امضا می کند قضا می بیند با پس می ایش ان فرموده است و می جسیه توفیق الی غیره  
استقامت و درین و لا حظ همان مواقع که چسبند نصیبین ضمیمه ایشان بود و بسبب انواع انکس



و اینست عطف از تقدیم تضا معذور و معاف گشتند پس بکنان آنکه در مرتعاه که آنکه  
نماند شرایط تعلیم و توفیر جناب مولانا اعظم الشریعہ رالیہ و زمرہ تبارک و تعالیٰ و در ویش این  
تقدیم سپاسند و فوائد مجلس منافع حضور ایشان نخست شمرده از برکات فضایل  
و کمالات ایشان جمیع دستفید کردند و ایمان و خوشبختیان و ایمان طریقه ادب و عرف  
سلوک داشته چنانچه بایان خاصه و متعلقان ایشان را الاغ میگرد و در منزل و یک کس ایشان  
محل طویل و مجال نزول دهند و شکر رشکایت ایشان را مقرر و موثر نشاند برین جگہ  
دانسته از مقتضای حکم حاکم نظام تجاوز نمایند تا مستحق مواضع مگردند

ارکان دس و دولت و اعیان  
ملک و ملت و جوی و پادشاه و عظام و علمای اعلام و مشایخ اسلام و متصدیان مال  
و مباشران اعمال و پیکنه مسکن و متوطن موطن و دارالسلطنه همراه بنشیند که چون  
یکی سمت مایون عالیحضرت پادشاه ربیع بکون خلده ایدایام خلافت بر برسمید قواعد  
دینی و تشکر مراد پس بقی که از مویات ثبات دولت و سبب مراد حضرت و رفت  
و نیا و آفت است مقصود و محدودی پس متعارف این احوال اقامت مراد پس امر معروف  
و نهی منکر که از حایل امور و عظیم اشغال است و از روی استنباط است تمام جناب سادات  
کتاب نفیست انساب مولانا و مرتضی اعظم سلیل اکابر السادات و اعظم العلماء و بنی الامم  
مولانا و زوال الدین محمد اشرف شریعہ و سبب از حسن توفیر که ارشاد و اکتب با استناد و استحقاق  
این امر شریف از صفات حالات او ظاهر است فرموده اند که از روی تخیل و تحفظ با مراد  
جلیل الحساب قیام بر دوام نمایند تا مدت شریف و توسیع دارالسلطنه مراد بحکم فاکم  
بنی القریس بالحق ارفع و رفع شوق و فخر و تادیب و تعزیر و اقامه جمیع جماعات و تعلیم فیها

و پسند و واجبات تصحیح موازین و مکابیل و سایر مایکون من ذل القیاس و حیل  
لغیر الشریعہ الفزاعلیه نظر مست و اند چون بدو عرض میرسد که در باب رقبات  
موقوفات قدیم و جدید که در فاقه همراه و یکو کات و وقت ارسایل اسباب و سبب  
و غیر ذلک و در منافع که بموجب سبط و ربط آن تواند بود تا غایت سمت تکمیل نیست  
و معاملات و محصولات آنرا جماعت امان و مودنان تصرف گشته از ترتیب سبب  
تعارف ضروری و نفس جیات فرشتی و کوششی متصرف می باشند و مع ذلک از عمد  
و عیار شغل خطیر و متقنی شریف تقاضای نماید حکم بنطاق لازم التبعاع و نغاد  
پیکنه که جناب مولانا و مرتضی اعظم مشارالیه تحقیق رقبات قدیم و جدید موقوفات  
آن موضع در استکشاف احوال امان و مودنان و وظیفه منعی شکور بطور را کرد و در حاکم  
آنرا بر وفق شرط و اتفاق بجمارت ضروری و ترتیب مصالح فرشتی و کوششی و وظیفه عسیر  
امان و مودنان مصروف گرداند و آنچه متغلبان و وقف متصرف گشته باشند از ایشان  
آهسته و آهسته و مودم امین کافی سپارد و اگر بعضی از ارباب اعتنا و بخت قبل الفضا  
در سپاس و سعادت مباشرت گشته باشند کیفیت از ابد و در عرض رسد تا بهر چه  
در ان باب واجب الادغان و وقوع یا بدست مردم رسد و چون طوازم شغل قیام نموده و دفتر  
مکمل منفع بدفتر خانه عالی سپرده قدرت معهود دست اندازد بهر مرتبه لیان اوقاف از ابتدا  
محمول بر شغلان محل حجت حق السی خود نویسنده که متعمد این شغل گرداند و بنیم از  
حاصل موقوفات مساجد گرفته بدو سپاسد و آنچه و نشان حجت خدایت بدست سبب بکنان  
از خواص عوام ملیده و یکو کات آنکه جناب سبب ایت ماب مشارالیه را چرب زمان لانعم الا  
صاحب عمده امور مذکور دانسته از مقتضای حکم نظام تجاوز نمایند



فرزند ان چو بخت کاسکار و  
 امرای علم القدر عالمقدار و صد و صد نشین رفیع الشان و ذرای خیرت و اضع البیان  
 و از باب مناصب و اصحاب مراتب و بکنه و ایالی و افراد اعم و اصناف ترک و کبر  
 و عجم بدانند که چون حکم واجب لادغان الملک و الدین تو امان تا بکس میان خلاف  
 و جهاتمان تکلیف از اسس سلطنت و کامرانی بجهت تو اعد دین متین تو شایسته معاهد شرعی  
 المرسلین منوط است و اشطام احوال دولت التیام احوال حکمت بنظام معروف  
 و قوام ادعای شریعت مربوط تاویل تو امان جد بود غیر از آنکه ملک از ادب خدای کبریا  
 را بشعار کرد و لامحاله آیات فتح چنین از حد سیوف از باب دولت  
 گاهی روشن کرد که آیات دین بسین را با وجع مدارج تقویت برافرازند و بعیر نفهم  
 از اسناد اسناد اصحاب شوکت و قتی مبرمن کرده که تو فرشی مستقیم را بطرح طریقت  
 سپازند و بجزایب لی نهال سلطنت و جلال ما بزوالت تقویت شرع خزانة نیات و فخره  
 طیب دولت اقبال بنسایم احیا در کسب ملت پضای نصارت و بهاید رفت مکی  
 همه پادشاهت در ایام دولت روز افزون مصروف و تمامی متعین به منزلت در روزگار  
 خلافت معاینه محظوظت که مقتضای فوای کسب خیر است اخراجت اندام پس تا مرون  
 بالمعروف و سهون عن المنکر کفایت نظم و بدعت از کوبش شرع و ملت متکشف شود و بچشم  
 دین دبی برزده کلک عالی پستی کرد و بنا علی هذا تمثیل مهم حساب حاصل الحساب  
 بر ذمت معاینه واجب لازم می دانیم و تمام و خست یار اشغال بیست و سه آمان  
 کفایت و اجتهاد علماء دین دارد و فصل آخر که کاشاک که حافظان عد و عدالت و حارسان ثغور  
 اند سپرده مشاغل نمایند و تقویت از بوارق قوا و لو اعلی العز و التقوی بشوای علی الشان میکند انیم

و چون مولانا اعظم اوسع اطراف خلف العالی الماضین محلی فخر سید المرسلین مولانا محمد  
 الدین محمد بن المولی المبرور الجلیل المشهور بحال الملة و الدین القاضی زاده السد توفیق در هم  
 و سبباده بود و استحقاق و استنبال من یولی نفس عن المنکرات فهو جدير بتقلید الذمات  
 متصفه متعین است و عدت متعادی بر حسب زمان اعام نامدار و اخوان کامکار در درگاه  
 مراد و بگوکات و توابع و مضافات از عهده این از خطیر کاین بنی یقینی نموده درین و لا یغنی  
 فوای ان السد یمرکم ان تودوا اللامات الی اهلنا متر شد که مولانا مش را الیه بشت رکت  
 و اتفاق و مسامحت و استعجاب مولانا العالم الفاضل المتورع الکمال نظام الملة و الدین  
 احمد الخوافی زاده الدین علی علمه و در عهده در بدست بر سپیل استیقلال بموجب حکم و اجازت  
 مباشرت کل کثیر الحساب حساب نموده و در مضار و کسب منکم اتمه بدین و الی الخیر یامریک  
 بالمعروف و نهی عن المنکر نصب سبق از ایام روزگار بوده بدین امر ذی بال اشتغال نمایند  
 و عموم طریقت را بحسن ارشاد و هدایت متقنی فتوی و روایت بجاده تویم شرح مستقیم  
 دلالت نموده در تدابیر زمره اشرار و قویک ذوق نجاریت و جهناد و اقتدار معی دارد و تعمیر  
 سپاسده و معا بد تقویت احوال امان و مودمان قاع خبر و ترفیه احوال امانی این منظور نظر است  
 و دست کام گرفته در دفع مبشران معاصی و علای مقتصدیان و مع و مناسی بقدر وسع بذل  
 محمود بتقدیم رسانند و احوال سعیر و احتکار و نا انصافی مردم بازار واقف و خبر دار بوده و مکرار  
 که از انچه حکم و دستور انصاف باشد بزیاده و کم نموده و فرخت کنند و در تعدیل کمال و میزبان و  
 محسن ذراع و اوزان حکم اعم و الوزن بالقسط غایت تیقظ و حسیط بجا آورده اولی و  
 و تفریات و اعراض اصناف مطابق برجهت و جهات حسیطیه الشریع الشریع بطور رسیده  
 و در اقدار خود سبب بکرات که مکرر و فدادانی و آلات داد و ات بود و موجب منع و نجر



مترکبان چنانکه مستطاع مبذول داشته عاده طوائف را بتعلیم و تعلیم فرایض و واجبات پسین  
 اسلام رسم و تکلیف نمایند و از هر کس که بنام یگان در خلافت شرع است صورتی می کشند  
 دفع و دفع آن لازم نیست در او امر و نه ای میل و نه آنکه جایز ندارد و بگویم حکم بر این است  
 و تاسیج الهی هیچ روی دل و هیچکس پند سبیل ممکن آنکه مولانا الاظم مشایخ  
 در تصدی این منصب خطیر بر سبیل اشتراک و اتفاق منضرب دانسته و لازم تویر و اکرام  
 و مراسم تعلیم بجای آورند و او را درین شغل ماذون بایستحتلاف ششخانه عزل نصب او را برین  
 بامعتبر و نه مقرر است که جبهه و نظیف مولانا مشایخ و جماعتی که بر رسم اعداد و  
 معاشرت ملازم او باشند از ابتداء شروع در سال میلاد شمس هزار و دینار یکی از بیت  
 المال و بدو بیت خود را کنند بوردن شرع از مال بگوکات و مسند و چیزی قاهر و منکسر  
 نمکروند و درین باب تفصیل نمایند

برادران جمشید آیین و فرزندان بخورشید  
 چنین و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره با جمایر سادات عظام مشایخ  
 اسلام و افراد طوائف اهل و مساف ترک و عرب و عجم مسلح امداد و اهل و انج  
 علم و اهل علم باشند که بر مقتضای کانی و تزیین ارض آسمانی و به قول عظمه که ستم خیر از اجرت  
 و ناپس نامرون بالعرف و بنون عن المنکر یکی بر خیره و از تمام نعمت پادشاهان برترند  
 قواعد دین و احیای اسم شریف سید المرسلین مقصود و محکم گشته نظر جانوران از ثواب  
 مراسم امرواف و نهی کنکر که قره قشمن صنف سعادت و وسیله از دیار شکر و دنیا  
 و آخرت معروف و معروف می باشد لاجرم در جمیع موطن و مسکن از خاک محمدر  
 تشیت معامله احتساب حلال الحاشی شاخته در موضع از آن معتقد امین که پاس

این امر خطیر را در کتب مشایخ و قطب مدار الیه تواند بود و خستیا رخی تمام و تمام مصالح سنی  
 به دست تمام و اجتهاد و سپرده مشایخ تعزیت و تائید از بوارق نهادن و اعلی البروق  
 بنسب و عزیت او میفرماید سید در حدیث الکبیر سلام بر او منیت عن بطرق الآفات و الخلفاء  
 و جمیع توابع و مضافات آن که لا جمع اعیان و اشرف زمان و مرجع صنیع  
 و مشایخ ایران و توران است بر این عزیز توجیه التفات بزورج این متعلق و متعلق تواند  
 بنا علی تک مولانا الاظم علم الاورع الاظهر لاکرام الله العالی البتة عین مولانا قطب  
 محمد لاری الخ و فقه اندکالی کثرت علم و هایت و سداد و امانت بر نقاب و عدول ایام  
 بوقوع بسته حکم فرمودیم که استقامت در جاده التعظیم لاهر الله الشفقه علی خلق الله و نه  
 در شهر و بگوکات از سر تعظیم و مسند بی باقر و از اقدار خور و بر بگوکات واجب  
 و لازم دهند و پشت عناده و استکبار و فقره و اصحاب ملاهی از لنگر بازی که بگوکات  
 کبر و مرجع باز و غیر فلک بر پنج شریعت غرا از بار تا ریب و دنا کر ذمیده اجرای جود  
 و تعزیرات بر وجه شرع شریف نماید و قطع و فصل حصومات تعدیل فروع و تمکین  
 و محقق احکام و حقوق و آنکه بلاولی و مع الوکله و تلمیز و تلمیذات احوال امان و مودت و انضباط جمعه  
 و جماعات و تعلیم و ترویج پسین و واجبات حیات لعمریه الشریع الشریع بتدبیر پادشاه  
 و تصحیح موازین کجای میل مجار و اندازد و با معان و ایقان تمام راجع از کاسید و صالح از  
 غایب اعتقاد کرده زجر مضیدان و ضرب اصحاب عت و اجتناب پند سبیل ممکن است  
 امداد و اهل علم آنکه مولانا الاظم المشایخ و مقصدی این امور ششخانه و طایف تویر و اعزاز  
 او بتقدیم بر سایر اند و جمیع او امر و نه ای او را درین باب که سر این مطابق شرع شریف تواند  
 بود و استمال نمود و طریق مساعدت و امداد او میلوک دارند تا روز بروز آناه و خیر

خطبته شریفه که در این مقام از کتب مشایخ و قطب مدار الیه تواند بود و خستیا رخی تمام و تمام مصالح سنی به دست تمام و اجتهاد و سپرده مشایخ تعزیت و تائید از بوارق نهادن و اعلی البروق بنسب و عزیت او میفرماید سید در حدیث الکبیر سلام بر او منیت عن بطرق الآفات و الخلفاء و جمیع توابع و مضافات آن که لا جمع اعیان و اشرف زمان و مرجع صنیع و مشایخ ایران و توران است بر این عزیز توجیه التفات بزورج این متعلق و متعلق تواند بنا علی تک مولانا الاظم علم الاورع الاظهر لاکرام الله العالی البتة عین مولانا قطب محمد لاری الخ و فقه اندکالی کثرت علم و هایت و سداد و امانت بر نقاب و عدول ایام بوقوع بسته حکم فرمودیم که استقامت در جاده التعظیم لاهر الله الشفقه علی خلق الله و نه در شهر و بگوکات از سر تعظیم و مسند بی باقر و از اقدار خور و بر بگوکات واجب و لازم دهند و پشت عناده و استکبار و فقره و اصحاب ملاهی از لنگر بازی که بگوکات کبر و مرجع باز و غیر فلک بر پنج شریعت غرا از بار تا ریب و دنا کر ذمیده اجرای جود و تعزیرات بر وجه شرع شریف نماید و قطع و فصل حصومات تعدیل فروع و تمکین و محقق احکام و حقوق و آنکه بلاولی و مع الوکله و تلمیز و تلمیذات احوال امان و مودت و انضباط جمعه و جماعات و تعلیم و ترویج پسین و واجبات حیات لعمریه الشریع الشریع بتدبیر پادشاه و تصحیح موازین کجای میل مجار و اندازد و با معان و ایقان تمام راجع از کاسید و صالح از غایب اعتقاد کرده زجر مضیدان و ضرب اصحاب عت و اجتناب پند سبیل ممکن است امداد و اهل علم آنکه مولانا الاظم المشایخ و مقصدی این امور ششخانه و طایف تویر و اعزاز او بتقدیم بر سایر اند و جمیع او امر و نه ای او را درین باب که سر این مطابق شرع شریف تواند بود و استمال نمود و طریق مساعدت و امداد او میلوک دارند تا روز بروز آناه و خیر



و مبرات تر ازید و رضا عظیم برید و بركات مشروبات آجلا و عاجلا بروزگار گمانان موقوف  
و متلاحق باشد مولانا را اید نیز باید که بمقتضای خواهی من احب احد و بعضی احد  
و اعطی احد و منح احد و نقد است که الا یان نصب العین نمیداشت بعد و شرح بنویسند  
که عند الخلق و الخلق مرضی و مستحسن باشد

سادا عظیم شام و شایخ اسلام و قضا که بر و علما نماید و اصول  
و احیان و سکه ایایی قصه که سوید احسن احد احسن الله بنشد که چون قامت دولت که در  
مخواب خفایت شایستگی امامت سلاطین جهاندار و بخت و آفات و ظالمت طاعات  
و عبادات که بمقتضای مضمین عماد الدین دیکن الکلام است شرف و سرازار گشته که  
شیر و دانه بر اجیا و پیا که جامع صنوت جماعت خدا پرستان تواند بود  
موقوف می باشد و چون جامع قبله العباد که سوید که سرگشته یکبار در وقت  
ندای یا ایها الذین امنوا فودی الصلوة من اول جمعة فامسوا الی ذکر الله جمعی از مشرکان  
آن درگاه درین مقام شریف بر نیت ادای فریضه آید که از مغفلات مساجد و  
معاذ است و استقامت تمام بر وفق و در واج آن متعلق و مربوط سپردانه و جملنا للمتقین  
اما امامت و خطبت آن بعهده مولانا الصالح المتورع تاج الدین که بترش بساط کوشان  
اختصاص یافته اما کسی احد من عباد الله بر صفات احوال اوضاع بود و موقوف گشت

برادران نامدار و فرزندان

سپهسالار و اودن نمایان و امر دولت روز افزون و صدور رصد نشین و وزرای عظام  
ممکن و مباشران اعال موقوفات و متصدیان امور مهمات بنهند که چون در مادی احوال  
دولت ابدی الاتصال در خانقاه شمس حضرت رسالت پناه خام صلی الله علیه و سلم

که مصلح

که متصل حاد و موقوف دار السلطنة مراة صینت عن تطرق الآفات مست احدث یافته بتلقین  
علم اقبال که مصلحت نفع برای مکتب و لحد تیساک سبجاً من الشیخ و القرآن العظیم است جنته تعلیم  
این خرد و تفهم فان العلم بن لایله و فخر و عنوان لکل الحب مد و کن مستفاد اکل لوم  
نیاده و من العلم و وسیع فی کجار الفوائد که نمایان لغم البسین در ان مقام شکر و لوح علم  
در کنار فرزندان معاد و یار اهل الکلام نهاد حفظ سوره قرآنی و مستبشر باشند سرازار گشته  
بودیم و بترشید آن مدت متما دی مولانا المرحوم جلال الدین محمود الریفی حسب الحکم  
مطاع آن امر شریف را متعبد بود و چون مولانا را الیه و دیوت حیات پسر و فرزندان  
ششید و مولانا الفایز تحصیل الفنون سلطان احمد المتخلص بمجنون بصلاح و صلاحیت و متدا  
علوم دینی و فنی فصاحت از نظم و نثر و حسن خط از سر نوع ممت زو سرازار گشت و مقدار  
این وقت در مجلس تالیف قصیده غزادر استایش دولت روز افزون که در نیمه و پیا  
خسروانه سرازار گشته حکم شد که بر طبق و آله مغفور خود در خانقاه حضرت امیرالپناه  
تعلیم و پرستان موضع اربع الشان من حیث الکبستقلال بی مشارکت غیر می شود  
بوده و لطیف حکمی آن شغل شریف را بدستور و له خود تمام و کمال متصرف کرد و کمال  
آنکه مولانا را الیه بر سپیل انوار و آپستقلال بی مشارکت و مسامت غیر می رسد  
عمده آن امر و نهند به آنچه بر آید و کسبم آن متعلق تواند بود رجوع بود نمایند و لطیف  
حکمی آن شغل را بنای خود در وقف نموده جایان سمت ذکر یافته تمام و کمال بدسترسند

برادران شمشید آیین مشرقی

خاصیت و فرزندان خورشید چمن قمر ماهیت ابقا هم التمسالی و قاسم مدارج الفز  
والصلی و اعزای ملک آرای بهرام نطق و صدور و ریح محل فسیح مقام و وزرای



روشن را بجای غلطی و غلطی و نوازش لیل القدر که کثیر المصیبت با اصول اعتبار اربعه بنیان  
و فی علم اربعه بر میان و مقصد این اشغال سلطانی و مباشرت در دیوانه اصلاح اعدا کتم  
و انچه بایز نام عالم بنده که در نظر خجسته اثر عقل روز افزون که مدرسه انی اعلم عالم  
تعلیم است مخفی و محجوب نماید که اعلائی اسلام علوم و معارف و احکام حکام نکات و لطایف  
مستدعی اعتقاد بر اعلائی طایفه وقت و مبتدیان از تقابل و اهل حال است فلهذا طایفه  
از خواص فیو انسان مقتضی ان اندک عیالی العلم از میان امثال و قرآن بشری و طایفه  
فضل ما رب اخلاص مستیاز و اختصاص فیو در مواقع جد و جهنم و صرف عنایت  
عالی تحقیق حقایق اصول شروع واجب و لازم می نهند و در مقامات کشف ابرار  
حل مشکلات انکار بحیث صحیح و مطلق و فسیح و حکمت صریح حادی انواع حج و بر این  
آمده صحیح عقاید که قانون مشاف و نجاست با شارت شایسته و تنبیهات کافیه  
مقرر و محرری گردانند و از هر شبهه و نظایر ان شیب انکه حال حال مرتضی پیوسته  
خصال شیخ ارباب الحدیث سید اصحاب السند بنیان کتاب فیما بین الامم و آثار  
علوم سید المرسلین صلی الله علیه و سلم اردنا جلاله التاج بجملة حکمة قلبی مکرمه و امیدا  
جمال الحق و الحقیقه و الدین عظمی الله اعطاه الله تعالی ما یجبه و یرضاه بکامعیت صفات  
جلیله شرف این منزلت عظمی نیست و از مطالع اثرات فیوض الهی بر تو انوار  
مصباح مشکلات فضایل و کمالات پر شکاه نیست به او تافته چنانچه و مطول فواید که کج  
کنزد فایق است و مجمل و مفصل بخوابدش جامع اصول حقایق بدایع معانی بر شوستر تفسیری  
از هر مضمون بیان می آید و کنه معانی سبع الکتاب و جزو بسط عبارات و سبب عبارات  
او سیمایه معانی این حال منصب تدبیر صفه صفا بخش از مدرسه سپهر اساطین که بر شایسته

نزهت خلیل بنیت ترتیب علی عیسی دم زمان ترتیب سبب رفاهیت خاطر طالبان و توجیه  
یا فیه کمال استقامت و مغرض فرمودیم تا بلطف و تسبیح در ایام مکرر تحصیل یافته و در  
علوم و دینی با اصول و فروع حدیث نبوی اشتغال نمود و کثیر معبد مستعد و باز در نظر الب علم  
سلح مجد از باب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم لازم در اس افادت اشباب او باشد  
تا مکرر بمقدار استحقاق و استیصال بخلق تمام و قسط مالا کلام فایز و بهره مند گشته از حول  
بانی بول رسانند وظیفه ممکن آنکه بر موجب مقرر داشته و وظیفه این را از ابتدا شروع  
بخشایش را که ممتصف رمضان المبارک علی کل فیه سنه اثنی و تسعین و ثمانیاد سال  
بسال از محمولات موقوفات ممالکون بیشت تیره تقیص و بعضی سبب توری که مضمون  
و نفی آنچه ممالکون بکم و کیف آن ناطق است بدیشان رسانند مقرر است که متولیان  
و صاحب جمع اوقاف مذکور پیوسته بکسبند برین موجب عمل نموده بر نشان و پروانه  
مجد و محتاج بدینند و هجرات معدوم که از مضافات که آن درگاه در سپر کاه نصیبت  
پناه است بضرر ایشان گذارند

اصول شجره دین و دولت و رفوع و دود  
ملک ملت اقامت عالی و رفاه مباح السنه و الهی دارکان دولت را سحر السبب  
و احیان حضرت قاهره البرهان مسلح الله احوالهم و انچه بایز و السجاده آما لم بنده که  
در نظر خجسته اثر عقل روز افزون که مدرسه انی اعلم عالم تعلیم است مخفی و محجوب نماید که حکم  
ما تقدیر الالف کم من خیر تجد و عند الله من خیر او اعظم اجزایات و وظایف  
بذل مجبور در ستره و وظیفه ممت ممالکون است و اتفاق مر اجب مال در سر و علایق  
را تبه دولت روز افزون مالا جرم بخل نصیبت و صفای طویرت دوی دل متوجه است



و اربع انواع بقاء خير ميگردانيم و از اعداد حیرت سمه و اعداد صدقات عظیمه ايت  
 ترتيب اسباب مناسج ارباب استحقاق باوج رفت و رفته گمانا علیا میرپا نیم  
 و از انچه مقدار این احوال که درش رع خیایان قدیم و از سلطنت مراده با حیرت اسم  
 جدید انصاف نمودیم و بر دو طرف سرخیل باعدان مدار پس عالی چنانچه فراخور  
 سمت معلای مع الای ما تو اند بود اشارت فرمودیم فضای سر یک از ان چون ریاض  
 بهشت با صفا و هوایش نمودار نسیم فخر روح افزا و چون تقسیم سادات علمای کرام  
 که شرف ارتقا ایشان محصور جات دینی و دنیا تو اند بود و از لوازم انکور شهر یاری و شرایط  
 اوضاع جهاندارای است و جناب بیادت کتب افادت نصاب مولانا و مرتضی عظیم قدوه  
 اعظم السادات و العلماء بن الام سلاله آل طه و لیس محکم علوم الاولین و الاکبرین امیر  
 سید رضی الدین ابراهیم الرضوی زیدت آثار مفاد در مرتبه جامعیت اولاد انصب عالی او  
 بخدمت امام ششم سلام الله علیه و آباء است انتهای فته و ثانیاً بر تو تحسین ادب و پست  
 صنوف کمالات علمی جهت منصب تدریس صفا بخشش مثال از مدرسه شریفه که بر طرف  
 شرقی نزدیک کور بمیامن تولیت الهی شرف وقوع دارد بجانب مغرب فرمودیم که تا بر حسب اقتضا  
 مهارت خود در فروع علم دینی را بطبیع سلیم را در مقام افاده تعلیم بخط تمام قسط مالک کلام  
 فایز و بهره در گذشته از حقیق محول باوج قبول رساند و طیفه ممکن از منتهایان بود  
 مایون انکه جناب مرتضوی اعظمی اعلی را مقتدی این امر جلیل شناخته از ابتدای شرح  
 و طیفه تدریس آن موضع شریف و وظایف طلب آن حوضه خاص بر وفق مقتضای شرایط  
 واقف و مستور مقرر سابق از محل خود سرانجام نموده بیست قصه و احسن نسخه کهنه  
 و اصل و متواتر حاصل گردانند و مرتضی رفیع القدر شرافیه و قیمت و وظایف اهل پیافاده

مخیر و مخلص بوده چه هر یک بقدر قابلیت و شرف و منزلت

برادران جمعی دیگر مشتمل بر هیئت دوزین  
 خورشید آیین قمر جمیعت اقامت اعیان و در قاسم مدارج العز و العالی و امرای مملکت آرای  
 و صدور ایشان رای و دوز رای صاحب جبروت و منتهای عتبه دولت با بقاء عظام و علمای  
 و متصدیان اشغال و مباشران اعمال صلیح اندک و انجم و ایچ باخیر اما لم یبند که چون مدرس  
 مدرسه انی اعلم الماتملون و تدریس کنند و علم اوم الاسما و کلمات استعدا که افراد و  
 کرانی آدمی خلقت عالم آرای علم ممتاز و سرافراز گردانیده و آنی که بانی بستی الدین علی بن  
 مرتبه و الدین او تو العلم درجات تا که ملت را زیور افترقین از زانی داشته و لا تحسین  
 فضایل کمالات علمی پس از قابلیت و استعداد فطری حصول دو امیر تدریس بر کرده  
 یکی بر تو نسیم سیمستان و کمال و دقایق آن فضیلت که بر ساحتی و کوشش قابل  
 تا بدو دیگر نظر عنایت و تربیت بادشاهی توانا که بی آن فقه کامل العیار هیچ کار نکرد و ایچ  
 و مول نیز در و انشا رفته تدریس را بدو لاجرم دولت پهلوانی بانی بسیار جهان بینی که حکم  
 مافیه مولانا فکرم سن خیر تجدد عند الله و غیره اعظم اجرا ای اقامت و وظایف  
 غزل سر او ضرر و طیفه سمت اوست و اتفاق موجب مال در سر او غلبه و اب عادت او  
 بخیر و نیت و صفای طوبیت روی دل متوجه انشا و اربع انواع بقاء حیرت گردانیده و از اعداد  
 خیرات حبیب و اعداد صدقات عظیمه در طرف قبله خیایان خاص از شرف کارگاه  
 دار السلطنت بهر اهت صنیع عن تطرق الافات قریب در سببانی باغ جهان آرای  
 منسل انکدور یا نوال نعمت ابا که علی الدوام و الا اتصال نیت ترتیب عظمی علمای زمان و  
 اسباب رفاهیت خاطر طایبان و متوجه جهان از مایده موهبت الهی بوفور نعمت آباد با



بنابر سر عالی خواجه فرزند خرمی معالی مع الاسی ما تواند بود امر فرمودیم نضایش چون ریاض  
 با صفا و بهر الش نمودار نسیم خلد روح افزا بعد از آنکه دو و نیم شمسد عام منجی از خواص دود  
 اکابر که علم علم من علم و عمل و علم بدعی عظیمیانی ملکوت السما از قبیل کسب خضر در گذر نسیه  
 و در حل غامض سبیل دین خاده افتادیم مقام پیشوایان پیشین گردانیده بزرگیم  
 بر تو التفات بر ساحت احوال مولانا العالم الفاضل الکاشف مفضلات جمیع  
 السبیل مولانا شمس الدین محمد بجا بادی فاضل انوار کماله که از علما مجرب و در کمال  
 در استحکال علوم دینی بمطابق فصیح و حکمت صریح اختصار فرمایند و در کتب حقایق و باها  
 با شارت سانیس و تنبیهات کافیه شرح مقاصد افهام دادیم بدستوری مقرر و مجور  
 داشته که در چیز بسیط عبارات استعارات بر توضیح و تنقیح فصلی از ان باب  
 و فایده انداخته و در ادراک امر حلیل القدر شریک و سهیم ایشان گردانیم تا بگویند  
 افراد و استیقلال در صدر ایوان کی از چهار صفه مدرس سیمایون بر شمع افاده انوار  
 علوم و معارف و تدیس و افاده انواع حقایق و لطایف مشغول بوده بدستاری تقریر و  
 مال از چشمه سار زلال انضال خود انوار نواید و اسپر از بر ریاض استعدادات طالبان  
 صادق موشیار روان گردانند و روز بروز در موافقت صدق و اخلاص بر مبطالع و مکاره  
 علوم شرعی موافقت نموده از باب طبع پیلیم و اصحاب ذمه من استقیم را بر مقدار  
 استحقاق و مبلغ استیصال بخیل تمام و نصیب کمال فایز و بهره مند داشته از حقیقت  
 جمول با توجبول رسانند و طیفه مکنان آنکه مولانا الفاضل الشارح را مقصدی این امر  
 تریف دانسته آنچه بر او و بر پسم آن متعلق منسوب باشد بدو مغفوض نموده  
 و لطایف سوغات مشتمل بر هر دو میا و و ادانی جزو دس ادبی قصور

احسان

احسان با حاصل موقوفات که در وقف نامحرم سیمایون باز خواهد گشت و حاصل نقد  
 فرزند اعز استبداد رشید الدوله و الدین حمید محمد ابی اسماعیل و رقا و مدراج  
 و السلی و امراد دولت و متبیلان عجب رفیع منزلت و مقصد یان اشغال سلطه  
 و مبارزان محاسن دیوانی بقیه الاسلام بلخ و جمیع مضافات و منسوبات آن بنده  
 که چون در نظر خجسته اثر عقل و دین که مدرس مدرسه سیمایون انی اعلم مالا تعلم کن  
 اعلام اعلام علوم اسلام مستدعی را عالی مدراج رفت و علی امده لاجرم طایفه از  
 خواص نوع انان در موافقت جد و اجتهاد و صرف عنان همت بجهت حقایق  
 اصول و فروع واجب می نمایند و در مقامات کشف اسرار بحدی صریح  
 و منطقی فصیح صحیح عقاید را که قانون شفا و نجات با شارت شایسته  
 کافیه مقرر و مجر می نمایند و از انجمله شیخ الکلام زاده بقیه اعظم المشایخ و السفا  
 خواجه ناصر الدین ضیاء الملک الکامی است که انتساب او بخاندان و شریف  
 علا الملک ترمذی علا و نسب عالی او بدو مان فرسج احمدی گشته و جام مرام  
 کالات علمی در کام استقام او خوشگوار آمده بنا علی ذلک در خلال این احوال  
 تدریس بر مرز ارشاد آینه فیض آناه حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین سیدنا  
 الاولیا و ربان الاقرب مطلوب کل طالب و غالب کل غالب مولانا و مولی المتقین  
 اسید الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه السلام کمال استقام او مغفوض است  
 که در ان موقوف متعین با فاده علوم شرعی قیام نموده از باب طبع سلیم و اصحاب  
 ذمه من استقیم را بر مقدار استحقاق و مبلغ استیصال محظوظ و بهره و در گرداند و لطیفه مکنان



آنکه شیخ زاده مشایخ را به مقصد این امر جلیل شناسند در آنکه متعلق به لوازم این شغل تواند  
 بود و رجوع به استشارت او نمایند و چون حسب المعهود بر شش ایط آن مهم اقدام نمایند  
 بر پال برسم حق التدریس از حاصل موقوفات و نذر و ات آن هزار افاضت نثار بدو  
 رسانند و بتعلیل و تکیه بر چیزی از آن قاصر و تکیه بر آنستند مقرر است که اگر شیخ زاده مشایخ  
 در موقوفات آن مقام مقدس بکوح خود مقصدی در ااعت کرده و مبلغ و مقدار نذ کور را  
 سنده بکسند از دواجب آن حساب نموده تفاوتی که زیاده و کم نماید مقرر گردید است  
 نمایند

مشایخ بقبا و حامی آل عبا از قضاة اسلام و علماء را نام بکنند  
 مسکن و متوطن موطن بولایت طبرستان و مشایخ و محدثین حضرت امام تمام علیه و آله و آباء  
 بقانون التعمیم و السلام بدینست که چون اعزاز و اکرام عبادت عظام که بمقتضی فرائض است  
 علیه ابرار المودة فی القرنی شجره مودت ایشان مشتمل بر صنوف سعادت و توفیق  
 احترام علی اسلام که بموجب و اوالعلم قایما بالقسط شهادت ایشان شهادت آئین  
 یافته از لوازم امور شریاری و شرایط اوضاع جهان داری است و جناب نصیحت اقتضا  
 مرتضی اعظم اعلم اوسع اطهر اکرم اعضاد اعظم السادات و العلی محرم قصبات السبق  
 فی فضا العلم و التقی افضل اکابر المحدثین و ارث علوم سید المرسلین سید افضل الملة و الدین  
 محمد المومنی ادریت مغافر سیادت و آثار سعادت بمرافقت عنایات آئین و افاضت  
 رسالت بهر تناسلی تسبیح جمیع کلمات صوری مجبوزی آمده و لا محاله بی آنکه تسبیح  
 این حدیث بر مبالغه و اطراف تواند نمود فی الحیان و الصحاح کما شکره فیها مصباح است  
 بنابر علی و لک از روی عنایت حکم مطاع لازم التبع از فی دانشیم که مرتضی اعظم علیه

ملاحظه ترویج روح مقدس امام تمام سلطان اولیا را الله العظمی ملاذ الحافضین که بهر  
 الشفیع الی سید بن الوری بود شرفین الامام الی الحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله  
 و آله الطاهین الطاهرین و ترویج امور آن قس بهر است این که بکلم من زار فی  
 من ملک البهو کتب الله ثواب الف حجه مبروره و الف عمره مقبوله که با حقیقه  
 کعبه است و قبله است این است با فاده و تدریس علم شریف حدیث رسالت  
 بنابر علی علیه السلام و الله و سلم استخلف بنوده طایف طلبه را از من افاضت شیخ بطریق توفیق  
 شرح مستقیم مذکور تمامی فتاوی شرعی و سبکات دینی آن ولایت مع ارجاسا که  
 آثار و ولایت و مستقر انوار امامت و هدایت است بمروقت که اتفاق افتد حجت و  
 بر هر دو ثوق بمهر موقوف به خود موشح گرداند مقرر است که ما دام که فتاوی ابره و صور  
 دعاوی و تمسکات مقرون بمضمون فتوی دران حدود و مبرش را به اقتضای نیاز بقضا  
 اسلام آن حدود و مضامین بر قطع و خصل قضایا و معاملات بکمال انجا اقدام نمایند  
 سبل ممکن از از باب اقامت آنکه برین موجب مقرر داشته شرایط توفیق و توفیق  
 بتقدیم سپارند و سنده بکسند بحد در نشان و پروا بجز محتاج بدینند و چون تسبیح  
 رفیع همانین موشح و مشحون گردد اعتماد نمایند

فایده خطاب در سر باب و فایده مقال  
 حال سپاس رستیش خجسته مالت و حکیم که با قضای سابقه عنایت قدیم طایفه مخصوص  
 از انحصار خاص گرامی نوع بشر برگزیده با فاضت انوار وحی و کلام سعادت آنکه کشف الاعم  
 واقف احوال حکمت و حکوت و کاشف اسرار ناموت و لاهوت گردانید و مستان  
 خداوند پاک چو خورشید روشن درین نره خاک کشاید کان در شمع و دین







والدين عبد الله ادم القسالى ماسن معاليه وقرن عايزه ابا به ولباليه  
 مندرج نمود که لا محاله قد و هاشمیر کار بر زمان و مقدم جامیر شایخ جهان است  
 و با وجود تجلی کمالی نسب شریف که خلاصه خاندان ولایت مآل و نفا و ده و ده گشته  
 خال حضرت عالی رتبت متعالی مرتبت سلطان مشایخ الافاق ربان ارباب الشهد  
 علی الاطلاق ملک مملکت العلم و العرفان صاعد صاعد المثل به و الايقان محیی مآثر  
 سید المرسلین حجه الله علی العالمین للمحققین آن بحر حقانی و معانی شریفی  
 جنسید ثانی در آینه فیروز کشن دیده منقش آن جهانی المعجزة الی الله  
 و المعصوم عن الغیر السلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره و فیض العظمی و البین و جعل  
 منزله و مکانه فی اعلی السنین بت بغا خیرین خلعتی از حسب مصل فایز و پیوسته  
 کشته چنانکه مقالیده حلال مفاصل دینی چون دعوت خلائق بحضرت خالق و ارشاد  
 بصلاح و فلاح و معاش و معاد که بعضی بحصول مراتب قرب و وصول درجات خلقت  
 در قبضه ارادت و هدایت جناب مشایخ است مسجین لعا و عظمی و مصلح و مهیا  
 و نبوی چون اصلاح ذات البین نسبت ملاطین مشرقین و مغربین و پسید ارشاد  
 و آرایش جهان و جهانیان کرد و بر طبق و متصل ماعی جلیل و جلیل ایشان منوط و مربوط  
 است بنا بر انتمای پس لبان الغیب پر تو انقادات بر ساحت تعقد امر شریف شایخی  
 خاتمه و مراد قدس آثار کار زکاه که تولیت موقوفات و در م و تحقیق مصلح اود  
 آن بقعه مقدسه اندر ختم و قدم صدق و امانت در آن آستان که مقام استانت  
 نهاده بر سر آن خاک پاک بنور حضور علم نور علی نور برافروخت و الحق بیکرت آن  
 مجاہدت مجاہدت لفظی و معنوی و مناسبت ظاهری و باطنی مرغی افتاده صورت

انزل الله ابا نبیا و اعطى القوس بار بها بحسن ووجه بطور آمد ای ملک انصاف ده  
 کان منصب صاحب لای انجین با زب و زبنت خوشتر همچنان سپل برادران  
 نامدار و فرزندان کامکار و اوریج نمایان و امرای دولت روز افزون و صدور نشین  
 روز رازی صاحب ملکین و مبارزان اعمال سلطانی و متصدیان امور و اشغال دوی  
 انکه منصب شریف شیخ الاسلامی و سجاد نشینی مراد قدس کار زکاه و خاتمه و خاتمه  
 بنابه آن و تولیت جمع موقوفات سابقه و لاحقه او جیده و صرف محصولات آن  
 استحقاق و عزل و نصب متصدیان اشغال و تعهد احوال مطیعان و مجاوران و صادر و وارد  
 و غیر آن علی الاطلاق بحجاب کرامت مآب شیخ الاسلام الاعظم المثار الیه موقوف  
 شناسید و محال مشارکت و مدافعت غیر از تسلیم محال و نسبت در جمیع  
 قضایای کلید و جزویه مراجعت با و امر و نواهی ایشان از معضلات شمارند و رعایت  
 مراجعت ادب و احترام نسبت بحاجت شیخ الاسلامی مقرر صرف سعادت دنیا  
 و آخرت شناسند

اما بعد حمد الله الذی هممت لم الصالحات و توفیقہ معصوم  
 ابواب الخیرات و المبرات و الصلوة علی سید المرسلین استاذ الکائنات محمد المصطفی  
 صاحب الکرامات و المعجزات و ائمه اصحاب المهاجرین و الانصار صلوة فیست بقا  
 الارضین و السموات چون استیغاثی تو اب جزیل و تقویم قوام سر پر سلطنت و  
 سبانی امور حکومت را بحای مرادیم بقاع الخیر و ترویج منافع البر موقوف است  
 مکی نعمت عالی نعمت تمهید این اصول و قواعد و اعزاز این سنی و مقاصد موقوف است  
 بعنايت الرقسی در امضای این غرضیت و اجرای این امنیت خاطر فیاض بنوقص



این مختصر به صاحب عهد کاکاکی مفت می کرد تا معین مرجع از اعمال و تقیر بر  
شغلی از اشغال بقدر استحقاق و اندازه قرار گرفت مسموره در وقت حیات  
تازه و فیض برکات فی اندازه باشد تخصیص اشغال مسموم هزار قدس آثار و امور و الا  
شیخا و شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوائف السککین فی العالم سلطان المشایخ  
الافاق برهان اولی الخیجانه علی الاطلاق قطب ملک هدایت و انبیا و ائمه  
سپهر سعادت سخن الانصار السعد راه رو کو بطریق صفا رفته قدم بر قدم  
مورد کسار و بوی به به الباری کامل الوقت ابو خلیل خواجہ عبد الصمد انصاری قدس  
السر و روح و زاد فی اعلی عسین فخره که مقتضای قوامی آن له اباشیخا کبر لطفی و ارفع  
اشیاء و طاهره نژاد عالی نهاد ما از ان اصل فسیح منشعب شده و لا محاله با وجود ارتفاع درج  
طول و عرض جلالت خاندان خلافت الارض موجب مباهات و مغروریت دنیا و اوق  
درین وقت که لازم این مقدمات در باطن فیض بخشش مادیه مزید رونق و رونق آن  
امانی و قبله اقبال حرکت یافته بتلقین ملهم دولت آسمانی که ان اسد یا حکم کن تود و الامان  
الی اهلنا تسیر حصول این امر خطیر در ضمیر ظل استقام جناب سعادت تاج مرتضی اعظم اوج  
الطرا کرم قدوة العتره الطاهره زبدة الملة الکبریه صاحب آیات الفضل و الکمال  
تأصب ریایات اکرامت و الافضال السید نور الملة و الدین محمد الکافی ادام الله فی معانی  
سیادت و میامن سعادت مندرج نمودی پیش پای مبالغه و اطراقت شما و حسیل  
علاوه انما تراشید جلجل کر نمید مطلع انوار استحقاق و استیصال کبری است فلند  
تعلقه امر شریف شیخی و سجاده نشینی خاندان ولایت پناه روضه مقدسه کا زرگاه و تولیت  
موقوفات از مزارع و قنوت و طواحین و کاکلیس و غیر ذلک قدیمه حدیه الفضل

باز

بکف کفایت جناب مرتضی اعظم مشایخه باز که اشتیم با قدم صدق و امانت دران  
استان که مقام و استان است نهاده بر سر آن خاک پاک بنور حضور علم نور علی نور  
برافزاند و مقام شیخ الکساحی را با نوار آثار سعادت سیادت شرف و منور  
سپازد و برادران نامدار و فرزندان کاکسکار و اورغ نمایان و امرای دولت روز  
افزون و صدور صدر نشین و وزرای صاحب تکلیف و ناظران اموال دینیه و مکتوبات  
اشغال سلطانی و متولین موقوفات و محصلان و مبارکشان و محصلان دارالسلطه  
سراة و بکرات و ولایات برین موجب مقرر دانسته آنچه بر او و سپهر شیخ الکساحی  
و تولیت اوقاف سابقه و لاحق قدیمه و جدیدیه و صرف محصولات آن محضای  
استحقاق و ترتیب مصالح و اوقات و در اوقاب و عزل و نصب متصدیان امور و تعبد  
احوال مطیعان و مجاوران و صادر و وارد و غیر آن علی الاطلاق متعلق باشد بجناب مرتضی  
مشایخه علی سبیل الاندازد و الا استقلال بی مشارکت و مداخلت بغیری مخوفش نشاند  
و از موقوفات مذکوره مال و ثقل و لشکر و اخراجات و ذخیره و سادری و سبونی و کسار  
و ده یازده و ده نیم و ضابطه و حق السعی و دار و کفانه و سایر تکلیفات دیوانی و مومات  
سلطانی حکمی و غیر حکمی بطلبند و من کل الوجوه جسم جمیع البیانات معاف و مرفوع العلم دانسته  
حران از در افغان هیچ سند در اراضی باغات و تلف مدخل نماند و هیچ وجه متوض  
و تشریش جناب مرتضی مشایخه و خدمت و ملازمان آن بقدر شریف و مزارعان موقوفات  
مذکوره مکررند سبیل مرتضی اعظم مشایخه آنکه از طریق مضمیه او مقصود و مستطاب  
بر بسته انما کفایت و اشیاء هدایت لازم وقت دانسته در مراقبت شرایط تنفیذ  
و حفظ دقت از قایل اعمال و احوال جایز اندازد و بجا نبرد خاندان الخلیفین و سبب و مکتوبات



و حق التولیه به صورت سابق تصرف نمایند

چون خاطر فیاض سلطانی بتوفیق رضاشاه تمام مزارق  
آثار سلطان الایمه المعصومین در فغان الابد الکاملین قطب فکک هدایت و انوار  
ولایت نور چشم خلیفه ابرار میده باغ حیدر کردار منظر آثار انوار انجلیک کمال  
ابوالنقب سلطان محمد الحنیف قدس اسرار و ضاعف انوار که لاجمله در مدینه  
مأموط پس که از مشایخ ملاذ مملکت فراسان است بعون عنایت پی نهایت الهی است  
وقع یافت و بعد از مدتی در و اوج آن کعبه الهی و قبله اقبال در باطن فیض بخشید و آن  
حرکت یافت و ملحقین ملحق دولت آسمانی که ان اسرار مکرر آن توده الایمانات الی ابد  
اصول ابن امیر خیر در حقن به تمام شریف زاده انام جامع الفضایل و المفاخر مرضی  
الشامل و الماثور المله و الدین شیخ محمد علوی در غری شرف اسرار بقصد نماز بخیر کتب  
شریف اویدان حضرت حسن حضرت شرف انما یافت مندرج نمود فلهم العبد المذنب  
شیخی و سجاد نشینی آن روضه ولایت پناه امام و پستگاه و اکبر کفایت و تمام  
مشایخ را لیه مار که اشتیم تا قدم صدق و امانت در آن آستان که مقام بهشت است بر سر  
آن خاک پاک بنور حضور علم نور علی نور برافرازد و مقام شریف شیخی و پیشوایی آن مقام  
اشرف بانوار آثار رونق و در اوج منور و مشرف سازد فرزندان نامدار نصرت آثار  
و اعزای اجسند سعادت یار و صدور صدر نشین و وزیرای کفایت آیین و متولیان موقوفات  
و محصلان و مبارزان امور و محامات برین موجب مقرر داشته آنچه راه و رسم شیخی  
و غیره و بعد از ختم خستیار و مضبوط و ربط سوانح اوقات آن روضه بهشت آیین و تعهد احوال  
مطهران و حجاب آن در عرف محصولات و نذر و اوقات آن بمصارف واجب و استحقاق

و ترتیب مقدمات و ادوات روبات عزل نصب متصدیان امور و مبارزان  
اعمال آن و غیر ذلک متعلق شد از ابتدای شروع بر سپیل استقلال بی مشارکت  
غیر از خستیار و مشایخ معوض شناسد سپیل شریف زاد و پیش را لیه که چنانکه از طریق او  
مستور است بر پسته کفایت و کارگذاری لازم وقت دانسته مراقبت شرایط تمیظ  
و همسایه و دقیقه از دقایق اعمال و اعمال جایز ندارد و بر وجهی که عند الخالق و الخالق مستحقین  
و مشکور اند و طیفه شیخی و پیشوایی سینه به سینه به صورت سابق تصرف نماید و متفرعان  
امور و اوقاف مزاحم او نگردند

اصول شجره دین و دولت و فروع دو تنگ

دست از برادران جمید آیین بهرام نصار و فرزندان خورشید چین سعادت یار ابقام  
الشرعی و در قاسم بدایع العز و العالی و منظر کث حار ظفر قرین و صدر منش و صدر نشین  
و وزیرای صاحب جبر صاب تهر و سبکیان و قسطنطنیه و مشیر متصدیان اشغال سلطان  
و مبارزان اعمال دیوانی احسن اسرار عالم و انج باخیر و السعاده اناکم بهر آنکه که چون بمقتضا  
فوائی حرمان و استعینا امن اهل القبول مشایخ و پیشوایان و زیارت مقابر اکابر  
الامم و اعداء حصول تقاضای دینی و دنیوی و مقاصد وصول افوت حیات صورتی و مکتوبی است  
لا محاله بصدر نیت و قدم نیاز از اخراج برکات آثار و مراقبه پناه معاذ که بهر حال بر عطا عینه  
و مقابله معنوی بین الزاریه الزواید مرتب و متفرع می گردد و واجب لازم می دانیم از حضرت  
حمی الامیرت تعالی و قدس استیفا نوار نصرت و تائید بتقدیم میرسانیم سیر قد فرمود  
حضرت شیخ اکبر سلام اعظم الامم مشایخ و الایم سبکیان من مکارم الامم ماکمل ملک  
العلم العرفان صاعد مساعد المشایخ و الایقان محیی آثار سید المرسلین و الایم علی السلام







الکامل القليل السعي الحميد الامير الكبير الخير عبد الله المدفون القبر ذرارة بنت  
عق بطريق جميع الافاق والمخافات وحن در حال این احوال پسالتی عاظم السادات  
الموسوی یقوتی اما جلال السعادات الدنیه والدنیوی سید علما الدین سید عمید الدین  
عالم الکمل که بر ابله مناسبت وصحت اشباب ایشان بدان دود غطیم ایشان منصب  
شیخی آن مزار قدس آثار و تولیت موقوفات و محض ترتیب مصالح و اودات آن بقعه  
خیر آثار که بپادشاهت مصیر خست شستار یافته و خانقاه نوروز مفوض مصلحت  
و صواب دید ایشان است فرمان مطاع که در سنوات سابقین باسم الله الترفیع  
ایشان مرتضی مرحوم قدس سادات صحیح النصب صریح الحب سید شرف الدین  
الموسوی الطالقانی یستمر بزرده اعراض رسانیدند شمل بر آنکه جنت احیاء امرای کسب  
آن مزار فیض آثار و خانقاه خیر بنا به بعد التفویض مهابت مذکوره تعهدت اریه صورت  
فقیر و احتلال احوال خود بضر رسانیده بود و موبدان فتوی علماء اسلام نموده که اگر  
جهت مدد معاش و انجاش او از حاصل موقوفات آن مواضع چیزی بر مرتضی مثالیه  
رسانند موجب نیل ثوابات آخرت و مبنی بر آن سمت سما بون خال بصرب  
ترتیب اسباب نظام احوال او معروف گشته مقرر شده بود که سید مثالیه  
بعد از حق التولیه معهود که سابقا میکرد آنکه سنه بپرسند از باب استحقاق از حال  
اوقاف مذکوره می بوده اند بخانه خود تصرف نموده وسیله مدد معاش بومیه خود  
سازد و بعد از آنهم هیچ وجهی متولیان عام جنت از باب استحقاق بران اوقاف برآه  
نمی پسند و چون مثالیه نشان و اکثر ان شعا ز خود بهمان کسب و پدید آید  
امضا نموده استحقاق و استیمال ایشان در صرح تمام گشت فرمان مطاع بخدا بخت

کوشش

کوشش مذکور و آله مدفون ایشان را بنام ایشان محضی است از محض و مستقل و منذر انجا  
درین مدت بار باب استحقاق میر رسانیده اند پیشان معاف دانسته غیری را با ایشان  
به هیچ وجهی شریک سپردیم نمایند نشانهای که جنت اسما می قبله از باب دین و کعبه  
اصحاب حقین در سکوت طریق ایشان آن راه پیوده و احکام عام که طبقه انام را از آن  
در مقام مرام آموده مجتاز و در حد فواضل راه مجاز را رفیق و مایه بهر طریق

امرای صدوق و قطره حکام بلاد و امصار و دار و بختان عرصه مملکت مستغنیان  
طرق و ممالک و از اوطاف احمد حسن رفیک عربی عجم بنهند که چون شرف  
مثال را احب الا شتال نقل کن گشتم تحویل اسد فانی بونی بنام جنت فرجام ما شیخ معالی  
گشته تولا بولا حضرت طاهره المآثر بنوی علیه و آله المعصومین من افضل صلوات المصلین  
واجب لازم شمرده ملا حظ جانب شریف ایشان امر مقرر و قاعده تبری و انیم سیمانه  
شرف که بر بستاری مفتاح مجاهده ابواب مشا به مفتوح گشته اند و مرآه ضمیر نور خود  
با نور معارف الهی روشن ریخت چون حضرت خضر سیادت هدایت گشت  
حقانک شفا معارف و تاسا و تکیه کرامت اشباب امام و امام زاده حور سدرای نوز  
بخش طریقت ندادی صد چهره اولیا ملک جمع اتقا نور حد و پسناسی با زاغ نور طبقه  
میسناسی اطلاع مهدی و جلال کش اوم شیطان شکن موسی در یاسکاف احمد  
جسمه یل و هم الامیر الکبیر السید الحسن المصلح جلال الحق و الحقیق الدین ابو الفخیر  
شاه قاسم المعارف اسد و العالم با اسد و داعی الی اسد اما اسد با نوره آثاره السایره  
فی اقطار السامیه و الاولی الایدهی و الالباب که لا محاله بر مقتضی تجوای کل وجهه مومنینها



نسبت تثبت و اعتصام با بذیل ارادت و اعتقاد عالی جناب هدایت انما بمرتبه  
ایست که در جمیع احوال استیجاب حساب آمل از میان انفس نفی این میسر  
و استغفار ابواب مطالب از بركات هم علی ایشان می نماید و چون مقدار این احوال  
مستحق هم بعبودیت غایت بخت مال بصورت توجه عراق مصروف فرمودند متوجه  
بعد قضا و البتة سبحانه فی ائین وقت و اکرم ساعه بر حجاج استیجاب سعادت معاد است  
از انی دارند پس ممکن در جمیع مواضع آنکه مقدم ترفیع ایشان را بخلوات  
تعظیم می نمود و دار و حکان الطراف قامت مضافات ایشان از منازل مجوز پست  
که در هند جناب پیر اسم محمدت و ارتقا آیتان یاد

امرای قطب روکام

امصار و دار و حکان ممالک و بیخفظان ممالک و کتوالان قلاع و کفایت ان بقاع و  
سرمیستان اشام و معاونان ایام و متوطنه موطن و سپهکنه سپاه و افراد و  
ام و اصناف ترک و عرب و غیره بدینکه چون اردوان دار السیاده  
المسلمین علیه و علیهم صلوات رب العالمین مثال مهت شال فرموده قل ان  
کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام خسته فرجام با خوشی و محلی گشته و محبت و متابعت  
بزرگوار می که زیور انکشت خویش نمکین خاتم ممکن و لکن رسول الله خاتم النبیین است  
در رضا و سرانصب البین ضمیر منیر تا آمده در جمیع احوال و اوقات بر مقتضای انی که  
یکم التعلین کتاب امد و عزیزی که از کمال اسباب آنحضرت که هر است عالی قسمت و از  
برای ارایش از مشرب و مباحات اردو ترفیع نقاد و سادات تولا و لا عجزت  
طاهره نبوی و دودمان مبارک مصطفوی علیه و آله اجمعین صلوات المصلین واجب و لازم نموده

شهر و دولت این را استمرار قیام و سرفرازیت سعادت می دانیم و مراد اهل بیت علیهم السلام  
اینما نوزیتم بهما ندر اینما اختبرج شرح و ایامند که در درج صدق  
و احسانند قره العین سیادت زهره شاخ دود زهره میوه باغ  
احمختار لاله راغ حیدر کار حایشان دلیل صدق و نبض  
نشان کشف فائق که بر سر آسمان الفرض سایر منجیا اهل الارض بر زبان  
که اگر بخواهم هیچ نفی نیاید اللهم سیما حوثیه زاهره المنکسر ظاهره  
پهلوان مجتهد شمس حجه الله علی کاف البش مطبوعه انوار الیهوت المتشبه  
بازایال انصار لکسان خطایر المروت ملاذ الفیقین و کشف التعلین الذی بین و بین الوری  
و بولش تین امام محیی شاه مطلق که آمد جیم در شریک گاه سلاطین شکاف  
عرقان کل باغ احسان در درج اسکان در برج نمکین الامام العظام الطاهر البکر  
ابو القاسم علی الرضا رضوان الله علیه و ابی الطیبین الطاهرین اجمعین که نقطه دایره پستی و عروه  
و تکی خدا پرستی نور حدقه شمس با راغ نور حدیقه مسینایی ابلاغ جز مقدم در صحیف  
و خود بر مجسم در نال فاضله مکرمت و جودت و صیت مسنوف و طهارت آنحضرت  
در بسط اطراف و اقطار و در زبان صفاء و کبار اهلای روزگار گشته و چون در نیولا قدو  
و اسوه خاندان طویل القدر و کمال سلطنت اعظم السادات و النقبان الامام عالج  
معارج الساده بالاتفاق صاعد مصاعد النفاذ بالاستحقاق محرز تصالبین فی رفاه  
الامام مطهر ایت الاعجاز فی خست اواع انکراه آن بحر لطف عطف کافی کف صفاتی  
نور شید بر محمدت یا قوت کائنات و با و چه جبر کین و دیا و دان کن چون  
ماه کامل در رخ چون صبح صادق در صفا الامیر اکبر الحسین الامیر المصطفی علیه و آله و اله



عن الفريقات الحق والنفاد والساد والدين الميرسيد غريزهاده العبد بافوار  
انار اسيره في الانظار لاني لا يدى والابصار بهدایت هادی سیدی انور هاشم  
از غرائب شراغل و تعقبات و طن مالوف و مکن مایوس قطع نظر فرموده علی بوالی  
مجاهدت است یار کرد با تو اقل غایت بجان تحمل احرام بیت الله احرام و زیارت روضه  
رضی رسول علی المجتبی ابوالکاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و الهام که  
جان کاش بخت زمان آفت و است کربسورت کشت از خاک خراسان آید بر ناله کسوت  
و هودج ارتحال برنجی است حال نمانده صدای صلاهی و آذن الی الناس بالصلوة یا تون حالا  
و علی کل ضامر با نیک من کل یقین کوشش روشن مستقر ان اشارت بشارت این  
محمد مرده یس غزاه الله الالهت رسانید مافانده کعبه شریف که وقت سراسر  
آفاق صدای برپس و اسیدی منیش الی صراط مستقیم سبیل ممکن انکه بر بضع  
و مقام کثرت نزول ارزانی دارند وین کار و ولست کنون نگار سپید و امید و آ  
و فوق صادق که لطیفه قدسی و جاذبه قدسی از نشاط وادی ایمن مراد خبر داده ممکن از کعبه  
نیل وصال که جلیل اخلاص ارحم اختصاص برفع اسابس آن فایز گشته و مدینه مدینه السلام  
سعدت مال که بکثرت حلول پادشاه دبی و رسالت پناه ختمی سرفراز آمده و میل  
کرد اند کسیت که نیت میل و سوسی یکین بطریق دیگر آید مرکب افشان خیزان  
کعبه که شمشیر به حال مقدم شریف ایشان از انجلیات تعلیم و تحیل و یار مایکون من  
القیل تلحی نماند و مشاعل دلیل و بدیه پیشوای عزایم ایشان که ندیده و بجا  
و عمر ای خود اسبج مسالک مکن مجوز سلامت که ندیده و باین میمون سپانند  
و ایجیان و تو شعیان و یا مجیان و سایر افراد طوائف انام شریف ادب و حیات

نظم

نظم رسانیده مرکب خاصه عامه متعلقان و غیر هم از تو اقل و واصل که ملازم کباب  
ایشان باشند الاغ کمینند و متغیان و یا بچستانان حدود و اطراف بار مردم آن  
قافله کشتینند و سچکس بخت سوقات و سلا مانده پیشکش و خدمتانه و غیر ان تعرض  
نشود مستحق نظر و اشتقاق راه داری مزاحم نکردن برین جمله مقرر دانسته و تفضیل  
زمنین مطلع حسان مطیع تجا و جاز نذر اند و الا محرم و مخاطب مواجده و مخاطب مسکون  
حکام حدود و اطراف ملک  
و در آن دهان جواشی و کشف مسالک کو تو لان حصون و قلاع معموره و کلمات ان الیکن  
و بقلع مشهوره و خریلان حشام با جوشم و معالان ایام خجسته فرجام و اولاد و اولاد  
الهم و مسانف ترک و عرب عجم احسن الله احوالهم و ایح امانهم بدانند که چون مقتضای  
لوائ علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ادای هو واجب حج اسلام از  
مستطاعات ارکان شریف شریعت علی صاحبها شریف التعمید و السلام است مقارن  
این احوال جناب نجابت ایای سادات اشباب خلاصه خاندان نبوت و رسالت  
و نقاده و دو دمان فتوت و ایالت شیع اسلام الاعظم قدوه اکابر السادات و المشایخ  
فیما بین الامم بقیه شایر الملوک فی الافاق مرجع جمهور الطوائف علی الطلاق و خواجه  
رضی الله و الدین احمد من آل احمد و هو احمد که کجا معیت فنون انساب و فنون انساب  
از ممکنان ممتاز و برعامت مستند و دیدمان سرفراز است چه لاحاله سلسله نسب ندارد  
عالمی بعد از مرود و سادات حسی شستی انشاهی باید و از جانب مرتضی مسالک اسلام  
خانزاده علاء الملک سادات حسینی علی نسب تمدن انشاهی پذیرد و از مشایر قطاب  
نکست به ایت اشباه با نساب سیر سعادت سخن انصار الله مرود سپهر اردو بیت







زوال از حجابش اعرض رضوا بجمعه نیکب اعراض نموده غایب احوال و اوقات  
 و خصایص احیان و انات بر کتاب علوم و معانی و قیاسی و قیاسی و قیاسی  
 و کما لایستقی که فیض معانی و دپایه تا تر خواص بنی آدم همان تواند بود موقوف  
 تا بغیر فضل تناسی الهی در شما کشف اسرار و حل مشکلات افکار محال  
 السبق آند مطمح نظر حکمای روزگار و عطر پی مجالس و مجامع علمای عظیم  
 و معنده الحاله و الجماله برکت سلوک جاد فخر و فنا و یمن ملازمت بجا  
 و استمداد از فیوض غنی و خطوط حالات و واردات قدسی قیاسی  
 شرف اختصاص و استیانت این ابناء الملک من هذه الذرات و التوفیق  
 من اندر افعال الدرجات و بعد از توفیق کمالی و کمالی و قطع من اول  
 تکمیل هر یک از ارباب الاشیا کما می چون شرف نوع انسان و سعادت و سلامت  
 ایشان درین جهان و در ان نعمت بارادای و واجب حج اسلام و دیگر بر مقتضای اید  
 علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا از منطقات ارکان دین و حب  
 الاکرام است علی حسب صلوات الصلوات و تحف التحیات المبارکات قبل از  
 حلول این احوال بهدایت نادی سیدی اندک نوره ملکی از شویب تعلی اقرار  
 و موافق قطع نظم نموده سلوک بودی حجاب و حجاب و با قوافل  
 سبحانی محمل احرار بیت اندلزام و زیارت روضه نصیه خاتم تکین رسالت و خبر و  
 دارالملک عظمت و جلالت علیه الصلوة و السلام بر نامه شوق بسته و هودج ارشاد  
 یکنجی اسپهبدان نهاده متوجه قبول و کتب الثانی و اکمال کشت و چون در حدود  
 عرب از شیب و اوقه مسیبت شاه مغرور پناه سلطان العراء و المجاهدين

تشرمان الطفا و المعانین مغرور حسن ابن علی بن عثمان که میبویست نظم از وی  
 امور و عزرا جزاه الله علی المسلمین خیر الجزاء مولود تفرقه و آشوب و بیجان آید  
 آن تظرف و میکاک از آسیب اسباب مخاطره بکمی رسیده و شده بود و خلوت میر و  
 او بقید عالم اسلاطین غیث الحق و الدین سلطان خلیل اوضح بر نامه خطه امک  
 صورت اختلال بقواعد امنیت آن حدود و متفرق گشته میباید که از جمع ارباب بادیه و بی  
 بجای آن قافله راه یا بدالتا پس جاودت نموده بود و در خلال آن حال هر چه است  
 او طبع العود و احمد سبک و رفته در اشیا و فرصت فاضله که کمال العزم است و قابل  
 اسباب و کسب و کار کرده تا مقارن اس احوال غبار انتظار از پیش دیده ترصد و تجو  
 کشته دوانی بخیر سیر مبارک در باطن صفا و اسعادت یافت و با خیل چشم و ایل  
 و خدم خود صدای صلاهی و آوای الناس بالجماعه و کماله علی الناس بالجماعه  
 من کل فی جمیع کوشش و شش مستقران اشارت بشارت آیین حجت مبروره لیس  
 لها جز الجنة پائید که تا فاکه کعبه عظیم که رفت سراسر افاق صدای  
 جرس و آمد سیدی من پایش و الی صراط مستقیم سبیل ممکن انکه در وقت زما  
 و صاب بر موضع و مقام که نزول و حلول کند مقدم ایشان را از خطوط تعظیم و تحیل  
 و سایر مایکون من نه القبول تلقی نمایند و مثل علی لیل و بدرقه پیشوای سیریم  
 ایشان گردانیده و محافظت و سمرامی خود از میکن و مساک محفوظ سلامت گذرانید  
 با من و معین پند الیچین و قوشچیان و سیر طوایف ائم شرایط ادب و احسان  
 بطور رسانیده چهار پای یک از منتسبان و همایان ایشان الاغ مکیه و دیاج  
 پستان حدود و اطراف بار مردم آن قافله کشت سینه و بجهت سوغات و سلامت



و بخشش خدمتانه و غیران متعوض نشوند و شکر و شجاعت تو افاض و زود احکام بکلام ربک  
برادر اعز اکرم شاد را الیه باشد و در جمیع امور مقرر و موثر باشد و از مقتضای  
جهان مطیع عالم مطیع بجایز ندارند

امرا حدود و اقطار و حکام بلاد و امصار و در آن مختار و عرصه ملکات و مستغلات  
طریق و ممالک و کتوالاتان قلع و کلاک است ان اماکن و بقاع و از ادوایف احم و صنف  
ترک عرب و عجم بر آنند که چون کمال غایت از لی کفایت است بکمال علی  
کل شیئی خلق ثم هدی سرزوی را از ادوایف کمالی مرتبه است و او تو اندوایف و شرف  
هرایت از ای داشته و وسط اشتغال عقد کالات کردیم و در ذریه اشادی و  
کمال با و اخر مایه با بسد سالک سالک الاطوار عدم النظر بنظر الاختصاص فی الادوار  
خواج کمال الدین خودی و قاه احمد من کمال الکمال و جود است سرای کمال است و  
وجود فرخنده و رود خود را که منظر آثار ربانی است و حسن غزای غم فزای صا  
عزیز مانند خود در بویه امتحان مفصلات امور و موصوفه قانون افاضت انوار و لکلی  
و ملکوتی و دستورات آثار را بر آناسی و لا الهی ساخت و بر شال چنگ است  
اختصاص در دامن دولت پادشاهان نامدار این قانونه عالم مقدر زده  
در جمیع فنون کالات و نظم ممالک منازل و مقامات که سبب فساد و اراج و  
عقوب و وسایع نجات احیاء و شتاب از جمیع اکام و کرب است سیما  
لطایف و دقایق علمی و عملی و فنی و موسیقی که شعبه است از اصول حکمت ریاضی  
و پیمانی و چنانکه آوازه لغزش از غایت حال آویده که شرف بهره  
نهر است و در رب الکعبه و حید و هره و سو ما و آبا و فرید و غیره غف و اطفا

و الدعا و الارواح و چون اثر و اشتغال الیه شایا بروجات اوقات اولای کشته  
شست باب بمبار و ظهور سبب شیب پوت بکمال مقام مقال صده ای نهای سیر الی  
و بکمال انقباب جناب عزت بکوشش و سرش و رسانید یعنی عزت که تو از ان غیبی  
چون وقت آمد از ان مایلش به جمع سبب استماع نموده روی غیب زبده اگر کالات بافت  
و طانی از انواع با نازغ آورد و محاسن سرای و حضوره امور عجب طرب سرای سرور و نغمه زیورانه  
از اسبک بازگشت نموده ساز چنگ خود و بچشم و قار و بختی و عهود از دایره اعتبار  
پیرون انداخت و باطام و زیر نشاط پیرامین و زبرد و در نوردید و خلیل سان همه بهای آذی  
بشکست و الاسماع اقرب الطرق الی الله و چون مقادیر استعفاء از ضرب او تار  
عودی و تحریرات حسن لغات و ادوی مثل عشاق بی فوار قصه مقام چاک که متعین اجرام است  
الطوام و زیارت روضه مقدسه مصطفی علیه و طایف الخیر و الاکرام است در این راه آزاده  
متوجه به سبب عراق شده و الله بهدی من شالی مراد مستقیم سبب بکنان علی العوم آنکه  
بر مریض و مقام که نزول با حجاب و پادشاهان او را هیچ بهانه الیغ نگیرند و تمنا جیان و باج ستان  
لطراف و جوانب رخت و بار او بکشت آیند و هیچ کس بجهت سوغات و مسلمانان مفرح و  
متعوض نشود و به مستحقان تطریق بشتی و باهداری طبع و توقع میکنند احکام عام  
که طبقه نام را از ان در مقام مرام خاطر آسوده چون از دست الطاف الهی ریاض است و  
ما را بر یاجین و از ما را انچه صنایع از لی آراسته اند و از کمن الطاف مهبت صاحبان  
عرصه حکمت ما را به نجات و نسیم انوار لطایف آثار بدیع لم یزلی ریب و زینت داده بپوسته  
ضمیر مایون و حب احسن کما احسن الله لیک متوجه است که روز به روز روض جنات  
نازه و فیض برکات بی اندازه باشد و شمره احیان و انعام از شجره دولت مستدام ما



شامل احوال خاص و عام گردد تا سبزه زار دولت کامکاری از زخمت جشم برافضل با بوی  
نضارت و طراوت تمام یابد و نهال دولت و اقبال از ترشح زلال انفعال بحد اعتدال  
و نسوختن پدید آید از آب لطف با در کم در بسط خاک دارند خروان جهان تازه باغ ملک  
غرض از شناسیم این شما که شمس از ان می شام جان مستشفان میرسد که بعضی از باغات  
بهشت آسین سلطان که در ظاهر در ملک مراد صیت نهال احوال معنی ذوال الحوائش  
و اتفاقات واقع است چون باغ سفید و باغ جدید و باغ خیبان که هر یک از ان در تحت  
و طراوت از باغ ارم و ملک می تو از بوستان فردوس روح افزای ترا نشاء و بسبب  
کمال لطافت الوان شما خط نوح در ورق نوا که باغ در کار کشیده که کافیه کشیده می شود  
و بواسطه عدوت چشمه های کشیده اعیان زما از چشمه ها که که جفاست تجوی می نماید  
دولت پادشاه خاقان سعید آثار مشرق که از اصناف درختان میوه دارد در این موضع  
که در این کجای جهان بین و ملک می خاطر فرین است مقرر چنان بوده که صادره از انیمت  
معصیت ایام در ان مقام تردد آمد و شد کنند مرکز بخت حصه دانی بی تعرض باغی  
تصرف نمایند و بعد از انقضای آن عهد خیر آثار لطفی از اخوان نادر است تصرف بقاعده  
مستمره آن راه داده حاصل شود سال بهال تعریف مرصع که باشد از صادره دارد  
آن که از ان در مسیله به سوره زمان مخفی مقرر داشته از سلوک طریق رسیم محدث قاعده  
جدید چیست ناب نمایند و از بختان و اعمال منصفه یا ان اشغال قدم و قلم از ان کو ماه کشیده  
داشته داخل دفتر مال دارند و این عارف شریف در باره آیینده و در ونده آن مواضع انعام محمد  
بر دوام و احسان موبد مالک کلام شناسند

چون طره مشکین اخبار است زینت غوار در کار دولت کشته بوی

تو بر توی غالیه بوی از انرا تا بدست زینت خورشید انوار نظرت مآند همه اکل ملاحظه  
موبد از امور ملت سید شقیق بنموده در تحریک سلسله اجرای احکام شریعت بیکر موقوفه گذار  
نمی فرماید و غیا خط بدعت و فسادات از چهره احوال و اوضاع و احوال خط مناسبتی ملائمتی  
میگردانیم من الحمد درین وقت که باغ عارض فردوس پس آسین ما که مسببیم و نقد خلقا الان پس  
فی احسن تقویم است جلوه کاهه و پان پسند و رجحان و آینه تائید است گشته نقوش  
محاسن آلا ان می کشد لکن زینت لکن بصفحه صیقل حال جهان آرای ما ظرف است مرفت  
و انچه در بغ بدعت ریش تراشی که بروی در کار است را یافته بود سراز خاطر انوار برزده  
اس حکم ساطع که بمنزله نص قاطع است بنفاد پوست که چون ستردن موی دی  
رجال آشفته حال حرام متفق است و از حلقه منکرات موی اسابر پسر آمده بر  
مقتضای فحوی و ریش و لباس تقوی در ملک محرومه بهشت آسین که وجه  
الین تمامت روی زمین است مآند این فدا و برکنده شود وسیل قاضی خوف  
اگر در نقوش تجسس این شغل عظیم شاد صفت موی شکافی کرده بیان ستردن  
محاسن که سیردن طریق محتاج است بر سر روی که پسند روی بر پسند و ضبط  
تقویر امور اسلام و حفظ حد و ایام مسلک دارد که من مع بدعت در میان اهل  
پسندت هیچ روی کشیده نشود و طایفه جوانان که با وجود درجه التجاب بشویند  
ساکل و صفا مغرور بوده از مقتضای دلالت علیکم بحسن الخط و خط نشوند و که شش  
و گردن ایشان از ان زیور و در اللجیه حلیه بکلی و عاری باشد سمره را پسر نش کرده از کوشال  
یوم کفر و جوهر هم آنرا متاثر و متاثر گرداند تا سیه روی شود هر که در بخشش باشد و زرق  
قلندر ان و بی سپردن پایانی که یکبارگی چنان ضرب بدعت خود را از محاسن سنت تجزیه



کرده و مدت عمر چون سپار او باشد از طریق برش استر و سان بر بر پیکر لطاف  
داشتند همه را کلمات بسیار زده بهر وجه که براید زجر و تادیب نماید تا سر خط و  
نموده و نگاشته کنند چنانچه سر تراشید و اینسه و از آن بکلمه تا خطی بختی و لا برای  
دست کوتاه و کشیده داشته نوعی عمل کنند که قصه تراشیدن ریش در باری نکند  
در بر بر این محدث با خوش شورش در دیده مسج آورده در پید

الحمد لله رب العالمین فاتحه بکتاب  
بنین بیج المراتب والارضین است که حافظان مضمون انما نحن نزلن الذکر و انما نرسل الذکر  
در دستان علم القوان ثلاث کلام قدیم را بدان اقتحاج نماید و توحید و غیره  
مبارک و طیبه فایده ای از حدیث قدیم که قاریان بسم الباری و لیکن رسول الله و  
البنین صلی الله علیه و آله و سلم را بدان استقامت نماید صلی الله علیه و آله و سلم و غیره المومنین  
بالطریس اما چون نان سن بیج بیاورد که طیف اولی که زمان تو به او رفتی  
متقاعد شد و آیات تهنیت موقوف حقیقت خیر و شر و غیره باونی لا یکت  
مع اولی که ضیف مکت را از قدر آیتانک سبحان المثل فی القوان العظمی است زبان  
افعال تعلیم خوانی این حرفه تعلیم فان العلم من لا یحله و فخره عنوان کل المجد و کن  
کل يوم زیاده فی العلم و ان فی الی القوانید چه جل جلاله سلطنت را از قبایل  
کلی جهت و گوشت با اصناف را اعتقاد بر زده شرف و فضیلت لازم بنا علی  
در مقام اقدس روح القدس لوح تعلیم در کنار دریا نشا گرفته الفاظ در سوره  
قدرانی را تفسیر فرمودیم و زبان محسن زبان بقرات بسم الله مجربها جاری کرده  
اعداد و میا من یکات از لوح محفوظ استغاده نمودیم و با یک زمانی نهالین

انقر

شتمال از شجاعت عشور و آیات مصحف مجید نشو و نهایت طبع کو نشان و چون  
آتش نشان مکه محزون اسپر را اسی و مورد و از لطایف هستنای است در سرباز  
رمضان الذی انزل فی القرآن از حفظ کلام الله تبارک و تعالی فراغت تمام یافت الحمد لله  
الانعام و الفرحین نعمت تمام امید داشت و وثوق صادق که بمساحت توفیق بکافی و معانی  
نمایند آسمانی بی تادی مدتی صحیفه خاطر خطی محل لغوش حقایق کلیات و لوح ضمیر مبین  
الوارقان تعظیفات کرد و صورت عرایس نفایس علوم دینی و چهره غزالی معانی بجز  
حسن طریق کمال در نظر قابلیت و استیصال با از بس حجاب اسباب جلوه گری نماید و احد  
ذوالفضل علی العالمین و چون تیسر سبب این سعادت قصوی متضمن نور کسب معصوم  
در دنیا و نیات و تشراف را بخار آن در اقطار و اطراف جهان موجب غایت شرف  
و استیلا بکائنات درین وقت مولانا زبده العراجم العجمی علی الاطلاق الدین فلان را  
جهت استماع این بشارت عظمی بولایت استر ابا و مع جمیع ما یضایف الیهما کرامه  
سبیل سعادت عظام و علما و عظام و شایع کرام و مقصدیان اشغال و مباشران اعظام  
زمره اعلی و کافه اهل آن حوالی آنکه با استماع اس خبر شیرین و مسرور بوده و طایفه دعای  
دو اعم دولت و مزید فرصت بتقدیم رسپ نند و بعرف هم درویش که در شط مصلح  
خبر داده موثر تمام است شرایط اعداد و اسعاد مرتب دارند و شکرانه این نعمت را  
طریق دفع حاجات و ملتمسات مسکوک داشته ابواب اجابت ابواب سعادت  
مفتوح دارند درین باب تقصیر نمایند

زبده و خاندان سلطانی و فرقه دو مان جنبانی و امرای  
و صد و رنج مقداد و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره با سادات عظام



و عالم اسلام و قضاة اسلام و متصدیان شغال و مباشران اعمال محکمت خراسان عموما  
و دارالملک سراجة خصوصاً به ایند که اکثر فروع انان و پست عادت پست  
ایشان در نشاء اولی و آخری بحسب معرفت و شناخت پروردگار و مقامات  
و وظائف عبودیت و پرستش قادر مختار است شرف مردیچر دین و کرامت  
بسیجدر سرکه این مرد و غدار و عدویش به زود وجود و چون دیده عقول بشری از ادراک  
انوار معرفت معبود حقیقی و راه بردن بصواب صواب طاعت و عبادتش عاجز و ناتوان  
شکل فیض رحمت از موج بحر علم و حکمت مستندی بقوت پوزان کشت تا آن کرده که اوست  
و تعلیم ربانی و اشراق انوار روحی استگانی واقف اسرار سبحانی گشته دیگر یکدکان  
آن حضرت خداوند جل جلاله آگاهی دهند و سرچرخه و صلاح دنیا و آخرت ایشان در آن  
باشد پان فرمایند کشنیکان در شرح و دین غایب کمال مسرورین و چنان  
نوبت بود که رخام رسالت سید نبیا و صفوت اولیا ایشان عین پیشش عین  
انان از فرشتش ناظر ملک ملکوت و منظوره جبروت و لاهوت مقصدات و قبده  
اعادت و ابدان آن نیکین خاتم ختم رسپل که برای علم دین و علم قرآن نیست  
آنچه موسی کلیم از حق طلب کرد و یافت در شب قرب که در شب طلب ان باشد  
المجتبی ابوالقاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین رسیده نشود  
کمال آفرینش توفیق الیوم اکملت لکم دینکم و ما رزقکم شیء و حضرت خاتم علیه السلام  
بواسطه آنکه حکم خطاب که در شب کوکان موسی حیال و پسته انجا  
اگر موسی سحران علی نبیا و علیه صلوات الرحمن با او معا صرودی لا محاله متناوب  
شریت و نمودی و ان مستندی فسخ و لغزمت موسی است چنانکه آنحضرت بهتر نبیا

کمالین

کاملترین رسپل بود ملت قدیمه او علی الملک و حکم آیه کریمه گستر خیراته اخراجت لکن پس  
امت ما وید او خیر الایم بشری ان معاشره الاسلام ان لنا من الغایت  
و کنا غیر منهدم لما دعی الله و عینا طاعه باکرم الرسل کنا کرم الایم و حقیت  
آنکه چون سبج نشود و میدان کرد و آفتاب حساب خلائق از مطلع روز قیامت  
کبری تابان شود و ناصب لاری احمد و صاحب حق هم محمود و دالی خطه شفاعت و ساقی حق  
مورود و آنحضرت باشد و ملاذ آدم و آدمیان و پناه اولیایان آخر زمان در خرقه آفتاب  
عرض اگر بظن طیس لوار اعلی او و مدیحه و المنة دینی که تدریس بدین روزی شده  
تویم است و علی یک بدان است داده ملت پیغمبر او چون در دلوان سخن قیامت  
پروانچرخ در جات منبش و منشور دولت مابطنی ای یاد او و انا جعلناک خلیفنی  
الارض من بعدک شکی حجت عالی نیت بر تعویذ دین بین و شیت احکام  
سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین مقصور و محصور میبایم و تعقیقا  
دینی و اعمالی تنسی طبعات انام را بر محکم ضمیر میز خیر امتحان نموده فرق فرق حق از  
باطل نمانیم و دین و لاکه آفتاب دولت ما سایه معدلت بر سر ساکنان خراسان  
انداخت و ملت ظلم ظالمان منور رحمت و احسان ماستقی شدیمت عالی بر  
تلقع ماده محدثات مذموم که از شرارت نفس شوم انجاعت در میان رعایا و  
زیر پستان که دوا بچ آفرید که اندک استوار یافته بود و از ان جهت متضرر و متاثر  
می شد مذموم مقصور و محصور کرد و اندیم و از جهت نظایر و اشتباه آنکه در بده اسلام  
سراجة بعضی حکام جابر جمعی مردم دین دار ابریشم کار را بهمت علت ملت  
دین بودی و انحضرت بیخ می کرده اند و بعد از عقوبت مالا یطاق اشتیاق



بدین موسوی نموده اند و مبلغهای کلی بر پسمانده و یوسون رشوت پانده ازین  
 میگردند و اعلا که صاحب شریعت تیغ پدید میآید در کرده جوهران میکشد که تحقیق دین  
 اسلام اعتراف کنند دین روزگار مستیعان ملت او کرده مسلمانان را بفریب  
 عصب کلیم می نمایند که بدین یهودی قرار آرد شرع را تیره ساخت آن توره  
 شهید اشیره ریخت در توره اما ابتغاء لوجا و تبانی نظر عدالت اثر بر کشف  
 احوال ایشان کاشته تحقیق اعتقاد و اعمال ایشان سراد غلبه زود و بی تحقیق  
 و مکان ابراسیم یهودی و لا نظر نیا و لکن کان خنیفا مسلما تحقیق پیوسته آرد نیت  
 و مسلمانی و انوار تحقیق و با ایمانی از مجاری احوال ظاهر و باطن ایشان شاخ بود و پاپا  
 اخراج در زمره ان الدین المؤمن و علماء الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا  
 و صحیفه اوضی ایشان لایح می نمود صمد بر جاده ثلوث محمدی ثابت و جده بطریق  
 ملت احمدی رایج و چون میان این طایفه مخصوصه و عامه طبقات اسلام در دلایل  
 اصول اعتقادات و کسب مقام مهتال با موارات و جبهت ناب ابراسیمیت  
 و ارتکاب اعمال صالحات تفاوت تمایزی نباشد بجز طبع فاسد و عرض کاسد  
 بکفر ایشان حکم کردن و قیل و غارت مسلمانان و دوا داشتن علامت اسلام و دین داری  
 نیست بنا برین معنی ارجح و رت از مرغایت و حرمت شرف اصداریافت با پیش از  
 امکان عواطف پادشاهانه شامل احوال بچارگان دانسته من بعد ایشان را از چنین  
 تعرض ریب نهند و بناحق چیزی نمیگیرند و از غضب جهانی رسیده و از پستی است  
 اندیشید طریقی تمت و انتر اسلامیک ندارد که اگر مفیدی بخلاف شرع شریف  
 از ایشان بدین حسب چیزی گیرد لا محاله فعلیه لونه اعدو الله و الله یکره الناس اجمعین مستحسبیت

مستوجب اخذت خواهد بود و سبیل عام گشتگان اگر بر وجه مقرر شده  
 از مصاصی حکم الهی و زمان داشت می در گذرند و سد باب سفه و شقاق نموده و پرا  
 نهادن و اراجی حسن امر شایع کردند

متصدیان امور دین و دولت و متعینان حدود ملک  
 دولت از افراد طوایف اعم و چنانکه ترک و عرب غلبه نبیند که چون  
 بر تقضای قوای نصر که اسبب در و انتم اذله فاقوا و لکم شکرون اشارت بشمار  
 تقوی که عمارت طبعی و کسب شایسته شریعت غزوات و ابد بود مبتنی بر حصول نصرت است  
 فتح آیات و داعی توفیق ربانی بعد از تیسر دولت انانی که آمال حلقه انابت و انما  
 التوره علی المدبر و خلوتخانه دل آگاه زو و اردات عنایت جهانی بر سرار معنای  
 و صلح ارتکاب اسباب طایع کشف کشت تا در عنوان زمانی چو آنکه مستدعی  
 اشتغال با شغال معاشرت و کامرانی است مبسبی بر صدق اطاعت امر عالی  
 و نسبو الی ربکم و بین رعایت صرف اوقات قدسی با سپاس حاجات طوایف  
 است که در ابع بدایع فطرت اند با امید رقیق مختوم باده نشود که انکیز از التفات خاطر  
 فیاض محروم کشت و بر وعده لذات آن جهانی از شراب ارغوانی بکلی مجور و متروک  
 رسم و خوردن چنان که شد ز عالم کافران نیم شب بر روی کردن سزکون دارند  
 طایس و ان یب من الذنب کمن لا ذنب له و در ساعت مبارک که دلیل است  
 قواصل استنابت و بنای خسران و توبه و در ساعت خاطر عالی فرد آورده و بکلی صحت  
 از کس صلاح الناس قریب صد و سیزده نفر از زمره مقربان و مخصوصان که میان  
 امور ملکات و معاشران مجالس بزم و مرست بودند طریق موافقت و متابعت سکونت



چو استیاج بوسید نعل طالعین از شرب مدام توبه نصوح کردند و باره شرب  
چون لاله سیراب بر پیک زده نشاط مستی بنشاند خدای پرستی مبدل خستند  
هر چه که افروخته جام مدام بود سیاهی سعادت عیادت گرفت و سر خاطر که  
بشو شراب اغوانی فرحان یکشت نشاط لایصایم زخشان یافت خوزیری جم جفا  
شد که آینه صراحی بران خون کربت و ایستادن شکست غلای حاشای کشت  
که ساز مطرب بران ناله های ناز کرده در حسب حال بخواهی این مقال مترجم است  
ایستد کسی که زباغ زمانه برکندی نهال بدعت الحاد خنق و فجور ز چشم حشم  
عدل تو جای آن دارد که خون باده شود خشک در رک انکور بغیر زکس خوابان که  
پی قدح مبتیت بود در عدل تو نه مست ماند و نه مخمور می باید که با رفتن جود  
این انبساط که ساقی عنایت پدید بیاورد نرم العظم لاهر امد داشته خاطر با چگونگی  
نشو و فوج و نشاطی حاصل گردانیده بر مقتضای انیس علی دین ملوکم تمامت خواص غلام  
از ارتکاب جرأت اقدام بر شرب خمر حرام سزا و علایم احترام از اجتناب نمایند  
قاضی و دار و غده هر موضع در اجرا و امضای این حکم قضا مضایقه نموده غایت الامکان  
شرایط تحفظ بتقدیم رسانند ستوره مالتوب اگر بعد از این بی حجاب رخ نماید  
آبروی حرمش بریزند کیسوی جنگ سیر بر مرکب می ناب تا بچنگان زلف و دما  
بکشایند و آنرا که قدم در حد مسکری نهد پیش از حد ادب نموده منزه گردانید  
تا عودت ملک محمود از اجبار بر اقسام خربت مطهره رونق گیرد و روز بروز آثار خیرات  
ترانید و اسباب مژبات تضاعف پذیرد شناسی که او حکم الهی شراب ریخت  
تعلیم کج کرد و زوئی شراب ریخت معانیات این نظم خراسان و صایم سیر

از باب علمایم و اصحاب عنایم را رسند بوده مقصود رد و حرف معانیات خیرا  
امالی روزگار بر بنموده یادگار محمد میرزا در باب سلیات روضه بزرگوار است  
آنرا حضرت قائم الانوار و منظر الاسیر از سلام امیر علی اصول شجره کیانی و فروغ  
در خمر وانی از برادران اجله سعادتیار و فرزندان جوانخت برخوردار و ارکان دولت  
قاهره و اعیان حضرت زاهره و حکام بلاد و امصار و افسر حدود و اقطار با اعیان ملک  
و اعلام مملکت از انقباض عظام و امید انام و مشایخ کبار و قضای شریعت شعاع و طیف  
مواظف بر سکه میکشیدگان در غایا و عامه برایی مملکت محروم و مستعدیان امور  
دیوانی و مباحثان اشغال پهلوانی و دارالملک سراج و ولایت جام و باخ و زو و خواب  
و نیش بوز حسن احوالهم بدوام العبد و خصوصاً بنده که حسن ارادت  
و اعتقاد با موقوف متعس ارباب دایت و ارشاد که مجمل رود و نور طایک و تحلیف  
و مقصود صد رشیدان متکین فی سبیل علی الاریک است متضمن صلاح و فلاح  
دولت و مقتضی ثبات و ارتباط اسباب رفعت و ایتلاف بقای ذکر تبیل در باب  
ایضا ابرو جزیل تواند بود سیاه زمره کریم رفیع القدر جلیل الشان که بمقتضای قن الاکمل  
اجرا الی الموده القدری شجره مودت ایشان مشرق است چنانچه سعادت دنیا و  
آفرینت و حکم مثل اهل بی کفینه نوح من و خلایا امن و من سرج عنما غرق است  
ایشان مستیع فنون سیاحت عاقبت و منفع صنف سعادت دنیا و آخرت  
چون عالی حضرت معالی منقبت سیادت کتب نقابت اشباب حقایق پناه ملائیک  
استبانه و عارف شعار معارف و ثمار قدوسی صفات کرده بی سمان  
ارباب الحق و تحقیق موردی و ابرار الموده بفراتنا مید و التوفیر



والاتقان فی الاتقان صفوت مستندید اکرامه و العرفان علی الاطلاق الامیر الکبیر الجلیل  
کاشف الاسرار المسموئیه علیه علی آباءه الاتحاد والامجاد هدایا السلام و تحف التحفیه  
مشایخه کمالان اعلی المسموئیه دیدار باب خبرت و ابتناء از فروع لمعات معرفت آثار کرامت  
ادب استبالی انوار معارف و اسرار کرده اند و از پرده پوشیده نور افشان مقامات  
ادامه صاحب ثوارق علولی و معارف نموده قطب و صفت الدنیا ترتبه و انما العو  
فی العقیل من عرقه و پی شایه رجوت و ریاست تثبث و اعتصام بالعرفه و ثقی  
ارباب ارادت و اعتقاد آنحضرت عبرت است که لا تحمدا النفس و لا یسب الاقا  
بنای علی هدایت مزید رونق و رواج روضه ضریه فایض الانوار مفضی الی اسرار الدنیا  
که وقت در مقام خجسته زجام جام علی سکنها التحیه والسلام اذان ولایت کعبه  
جواهر ثمین ولایت است قبضه وجود درامع المضافات و المنسوبات

اما بعد حمد و ثناء الی الذی تم التمام

و بتوفیق منفتح الابواب الخیرات و المبررات چون مقتضی فحای حسن کما حسن  
ایکد یکی سمت عالی نمت سلطان کشور پستان ظفر قرین صاحب تران مشعل نص  
ان الله یرامر بالعدل الاحسان مالک مملکت آفاق علی الاطلاق زمان زمان خجسته  
جهان رشت و استحقاق الموبد بتایید جنود رب المپستان معز و السلطنة و الدنیا الین  
ابو الفازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله سبحانه فی مرضیه مکه و سلطانه جنة  
الغای ذکر جمیل و ایغای احوال و جلیل ترویج بقاع خیرات و احیاء اسرار اسرار معبر  
است و سمواره صورت کسیر مدخل سعادت و توفیق مزایع دولت دنیا و آخرت  
نفس فی الخیرات و راسخ فی فرائد ابتناء لوجه الله الی در اول ریح السلام

نمان

نمان کوسمین فغانیه بتیقین ملهم و الدیضا عاف من یثا و فرمان واجب الادب فان بطور  
سپاسند که تسبیح موقوفات جامع دار السلطنة مراة و کسبند عالی سلاطین باضی  
و فغانا جدیدی ملوک و جد نمرالان را از کل تکلیفات دیوانی و تمکین سلطانی معارف  
و سلم و پستی و مرفوع العلم دانسته مطلقا مال و اغراجات لشکری و عوارضات  
حکمی غیر حکمی و ذخیره و سوری و سونجی و ده یازده و ده نیم و ضابطان و حتی السج و دار و نیکان  
غیر ملک نظمند نیستانند و تمام حاصل و محصول آن مواضع را بر صرف عمارت  
در اتمه ارباب و لطیف مقصود و محصور نهند تا سبب مزید رونق و جمعیت گردد و رجا  
بکرم لطایف میثاسمی الکی انکه فرزندان کما کما سعادتیاد و سیر سلاطین ناعاد  
اسلام شعار تا انقضاء روزگار سعد این خبر بزرگوار یافته هم عالی ایشان رخصت  
تغیر اجرا آن نهند تا پوسته بکات آن بروزگار دولت ممکن و اسل کردن  
بدل بهر و سمع فغانا الله علی الدین بدلونه و علیه لفته الله و المملایکة و الناس اجمعین و صدر الامر  
العالی بابر پادشاه صادره عن صدر رسد الصداده مولانا قطب الدین محمد الجوانی

اصول شجره دین و دولت

و فزوغ دولت ملک از برادران حمشید آیین سرام انتصار و فرزندان خورشید چین  
سعادتیاد ابقا هم الله الی در مقام مدراج العز و السی و امر انقضت شعار ظفر قرین  
و صدر و منشرح الصدر صدر نشین و وزیر ای صاحب خبرت صایب تدبیر بکیمان  
است علم روشن ضمیر و مقصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی آیین  
الله مالکهم و امج بختهم السعادة امانهم بدینست که چون نظم آیت هدایت آیین انما  
تومر بجد الله من آمن بالله و الیوم خیر من یثا بر انکه بدل اجتهاد در مپ سجد



از آن مختصه ایمان و ایقانت بمبدأ و معاد که معادی زمان الکی فلتو لک قبل فیها  
برایشان بنویسند و ندای ادای فرائض و واجبات و پسن و نوافل بروی که صورت  
حال اولک المصلح علیهم احسن ما علموا در مرتآت اوقات چهره نمائند بمجمع  
مجامع ایشان رسانند و فحوائی حدیث صحت اثباتا از انزال عاهد من السماء و فحوائی  
تلمذ جمله القرآن و عاهد من السجده و عاهد الشمس میست از آنکه بانی بیت الهدی و حجاب  
احوال از جمیع اخطا و احوال در کف حفظ و تامل مدعی است که مصلح جامع را است  
صحن صمدیت اساس انداخته و بر بنا بر اعلان اعلام خطبه توفیقانی جاعلک للکس  
اما ما بنام نامی و اکیم سامی ما بر افراشته القت مقالید ما الدین الی احد ما زال  
و تقا علیه الفضل و الکرم لاجرم بدالات توفیق الکی و مساعد تائید است تا می جری  
منزله این بر اعلای با مضار آن امر متعالی در مواضع مناسب از خاک مودع و غیره  
بقایه اکبر اکم المکروه شرف لغاد می ماند و التوفیق می عیسی بر لایطی اللایب و غیره  
این مقدمه چون در دال العباد و زیارتگاه از موقوفات اعمال در السلطه همراه جفت با تشراف  
که مقدر و مامن اهل ابد و مقام میکن از باب معط و انشاء است اساس مسجد جمعه چنانکه  
جامع بهر چه بکند و اما الی آن نخست حوالی تواند بود نمود و از مبادی احوال الی الخاتمه بچگونگی  
و لاه پس لام که حافظان محکم ملت و حارثان پیکر شریعت ابد تا بایست نباء  
آن ملهم و موفیق نمائند تا در تضاع این ایام تنبها و لوجه اندیشی قیامت المیزان  
الدرجات از غرایم خسته در تمام در تکریم جامع رفیع و وسیع که در آخر عصر عبادت آباد شود  
بودستی تمام و کوشش بر دوام بطور انجاشیه صدف بدیع آن میانی چون مصادق و تکریم  
بجاء است الوان کیوان رسید و صفای سخن و کثرتش خط نوح بر اوصاف بیخ گشتان

کرنطاق مختصه مقصوره شش جوشن مسج نوان گفت غیر از آسمان و کشتان فرد بود  
تبد کرده بودی بنایش طاق بودی طاق اگر جفتش بودی کشتان وجود مصباح  
بر ادوات آن میامن ذلالت الکی بحدیث محلی و فضولات موقوف سپهر نبات  
آن بودی که مفضل در مین و قف نامجه مثبت و مظهر است بر سید سامی و لاه  
نظام الدین شکر الله قاضی شکر الله سید که شرف محاکم فقه و توفیق است و نهات  
آن محدودات مذکوره را که در پیکر اراضی خلاصه فدیست اشقام تمام است  
از عامل بیت المال که بوی بر مان واجب است شال مسج و نوان سامی باقیقیه  
از توفیق حضرت بحیطه ملک در آورده و کواکب مسج از توفیق نفس سامی  
بعد از تکمیل هر یکم و قیفت و قیقه شریع مود که و محمد با سبک اسباب مستعمل  
بر سبیل الصلاه اسلام همراه مود که پخته از شایسته شبت موا برین موجب و از حیل  
عطیات مرتب بر فضل ختم سلطانی آنکه مقدار نظام این حکم مطاع عالم مطیع بصند در  
که جمیع موقوفات و مسلمات مذکوره را از اراضی تجر کل وضع نموده جمهور عالم  
مباشران اعمال جز و رفع محمولات و ارتقاعات آن جایز ندارند و بجهت استحصال حق  
السعی و رسم العمل کلی توحید از وجوه اوقاف گیرند مزاحم و متعوض نکردند و تعامت آن  
بوضع را از آفت مطالبه مال و اخراجات و لشکر و عوارضات و سایر جهات سلطانی  
و متوجهات دیوانی معاف و مسلم دانسته بهر چه بهانه و تا بل اصلا و قطعا در موقوف  
و حواله ندارند و جمعی مخصوص که جهات مستدستی توفیق مخصوص شغل ایشان دارد  
در آن باب بدوین عالی رجوع نموده از انجمله بهر چه و از آنکه مزارعان توفیق  
طمع و توقی نکند و بقیل و کشیر نکند و دست نند از آنچه مقرر است که از دال العباد



زبان نگاه بسته بخونه دیوان میرساند مبلغ و مقدار که متوجه وقت است  
و سایر غلات مذکوره تواند بود بنام و کمال در هر کار خاصه عا اوقاف بران وجه  
جوابت به ایشان معات دیوانی پیرامن حواله مطالبه نکردند و از اجابت بزرگان  
خزار علان اوقاف خیر انصاف احصاء و عبید و موثر و غرض که من الوجوه و الهیات  
مطالبتی نمایند تا آنچه ازین جهت رسد بدیشان رسد کلا و کلا بمولی شاهی  
موقوفات مذکوره خواهد نمود عبداللطیف از مشاییر عیان آن موضع بطاعت  
کفایت و شرایط درایت موسوم و مشهور و نام او در ذیل وقف نامی شریف است  
و بطور مقتضای قاعده انصاف و معاطه جواب گفته بفرمایات و مقررات  
ارباب نظایف معروف سازد و بعلت رسم الصداده و حق التولید عام نیز خبری  
نیکرند و از حاصل محصولات وقف و سایر اموال که بکسین و تقصیل یافته عمارت  
ضروری واجب نماید و بعد از آنکه سرانجام در پیش و روشنائی در نظر بعیرت مناسبت  
دید و مبلغ و مقداری که حاصل آید بی توهم کمر و انگار و تقطیر قصور و اقصاء در وجه  
مقرری ارباب نظایف متفرق گردانند

برادران جمعی آیین و فرزندان خورشید چنین

ملک آرای و صدور روشن رای و در رای صاحب خبرت و منتها بخت دولت  
و متصدیان اشخاص سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بمحور و سره و تابع دولایا  
نهند که چون قریب است که سلطان قدیم و حکمران مددیان حکیم چنان اقتضای  
که طبقه نامدار عالیقدر که عنان خست یا بقبضه قدرت نهست یا ایشان باز دارند  
ترغبت مقصود و عزت حرام ممتاز و سرافراز گشته بکلی منسجم ایشان اینان بر

بقیة شایسته کلمات حق بنو قوف باشد و لامحال که محال است بی بر مینوی اطلاق توان کرد  
که با صاحب بختند ان ابدالایا و نماید و هجوم حوادث و عود و نازل عواید نماید و  
محاسن آنرا عرضه فدا و زوال نکرد اند و بنا علی ذلک طبقه سلاطین کامکاران را تحسین  
آمار و ابراج بقای کشیده و احصاء مضمون آن آمار را بدل علی بن برکت به احوال غایت  
کنار روزگار نگاشته اند و آیات مصدقه حدیث صدقه جاریه بر قدره قبه دوار  
از گشته بسیم نام کمی خری زبان سینه برین بیان که ز مردم سخن می  
و از جمله نظایر این است انکه مقارن این احوال عالیه سلطنت یک ابروت است  
کامل نازل مشرع متوجه نوزده سلطنت و نوزده الحافظه العاشره اوصاف  
الشیخ نظام الدوله و الدین سلطان احمد بن احمد و اقبه و اعلی فی الدایره  
بروفیق الکی و نامد نامتنامی از مصدق غریب و مخلص غریب و رضای فردوس شنبه  
کا زکاه که از غنای آب که ترازه لطافت هوای غریب طرذترین موضوع است از موضع  
نزهت آیین و الملک سره خطیره و رفیع و وسیع پاخته و با صابت رای منسجم  
جایک دست روشن رای عمارت غریب و بوستان بلبل اسرار انداخته و در طراوت  
و زامت از باغ ارم و گشتی تو از در و فیه بشت روح افزا تر روح پرور جویش  
جنت آسوده و تنها الانوار از بهایش صحیح و اعیل و آب و سلسل که به سبیل  
و چون از مطاوی صحاح و آیات چنان معلوم میگردد که صاحب فیه که بر صد  
انتظار اجابت دعوت حق در جوار شکوفای دنیا و دن و انقضای حال فیه از کسینا  
و چون نقد و قضای که شش و اجتهاد خود مفصل سرایستان البقره و من ریاض الجنة  
علی قایما الصلوة و التحیة حبه افاده معلوم دینی مجلس شریف مرتب سازد و هر شتی



بهشتی کرامت کرده و بهر یک یکی از ریاض خنت و عرصه السموات و الارض و صفت  
 قبرا و پیکر ناید روزی از بهشت بگفت یه کرد و اعیان صبح و چشم گنگا  
 از بهشت مقام لاجرم طایفه کثیر از ان طبقه اربعه نیت مباشرت ان شغل مقرر  
 گردانیده بمبایمن تولیت الهی نفایس املاک و عقارات که سبب و موجب  
 آن زمره واجب الاعانة تواند بود بران عمارات عالی اساس وقف لازم فرمودند  
 التفصیل و چون نظر اشرف که مشرف ممالک غیبت است بر افاضه نفون حیران  
 موقوف گشته ملاحظه وکیل عمل صالح جناب را الیه از ابتدای استحصال رسال  
 و جهات رسد عراض و افواج است از افواج است از انچه ملاحظه نمیدانند بعد از ضرورت  
 سوره سوری که هر کسی رسد بدان مواضع رسد از لشکر و سایر مرمان و تکلیفات  
 واجب دسترس نمیکند نشان دیر و آنچه محتاج بنهنگ

برادران جمعیه آیین مشتری خاصیت و فرزند  
 خورشید چنین قریبیت اقامت امدت و تقاسم مدارج العز و العلی و امرای ملک از انجاء  
 شرف هم و صد در اصل محل رفیع مقام و وزرای روشن رای عطا و وفقت و نواب القدر  
 کثیر المنقب با اصول نقیضی اسخ بیان و قول علمای افضح برهان و مصداقین شال سلطانی  
 و مبشران اعمال دیوانی اصبح امدتکم و انجاء عالم بنهنگ که فوای کتاب منیر و روح  
 السموات و الارضین بنان اقتضا کنند که چون دار دنیا محل تطرق حدوث و فساد  
 خدا و ندان خست یار از مخزن ثروت و استظهار ذخیره واقعی بنظر افرخته و نقد  
 حیات کرانایه صرف یوم بخیر کمال نفس با عفت من خیر گردانند و چون درین لا بد و  
 عوض سید که فرزند از بهشت مدح منظر ستوده مجز در درج سلطنت و کمال محاکم

دری روح خلافت و جناننداری معول سلطنت و الدین و النفس بر بیع الزمان سیر  
 بهادر و طول السعیر لاجبار هر کس العدل فیما بین و یا مرعیان تولیت الهی نظر اشرف  
 که مشرف ممالک غیبت است بهای ممالک خیر که سیمه و افتخار است  
 آفرینش و از بهشت موقوف می دانند و حاصل خرمین این مزرعه مستعار که درین است  
 و اجارست فبار سمع حسن خلد و ثمره شجره طوبی می گردانند و ذلک هو الفوز البین  
 چنانکه از جمله املاک خاص و سبب خالص که از اوله غنچه ان شمار احمد و علی و باکی  
 کبری عقیدت دارند و قد ارجعت انما عصمت الدین و الدین بیکه سلطان بیکه السبها  
 الرضوان و اجلس علی سیر الفخران بطریق بدو اشغال یافته ابتعا لوجه الله الی ابدان  
 بر مرقه قد سپای آن ستر مغفرت پناه وقف صحیح شرعی نموده سیر عالی  
 از بهشت استوار و اصحاب اقیان

اصول شجره کیانی و فروغ دود خرد وانی از برادران اجداد تیار  
 و فرزندان جو بخت بر خوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت طاهره و پیکر  
 عتبه بارگاه و سد چینه خلافت پناه با عیان ممالک و اعلام ممالک از نقیض  
 عظام و ایدم ایام و موقوفه مطلق و پیکر مسکن و عاده رعایا و کافرا با از بدایت  
 خاور تا نهایت با خیر بنهنگ که چون حکمت باهره ملک قدیم و بیان حکیم قمر سلطانی  
 و بهر برانه اقتضا فرموده عنصر نمایان نا اسیار شهباه و نظایر بر گردید در میان امثال  
 و از ان بزیادی شرکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت ممتاز و سرافراز  
 گردانند و شل اقبال ما را به توجیه وسیع قوی ملک مرتش و شمع و محی نمود و ایالت  
 خط جهان کد افرا و کجایم فانی السموات و فانی الارض جمیع امته بجانب مافوق فرست



نصب العین فی مبرز حسب چسب چا چسب اندک یک جناب است که با صواب  
رای مملکت آری و سیاست تیغ ظفر غای کشور کشی بساط امن و امان در بسط زمین  
زمان محمد باشد و قانون عدالت در پستی در میان طبقات امت که بدایع دول  
صنایع نظرات اند مقرر کرد که لا محاله بر مقتضی فحوائی انا جلناک خلیفه فی الارض  
فا حکم من الناس بالحق اخافتم انما معدلت و احیان در باره زمره رعایا و زبرد  
موجب ثبات دولت و از افزون و سبب مزید اسباب خلافت بمایون است و چون  
امور بشیر بچلان مصصام نصرت بیکر مجاهد آن حق کذا موسط و اقسام چهره  
سهام بمایون نسرد لا در آن جانب پار و مربوط موسای مصالح هر مملکت و ارادت  
هر ناحیت بر راجع عقد کشی کی از امر اعلی بقدر انصاف ششمار مخوف گردیده که بر  
درایت بر ساحت کفایت آن ندارد و بقدم تقط و تحفظ منازل و مراحل عدالت  
کسری و رعیت پروری پیوده حاجات ملتمسات محتاجان و پستندان حاج  
و اسباب مقرون سازد و چون معتد الملک و مومن الدوله تاج الدین حسن شیخ  
که تشریف اشجاعت و مردانگی در بر حالات و فراز اکی است و بلفظ شهادت و احداث  
موقوف و بحسن معیشت و رعایت رعیت موصوف حقوق خدمات پسندیده  
او درین دو دمان مبارک بانواع روشن و واضح و او را نیز و سمت کبریا و اسباب  
و دولت آسمانی اسباب قابلیت نوازش و استحقاق پیروغال شش من جمیع  
الوجه ظاهر و لایح بنا علی عهد ولایت سیتان خوش کرد و قند بار دگر سیر  
و کابل را با ضمیمه و مضامین و لواحق و منسوبات آن بر پسم اقطاع و قاعده  
سیر و حال بدو ازانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رفق و نفی و بسط

در بسط مصام مکی و مالی است که بر قبض اقتدار و جود خست یا را و باز دایم سبب است  
ارباب کون و اقامت آن مواضع انکس و لایت مذکور را بحسب جمیع بلاد و نصبات  
و قری و بلوکات و حشام و حراشینان و توابع که ملحق است آن یا هر چه بعد ازین  
بتاسد باری و قوت با دوی دلاوری در انداخته و نسخ کرده ضمیه سایر ممالک محروسه گردان  
سیر و حال معتد الملک مشا را لید دانسته او را من حیث الانفراد و لک استقلال و دن  
المسلمه و لک اکثر اک حاکم علی الاطلاق و ولی باستحقاق آن جوانب شناخته در عا  
تضایای کلی و جزوی و مکی و مالی و مراجعت بدو از مقرضات شمارند و از حکم و استصواب  
و عا و احضار او که هر ایند منقض صلاح و فلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مملکت  
ما خواهد بود و نه نهایت و او امر و نواهی او که مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی  
باشد مطیع و متفاد گشته دست تقدیر او را در تقدیر امور اینجا قوی و مطمئن و اطمینان  
الایوم تمامی مال و منال اینجا بکاشته گمان و نصب کردگان او پند و و احیات  
و متوجهات محصورات و ارتفاعات خود بموجب رستی بریشان جواب  
گویند مخافات و زکوات و مراعی و مواشی و املاک خاصه قدیم و جدید و امثال  
ذکر بریشان متعلق شنا پسند معتد الملک مشا را لید نیز اینجا که از عموم نیست  
و دیانت و قورکیات و فرات او متوقع نیست نظرات و محاطات و مراتب  
امالی آن ولایت بهیچ وجهی از حوضه اعمال و اعمال جایز ندارد و در رسوم پادشاهی  
و رعیت پروری غایت قصوی جبهه مبذول داشته کافه خلایق را که و دایع حضرت  
خالق اند بر مقتضی نص حکم راجع و حکم مسؤل عن رعیت در کف رعایت و جرم رعایت  
خود از حد و حد حوادث و نزول و نازل حص حصین و در خیز بر پیوسته راه و انجوا



کشاده داشته قدم و قلم تقدی ظلمه از اذیال احوال عجز و بیستصفتان کوتاه کشیده  
و ملاحظه حال مجسمه طوایف انام علی اختلاف طبقات و تفاوت درجات و جمیع  
امور واجب و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظیم که بمقتضی اکرام اولادی برنگان  
واجب است و تقویت قرشیت علی السلام که بموجب الوالعلم قایما بالقسط شهادت  
ایشان بشهادت الهی معزول است مفروض و لازم شمرده و حکمی است متوجه آن  
دارد که روز بروز محاکم معمر و داخل اموال موفور و پایی حمله او مشکور گردد و همیشه  
روض چشمت تازه و فیض برکات بی اندازه و عامه خلائق شادان و کادمو اضع باشد  
باشد تا برکات ماثبات آن روزگار نمایان و ایام دولت روز افزون و صل و صل  
کرد

برادران جمشید امین و فرزندان خورشید چین و امرای ملک کرای  
و صلور روشن دای و وزیرای صاحب خیرت و سایر نوابان عمتیه دولت متصدیان  
اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی و اصول طوایف اعم و جمیع صنایع  
محرک و عرب عیسیم چونکه در محاکم محرومه عموما ولایت بزروار و نیشابور و راجی  
که چون بر لبایر باب علم القسین و سرایر سپهر عین القیاس جلوه نمایش یافته که  
طایفه جلیل القدر مشایخ اسلام که برکت پلوک جاده متابعت و اقتدا و من مکتب  
سجاده موافقت و اقتضا بخط و افزون نصیب وافی مخطوط مستعد گشته و اسطه است  
و ارشاد و وسوسه صلاح معاش و معاد ممکن اند و مصالح اهل عالم و منافع ذرات  
آدم بمیان منقبوض حالات صورتی و محاسنی و کمال کسب و دینی ایشان می باید  
باطن فیاض ماکه مطرح اشعه انوار عنایت الهی و مدبط شعله آثار هدایت مهستانی

محکم سلسله ادوات و اعتقاد عارفان خیر و نافعان بصیر گشته در همه حال تمهید و تجدید آن  
قاعدیه پیوسته ماکل را و بسید نظر امور دولت دینی و دنیوی میدنیم و تعظیم و تحکیم را باب  
و تقوی که صدر نشینان مسندان اگر مکرم عند احد القس که اند از مقتضیات نیل سعادت  
سر معنی و سنوی یکدیگر دانیم سماحنا طریقت باب کرامت اشباح شایخ و شیخ  
رضی الاطلاق و مرضی الشیم العارف المعروف من معارف الطسین رجال الصلوة العالم  
صاحب آیات الفضل و الکمال صاحب ریایات الفخامه و الاقبال مسبط انوار و الکشف  
مور و ارار لا خوف عظیم و لا تحمیز نون سلیل الکل طریقه و بس اعتقاد و اولاد سید  
الشیخ الخی و الدین با حسن خوشمردان احسن احد تقدیس و تعالی احوال الرجال الشیخ  
بطیب انقاسه که با وجود استیجاب کافر و مضطر ولایت اسماء برت او بد و در نظریه  
علی صاحبها افضل الصلوات و اکمل التقیات سمت و صرح دارد و برابطه نجات و است  
در ملک شاهزنتان ولایت و رسالت شیط تم تمام یافته و باقتضای لوازم  
ان حال در مبادی دولت روز افزون صورت احیاء امر اسم ان خانواد و شریف  
ضمیر آفتاب تاثیر سلطانی ارتام یافته منشور بر روز شمشیر بر آثار اظهار مغافور و معانی  
و سایر غالات ایشان تشکیل پرسته بود و بهمانی شهر و انعام سمت استمرار  
پیرفته و قارن این اوقات حجت مزید مبالغه و تاکید التفات خاطر فیاض متوجه تجدید  
آن عارف عظیم گشته با حرج خود که مجمل و منفصل از ان پستخدا کرد و محضی جری دانسته هیچ وجه  
از وجوه غیر و تبدیل بقواعد و اصول آن راه نرسند و رقبات اسباب و اهلک و طوایف  
ایشان که منقصل گشته برین موجب بنام که حق سیر غالات ماکمل محرومه زمان  
مطالع بغداد انجاسیده که از ان مواضع مالی و اخراجات و عوارضات و سایر جهات نظریه



دست اند معاف مسلم دانسته از مقتضی حکم عالی تجا و زجا بزند و از دوحه شکو  
افراجات که حسب الحکم توجیه باید آنچه رسد مواضع و مزارع او شود که عوض جزیده باشد  
موقوف داشته بن بدو آن آورند و اطلاق قدیم ایشان را داخل حدود ولایت ندارند و  
مسبب خرجی و افراجات خون مدولت که نام برادر غیر ذلک بر اینجا نرسد و آنچه  
شناقص شناسات من کل الوجهه حسب الجہات میسر و در گذشتند شرف مثال  
و مبارزان اشغال و کما شکان صاحب سیرغال بموجب فرمان واجب الاشغال  
مقرر داشته هیچ وجهی از دوحه تجا و زجا بزند و از دکلاد اکا و ن جنان شب را لیسر  
شمار و نام برادر دانسته و سبب جبات مذکوره را از حسب سبب افراجات و  
عوارضات و تکالیف دیوانی معاف مسلم دانند و چون شجرائشان داخل ولایت  
نیت بابت جبات استوری ترض نرسد و بنشان و پر و آنچه مجدد محتاج بنهند  
و آنچه خلاف حکم گرفته باشند باز گردانند

اصول تجسه که کیانی و فروع و دوحه و انی از دوحه  
اعزّه ارجبند و اقارب اجد سعادتمند و امرای کبار و تو ذرای صاحب اختیار  
و اعلام پلک و اعیان مالک و پیکه مکان و متوطنه موطن و ولایات محوره بنهند  
که چون تظلم و اکرام مشایخ اسلام که هر یک از ایشان نور حدقه ولایت و رشاد و توفیق  
هدایت دارند و اندو مراقبت حال زمره رعایا و کافرا بیا که در اوج بدایع صیغ الهی  
جل شان و عظم پیدائش اند و سید و استقبای ذکر جمیل ابر جزیل است لاجرم  
در جمیع اوقات حکمی تحت خسه و ان توجیه نظام احوال است پیام اسباب  
حصول آباء و انی و ائمه ایشان می باشد بنا علی ذلک چون در خلال این احوال که در

علیه بر بسم ساحل استقامت و استقامت او که لا محاله مقتضی محو ای سحینه اصل  
القبور تواند بود و متوجر زیارت مرقد مقدس بزرگوار فیض آنار مورد الا نوار شمع اسلام  
الاعظم مرشد طریف سلطان المشایخ فی الافاق بر پا ن اولیا الله سبحانه علی الاطلاق  
قدوده ارباب الشکر و الایمان صفوه حسنه و عید الکرامه و العیدین رکن الحق و الحقیقه  
والذنب والدین مودود الحسیه الحسیه قدس امده روحه المسین و جعل منزلت و مکانه  
فی اعلیٰ علیین کشته بکمال شاعت ائمه عدل انصاف شکست ف مجاری احوال  
فان مشایخ عظام و سایر خواص و عوام ان عرصه فرخنده و فرجام میرفت و از تقریر  
بی عرض بزرگوار عرض رسید که تبادی ایام صورت اختلال و فقر و تنگدستی بکمالی احوال مشایخ  
که بقایای کرامی و ولایت اند راه نیست و رعایای ولایت را نیز بضاعت احیای کرام  
سرویس معات نموده و سبب کلی آنکه چون مال آن موضع داخل سیرغال و مطالبه  
خارجی و حواله جادی بر بستور بسیار مواضع در عرض و رفع داخل نموده از واقع منجر  
بنسبت آن وجهه خارجی مطالبه میرود لاجرم شوارب اختلال بقواعد شط مجاری  
احوال ممکنان از طبقه مشایخ و کافرا رعایا زیاده از نسق معهود متفرق گشته و چون  
جوامع ضمیر سلطانی تقریباً الی الله استطلا با اللذیل الجمیل و التواضع بنیل عفت  
ملاحظه انانی و ائمه مشایخ کرامت مال و رعایت جانب رعایا تنگ بسته احوال  
گشته حکم طوع لازم التسلع بنفاد و بنجامه که از رسد خارجیات آن موضع بنصف  
حواله داشته نصف دیگر بر بسم سیرغال اضاف مالی که در سنوات سابق و احوال  
ایشان بوده باشند و این قاعده بر بسمون مودری سینه بکشته مقرر داشته  
شوارب غیر بقواعد آن راه چرخند و از مطالبه جادی منصرف باشند تا ایشان



در باب سوره ی باغات و آبادانی اعلای خود طریق استقامت مسکوک داشته روز بروز  
در باب نیای دینی و فنی و محسوس و ولایت اثر سعی مشکور و نظیر سبب نذر و میر جانی خواص  
و خواص از مشایخ و رعایا در اراضی باغات خود که سابقا باقیات و شجره مثمره و متفرق و چون  
بوده و دیگر باره درخت نشاند و بیست و نود و یکم معمور و آبادان کردند و بعد از این  
از مرکز برای آن حیف و نادرستی نظیر آید و عرض غت به معاینه و پند تانداک  
آن کرده محال تقصیر و احوال در آن تقصیر مواضع و تکثیر فزارع ماند و چون صورت  
منصف و احتیال از مشایخ و سایر رعایا آن تقدیر شریفه بوضوح پیوسته و در جمعی  
جنبت استعدای پیش از آنکه سر ساله جمادی کوپان از سایر مواضع بدینجا میرسد  
اند بعد از این مرکز را که استطاعت آن باشد از باب ولایت متخلص گردانید  
بجز آنکه سابقا و جوامع دیگری نداشتند و نهایتا قوت نمایند و جمادی کوپان چیزی جز آن  
نداشت

تعالی و مبشران

بلوکات سراه بخشد که چون استغای ثانی جمیل را در خوار ثواب جزیل برتر برتر  
معارج و الدین او را العلم درجات و صدقش بیان اگر کم خداوند اعلای مقرر  
و حکمی شمس و دانه و کامی نعمت پادشاهانه بر قسید این قواعد و کفر از این مقام مخصوص  
بنای اعلی و کمال دین وقت جبهه اشقام امور و شش و الت یام حساب اشخاص فرزندان  
فصلیتم جناب شریعت ماک مولانا اعظم واسطه قضا و سراه خواجہ نظام الدین  
احمد و خواجہ جلال الدین یوسف و خواجہ نور الدین عبد الرحمن که در دیکر کاه افادت  
پناه تربت عالی رتبت حضرت یکم بزرگ دوش احمد و ضا تمام تحصیل علوم  
دینی و تکمیل فضایل نفسی اشغال تمام دارند و انوار استعداد و آثار استحقاق و امان

بر صفات مجاری حالات ایشان و ضووح ماکلام یافته موجب قبول عاطفت سعادین  
و واسطه وصول عنایت روز افزون است مقرر شد که اول در بلوکات سراه و در سراه  
رود از اراضی خالصه یا بس موازی شش روج خواص آب و زمین مرغوب بعد تول  
و سیو غلال سال کشت رعایا بجز آنکه یکروز بنگاه جیب مع سال کشت طناب کشیده  
بر تفرغ ایشان گذارند تا متصرف شده و خر و پیر و حاصل آنرا بپوشان سیر غلال  
بمعامله منیشت خود مصرف کردند و بعد چهارم بسته دستوری از حاکمانه و دار  
و ضابطه و ضابطه و مسدود و محصله و عدلت مال و اخراجات متصرف نشود  
میرپال نشان و پروا و بجز محمد و نظیر نه و تا سبب بخوار و دنیا یکی که پیشتر از شرح  
از قضایا و شریعت قضا بر سیم سیر غلال مودبری بجناب الد شریعت شوار ایشان  
مسلم و شریعت بودیم که سسته بودند از واجب اسباب مکی و وقتی بر تفرغ است  
مساب نبود و مقام منسبط مایشان دیوان بر طبق نشان که سابقا درین باب  
صاگرد شده و بنیاده و نقصان رجوع بیکدیگر نمایند در خلال این احوال جریب انجمن  
جناب شریعت ماک مولانا القاضی المذکور این عاقله عظمای حیرت خلق او بجز و اختصاص  
فرزندان شریعت را الیه اشغال یافت که از ابتدا اسکو بیل مبلغ مذکور را آنجا  
که نشان والد شریف ایشان بزرگتر و مسیل آن مطلق است سال سال از میان  
مواضع بدیشان سپارند و سبب بدیشان و پروا و بجز محمد و محتاج نمایند و در سبب  
و اخراجات آن اسباب را بعد از ضروریات بر مقتضای زمین مطلع که بپوشان  
سپاهین باطنی باطنی و پر بسته معاف و تم و در موضع دیگر مشتمل بر اراضی  
اول مذکور و مال و اسباب مذکور بجمع مصرف مستخلص میگردد باشد پس در غلال



مقرر نمیشد و اگر آنکه اجازت یکی پسند مال اسباب مذکور را موی دستش  
در آن مدخل نازند

حکام و دار و تختان محاکم و کسب و حفظان معابر و ملک  
و صنایع طبقات بشر از ابتدا و خاور تا انتها با اختیار باشند که چون نقص ملهم و اند  
من بش و لایحه استقیم امیر خیر و دشمن غیر تو انکس در دیش سیرت ملک مکت  
صوفی صفوت دارا دیار بحر بر سپه آرای مضایق و ظفر المجرى سفینه جوده فی غان  
از زمان المقلب من سالیحه باده بنحو ارجحان محمود الفاضل مسعود الما تر عتبه طاعت  
مارا که کعبه انانی و اکمال ملوک جهان است بده سعادت و اقبال ساخته پستور  
جمهور رایان و فرمان رویان ولایات هندوستان همواره از مکن و کن صفت  
عن طوارق المحن و سایل سبیل و سبیل با تحف و هدایا لایق قابل مترادف و موصول  
میدارد و لا محاله ملوک این طریق مرصیه بوضول مقصد عالی اقرار یافت سبیل  
از دیو مواد اعتقاد می کرد و درین که معتقدان خود مولانا المعظم شیخ  
و کمال الدین شیخ محمد را جسته تاکید قواعد اخلاص و خدمت کاری و تجدید اسم اختصاص  
و سوارادی متوجه از سلطه مرآت حرمت عن تطرق الکافات گردانیده علی بن  
الوجه سعادت بر من بوس سیده و معاطف خسر و اندر از کشته و حضرت  
بمقام بالوف نیستند می ماند که در آن موضع نزول ایشان را موجب انرا از مبدول  
داشت باج و تمنا که بر مقتضی شریعت پناه در سبیل ملک محروسه لوح احوال و اول  
خلائق را از لوث مطالبه آن مصفی گردانیده ایم نماند و بجهت سوقات و سلامت  
و تحمیلات دیوانی طبع و توقع نمیشد و مستحفظان طرق بشدت ق را اهداری فراموش

نشوند و اسباب و سپان که همراه داشته باشند بسلامت گذرانیده مانع نرود  
و دار و تختان و کلمات در آن مواضع از منازل محفوظه سعادت کرده بماند  
و اگر چیزی از اموال و جانی ایشان غایب گردد با حضار آن غایب است تمام معنی دارند  
و جهات قوت و ثبوت و اطمینان و یا بحیان و غیر هم چهار پان مش را لیسان متعلق  
بکلمه و بی حکم الاغ نگیرند و شک و شکایت ایشان را در همه ابواب مشر و مشر و مشر باشند  
درین باب تقصیر ننمایند

مقصود بیان اشغال و مبشران اعلای ولایت سبزواری  
درین وقت جناب طریقت باب مولانا الفاضل کاشف الغفلات السایل قدوده ارباب  
الدوق و الوجدان مولانا کمال الدین حسین الکاشفی دامت مغافره نمود که در وقت  
مذکور محقر کنی بی زمین است که قابلیت زراعت ندارد و در دیرم الاوقات خالصا  
در تعلی از ابرار عمل و طهارت مسلمانان و فصد از ابر مرزار فلان وقف لازم کرده  
بودند بواسطه فقرت لوزکا رجوزه دیوان منقل شده و مجرد مردوران بر بعضی  
حاشای در دیش آن در زمان سلطان شهید رسم محمدت نهاده و سبیل مبلغ هفتاد  
و پنج دینار بکلی از ایشان بگرفتند چون یکی بنام خسر و اندر از احاطه اسم خیر است مقصود  
مقرر شد که آب آنرا بدستور قدیم بوقف گذارند و طوایف مسلمانان بصدفه ابر بپوش  
از آن اشاعه گیرند و در مسجد بچسبند و دیوان شدت ق نمایند و سبیل که بر رسم محمدت  
سال بسال میکشند از غیر نذر تا برکات مشروبات آن بر روزگار دولت مداخل  
کرد

مبشران مهات و مزیان موقوفات ولایت شهید مقصد بر ضمیمه ساکنان الهیه



بر نهند که چون آثار فخر و استحقاق از صفحات احوال مولانا عظیم زبده الفضلاء و  
المؤرخین کمال الدین محمد رفیق که بخصیصت محمود پشته رفیق طریق صلاح و دیانت  
وضوح تمام دارد و مقرر شد که هر سال از موقوفات اینجا مقدار ده هزار غله بوجه غایب  
و وظیفه اشخاص و ارباب محاش و مقصود کسور و مسند تا بفرایغ مالی تیار اهل عیال  
نموده بدعای دوام دولت ابدی الاتصال سلطانی جهان بینی اشتغال تو اندمزد و آن  
عازم را در باره او انعام مخلص و اگر ام مویش نشناخته از شوایر تغیر و تبدیل محسوس  
و سال سال نشان و پردا بجز محبت سیاح ندینند و شکو و شکایت اورا درگاه  
محمود و الخائب دولت پناه رفیق اثر و رفیق مژده نهند

احکام دولت انجام پلاطین ایام در محاکم محمود و حجت احکام و احکام  
مدیر پیش کشیده  
فرامین سلطنت آیین که حجت ایالت و حکومت شنودا  
و امر او سپردار و روسا و عظمی اطراف و کناف عالم مرتب ساخته

اصول تجسس کیانی و فروع دوحه  
خبر دانی و امر و کبار و وزیرای صاحب تیار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت  
زاهد و پیکر عجب یارگاه و مسند سده جهان پناه و امالی مراتب و درجات و احوال  
وزمانات و مدارجات و ایچکان مخصوص و باشتیان بموهمم اعلام ملک و کلام  
محاکم ارتقا عظام ایزد انام و حکام بلاد و حفظ عباد و عاده رعایا و کار و کار برایا از بدت  
خاور تا نهایت باختر بدینند که چون تاسید جنود فتح و نصرت الکی و تسیر است  
دولت و سعادت نیستی تنخواه فرامان که عصر تا و قرن مستقر و رفعت  
موروث تا و قبل از اینست و بدین خروان فرمان رود بوده بر وجه احسن و طالع ایمن

بخت تصرف و تسخر دارد آمد و منشی دیوان جنگل غلاف فی الارض بقدر ثبات و تمکین  
منشور خلافت جمالت آسن با ستم همایون سپهر ماموش و محکی کر نهند بر حسب حسن  
کا اسیل اهل ایک یک میست علی نعمت مصروف که بجهت عقل و دیده بصیرت نظر  
فرموده و احوال مصالح و محکمت و واردات مهمات مزاجیت برای عقد کثای  
کی از حکام حساب رای معوض کرد و نیم تا بر تو در لایت بر ساحت کفایت آن انداخته  
بعد از نقطه و نقطه منازل و مراحل عدالت کسری و رعیت پروری محمود و حاجات و محاسن  
تعمایان و مستندان یا بحاج و اسپه حاکم معوض سازد و و اعدا و محاسب امن و امان  
و قوانین مستدعیات عدل و چنان در میان طبقات امت که بدایع و دایع فخر  
ان محمد و جاری گردانند و پوسته بوسیطان روض چسپات تازه و فیض برکت  
پی اندازد و عاده بر ایام شاهان و کار و محاکم هندوستان است و بر عیادت  
و اشتیاق و تمامت آفاق و اقطار و سایر عدایان و امصار آن دیار مت و مستی  
و چون در وقتی که فاع قدرت کامله و هوالدی بیکرم فی البر و العجم حضرت کرد و وفیت  
صاحب این موید منظر کشور است تا از احسن توفیق ارزانی داشته بودند تا اتمات  
فیض جبار و وجه است عالی پاخته لشکر اسلام با قسی حد و مسند کشید و بر باری  
که رسید عا کر فتوحات فیسی به استقبال و کرب سالیوش استیلا نموده برو جی که  
کیفیت آن تفصیل تمام بر صفحات صفای ایام مثبت است بسی بلاد و قلاع مغرور  
و در ستم کفر و ضلالت از جمیع سواحل دریا و سایر مواضع آن نواحی برانخت  
و بعد از تسیر فراغ ملک اعظم افشار الملوک البر و الیم اعتقاد سادات زمان کمال الدوله  
و الدین مخلصه خان که پیش از آن بر سر منبری بخت مساعد روی اخلاص بستان



کردن اشتباه آورده بود و بدولت زمین بوس استعدا فیت و اقبال آسا  
ملازم ملک جهان آسا پس گشته در میان امثال و اقربان بلند پای و پسر افزاشته  
و بنظر تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گشته برینجه نمایان از مقام محبت  
روزارفزون حبه ایالت مملکت و بلی و توابع و مضافات و لواحق و منسوبات  
او بنام او بنخدا یافت و لودار اسپردن و ولایت حیات فرزندان مستوده صفات  
او ملک مبارک خان و ملک محمد جان و ملک دریاخان که فرات بنجره سیادت  
و سعادت و غره با صره جلالت و ایالت بودند در زمان دولت خاقان سنجید  
مکتب توفیق حکومت و فرماندهی آن ولایت فیتند درین خلافت صدق آن دودمان ملک  
ملک و ملک زاده کریم الاطلاق طیب الاسراق و الی مملکت الهند بالارشد و الی  
زنده داران و دارای جهان آرای بقیه خیر و ان عدد بنده عقد کشتی منظر نظر عتبات  
ملک پستان ظمیر الدوله الدین سید عرشه خان که بغرض شامت و حرمت معروف  
و بوظایف فرات برصوف است و انارنجابت و استحقاق و سروری و لودار اصا  
و استعداد فرماندهی در چنین احوال و ماسیه اعال و واضح و لایح الاوله الحقیقه دی  
بابا که الکرام در ملک ملازمان درگاه نظرنایه شرف الشطام یافتند و در صد و حبس احرار  
ایکام حضرت اشهای خدایت بقتضای انا و هدا انا علی انا و انا علی انا و انا علی انا و انا علی انا  
ایالت و سلطنت مملکت و بلی با توابع و ضمیمه آن ملک پس از استقلال بود مفوض فرمودیم  
و نظام حل عقد و قبض و بسط و رفق و رفیق و ضبط و در بطن مقام ملک و مالی انجا را بقبضه  
اقتدار و حوزه خستیار او باز دادیم پس تمامی اکابر و اعالی و رفقه متوطنان مالی  
انجا بجمع بلاد و قصبهات و قری و بکر و حاشم و صحرانشینان برآ و بجزا انکه ان ملک

سیورغال ملک غلظت شاد را بدین دسته اورا حکم و فرمان روی علی السلاطین و وای  
و پادشاه با تحقیق آن مواضع شاد ناپسند

اصول شجره کیانی و فروع و درخت پیرودا  
از برادران دولت مند و سعادتیار و فرزندان جوانخت برخوردار و ارکان دولت  
قاهره و اعیان حضرت بهره و سپک عتبه پاکاره و سندنه سده خلافت پناه  
بامشاه پیر سادات عظام و مجاهدین اعلام و کافه سکنه پاک و عامه متوطنه موطن و  
افراد و طایفه احم و حسنات ترک و عرب غلبه احسن اسد کاه و انج باغیر و  
السعاده اما کاهم بدینند که چون جهان آفرین و صیغ و بدیع السموات و الارضین قدس سلطه  
و بهر برمانه عقد و حجت سرکرتی بر صدق و باریسته که پی رسیدن اصل اشطاف نام نمیکرد  
بسیج و جوی سپهر انجام پذیرد و بر اینه ثبات و قرار احوال نجسته مال جهان مرتبط نمکند  
استقلال پادشاهی رفیع القدر بدیع الثبات تواند بود که بی ضابطه سیاست و در نظام  
مملکت را و دوا نمائند و مالش بفساد زوال بخشد و چون مقتضی مکت ملک قدیم و دین حکیم که  
هم علی شجره حرم خلتا تفضیلا عن غیره مایون بدین موبت خاص مخصوص گشته و سلطنت و صبه  
عالم موجب تحکیم مافی السموات و مافی الارض جمیعاً بجا نب مفوض آمده سرجه اسباب  
جهانداری و امر سروریت دولت مارا بجهت مسمی کرده اند و انچه ارباب  
جهانگیری و کار سروریت از ازل انداخته اند و مایه برای استقبالی این پادشاه  
جلیل و استیفای این عطای جزیله سواخ مصالح مملکت و وادارت معات هر جات  
که جنت عرضها السموات و الارض صفت شوق است برای عقد کشتی کیانی از فرزندان  
نادر اعلای مقصد و در که عرصه دومان خلافت و ائیده بجهت و کرم و بجا بود و شریف ان شاد



یافته تفویض می نماید با صفت رای مملکت آرای و سیاست تیج نظریاتی که کوشی  
بساط امن امان و بساط زمین و زمان متحد دهند و قانون عدالت و معرفت درین  
طبقات خلائق که براین و دانی مستیع خالق اند مقرر گردند حق زشایان  
عدل نه است آسمان زمین بعدل بیات سلطنت خیر است پس موزون  
کشن بود بستی عدل ستون گرد باشد پستون خیر بجا چون بود خیمه بی ستون  
و چون فرزند ارجمند بجان و دل بپزند عنوان نام سلطنت و جهان داری و قدرت  
ابواب خلافت و شهر داری خاتم کن دولت و اقبال و کین خاتم حکومت و استیلا  
المستعین بنایت المملک المستعین رشید الدوله و الدین برین الزمان بهادر خانیست  
و رقاء اعلی مداح العز و العالی بمعاونت عنایت ازل و مساعدت سعادت لم یزل از  
سایر پسران و جمشید این ممتاز و بر تمام فرزندان خورشید چسب برافراشت  
امور بشیر بخوان مصداق نصرت بیکر و مضبوط و ارتام چرخ پسر بر و از سهام همایون فر  
او متعلق و مربوط است درین وقت ایالت و ولایت استر با و با سایر مضافات ان از  
حدود خطه ما نذر ان که جرج که بود جامه از تیج پر لانش در خون کشیده و امن بر  
اقاب زردی بفرزند اعز مش را لیه اعز القی که شیر غزین از سهم او پیش  
نشینی زد که از دانی داشتیم و زمام حل عقد و فیض بسط در تن و فن و ضبط  
و ربط محاسن مکی و مالی آنجا را بقض و اقتدار و جوزه خستیا را و با کذا داشتیم  
سپیل و تمامت ارباب بکن و اقامت آن موضع آنکه ولایت مذکور که جمیع  
بلاد و سبابت و قری و دیو کات و حشام و صحرائشینان و ذابیع و ملحقات آن  
از استدا متعلق نواب فرزند سعادت محمد مش را لیه نه است و ارامن جیه استیلا

والله اعلم ان جواب شناسخته در تمامت قضایای جمعی بسزوی و کلی مراجعت بکاشان  
لوازم و مشرفات شمرند و از حکم و استیلا و جاد علی را ایشان که هر اینه متصرف  
و فلان دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مکتب ما خواهد بود و تجا و زجایز دارند و او امر  
و نوا می ایش ترا که هر اینه موافق حکم الهی و مطابق زمان و دشتای باشد مطیع و  
متفاد گذشته دست تقدیر ایش ترا در تقلد امور آنجا قومی و مطلق دارند و فرزند اعز  
نیز آنجا که از علوم دین و دوزکیاست و فرات و متوقع و منتظر است  
محافظت و مراقبت الهی آن ولایت بسج و جی از جوه اموال و اموال جایز  
نزار و در رسوم سروری و رعیت پروری غایت تصوی جمیع مبذول داشته  
کافه امور بر مقتضی نص حکم راع و حکم مپسول عن رعیت و کشف رعایت و مردم  
حمایت خود از حد و حواش و نزول نوازل حصن حصین و عز و حر و رش  
در پشته راه داد خواهد کتده داشته قدم قدم تعدی ظلمه از اذیال اقوال عجز و متفان  
کشیده که کومه دارند و ملاحظه حال محرم طوایف انام علی اختلاف طبقات هم و تفاوت  
در جات هم در جمیع امور واجب و لازم دانسته توپیم و اگر ام سادات عظام که مقتضی احوال  
اولادی بر ممکن واجب است و تقویت تمثیلت علی اسلام که بموجب اولو السلم  
نمایا بالقطر شد و دت ایشان باشد دت الهی مقرون است مفروض و لازم شد  
و کمی است متوجه آن دارد که روز بروز ملک سور و مدافع اموال سود و موفور و مباحی  
جمیع و مشکور گردد و همیشه در وضع حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و عایدات  
شود ان و کافه مواضع آباد و گشته تا برکات و ثمرات آن بایام همیون روزگار  
دولت روز افزون و اصل شود ان میده تکره منشا اتحاد و بر سپ







آنکه فرزندان جبهه بر خوردار سپهسالار میارایند از ابتدا کذا با استقلال  
والی و زمان روی آن ولایت و ضمایم آن شناخته و در تمامت قضایا که تعلق بین  
امر خطیر داشته باشد مراجعت بنواب آن عزیز فرزند نمود بعد العوم تمام مال  
و منال آنجا را یکجا بشکل ادوار پاشند و واجبات و متوجبات محصورات و اوقاف  
خود بموجب یکستی جواب گویند جهات تمغاوات و زکوة و مراعی و موشی  
و املاک خاصه قدیم و جدید و امثال ذلک بدیشان متعلق شنا پسند از  
مقتضای حکم اسپتصواب و جاد و احضار که هر ایند موافق صلاح و فلاح دولت  
خواهد بود تجا و زجا بر ندارند و او امر و فوای او را که مطابق حکم الهی و فرمان پادشاهی  
نموده مطیع و منقاد باشند از جواب برین جمله روند

اصول تجسسه کیانی و فروع در  
خسر وانی از برادران جمید اسن مرام خاصیت و فرزندان خورشید چین قمر  
ماهیت ابقا م استعالی و رقاصه مدارج الرزوال علی و ارکان دولت قاهره  
واعیان حضرت باهره و صدور صد رشین و وزرای کفایت اسن و از باب مرام  
و درجات اصحاب تمانات و مزارجات با اعلام پیک و اعیان ممالک  
از سادات واجب الاجلال و علمای شیخ مستوده حال خجسته مال و مقصدین  
اشغال پهلوانی و مباشران اعمال دولتی و پیکه میکان و متوطنه موطن دکانه  
برایا و عامه رعایا و افراد طوائف اعم و اصناف ترک عرب و عجم برینند  
که چون حکمت کامل ملک قدیم و دیان حکم قمر سلطانه و بهر برانه اقتضا فرموده حضرت عالی  
ما را بکام فضا م علی کشیر من خلقا ارسا بر اشتباه و نظایر گردید و بمقتضای

فوامی ثقی الملک من قش و در میان طبقات خلایق بدایع و درایع حضرت خالق اندر براه  
آنرا شکر و از فی اسباب است و عظمت عمت از سر فراز گردانید و پرستید و بکسرت  
عنایات الهی و افاضت برکات بهمناسبتی منظم اوضاع شاهی و شهر یاری مجال  
احوال جهانگیر و جهانگیری ما را بر اعلی درجات نظام و افاضی مراتب ایام میسر  
و از الطایف کرم ربانی و طوائف نعم سبحانی درجات سلطنت و جهان بینی ما را و حقه است  
مشور و بیل اسپد است و صنوف ارتقا نجر از اسباب ثبات و بقا بلیان حج  
مشاهده میکرد ما نیز حکم مصدوقه بالشکر تو دم النعم برای استیغای این هدایا  
و استیغای این عطایای جزایه حکمت میماند بصرف فرموده ایم که با صابت بای  
حکمت آرازی و سیاست تیغ طفل نهی کشور کشی بپا از اسن و امان در سبط  
زمین زمان بماند باشد و قانون عدالت و حرمت که برین فرموده با عدل قامت  
السموات و الارض قوام نظام عالم با تمام بان اسپتر ارقام یافته در میان طبقات است که بدایع  
و درایع حسنایع فطرت مقرر کرد و ولله الحمد الهی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی ان هدانا  
را بعد و چون ریاض با یکا جهان شاه ما که جبهه جنته عضوا السموات و الارض صفیست  
اوست بنیان خسته و رود فرزندان با مدارج و بخت بر خوردار کرایش یافت و سخن  
زرب جفا م درگاه گردان اشتباه ما با نوار و از بار اولاد امجاد و نجابت ائمه و بزرگوار  
گرفته بر این مراعات مراسم شرف و نوازش ایشان از مراحات دولت و دولت  
افزون و مقصیبات اسباب خلافت میماند تواند بود خصوصا زمره که بزرگان مجرب و  
امتحان کامل ابلت و استعداد و استحقاق ایشان بظهور باطن در جمیع مواقع و موطن  
کالبر فی الکشتار باشد و توانایی و استحقاق ایشان در سوانح معات ملک



و ملت کالتشخیص الهی نماید چون فرزند ارجمند بجان و دل پیوند عنوان نماید سلطنت  
و شهر یاری و قدرت ابواب خلافت و نامداری خاتم کمین دولت و اقبال  
کمین خاتم عظمت و استقلال البستین عنایت الملک المستعان مصلحت  
والدین و الدنیا و العزیز شاه عرب بهادر خان رشع ادب با الملکه به وجود  
و وجوده که الحق بمعادنت عنایت ازلی و مساعدت سعادت لم یزلی از سایر افراد  
جلیل الاطراف که روشنی دیدار سلطنت اند متماز و بر تاهات اولاد کثیر الاتحاد که چشم  
و چشمان دوده خلافت اند سرافراز است اشظام امور بجلال مصمم نصر یک پر او منوط  
و ارتپام چهره نظیر بر و از سهام همایون فرا و متعلق و مربوط بنا علی ذلک زمان مطاع  
واجب الاتباع شرف نهاد یافته که فرزند ارجمند مشایخ که دولت ابدی الاتصال با  
رکن رکن معول عید است تمامت احکام و ذامین سلطانی که مبر همایون موشع خواب  
گشت مبر مبارک خود متعقد که دانیده سواع مصالح مملکت و واردات معات  
سرمایت برای عقد کشتی خود متعلق شناسد و احوال غریبی متفلسدان که در ضمن  
مراغه رقم زده گلک بیان کردد بر ذمت است واجب دانسته سعی مشکور و مستطاب  
باصفا مسکوک و الکاح مامل و ادخوانان و نسو و ماندگان صرف نموده بمختصات  
و قضای اندیشه کفایت معات و تحقیق معات ایشان فرمودن اذک سبب دایم  
دولت و مقتضیات از دیار رفت دنیا و کوفت شناسد بر دوام تو دلیل است  
قوی عدل از ان بر مکر و نه زهم تا با بد عدل دوام و در خلال مجاری این احوال مرکب  
که یاعلی از تختگاه هرات حجت با مزهرات بحسب مصلحت دولت متوجه طرفی از  
حدود مملکت کرد و آن فرزند شومند خود بر سپیل استقلال بی سامت غیر متوجه

مهمات ایالت و فرماندهی دارالملک و توابع و مصافات آن از لحاظ ادب تا کوسویه  
شناخته و سوانح مصالح و واردات آن موضع خطیره را برای عقد کثای خویش  
مغوض دانسته بر تو درایت بر ساحت کفایت امور آنجا اندر دو و بقدر متیقن و تحفظ  
منازل و مراحل عدالت کسری و رعیت پروری سمجوده حاجات و طلبات محتاجان  
و پستمدان را با بنجاح و اسعاف مقرون سازد سلیل ممکنان از زراب  
اقامت و یکون در اقطار راجع یکون آنکه زمام خل و عقد و قبض و بط و رتق  
و افق جمیع مهمات مذکور برو جی که سمت گذارش یافته بقبضه اقتدار و حوزه  
اختیار او مغوض شناخته در تمام آن قضایا از کفلی و جسمی و ملکی و مالی و غیره  
و علی مراجعت بدو و مضرعات شمارند و احکم و پستصواب او که رایحه متضمن صلاح  
و فلاح دولت و موجب ثبات و ارتباط مکتب خواهد بود و تجا و زنده نمایند







و بجز مرتجع نظر غای کثرتی با غایتند و آشوب فرو نشاند و پادشاه امن  
و امان و بسط زمین و زمان کسرت اند آن کرمی که نیکو هرش از حکمت آب  
در دل غنچه زرد و دهن رمان لعل گرفته بر تو خورشید جانش بر گاه کرد از صفت  
او همه کوهستان لعل و غر در رحمت لطیف تخته بارگاه ریاستی که جب  
خلعت منقش بلالی مستطال اشطام در ملک نظم الطیور امد و اطمو الرسول مرصع است  
و اگر استه اکر ام و اندازش بطراز و نواز فاقونی بحکم الماطرز است و پیراسته  
آن در بحر عاطفت کافی کف صافی صوت خورشید برج معرفت یا قوت کا <sup>صفا</sup>  
نوبا و جیسرخ کن و پاچه اوراق کن چون ماه کامل در شمس چون صبح صادق <sup>صفا</sup>  
و سپهر لیکما کثیر اکثر اما بعد زمره فزا اندکیانی و فرقه یالی خسروانی تجفص در دج  
سلطنت پشور بادی و در پی برج خلافت و جهان داری مغز الدنیا و الدین ببار نظم الله  
معان العباد الا یسم فی ملک من ینبی و یا خرد امای کبار و وزیر ای نامدار و حکام و <sup>نکال</sup>  
و مباحثه ان امور مملکت بخشان و توابع و مضافات و ضایع و منوبات آن نبیند  
که چون محض لطف رحمت اکی مسور سلطنت و پادشاهی ما را بتوقع جام زمره فام آرد  
و نگاشته و مضاح خزان پیکرانه جمهور عباد و بلاد را بقدیرت و خستیا را موقوف  
مربوط داشته تخته مجلس نامیر پید ایک شب و روز که هر از اف جان و کرم  
خاقان لعل پرسته خاطر مایون که نقاد لغوه و اسواقی و هستیا و مضاف و جود با  
قبول و احترامت بر حسب چسپن کما چسپن اند ایک متوجه و ملتفت می باشد  
که جو امر مقاصد انام که یواقت معادن مواهب فی الجلال و الاکرام اند بر وفق مامل <sup>نکال</sup>  
حصول منتظم باشد و لالی عاطفت و اصطناع سر و اند زین و زیور عاریس اوقات

و بغایس حالات عموم خدمتکاران و حق گذاران کرد که خازن کرم ما بچشم باز  
اگر شود همه سنگ در جان یا قوت خصوص طایفه که خلوص اعتقاد ایشان ظاهر  
و باطن کرده بعد اولی و مره بعد اخری همیزان تجربه و معیار امتحان کالبد رفی <sup>شستیا</sup>  
و کاشپس نصف النهار بوده و قیمت جوهر و فاق و اتفاق ایشان در نظر اشراف  
ما در بروز پهنه زوده چون معتقد مومنین پیشتر مغفرت شمار مولانا فزید الدین  
عطار که همواره سر بر مصباح سروری و اورنگ منایخ خسروی مابلعل آید و دانش  
از ناعاد و پیشتر مزین در صرع میداشت و تاج ملک آرای سروری و در بهیمه <sup>نکال</sup>  
در ضیاء کما کما کی یسحق تحقیق و الماسین تدقیق او محلی و معالی می بوده و از خلوص  
صنوبر جفام رگاه کیستی پناه و خواص مستمدان سطح فیروزه رنگ بارگاه ملک <sup>شستیا</sup>  
نقد و جوهر و بر محل تجربه و حکم استبار چون زر خالص پیش و تمام غیار آمده و بوی  
که از حیصقار و اندر آثار و لؤلؤ و مرجان بحر عمان شبه کون و دیده تر در غیرت صوت  
جوهر مخا فر و لاجور و سان لعل کان بخشان بکفر خون و خاک بر سر می نمود لاجرم مثل  
مضاطیس و کربا در جذب خاطر فیاض مایه پضا نموده و بر و جود طهور و نشت را صاحب  
و پیشتر گشته بود بصدرق و صیانت مثالی را بر او ترقف او در محامات دولت  
موقوف به و مستمد علیه از جمله و از و علی معادن و بسط معدنیات آن ولایات که از  
معطیات امر سلطنت بکام کنایه سرف فی الارض بدو موقوف فرموده بودیم و او را  
سر استظمه مار و استقلال در کنایت آن امور سی موفور بطور رسیده بر ارتقا و استبان  
ملفوظ و بزرگ عنایت و احسان مخطوط گشته و بالاخره در طریق حق گذاری و جان سپاری  
سر مایه عمر کرانایه فدای حبیبی اندیشه نموده و قطع تعلقات کشیف جبهانی کرده حکم



منه بداد الیه بود و بهشت اصلی و معدن بقیسی بازگشت درین دلا فرزند از جبهه  
 او خلف الابنا و المقربین و لیس الخواص المعتمدین مولانا طاهر الدین عیسی که از مبادی  
 کان فی المهد سبباً بر مقتضای انا وجدنا آباءنا علی اید و انا علی آئنا برسم مستعد و نیت  
 خلوص ارادت و طیب عقیدت او و در مثال بر آتش امتحان در وزیدن و دمی  
 بوده و سالها چون آهوان ختن در جبار صوی صحرای خدنگاری سرو عین گشته و در  
 شمس استحقاق و استیصال استنقاج فراج نسیم عطریات عطیات ماکر چون  
 عیسی حیوة یی بخشد و از مصب احوال و احوال او بمشام مستروحان نجات کعبه  
 می رسد بمقتضی فوای لا غرور من الملک ان تفوح نسیم عنایت و عاطفت عیسی  
 عزیز آئین با پیسترواح و استیصال تربیت و پرورش او نماند کث و غایب ساخته  
 و چون لاجمله الولد الحلقه دی بابا به العزیمت لدنیا مکن امین موصوف بصفت  
 اجلی علی فرائین الارض الی خیط عظیم معرفت با شادان ان بود و الهامات الی  
 الهام بهمان دستور دار و علی معادن و بسط معدنیات و لایات مذکوره بدو از لای  
 در شمس تا طریقه الولد الرشید یقینی بوالده تمسک مسکوک داشته علی پسر الی  
 و الا استقلال و دل المپ سده الا شتراک بقبض و ربط آن مهمات اشتغال نماید  
 از حسن کیامت و فرزات او متوقع و مستطربست در حصول آثار جواهر  
 شریقه و تحفظ و استیصال بی شکور بطور رساند که بخشش کند و از تربیت  
 در خانه زود رسد در و در کان لیل و غیره قطره و قلیل کثیر این امر خطیر را بخود متعهد  
 بوده در تمام حدود و اطراف جمال و قلاع و دمن و اطلال غایت طلب شخص  
 تفتیش و تجسس مرعی دارد عیب عاری نیست در احوال در زعمان اهل دکان جوی

و بهصاب درایت و کمال هدایت اتحاد حرمه کافی را که بطریق نهانی سرکس برده و در  
 باز یافت کند که درین باب اعتماد کلی بر جانب اوست پس ممکن آنکه مولانا  
 مشر الیه در ادعایات معدنیات علی الاطلاق دار و غده امین و حاکم و ضابط  
 باستحقاق دانسته تقویت و تقشیر و انقیاد و تمثال او واجب و لازم شمرند  
 و هر چه براه و برپس این امور متعلق باشد بدو مخصوص شفاخته میج آفریده و احوال  
 محافظت میسند و سرکس را بهم شرف و قابضی غیران تمسک کند مطاعت  
 نموده و نوروزند او امر مزاره و صده سره و شعبان در گذاری کان مجوسی که  
 امر کند سنی نمایند و از مصلحت و صواب دید او عدد و الی انظار بخوبی  
 و از پیر مرزاجات و صدقات و کوهستان مرکه مد و طلب مردود  
 بر حسب فرموده او میسند و بشنای آنکه دستور بوده استماع غایت ذاب  
 و دیوانیان و کاشان فرزند او مشر الیه برین موجب مقرر دانسته در هر باب  
 که در ایشان رجوع نماید از معاملات معدنیات بمقدم رسیده و محتاج بحکم و نشان  
 مجدد نمیشد و آن عارف را در باره او علاوه سایر عنایات شمرده بهمت و اتمام و صفت  
 غرور نمیشد

برناظران فواید کتابخانه انکار و محتمل از فواید شعور پوشیده نماند که مقتضی  
 مضاعف و اکثران که مجموع محضرات دیوان حدوث و امکان واقع شده و در  
 قانون و جزو بسط حدیث و منطق و فصیح و حکمت صریح زده عجایب المخلوقات  
 آنکه فضیلت لطف و شرف حکم است و چون حضرت واجب عز شده که در جات  
 اعیان عزت و شرف و اصطلاب میسند و پانزدهم فی البیاس و شبهه تحقیق



نه بخند و از آنجه فطرت بدیع را از بر صفات مجالیف مجمع اللطایف و در کار مواقع  
انجوم اسرار ساخته و نسخه وجود کامل را در بدیهه او صاف کیانی که شامه تاریخ سلطان  
اگرسته نبوی که مجمع از ما رو ریاحین و پستایش و آفرین مطلق ملک سلاطین که در  
بساتین دو این اولین و آفرین منظر قنات موزون طبعان دانش آیین در می آید از  
انصاف منحصر سبزه البیت بر اطراف گلشن اوصاف باد العیان لایحتاج الی البیان  
در موافق دفع معالم تنزیل و کشف معاصد تغیر و تاویل بحاکمات کافیه عقل گفته دان و اشار  
شایه خود خورده بن حرف عنان تمت بخیریت کتب نفیس تحصیل نسخ محارک  
اقلام علوم حقیقی نظری و دعای احکام مناعات فکری عجب باشد واجب ساخته  
فرا تا ما را که مشرع مبین معارف و عوارف است بواسطه بیاید مجمل  
و اصول و فروع و مختصر و مطول و معقول و سبوح و مجرب میانی نمودار گلستان  
و بوستان جهان که ندیدیم و متعالیه خستیا ضبط در بطن کتابخانه نمایان را که مفتاح  
کسرت حقایق و ایضاح رمز حقایق است بر وفق آیتانم اکتساب و الحکم بد استحقاق فلان  
که منزه مصباح صحاح عقاید و در مقامات تنبیغ و توتیح از اشراق طوایف که  
شمس الممعات روشن تر است پر دیم تا چنانچه از کمال درایت و انصاف است  
او منتظر و متصور است بلوازم این که خط قیام نماید درین باب اعمال و اعمال نماید  
چون مکتب باهره سنج  
بهر برانه وجود خجسته درود ما را از سایه شهاب و نظایر بگزیند و آیات عرصه  
جهان را بکرم غنیمت کلم فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه بجا نبش مفضول گردیده  
ممکن است مایلون متوجه است که در جمیع ممالک محروسه بظاط امن و امان در میان

طبعات انام محمد کرد و آثار عدالت و احسان در باره زمره رعایا و زیر دست  
در قامت اوقات کرانایه شایع و مستفیض باشد تخصیص عصبه ولایت با عیس  
از مملکت ولایات مملکت فراسات و در خلال مجاری این احوال بمطلع  
میرسد که بواسطه خشک سالی و قبح محصولات و تشنه و محصلان و حوالات ناو  
حال در قادی مدت دوسه سال انواع خلل بقواعد آن راه یافته و الحقی شط جهور  
مر مملکت و التیام احوال اصول بکنه مزاحمت برای خبر گیر روشن ضمیر دکن الدوله  
السلطانیه و عمده الملکه الحانیه رضی الدین امیر علی شیر منوط و مربوط است که بر تود  
براحت کفایت رعایا و زیر دستان می اندازد و بقدم تخط و تحفظ منازل و محل  
عدالت کسری و رعیت پروری پیوده عاجات و ملتمسات مستندان با کجاست  
مقران می سازد و بنا بر علی دلک تاجی و حجه و عبید و توانی و زکوه آن موضع  
تمام و کمال بخشیده تعمیرات آن حدود را بالواحق و منسوبات آن بکسرت و بار  
ولایات ممالک بعد حسن استام او با زکده اشتیم و زمام استامات و دار  
و اعانت و عوررسی سکنه و انالی آن حدود را بقبضه اقتدار و جوخته است  
اشتیم سپیل قامت ارباب بکون و اقامت مواضع مذکوره انکه در جمیع سوانح  
مصالح آنخنده و مراجعت بفرموده امرش را الیه از مقرضات شمارند و از حکم و  
او بقتضای و جاد و احضار او بهیچ باب تجاوز نماید تا پرسته راه  
و ادخواه کشته داشته قدم و قلم قدی طایفه از ذیل احوال عجزه و پیستیفان  
و کوته دارد درین با تقصیر ننماید و از جواب برین جمله بروند و چون توفیق و قیام اثر  
اعلی فرین و محلی گردد و استامات



نواب دیوان خنده و رود که نظم سپیده مهات مالی بک  
 ارمطع تا مقطع ارگسته صنایع و بدایع شعور و اشعار ایشان تواند بود بهند که  
 مختار ایران امارت و شاه پست دیوان بصارت که مطلق نفوذ کالاش مقرب حضرت  
 السلطانیست و تخلص محبت خسته باکش مومن الملکه الفانیه نظم الدین غیریکم که  
 سخن بردارد دیوان دانش و محرم را از بدایع است دیوان بدیع ایشان اشعار دلپذیر  
 خود را که مشتمل است بر تدوین منظومات ترکی که هیچ فهم سخن و پارسی زبان  
 با وجود وقت نظر بخرالت الفاظ و عرایب معنی آن نرسد مصدر و پیاپی آید  
 که بالقاب نمایان و دعای الفاظ دوام دولت روز افزون موشح گشته بود که نرسیده  
 و لا محاله تا مستحکم حکیم جلالت کلمه نسیم فاجتنب ان اعراف از نظم نمایان کاف باذن  
 حسن مطلع ارزانی داشته اوراق دو این ایجاد و تکوین را بحسین اشعار اشعار  
 نگاشته کس نمیداند که این نوع سخن را نام چیست بی نبوت می توانش خواند  
 پی پاجوی عماله الوقت مبلغ یکصد هزار دینار یکی از افتد جوه با سایر شرفیات کرامات  
 که درین و لا از دیوان احسان برپیم جایزه تخلص بنام او یافت مضاف کردید و نظر  
 آثار بهیچ وجه جایزه ندارند

چون بفصل امجد جلالت مثل اقبال با توفیق و قیام و نصرت علی  
 ما خلفه تغضیلا موشح و موشح گشته و منشور میر و اختصاص بکام لازم الا خلاص ما  
 بطرف ای غزای منیث انصب العین غیر منزه است که کفایت بهرامی از موانع مصالح دولت  
 با تمام بایسته از حد نگارن ثانیست منوط و مربوط باشد تا جبره رعیت که بدایع  
 صنایع فطرت اند در همان جمیع و رفاهیت او را کار گذارند و اسباب است

و سبوت و یک یک نظام نظم هم باید چون معتقد صاحب اعظم خلف اعظم الوزراء  
 جلال الدین فضل الله فضل الله علی غیره که بقضیه شهادت و صرامت بوصف و معرفت است  
 و حقوق خدمت پسندیده اسلاف اشرف او کابر اعراف کابر درین و دومان رسید  
 با انواع ثابت و واضح و اورا من جمیع الوجوه در نظر نیست عالی نعمت استحقاق  
 نوازش و تربیت ظاهر و لایح بنا علی هذا مهات نسیم زراعت و دار و کلی محصل  
 کرج و ضمیمه و مضامین آنکه از حایل اعمال دیوانی و عظیم اشغال سلطان است بدو را  
 اشتیاق و زمام حل عقد و ضبط و ربط این امور خطیره بجز خست یار و قصه دار  
 او باز دادیم می باید که مستعدش را الیه رامن حیث الاستقلال مقصدی این اشغال  
 دانسته در تمامت قضایای کلی و جزوی که مناب راه و رسم مر یک ازین مناسبات  
 باشد مراجعت برونمایند و از حکم و استصواب او که موافق صلاح دولت ابدی  
 الاتصال خواهد بود عدول و انصراف بکونید معتقدش را الیه نیز در رعایت انصاف  
 با صنایع رعیت اقتدا نسبت ماکرده یکی است متوجه آن دارد که بسی موفور  
 او ولایت مکرر گشته آثار کفایت و درایت او ظاهر کرده مقرر است که چون مکرر  
 اشتغال نماید هر سال مبلغ سه هزار دینار یکی و مقدار سی هزار غله منصفه از دار و بکانه و  
 محصله تصرف نماید برین موجب مقرر داشته سر ساله تجدید حکم محتاج نیست

چون سمت فیاض  
 سلطان صاحب انی انفاض الله علیه شایسته و خلد فی مرضیه کاشف غافله و سلطه  
 که کف دریا موج او در و گردن حاجات سالیان از آب روان تر است و عن الحیوة  
 انامل که مر بار او در بخر فیضان آثار احسان از ما محیط فزاد ان تر پویسته خاطر دریا



کاشانه جبهه انصار و قهر انصار می فرمایند و تو نیز کشته شد اخل دولت از مزارع  
کشتل جبهه اسب سپنج سنابل فی پنبله یا جبهه حاصل کرد و محصول و انداخت  
من بشا و مزارع ان الذی مرزعه آخره از کرم الکی و حاصل شود از بدایع ان  
دولت روز افزون در ناحیت دست شمال روفته اکسدم مرآه که با فاقی احم طر فیرین  
طرفیت از جناب اربعه سو اکایام الهوی فسر طر قه و قد فقه الغنیان فیما العود  
از ابتدا از ما شهر شعبان الی یومنا هر چند ملک و سلاطین نامدار و ذر شوکت  
صاحب اختیار متصدی احداث جو پارگی کشته اند بواسطه کثرت عقبات و طلاق  
اغوی جبال از عمده آن بعضی نموده اند بآخسره بسبب ضرورت مستناع عرض  
و جهت مناسب نموده شروع در عی کان بمانی نرسید مرار بار بار از کردت  
ناکردن درین وقت بعضی فضل ایزد متعال جهمره در عایت مصوت و نکاح  
از برای در پاشان تا نهایت اشت خیامان با سپسل طرق میرشد و گردانی  
قوی که در آن چند فرسنگ عشا به خرسنگ بود و تیغ قدرت حشر بشرا از بریدن  
آن عاجز و مضطر بقوب بازوی ستم الرجال بعلج الجبال در شکست همیا و اما ده آ  
عیش بجوی سعادت و ان آب عیش و چون آب جهان جان پرور  
کرد و کشته شد از جشمه کوثر آمد و حکم و من للما کل شیء حی صفت جان بخشی در صحت  
آن روشن نماید و ما علی الرضی تجسری کانه صفای سرمد سکن حداد لا  
متعطش از زلال غایت و مرحمت پهلوانی را موردی و لب تشنگان با دیشیت  
میکنی آمد اثر فیض نهر پهلوانی سمد عالم گرفت مالا مال و چون در گات  
آن حدود و جوانب جبهه اشقاع خلایق انواع ریاض و حدائی که در نموداری جبهه

تجری کشته انصار و دم از صفت بالاعین رات و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر رند  
و اجناس انصار را شکار که باطلح منضود و مار مکسوب و فاکته کثیره و مایع بیرون دوی  
تبادل و تقابل کنند منضود منضوط است که روز بعد قطرات باران آثار میامن  
آن مردار کار دولت لاحق کشته موجب مهابت و مغافرت و سبب آب دوی  
دنیا و آخرت گردد و چون جبهه و مراقبت نهر پهلوانی و حکومت و دار و کلی امور کی  
تعلق بدان دارد مرد جلد کار که در فقه تحقیق او از رشحات جبهه کفایت و امانت  
با بصارت و طراوت باشد ضرورت بود درین وقت جلال الدین قاسم که فعال  
احوال او از ترشح زلال این آمال بحد استمال است متعشر شد که بدین شغل خطیر قیام  
نموده جبهه المقدور در رونق و مسهوری نهر مذکور وظایف سعی مشکور بطور بسیار  
پر بسته در گذرن جوی و زیاده ساختن آب کم ساختن آن بر سایر امور کی  
تعلق بدان داشته باشد مردم جلد کار که از نسبت یا عوامل فرار عان جو بسیار در این  
دستور و معهود است حشر کرده کار فرمایند و چون زراعت و آبادانی لعمده کفایت  
کارسانی اوست مردم مزارع را اپستمال داده و زراعت و دهفت ترغیب و تحریص  
نمایند و قسمت آب به نسبت جریب یا عوامل از طریق منسیه سویت و استی عمل  
و انصراف بخوید و امیر آبان رجوع با ستشارت او نموده فی حضور معرفت اواب  
کسی میسند و حق السعی بدستوری که مقرر شود و دهد و زیاده و کم کمیسر و نمینند  
و تقصیر کنند

اصول تجسمه که کیانی و ذریع و دوحه و انی اقبسهم اند نهانها و قنات شربت  
انوارت و دریاچین باین صدارت و وزارت و بکنه نرسد نگاه بلا و قصبات



و متوطنت طراوت جای انوار و قنات پنهان که چون از مصب الطاف الهی  
ریاض و در سلطنت ما را به انوار اشجای صناع ازلی او آگشته اند و از کتب اعطاف میباشند  
صدای عرصه ملکوت ما را بنای انوار الطاف انوار باری می زیب و زینت داده  
پرستست فیاض بر حسب احسن کما احسن اندامیک متوجه است که روز بروز فیاض  
حیات تازه و فیض برکات بی اندازه باشد و ثمره احسن و انعام از شجره  
دولت مستدام باشد حال آنکه در کمال خجسته فرجام کرده تا سبزه زار دولت  
و کامکاری ما از رشحات چشمه رافض باری نصارت و طراوت تمام یابد و مثال  
دولت و اقبال ما از ترشح زلال انضال بحد اعتدال و درجه نشسته و کمال سپید  
از آب لطف در شرح کرم در بیضا خاک دارند خردان جهان تازه باغ ملک  
غرض از اتمام این شمعها که شمع از ان مشام جان مستشفاان مریدان که درین دولت  
در روضه اکسپلام مرآت دارد و کلی عمارات بلند قدر جهان ارادی با عات بهشت این  
خیره دانی که سر یک از ان در راهت و طراوت از باغ ارم دلکش می تواند از  
بوستان فردوس فرح فرامی تر افاده و بلب کمال لطافت الوان ثمار خطنخ  
در فواکه باغ روزگار کشیده و که فاکه کثیره حیات بیرون و بواسطه نهایت عدوت  
چشمهای گشاده ایمان زما را جشمها گشاده که جنات تجری من تحتها الانهار و طایفه  
حکومت و دار و کلی نمر سلطان که مستوطنان زلال عذایت خسروانی را موددی و لب  
تشنگان بادیه معیشت و زندگانی را میپسندست چون آب جان جان پرور که گشته  
از چشمه که تراید و بکرم من الما و کل شیئی حی صفت جان بخشی در صفات آن زلال  
اثر فیض نهر سلطانی همه عالم گرفته مالامال بثمره تجریده السیاده سید جلالت محمود

و سید نظام الدین سلطان محمود که مثال احوال شان از ترشح زلال کمال بحد اعتدال  
نقوش نمودیم بدستوری که سابقا تعلق اختصاصی بود که اینان مرتضی مرحوم سید  
الکبیر محمد سید شده و حسب تقدیر و در رونق امور مذکور و طایفه سنی مشهور بظهور  
چنانکه بار بار داده بار شاخ مراد احیاء و احیاء و احیاء و احیاء و احیاء و احیاء و احیاء  
مما و تحم اجتماع در زمین نیکو خدای افشاند سپیل ممکن انکوش را ایضا را می نشان  
غیری صاحب عمده این جهات دانسته در آنچه براه و پریم هر یک از ان متعلق و  
منسوب تو اندود از سخن و صواب دید ایشان بیرون نروند حاجت مشرفان و  
معاملان از مذکور طریق متابعت و زمان برداری منصرف نکردند و جوار و طیار  
ایشان را در کمال این امور معبر نشانی پسند و موثر شدند  
چون قدرت کامل مشیت  
صانع جهان آفرین که حکم انارینا السما بر نیسته انوار کب چندان میز اخشت سیم در  
قالب سپهر مدور ریخته طاق نه رواق فیروزه مفت آسمان تا زمین و آنچه در دستش  
رقم ابراع و بگویند کشید و بر نقش کتابه ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف السبل  
و النهار لایات لادلی الالباب برود و دیوار ادوار نکاشت سبحانک ما عظمی  
یا طهار و در زبنت نظرت آدم غایب که بر مقتضی سر روز برین بام نهد چه پنهانی  
تا نماند منور شده در خود تو باشد و از روشن سقف آسمان و کپردن سطح زمین  
مستبسی بر آنست که جمل با مداد کل وجود او را در صحن برای خیرت طینت ادم سپرد  
اربعین صبا با هر دو دست حلال و حال چون چگونه برونی ثم از ان ماه  
خلق آخر پیر خست و آن قهر بلیح منظر را محمل پیوند و آشنایی و سبب تعریف



و زمان دوائی ساختن بارک الله چنانچه الفاتحین و حضرت عالی منزلت مبارک  
مقدمه اصلیه الحاصل بری فی الفروع بود پس طلب آن کو هر گاه بفرستد و اعزاز  
و تقدیر منافی ادم بلند پایه و سرافراز گردانیده بر رفع قواعد دولت و دجانی و  
استحکام دعایم خلافت و کشور پستی مخصوص حمیت از فرموده بروجهی که حصص  
و قایق حقایق آن نمود از مسند پیا ان عقل و فهم و معارف ان خصال و و تم تصحیح پذیر  
و قصص در این صنایع آن بایست نظار محاسبان انکار یافته و مستحقان انظار  
صایبه توضیح باید بنا بر تمسید این مقدمه واجب و لازم است که تشبیه بسیار  
و اساس مراجعت نگران چنان بی قیاس را از چرخه محل خجالت و تشویر  
التراب و رت الارباب است بابت تسمیر و ترفیع عباد مفتوح داشته از جو بهار  
مواهب و عطایای الهی انما الامتنامی بریاض مستفیضان و مستحقان شایسته  
روان کنیم که بذل کردن نعمت ایا پیکس پاس

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت از بزرگان

جلیل الشان عظیم القدر و فرزندان عدیل الشیخ شمس الدین البدر الباقی اسم الله تعالی و امرای  
دولت و زرافزون و صد در مجلس مایون و اصحاب دیوان اعلی و نوابت بسیار شایسته  
و امالی مراتب و درجات و مقصدیان امور و مهمات با اعلام من لک مشهور و اعیان  
مملکت معموره و حکام بلاد و قضا و حفظ عباد و مخالفت مشاعر بدینند که چون  
حکمت بامر بیدار الامر من السماء الی الارض در کارخانه ادب و ادب و ادب و ادب و ادب  
کار بسته چنان اقتضا نموده که از دیوان موهبت الهی پر و انجمن غایت و محبت پستی  
کر که اقی سلطنت و پادشاهی با بصره و سی شکور و استقام محمود بیایان بازاد

ایجاد مشربیان و جود چهار سوی و جود موقوفه شمس و نفایس اجناس دولت و اقبال  
و نظایف اقمه است و جلال بارشربیان شمشیری و معاطات منافع جهاندار  
بر جود خالص دل و نفوذ خالص جان بریده باشند لاجرم بپوشه نظام است  
و جلال مصالح نظام دولت ابدی الاتصال بمقتضی قضیه و اندیضا عطف من  
در تزیید و تضاف است و ذلک فضل الله و تدریه من بشار و الله و الفضل العظیم  
علی هذا و از مکر لطایف این نعمت پدیدار را در حب احسن کما احسن الله  
مما و متعالی قبل بنده کان قدیم و قد متکثران بر جاده و فاستقیم که کمال  
و نور استقداد و استیصال از ممکنان ممتاز باشد بوقع و قیام بعضی و بعضی  
در جات موشح و موقوع ساخته و تمهید اسباب سلطنت و نسق امور و اشتغال  
باصابت رای مملکت آرای ایشان منوط و مربوط میگردانیم و قامت قایمیت  
بترتیب رسد که بطراز اعزاز مطهره و موزن باشد و علی معالی میفرمائیم خصوصاً  
زمره مخصوص که عصر نهاده و فرستاد و پیغمبر و حضرت اقبال مثال ملازم تشبیه بی مثال ظفر مال  
بوده اند و بجز و من ارادت و صفای عقیدت طی منازل و مراحل عبودیت شایسته  
و خدمات پسندیده نموده در وسایل ترفع و استیلا و مراتب و مناصب خود  
از جرم مجسمه الخواص بالوافق خواجده جلال محمود و کرکیراق که با وجود آنکه نسبت  
بر دوستان وزارت جلالت آیین نظام المکی تحت ثبوت دارد و با امر حبس  
استعدا و قیام جمیع فضیلتین و جادوی منقبتین است و چنین اعتقاد و ادب  
باطن در جمیع مواقع و مواطن کره بعد اولی و مره بعد اخری میزبان تجربه بسیار  
امتحان کمال بر روی استقامت و کمال شمس نصف النهار بوده و قیمت جود



هواری و جان سپاری او در نظر افتاد اثر روز بروز ترقی نموده لاجرم خاطر  
که نقاد و لغو دستیار و صرف با ذرات قبول و احتراز است متوجه و ملتفت شد که چنانچه  
بر وفق مامول در یکک حصول مشتمل باشد دلالتی بر عطف و نوازش خسرو اندیش  
و زیور عایس اوقات و ظرایف حالات او کرد و

سپه خیال سپاه طغیان و مکر بستگان درگاه  
نکست شهباه و ساجان مضار جلالت و فیروزی و غاربان میدان پست  
و بهر دزدی و پیران سپل خدمت و ملازمت و واصلان بمقام ترتیب و عفت  
پروانند که چون یکیک تیز رو و عقل دورین از طاعت نزل فاضل به تناسلی آید  
قامت و برید سبک پر خورده شناس در قطع برادی ایادی موفور نظام  
امور عظم سلطان میخدا ای شکر آن مرابب پستیاری هدایت روزگار طریق  
و غادر عایت و دزدگان راه صدق و صفا که در پی روی فرمان قلی سیر و انی الاض  
دی و قدیمی زده اند لازم و مستم میگرد و چون سلطان فخر که در طریق با پایی بخت  
بازوی و موهه مهر و عزت میر از سرعان برق استوار کرده و طریق شرفال از غفلت  
تیز رفتار و صبا و شمال استخوان نموده مدت تمامای در یکک بندگی شرط دیدن  
در رسم راه نور دیدن پیش برده و در یکک طریق میگوید میست قامت قدم و نکند  
از مراتب حرکات خود زود و ده از بچکان میان بسته چون در تیر اندیشند تیر  
جندی چستی و چالکی مانند پر بر سپر آمده و در میان نصب ره روان نیز گام  
چنانکه کوی سبقت از تیر و عذر در بوده درین و لاشغل پاوه روی کباب همان  
لحم سر السیر کردن که عری برای آنکه او در رکاب بر بسته بطریق بچکان

زنا و زنگ بازگشت و پاد رکاب مراد آورده مرتبه تخطیام در یکک سواران  
عصر کردن غلام نیست انشائی مثال مخصوص احوال و زراعی ستوده حال امارت  
مال از ابتدای شش ماه آشنایی قوی بدرجه کمال و استیقلال

سادات عظام و عظام  
و در باب مناصب و اصحاب مراتب و مره و میان و کاف و مقیمان و ارباب طایفه سادات  
عن طریق طوارق البلیات نبیند که چون منشی دیوان کن کنیون <sup>نویسنده</sup> فون القلم و کلام  
منشور خلافت اناجینک حیفی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام نامی و ابرسم سانی  
بامضای نید و ایام عهد مجاورین و احوال دولت روز افزون ما را مارچ روزگار  
و اقبال و تاریخ ادوار جرات عظمت و جلال گردانید سکی حمت خیر وانه با قامت سرام  
عدالت و راستی و تقدیم و طالیف نصفت و رعیت پروری معروف کشته عزت  
پادشاهانه که مصمم است که نتیج حاصل و محصول صادرات احوال مرجعات طاعت  
رعایا در یکک عدالت و سرشت نظم باشد و تسخیر جمع و خرج واردات اوضاع  
هر قوم از طوایف برای بر قوم مصادره و صادرات موش و مشون کرده و قوام نظام  
عالم باست یام آن قاعده استوار و دوام ماند که بالعدل قامت السموات و الارض  
و چون تبادی او در است خست لال و انتشار بنسق مود اخراجات سرفیه و مخترقات  
و از لکک سرات راه یافت بود و مسودات قوتیش در بازار عتبار بخشیده براده  
درین وقت و پستور زاده اعظم خواجه محمد الدین محمد را که بدستور و اله مضور خود دین  
فاخران مبارک سمواره سواد لیل و پاض نهاد بخدمت شایسته و عبودیا پسندیده  
مقوم گردانیده و پخته متعهد نظام امور و تصدی جلیل اشغال سلطانی بوده اند

دستوفی



که بر این منها ومن ذلک جد و جنب گذشته در استیفای محمل مفصل آن نفی و قبول  
استقام نماید و بابت بابت از مغزوات آن بر صفات او راق زوج و فرد و کار  
ثبت گرداند و درین باب تقصیر ننماید

اصول شجره کیانی و زوج و دو خیره و لای و اعراض دولت روز افزون و صدور مجلس مایون  
و اصحاب دیوان اعلی و لوایت به سپه اشک و ارباب مراتب و درجات و اصحاب توانا  
و مزارجات با ثبات و عظام و علم و اعلام و شیوخ اسلام و قضاة انام و منوطه و موطن  
میکن علی اختلاف طبقات و تفاوت درجات و بهر آنکه چون از دیوان موجب الکی  
پروا بخیریت و مرحمت مستثنای منشور انا جعلناک خلیفه با ستم مایون پس با شرف  
امضا یافته بر حسب احسن کما احسن احد ایک همواره مثال اقبال بندگان خاص و متین  
صحایف اخلاص اند بفرمود استیصال ممتاز از مراد از بر تسبیح و قیام در تبه نال  
غیره و شوش و محلی مکرر و هم و عظیم امور سلطنت و شریاری و جلال و اشغال خلعت  
و جنازای بعد و عتبات استقام ایشان منوط و مربوط میفرمایند چون بحاف و حو  
طبقات رعیت که در ابع بر ابع نظرت انداز و سایل از دیار و مواد و دولت و اصل  
جواب سوال ایشان در وسایط ارتقای لواحق سلطنت مالا محاله در جمیع احوال  
مطلوع نظر نیست و از دست خسته مال مایوده نسق مرکب از این امور نامور برای یکی از مختص  
معتبر است اختصاص می یابد از جمله فصل جواب فصول موردات ملت است  
که از معظمت مقامات ایشانت بیان پائینستند خاص سلطانی خلف اعظم الوزراء  
خواج محمد الدین بن محمد که بر سید له ساحت له لیل محمل در جمیع خصوصیت و محبت و محرم و پاد  
آمده محمل استقامت و تمام و مزین و ثوق مالا کلام دارد و مغرض گذشته مقدر شد که مرغ و غرض

که در مقام محاکم محروم از حجت امور ملکی و صفات مالی یا قضایای شرعی یا فقه  
عرفی و غیر ذلک ارتقام یابد و پستی شرف جواب باشد بموقوف عرض پائینده  
فواهی حیف العلم و ما هو کاین تحریر هدایت حریر از ترتیب و تحفظ جواب و زیاده می یابد  
تقدیر این منصب رفیع که مناسب مراتب است تعداد و استیصال است مبالغه  
پایان او مخصوص شمرند و آنچه از لوازم این شغل خطیر باشد بکف کفایت و متعلق دانستند  
و غیر را با او درین باب محل متراکت محال شمرند و زرای عظام برین موجب مقرر  
داشته و درستی که تعلق تبعید او گرفته مطلقا مدخل نکنند و در آنچه بر او رسیم این  
شریف متعلق باشد رجوع بمحکمات اندامیند چون اعتبار  
پروا نجات مایون و سوانح امور دولت روز افزون قاعده معتبر ضابطه مقرر است  
و رعایت سرباط محافظت و حمایت و تحشیت آن امر موقوف علیه و در کمال  
و توفیق مایشال این اشغال مخصوصان مستعد و مستعدان مخصوص واجب و مناسب است  
خاص سلطانی خواج محمد الدین محمد مدت مقامی در موقوف مایون بسبب استحقاق و بهی  
استعداد و کسب مستعد اصول منظم سلطنت و فروع مصالح خلافت بوده از عمده آن  
کما یقضیه حسن القبول تقیض نمود اطفا و المیزان الغایت فی شانه مقرر شد که مرید و آنچه از  
پروا نجات کلی جزوی که بر امر دولت اصحاب دیوان و نواب حضرت و زمره  
پروا نجات و رود و یا بد نظر مستعد خاص مشا رالیه رسانند تا صحت منطبق اگر بوثوق  
رسیده باشد بقدر خود رقم که در نفی از ان نگاه دارد و اول بموقوف عرض پائینده  
حسب کم تقدیم چنانکه پس ممکن است اگر این عاقل را ضمیمه پیر و اولی که بمقتضی  
خاص مشا رالیه مخصوص است خاص دانسته از مقتضی مضمون این پروا نجات مایون







افزون از احاطه چند و چون بر صفات روزگار ظاهر و باهر که نیست مناسب آن بود که  
واجب چنان نمود که منشور منزلت او را با فایده متوقع انعامات پدید برین موعود گزیدیم  
درایت احوال نجسته مال او را بدست یاری هر نوع عنایت بی غایت با وج کف  
دو در رسانیم بحال الوقت حکم مطاع بنهاد و انجاسید که جوامع ضعیف نمایان متوجه حال  
دینند و علی الفور مسلح می فرار دینار یکی برسم انعام از دودان اعلی سرانجام نموده  
دینند

فرزندان کامکار و امرای سپه تیار و نو خیز به سلطانی و مشایخ  
اعمال دیوانی بنهند که چون مستند خاص خواجهد محمد الیه محمد از مبادی دولت روز افزون  
در پایه سپهر اعلی افزون خدمات نمایند که موجب رضا و ارتقاء خاطر نمایان تواند  
بود قیام بر دوام نمود و منجسب الوجوه انوار استحقاق نو انش پدید برین برین احوال  
او در دفع و لایح است و حکمی است چه روانه متوجه و منت که بمیاد خاصه و مصلحتا  
عانه ممتاز و سپهر افراز گردد و از جمله مکنون خاطر نمایان است بحال الوقت حکم شد که  
بعد ازین منشیان بلاغت رقم متوجه خاص مشایخ را بهر که مرئوس است بهر  
فرستند و مقرری او را برین خوب مقرر داشته حال بال دینند

توایم سپهر سلطنت و جناب  
و دعایم پسند خلافت و کشور پستی از برادران خورشید جبین مشیر صیت  
فرزندان جمشید آیین فرما بهیت و امر دولت روز افزون و مصدق منشیر الصد  
مجلس نمایان و دزدای صاحب ای معایب خیرت و ثواب انجمن آرای فرستاد  
منشیان مشایخ جماعت منشیان بوافقی سپهر ارتقاء با نقیاض شایخ شریف

و جاسر علماء بهی حسب و اعیان حدود و قطب و اصول تری و امصار حسن احوال  
بنهند که چنان از دیوان موهبت آتی پروانه عنایت و رحمت مستثنای منشور  
و جهانداری ما را بتوقع و قیام انجاسید که خطیض فی الارض موشح پاخته اند و فرغ  
شیستان سلطنت و کامکاری ما را که پرده انکیش سروده اند از قرار پستی  
انرا قیام عنایت پخت تا پقف ملک دو در بران فرستد ضمیر خورشید  
تا مشیر سلطانی که آفتاب پروانه خواهد از وی نور بشت و اندیشه این  
مقال روشن که بکفرانه فنون الکی چسب و انصاف افزون احد  
نمای بر فست و نویم و زوایای محن و شداید تا یک نشینان فن و حوادث جهان را  
پروانه پخت لطف پدید برین منور سازیم و خون نطق ام احوال این امور نجسته  
علی صبی بران بود که از بار باب حقوق ادب کسی که با استحقاق و استیصال  
ارزش و اکتساب ممتاز و سپهر افراز باشد بحال مصلحت روزگار مسلمانان  
و استکشاف کجای اوضاع زیر دستان در مجلس خاص بنزید قرب قربت حجت  
مخصوص و معین گردانیم و پایه خستیا را در فصل فصول مهمات سلطنت است  
حوایج طبقات رعیت مذروه بکانت عدلیک مقتدر رسانیم تا برعت  
و کاک در مضمار اندیشه بر مثال برق خاتف جولان کنند و برایت رای  
که بخرات خاطر و بعضی بر نتایج ضعیف او مثل زند تقاصیل صادرات و ادوات  
احوال بر وجه مناسب ولایت دریافت و تخمین کلیات امور و مفصلات اعمال  
بر نمیزد سر از سر جهت و انجاسید که و اند جنانچه این احوال از ملاحظه رعایت اصول  
دین و مراقبت حقوق حق خالی نماند و مقارن تخص حال مطلوبان و عرض حاجت



و اختلال نظامان آنچه در مجرب کم آن بر مقتضی ان امدایم کم بالعدل و احسان  
بنفا و انجا بد و بقیه صدق بر پایش ایقان کشیده کفایت آن هم را از ذخایر موقوفات  
افزودی و جلال موقوفات دومی شمرده و بعد از رعایت شرایط تامل و استیضاح  
رقم اختصاص نخستیار بر کمال امانت و استعدادهای معتمد خاص و موتمن صادق  
الاخلاص خواججه محمد الدین محمد که از اوردن محمد و شرف و جود و عزت و علا بر مقتضی فواید  
و قدر و رک المجد الموصول امثال بخت خوش و عبارت و نکش و محافل و اب  
و فضایل ذات سرادار این کار آمده چون بخت خدایت ماست

پروانه شمع دولت ماست مناسب طلب یافت چه مدت مدیدت  
که بتأمین محبید ذوات الاوده امثال اقبال او امثال اساحتی فی المجد المجد  
نطلع بر پسته باندازه رتبت بر حاشیه با طرقت قریب پای بخت سلطنت  
قاب و حسین او ادنی مجال جلوس و با طمی ماند و خفا یا و حار احوال او  
از مطلع تا مطلع و قوف و اطلاع یافته بر پستور پدرش دستور مغفور خواججه  
الدین پیر احمد که عصر نهاده و قریب در زمان دولت خاقانی شاهرخ سلطانی جو پیش  
ملک ایران و تورانرا باندیشه پیرانه پیرایه بسته بود و راجی شکل کشی و ذرا  
مجلس آرای عظیم اشغال سلطانی و جلال اعمال دیوانی میبازد و مقدمات  
تدبیر امور و ادوات تنسیق مهمام جمهور و کما شنبی می پردازد و ذلک چون بویا  
نیز آثار قوت حدس و فرسی که در کمال شایستگی و مزیت او متوقع بود و از حد  
قوت بدرجه فعل رسید شایسته بایکنت او در خدمت موقوف سلطنت  
افزوده نمایب دیوان قضا را در استحضارت آن شمع شبتان از ادوات

روز افزون بروی رقم بمنصب پروانگی کشید و علی الجوده درین وقت شمه  
از آثار انواع مطاع نسبت بمش رالیه مخزون خاطر خطیر و مکنون ضمیر منیر و نظیر  
آئینه منصب رسالت فرامین مطاع و پروانجات علیه لازم القیاس که از انصاف  
مهمات و منوطات در جانت و کفایت و مقبل ان در مستمدی خبر و پیشتر  
روشن ضمیر که صحایف ایم و الهی او بر قوم محمد و معالی دهند اما در فتنه  
غالی مریخ و مشون تواند بود و بدو مغضوب فرمودیم تا بجا بجز درین مدت متعادی من  
حیث الاکتفاست تعالی از عمده اصول مناظم سلطنت و فروع مصالح مملکت تقصیر  
نموده با اتفاق معتمد الخواص نظام الدین سپید حسن در شیت این مهم خطیر تبارک  
مشکور بنظر و پانیده و طایف تیغ و حسیا طمع دارند و در تیسرین رسالت  
علیه و ابرار پروانجات جلیله بسی بر بهشت امثال فرموده بلیغ ما انزل الیک  
دقیقه از لوازم تحفظ و انضباط فرد نکند سپیل حکمان علی سپیل تحقیق  
انکه این عارف جلیله را بایر الطاف که بمعتمدان خاصش را لیهما خصوص  
مضاف نیست در تمامی امور مالی و ملکی و مهمات شرعی پروانجات ایشان را موقوف  
به و معمول علیه شایسته و قدم در جاده متابعت استوار داشته از اقدارم بر  
انحراف انحراف لازم دهند

فرزندان کامکار و امرای سعادتیار و دیوان علی و  
متصدیان اشغال و مباشران امور اصابت اشیا احسن احوالهم بنهند  
که چون مقتضی فواید انا امدایم کم کم بکمی محبت همایون بر اشاعت آثار خیرات  
و حسنات مقصود گشته و قلع و قمع مبانی حیث و تعدی از جسیع رعایا



که در این احوال انداخته اند از عدالت ابدی میگردانند و از جمل و در خلال  
 این احوال در پیش محمد نام شخصی را نیز برضی رسانیده بر بعضی ایامی محکم  
 خواجیه مغفرت مآب مجد الدین محمد چون فلان و فلان طرح تقریر انداخت  
 محصل آنکه از جهات خواجیه مشایخ مبلغهای کلی بطریق امانت در خاندان  
 بوده و اولاً امرای عظام با پستکشاف آن جهات اشارت نمودند و ثانیاً  
 فرزند ارجمند پشاد تیار منظور نظریات آفریدگار مغز پالیده و الدین  
 و الدین منظور حسین بهادر الباقی استکمالی فی ظلال الدوله السلطانیه تحقیق  
 حقیقت این صورت التفات تمام بظهور آورده و بعد از آن ملاحظه آنکه عیاداً با  
 صورتی که من المبدأ الی النایه جوایع خیر آفتاب تاثیر پادشاهانه  
 از تجویر مثل این صورت منفرد و منحرف می بوده وقوع نیاید نظر محرم  
 پدید رنج بر ساحت پرپیش آن مهم انداخته غایت امانت و دیانت  
 چنانکه قاعده مستمره زمان دولت قاهره است ظاهر فرمودیم و الحق بعد از  
 تحقیق مقدمات آن بالهام همگانی در خاطر محایون سلطانی جهان  
 گشت که آن شخص منفرد برضی و طبعی که اذعان جماعت داشته بنسب ایشان  
 کذب و افترا بظهور آورده اکنون توفیق سبحانی رقم بخشش بر صفحه احوال  
 انجاعت کشیده حکم مطاع لازم التبع از ادانی داشتیم که بسبب آن جهت  
 لا واقع میگوید و متعرض انجاعت نگردد و این ترا دین باب از مرفوع  
 طلب و طمع معاف و مسلم و نه مندرست حاکم محایون علم نموده اند  
 فرمان واجب الادغان تجا و زینبند

اصول شجره کیانی و فروغ دودخسروانی  
 از بهادران ابجد پشاد تیار و فرزند آن جوایح بر خوردار و ارکان دولت  
 قاهره و اعیان حضرت زاهره و مشایخ نقباء عظام و جاهل علماء اعلام و عامه  
 متوطنه موطن و کافه سکنه مسکن از افراد طوایف اعم و اصناف ترک و عرب  
 و غیر بنده که چون قوام دین و دولت و نظام مملکت موقوف بر آنکه طرح  
 انظار خسر و ان کامکار تحصیل کمالات صوری و حسنی و در یافت پشاد  
 دینی و دنیوی باشد و بی شبهه کمال حقیقی و سعادت تقیسی آن تواند بود  
 که ابرار الا باید باند و مجرم حوادث و عود و نوازل عرصه فنا و زوال نگردد  
 چون نقاد و کرم جیل و دوام ثواب جزیل که لسان نبوت بدعا و وجوب بی پایان  
 صدق فی الاخرین استعدای آن نموده لاجرم ممت پادشاهانه جهان اقتضای  
 که ابواب ضیافت خانه خیرات و مدافعت آباد مبرات مفتوح بوده و خدای  
 اکا و نعمای صدقات فرق فرقه سالی از مبادی فیض و چنان با غر و طبقات  
 انسان و اصل و متو اصل باشد بنا بران از اطیب اموال خود جبهه و طلب  
 و در اوت از باب استحقاق الطاک و عتق رانی که مسلسل بر یک از مضمون  
 وقف نامجه سالون پستاد میکند بر بیت المغفره و الدغفران مآب و روضه  
 السیر و در المده رضوان مال و زواید عالیه موسوم بخت آباد که از  
 مستحبات معارست عالی بنیاد است و وقف فرموده ایم و زمان تولیت شرعی  
 آن موقوفات را بقبضه اقدار و جوزه خست یار صاحب اعظم اقتضای نظم  
 الوزرا خواجیه قوام الدین نظام الملک که محاله از کمال دیانت و امانت و نصابت



و درایت او مسلک اوضاع دولت را قوتی مجدد و نظامی مومکد بطور رسید  
بکفایت اصلح و انکی از کور اولاد او باز و اویم سپل بکنان انکه خواجه شاد را  
من حیث الانفراد و الکسب استقلال متولی علی الاطلاق و مقصدی باستحقاق تولیت آن موقوف  
و تمثیت آن مهمات دانسته در تمام قضایا کلی جزو می مراجعت بود و از هر یک  
و از منحنی و صواب دید او که هر اینست متضمن صلاح و فلاح دولت دنیا و آخرت خواهد بود  
تجارت و جاز نذرند خواجه شاد را لیه نیز باید که چنانچه از عزم صیانت و داندشوری  
و مرکب است و کارگذاری او متوقع و منتظر است در معموری و آبادانی آن موقوف  
و مبانی شروط بیکی و دیانت و میثاقی مبدول و معمول دارد که عند الحاق و الحاق  
رضی و پس حسن باشد حق التولیه بر سورهی که در وقت نا محیا میطور است حسن  
الشرع تعرف نماید

توایم سر بر پست و جهان بینی و دعایم سبب خلافت و کنوینت  
از برادر خورشید جبین مشتری خاصیت و فرزندان جمشید آسن قریبیت و امراء  
دولت روز افزون و صد و شرح الصدور تبیه نمایون و وزیرای صایب رای حمید  
خبرت و نواب انجمن ارادی رفیع منزلت و منشیان مناشی جهان طاع و منشیان  
مراعاتی سپر ارتقاء با مش هر نقباء و شریف النسب و جابری علای بی الحسب و اعیان  
حدود و واقف رود اصول قری و امصار اصلح السد احوالهم و ارجح باختر السعاده  
الانیم بنهند که چون از دیوان موهبت الکی پر و انچه عنایت و مرحمت مہستی می  
منشور خلافت و جهان داری با طفره ای غرای انا چونک خلیفه فی الارض مویج  
گشته درایت تسلط و کامکاری مایه استیاری و ما انصر الاعضاء از سطح ملک دولت  
کامل

گذشته از آسمان نظر اشرف که مشرف ممالک غیب است ممواره ضبط مقدمات  
دولت و دارایی مهمات مملکت نصب العین خاطر انور داشته جوایع منسیر  
منیر سلطان متوجه است که از تقلد امور ملکی که از عظیم اکمال و جلال مہمات  
مال تواند بود بقصد کفایت و عمدہ درایت ارباب استحقاق منوط و موط  
کرد و چون خواجه اصف رتبت بر یکی نب و پستور دیوان الممالک حسن تمام  
الدین نظام المملکت متعادی و دخل دولت ابدی الاتصال بقدر تم نصب  
وزارت عالی سرافراز بوده در اقدام فنیصل فصول مهمات دیوانی و ممالک  
سلطانی بدینصفا نموده انتر کار دانی او در نظر سمت مستحسن است و دلپذیر  
و صورت کارگذاری او بر ستور نقوش عمل در یکین خاطر جایگزین در خلال این  
احوال شمه از آثار انوار صبط کعب که نسبت بخواجه شاد را لیه مخزون خاطر  
خطیر و مکنون ضمیر منیر است بطور آمده منصب شریف اشرف دیوان  
اعلاء اللہ عالی بجانب تعمد و استقام او سمت تفویض و شرف اختصا  
یافت سپل بکنان از ارباب اقامت و پگون در منظم ممالک رنج مکن  
انکه من بعد خواجه شاد را لیه معتمد علیہ را من حیث الکسب استقلال و الانفراد مشرف  
دیوان اعلی دانسته مرتبه رفت انتظام او را بین الامراء و الوزراء معتبر دانند  
و تمامت مهمات سلطانی و صادرات و واردات امور دیوانی بحضور  
و شعور او ساخت و پرده خسته مصلحت و صواب دید او را من حسن  
و المہمات مشر و موزن نشنا پند خواجه شاد را لیه نیز باید که بر مقتضی قوت  
حد پس در کار فرستی که در حجت منظور است بر خفا یا و خبا یا احوال او



و قوف و اطلاع یافتند شرائط تيقظ و احتیاط بنوعی مرعی و مپسک  
 دارد که از اصابت رای و روشش خاصه مشکلی کشای و اسباب چنانچه  
 و جبا نبانی و امداد کامکاری و کار دانی قوام دیگر کرد و نظام پیشتر  
 پذیرد زان سان که یافت ملک نظام از نظام ملک  
 از برادر فریب قدر سعاد تیار و فرزندان جوانخت بر خور دارد و اذکار است  
 قاهره داعیان حضرت زاهره با اعلام مپسک و اثرات مپسک از  
 سادات عظام و علماء کرام و مشایخ اعیان و حکام بلاد و حفظ عباد و سکنه  
 ساکن و میوطنه موطن از هدایت خاور تا نهایت باختر بدینند که از مبادی  
 رب قدر آگوستی من الملک الی الغایه مکی است سعادتی که سعاد  
 بساط امن و امان در بسط محمد بشد و قانون عدالت و دوستی در میان  
 طبقات خلایق که دایع بدایع حضرت خالق اند مقرر و مود که در وجود نظام  
 اسباب آن مقصود بی اصابت رای و زرای محکمت آوای که پر تو درایت بر  
 ساحت کفایت انداخته بقدم تيقظ و بهیمنندی منازل و مراحل عدالت  
 پروری رسانند سیر معنی مبدء و از تقریر السند و انواه بمبامع شعور و اندیشه  
 پیوسته بود که دستور آصفی حسب بر یکی نسب موتمن الدوله الشکلیه  
 اعضا و محکمه الی تائیسر خواج نظام الملک را من جمیع الوجوه قابلیت  
 نوازش و استحقاق مرتب نظام و لایح است بنا علی هذا از روی غایت  
 منصب عالی تقدم و زرای صاحب خبرت کافی کفایت و اوزاری دانسته

مجلس دوم شرفه اوله

و نظام مل و عقد جمیع مهمات مالی محاکم تقضه است و حوزه نخت بسیار ادا باز  
 که انشته و متقارن انقضای مدت مذکور که در ظل غایت روز افزون بمباشرت  
 رسوم شغال دیوانی طریقه سلامت و استقامت را مقرر بوده و اکثر دفعات خطیر  
 و محاسن جلیل و حقیر بر مقتضای رای و رویت صایب تشیت می داده و بعضی از اهل  
 عرض فی قلوبهم مرض مجاری احوال او را در کسوة نامرضی جلوه عرض دادند تا بحکم ضابطه  
 فرماندهی در مرض خطاب آمد و چون بر تو شو بر سلطنت بر ساحت استکشاف  
 اوضاع او افتاد بر ابراست ذمه او از سخنان واهی مفید دان بوضع پورت دیگر  
 باره او را بتجدید حسن تفقده و نوازش مستطیر و مپسک کردن اندیشه دست  
 تصدی او را بر پستور بیشتر در قبض بسط امور دیوانی قوی و مطلق فرمودیم و بعد از  
 مدت چند سال که در عمل مشکلات امور و کشف مفضلات احوال بدینسان  
 چنانکه با صابت رای محکمت ارای اسباب دولت قوام تمام و نظام بر اقامت  
 بزبان صیانت از شروع در ان مهمات طریق استغفار می سپرد و چون کمال عطف  
 سیکاش مل احوال اومی بود عنان غایت بصورت ارتقای بدرجه اشرف  
 دیوان که در اسطه العقد مراتب امر او در زرای زمان است مصروف کرده ایم  
 و پایه قدر او را با مضاعف اوضاع سنوات سابق رسانیدیم چنانکه در تمامت  
 امور و جمیع جهات موقوف به علی الاطلاق و مستند علیه باستحقاق باشد  
 و با آنکه چندیگاه در ان کار شکر شروع نموده در روزنامه معاملات او مجمل و مفصلا  
 حرفی با جزئیات که محار عقبی آنرا قلم لا محری را ندو دیگر باره بر مقتضای رعایت شرایط  
 احتیاط که لا محاله احاطه تمام تمامت جزایات خاص و عام در حیر امکان نمی آید



اعراض جهت نسبت مناسب می دید تا درین وقت بر مراقبت حقوق خدمات نشسته  
اورا در تعمیر مهمات سلطانی مخیر فرمودم و او پیشین منقطات دولت را که مستیج  
نیست مشایب اکثرت تواند بود خست یا نموده متعبد شد و فرمان مطاع بر حسب اقتضا  
تبعاد انجامید که دستور اعظم شاه را الیه بعد الیوم نسق زراعت و عمارت ممالک  
خراسان نموده دانه عمل مصالح در کشت زار صدق نیت پرورش و دپ تا تقاضای  
انامی و امال از طرفین دولت و اقبال و فضل کرامت و انضال مالا مال گردد و بسط  
احوال نخست مال موقوفات و مسبلات میالون از عمارات و صنایع و مستطیات  
که با باب البر و تقاع غیر خاص و تعلق اختصاص گرفته بروی با قیامت رساند که در افاضت  
و حسنات سلطانی تصور فتوری ساخت مکرر و در سلسله عطایای پدید نیل و نظم و عارف  
پایان و باطل و انصرام پیوندد و منافع و فواید آن چنانچه مطیع نظر میالون است تباری  
روزگار استوار یا بد و سی مشکوره و جهد مستطاع در صورت غوزری متظلم و در آنجا  
بتقدم رسانیده کفایت مهمات و تحقق مبدیات ایشان بر مقتضی عدالت انصاف  
واجب و لازم دانند و در همه وقت آنچه تواند محکم عدالت سلطانی قطع و فصل  
مقطعات مهمات و جزئیات امور ایشان پی به انصاف و همراه جانب بطور پند  
و آنچه واجب العرض دانند و محل مناسب معروض داشته جواب بصواب حاصل  
گرداند چنانچه وسیله مزید رفاهیت غلایق و جمعیت و آبادانی ممالک گردد و در آنجا  
مرسومات و مقرریات طوایف خواران درگاه عالی محدوده بوده بر چنین نحوه  
از دیوان عالی گرفته بصاحب توجیه سپارد تا بهیچ صورت تنقیص و تعلق بر انجام  
مهام که از ضروریات انتظام دولت خیر الانجام است راه نیابد و برضا و استرضای

مملکت

مکملان از ترک تا نزدیک و دور نزدیک اقتران یابد و اشک در میسبی که بتوقع متع  
میالون متوشح و مقرون خواهد گشت بمهر خود رسانیده در تمامت پروانجات دیوان  
بر حسب استغنی خود معاف باشد سبیل از باب اقامت و سکون در  
دولت از آنروز که آنکه ضبط و ربط مهمات مذکوره من حیث استقلال البعده  
و اسامی و دستور اعظم شاه را الیه دهند و محکم را در آن مجال خلاف نمایند  
و سایر اشغال که تعلق به تمام صدور و عظام و وزرای کرام و زمره بخشیان و غیرهم  
داشته باشند بقدر مقدور امداد و معاونت نماید مقرر است که اگر قصوری در  
کفایت آن امور ظاهر گردد رجوع خطاب کن مخصوص احوال همان جماعت  
باشد از جواب بر بنحله مقرر دارند

و ما خلوص ارادت  
و مواد از وی و خصوص عبودیت جان سپاری او را که بظاهر و باطن در جبهه توباع  
و موافق مره بر ادلی و کره بعد انصرامی کالبدی فی الاشتمار و التمسک نصف  
النهان بود منظور نظر انتفاع داشته صرف عنان غایت مراعات حق و کفایت  
و مکافات خدمتکاری او واجب و لازم می دیدیم و منصب امارت دیوان عالی  
اعلاهی عالی به تمام او مفضول گردانیدیم تا بفضیلت نسق دولت و دارائی  
از راحت دایره مملکت بزی قیام نماید که عرصه بسط بصیت کارگزاری  
او متوشح و متشوق گردد و در خلال این احوال رفتن شان نسب او که حسب  
شهادت جمهر مشایخ خراسان بجهانهای کرامی از سادات عظام و مشایخ  
اسلام و علما اعلام و ملوک و اعیان و امیرای کامکار و وزرای صاحب جلال و کرامت



التفتین تفصیل شرف اشخاصی مانند بزرگوار و عرض سید و سید مرتضی  
 و التفتات کشته به ثبوت پرست که هر نوع مرحمت و نوازش که در ثبوت ثبوتی  
 به نسبت حال و ارزانی داشته ایم بکمال ارادت و استحقاق بی شایسته توده  
 در محل خود بوده پس بکمال از او از طوایف اعم صنف ترک و عرب  
 و عجم انکه من پسند و پستور اعظم مشارالیه را در پیکار امرای دیوان اعلیٰ تسلیم  
 داشته در کاذبه محامات ملکی مالی مراجعت بدو از فقرضات شمار مذکور و بیایا  
 بزرگ و جالقی پسر ترک در سوانح امور محکمت بی میامین تدبیرات اصابت  
 آیین او صواب نموده استماع سخنان رسل و پناهمای الممان و صلاح بر  
 و جواب عدت توقف و کیفیت احصای ایشان مشورت او متعلق شناسند  
 عرض احوال ملکی مالی و عتبه سمایون تمهید قرار محامات و فیصل آن بی حضور  
 او موافق ضمیر شرف نموده پستور اعظم مشارالیه باید که از کمال درایت و وفور  
 فرست خود علی الدوله انصاف و در بطمحامات ملکی و مالی قیام نماید کفایت بر  
 مهم که متعلق بنا بر پس سلطنت تواند بود بر ذمت خود و وجبت ناخته  
 در اتصال آثار معدت بطواف آن بر موجب اصدای امر بالعدل و انصاف  
 شایر بقصور و فتور جایز ندارد ما میامین مشروبات آن بر بزرگوار دولت روز افزون  
 و مسلک شسته طبقات خلایق شاهان و کاذبه محاکم آبادان باشد آن بزرگوار  
 تذکره فخر بنیاد استخالی ری پسر پهلای

زمره خاندان سلطنت و فرقه دولتی  
 خلافت و اصول شجره کیانی و فروع و خصله وانی از برادران اجله سعادت

و فرزندان اعزّه الحسبه و امرای خفوقین نصرت مال و ارکان دولت امدی اتصال  
 و صدور صدرتین و وزیرای کفایت یکین و در باب مراتب و درجات و اصحاب  
 توکلات و مزارجات با اعلام پیک و انشرف محاکم از جایز نقیضات پنج و علما  
 سکینه میکن و مستوفی مواعیل و عاده رعایا و کافه برایا بدینند که چون کسی مشکو  
 خسران با صفا رسول در ماندگان حرف نمودن و جمیع طایفه پادشاهان  
 در انجام مامول بر در ماندگان تقدیم نمودن از موجهات دوام دولت مقتضیات  
 از دیاد مواد رفت دنیا و آخرت است قال النبی علیه السلام من اعطاه الله سلطه  
 مملکت علی عباد الله ثم عدل علیهم و اعدل الله الی عمره و اذا الصف ضعیف من  
 تویر قوی اندکی سلطانی پادشاه بر دوام تو دلیست قوی عدل از انکه بزرگوار  
 زهرم تمام عدل و اعم لاجرم رعایت مقتضای عدل داد و در باب غریبا  
 سلطان و دادخواهان واجب و لازم دانسته میکی مت سمایون متوجه و متعلق شایسته  
 که بر بسته مقدمات تفحص مواضع نظر مانده است کشف احوال فقیران و محتاجان  
 محمد کرد و در هر وقت راه دادخواه گشوده استماع سخن مستم یا فحکان قطع  
 و فصل کلیات و جزو سات امور ایشان بی بدینست و مرا عاده حاجتی بطور انجام  
 بنابر علی ذلک عمده المملکت الخاقانیه امن الدوله السلطانیه خواجه توکم الدین  
 نظام الملک که سابقا شرف استیاز و ارسای نوع کرامی در باب حقوق نصب عالم  
 و معون حسب متعالی از انست و اخوانه مشاییر وقت مبسوط جلال بود و بسنی رجعت  
 و ثبوت آن از مبادی دولت ابدی بر منافع امور ملک و ملت و مصالح ضروریات  
 دین و دولت بر وجهی که ملاحظه مصلحت مسلمانان و استعلام کفای احوال زیر دست



تواند بود می پند و می پردازد و چنانکه الیوم در موقوف میانین سلطان و قلع  
مقالید حل عقد امور سلطنت بواسطه کمال کفایت و کاروانی از مرتبه  
که مستنج اثرات دیوان بودند بدرجه رفیع امارت متصاعد گشته  
تمامت امور و کارساز طبقات جمهر است مع ذلک کمال در خلال این اوقات  
مقرر شد که متعبد پریشش داد خوانان و فریاد رسمی محتاجان و مظلومان بوده  
قطع فصل معات ایشان را بر غم ثابت و رای صایب از ذخایر موقوفات  
افزوی و حلال موقوفات دینوی دادند و از آنجمله بر صورت که عرض آن و حسب  
شنا پد حینما لقیقه الوقت بذروه عرض رسند و معتمد الدوله مشایخ  
بملاحظه مزید استیاض و استحکام که از لوازم احوال خجسته مال است و در ضبط  
در ربط آن معات خیر انجام که هر هین مستعدی قوام عالم و نظام امور دینی آدم تواند  
استدعای حضور افاضت اثر یکی از شاهزادگان نامدار و جمعی از امانت صاحب  
خبرت که در سر انجام موقوفات آن شغل خطیر نر او را این کار باشند و اجابت  
بر حسب متمسکین او حکم قضا مضای سلطان برین وجه بنفاد پوت که حسب سلطنت  
ابوت آیات اقتضای الدوله غیاث الدین سلطان احمد بن محمد که بر استی در جمیع امور  
می ارجهند و سپادتی بر دوا و دارد روز بروز در آن مجالس خیر شرف قدم ادرانی  
داشته برای شکستگی خود کفایت معات عجزه و مستضعفان اثر همت  
نظم و ریاضت و یوگای قیوم و در قضا عیاف این احوال در سر یکی از آن مجالس رفیع الله  
یکی از صد و شش شرح الصدر و قضا شریعت سمات پویشیان بخشیان با هر  
واقف و حاضر باشند و ازین و لایان پیاده روان درگاه ملک پناه جهل نودیکه

جنت نرود و کارگذاری طریق از دحام و جمعیت مسکوک دارند تا قطع معات  
و کفایت ضروریات میچ یک از داد خوانان جهان بی داد و دستم رسیدگان عالم  
کون پساد در عهده احوال و احوال نماید پس ممکن و نعمت اسد بجان لایع  
انرا نخر و البر آنکه بر حسب فرموده که از قضیه لغا حکم قضا دارد و مقرر داشته قدم از  
دایره استمال و فرمان برداری بیرون نهند تا غبار حیف تعدی از ضیافت صحیف ایام  
پسترده گردد و مقرر است که عمده الدوله مشایخ در بجات و پستکاری کرشاران و جم  
و غور رسمی داد خوانان صورت مراقبت و مسکوکاری نوعی منظور نظر است و خواهد شد  
که مرکز ایشان دست قدرت و اعتماد در امن بر زده طالع نهاد زده از روی استظهار  
و امید داری بخوای این نظم غلبه بیان که بداد خواه زودت تو میروم سوی دیوان  
الطلب کن کردند و من اسد و الاعانت و التامید

برادران سعادتیار و فرزندان بر خوردار و امر او  
در شرح منزلت و دوزرای صاحب خبرت و صد و شرح الصدر و نواب مرتفع القدر  
بنفاد عظام و علماء اسلام و مشایخ اسلام و مقصدیان اشغال و مباشران اعمال و یکسکه مسکن  
و موقوفات اموال از بدایت خاور تا نهایت باختر بدینند که چون پوسته بر افق عیانت  
آگهی و افاضت برکات هستنای منظم ادفع شریاری و مجاری احوال جهان داری با  
بر اعالی درجات و اقاصی مراتب اشغال میسر می یابد و نیز از سر ضفاف نیت و خلوص  
روی دل متوجه جبهه یار و اردات و جمع میان دولت دنیا و آخرت گردانیدن  
واجب لازم می دانیم و ابواب فتوحات بر روی رود کار خود و مفتوح میگردانیم از  
جمله نظایر بر آنکه در ولا بدایت اولم یروانا جفت حاکمان میکتی مت بر نظام امور



بازگاه پادشاه حقیقی و مستبده رسالت پناه ختمی که قبل از توبه واقفان آگاه گشته  
امالی و امان الی الله فی الله است موقوف داشته نظم و ترتیب چهارمین معاملاً  
موقوفات حرمین شریفین بیت الله الحرام و روضه ضریه حضرت رسالت  
صلی الله علیه و آله و سلم شریف النجف که بحکم ضبط الادوات اصعب من حمل اموال و ثانی  
اشغال و معطلات احوال بحسن و تمام معتمد صادق الاخلاص و دستور زاده و ثانی  
الاختصاص خواهد کال الله حرمین که بواسطه کمال استعداد و اهل ذاتی و مکتبی در قوف  
همایون بر وجه احسن درجه قرب و خصوصیت یافته معوض گردانیدیم تا جانچه از  
ضمیر خیر او نرزد و تفسیر و ترویج رقبات رایت استکشاف و استعلام کلیات  
و حرمان آن سخی مشکور نظر آورده همه الامطان لبس و شیشه موافق خلط  
و التباس منتهی گرداند و در عزل نصب ضابطان مهمات و کارگران معاملاً  
مستقل بود و محاکم از صدر عظام و غیر ایشان هیچ بانه در آن مرکز داخل ننمایند  
و مثالیان حرمین کریمین نژاد هم امدهالی کرامه در جمیع احوال رجوع با ثبات و  
استقرار او نموده عرض حاجات رافع ملتمسات خود بواسطه اهتمام او  
مقرن شناسند و صرف محصولات آن موقوفات بمصارف استحقاق  
موقوف بنفاذ حکم مطاع علی الاطلاق دانند پس ممکنان عموماً و خصوصاً امکان  
منصب شریف را من حیث الاستقلال بی مشارکت غیری بعهده مستحکم  
مخصوص شناسند و در جمیع قضایای کلیه و جزو بمر اجبت با و ام و نواهی او و مقرر  
شمارند که محاله عقد علی از امالی بی اصابت رای او و در یکجا جواز انشغال نخواهد یافت  
و طیفه معتمد مثالیان نیز جمیع ضمیر بتمسید این قواعد موقوف داشته بصدور

منشخ و قبله من مساعی جلیل و ما ترخصیه بتقدیم رساند و میامن تولیت سبحانی  
آمار کفایت و کاروانی در نظر همایون که مشرف ملک غیب است ظاهر و کشف  
گرداند  
و در آن نظر فرمود که شورش و دلاوران صف شکن غیر دزدی امار و رزم آزمایان خصم  
تج گذار نیست که چون با سحر فوق دولت روزافزون با از اوج طغیانه برآمده ماه و جم  
اطلاقم نسخ انجام آید این صنف صفوف رزم آزمایان هر مقام است و تا هر سحر  
القبالی ای الاتصال با سایه بلند پای جبر است بر ساحت حدود و جهان انداختن  
بخت کلام ارادت نبردند کان فیروز دزدی فرجام است التفات خاطر دریا متعلق  
بکنیل و نیکین حمود نصرت آیین تربت سبب صلاح و حکیم و سایر وجه و جهات خاص  
که بر طبق صلاح دولت قاسره بنمایش آرایش سپاه جهانگیر گیتی پناه سمت اختصاص  
دارد معروف و معروف می باشد و چون متحدان خاص و عمده اهل الاختصاص خواهد شد  
المرید الملک ارشاد و اکت با بجزیه نجات و جلالت مخصوص بوده در مدد وقت با دزدی  
شجاعت و دلاوری نیروی کفایت و کارگر داری و بمشال زمان لازم الادعایان  
نموده در تقدیم خدمات بندگانه کوششهای مردانه میسجاید و بر ناموراد مومنین الدوله  
خواج نظام الملک عمر تا و قرتها و تقدیم می پسیم خدمات شایسته بروی که تیر اندیشه  
از کان کان محک احصای آن شوند رسید قیام بود و ام از مقام وزارت سکنتان  
بر وجه امارت و مسان ترک رسید متعارف این احوال عنان حل و عقد مهمات و کفایت  
چنانچه همایون که از منطقات امور جلالت روز افزون نشانه سهم ارادت و عتبات  
خیر و ان همایون تواند بود و بقصد اهتمام و خیرت یار او باز وادیم مقرر انگار

شهر حاکم الله



ضبط و ربط برای مصالح آن محمد کرد نهید و تصدیق آن اعمال آن خطیر را در هر  
حمایت خود از حد و ثروت خود و قصور و تقصیر حصص پیشدست میسر میسر  
از افراد طوایف اعم و همساف ترک عرب و عجم آنکه معتاد از ارضش را ندیده و باطل  
دارد و حکام امور مذکوره بایستقلال شناسند و در تمام قضایای کلیه و جزیه و تعلق  
اختصاص بدین محل شرف دارد و مراد و علانیه مر اجبت با و امر و توانی او واجب و لازم  
داشتن از مقتضای فواید اشارت و استصواب او که هر یک موافق مصلحت  
بود و تجاوز ننماید  
صدور فرامین غیر کسین سلطانیه پیش  
عبدلحمید در شرف مقام صدر منشرح الصدر و مصلحان اوقاف رفیع القدر

صدور کتاب محیف علم و عمل فیصل متعاله خالی از شوائب خلل مضمون کلام نجسته و جا  
فرین برادر اعدان بهدیه شرح صدره لایسلاست که صدور و صدور نشینان بشکاه  
صدارت را در باب استیفاء و اگر جمیل و استیفاءی اجر جزیل از اوقاف قضای  
آسمانی محمد صل البرهان و امیر القضاة بالحق میرسد فلند از چون قاضی الحاجات رفیع الدرجات  
قدس سلطان و بهر بهانه مثل اقبال با در محکم علیای آینه حکما و علما بتوقیع و توقیع الملک  
مرتضی و محلی و محلی نمود و ایالت خط جهان را بر ترقیه نبات نصفت و شهود و عدالت  
بجانب ماموض فرمود و لایحه اصلاح حال مرکز شرفی بوجود و حدی که جمیع آن  
پی طریق تحقیق این مطلب نمیکرد موقوف و ملاحظه احوال جمیع طوایف انام علی  
اختلاف طبقات و تفاوت درجه و درجه و درجه امور لازم سیما معترف شریف سادات  
عظام که بمقتضای قضیه اگر مو اولاد بی نظیر و اگر اعم آن شرفه کریمه میسر و حجت

جلیل علمای اسلام که بموجب الواعالم قایما بالقسط رعایت جانب آن گروه بکشور  
ممت خاص و عام مفروض و زمره ضمیمه ضمیمه شایع اسلام که انوار فتوی و کرامت  
آن طایفه شریفه از افاق آن اگر کم غنای اندک تقیم تابان و بی شایسته اشتباه نظم امور  
و انظام مقام ایشان بحیطه محاطت صدر رفیع القدر و بدین شرح الصدوق  
و مربوط است بنا علی ذلک مقارن این حوال بر مقتضای فواید اشارت که  
المراد من الصدرة کفایت این مهم خطیر بحسب برادران ازل الدار باینجا  
استقام مولانا الاعظم اقصی القضاة الاسلام فی العجم مولانا برهان الدین محمد شایع  
صدور که فنون مآثر حکمی و ادبی و مسنون خصایل موروثی و مکتبی از روز تا چنانچه  
او واضح و بواسطه رعایت رسم مواداری و جان سپاری قدیم بیانات حقوق  
خدمتگاری و طاعت گذاری جدید و محترمه خلافت روز افزون از مقربان خاص  
منتسبان طامع الاختصاص که رقیه احوال اعمال شان بایده ضراحت و عبودیت  
و منوط است محال و ثوق و عمتاد و مرتبه خصوص و اعتقاد یافتن از روی رعایت  
و نورش مفض و ماکول کشت و چون اقوال و افعال او موافق طبع همایون و افعال اعمال او  
بصلاح دولت ابدی و مقرون بمیمن توفیق الهی تعویض اختیار مقامات متوقفا  
خاصه سلطانی علاوه آن کرده نهید و مقالید حل و عقد و قبض و بطل آن شغل خطیر کفایت  
و قبض ارادت او که مشرف ابواب سر و علانیه است باینکه رشته شده تا بنجایان  
ضمیمه شمایل ضمیمه او نزد بلوازم این شغل استعمال نموده همساف اشرف  
در مراتب مناسب ممکن دارد و با انشراح صدور و انکشاف ضمیمه و تعمیر چهره و عمارت  
و خزان و معابد و فرار و مشایخ و ابطل و سایر یقین خیر و کثیر محصورات و قبض



وضبط امور بیت المال و ایام غنیمت و قیقه فروگذارند و تحقیق رقبات موقوفات را  
در حسابات واجب و انبیه دست متغلبه را از تصرف در آن کوتاه دارد و مردم این  
سپرده ملاحظه مصارف و طایف و شروط و افعان نموده نگذارند که یکس نایب  
بنیر تصرف و جوهر مصروف و در استیجاب مانی خیرات و مبرات کوشیده از هر  
استظهار هر چه قانتر بخواهد از ان اشتغال نماید و تعویض مناسب شرعیه باری استحقاق  
منظور نظر است بار داشته غیر مستحق و مستحق در مقام تعدد تکلیف ندارد و در هر حال  
حال فقر او استضعاف و مستحقان از میل و محابا محتر و محبت باشد پس  
از اصول تجربه کفایت و ترویج و در هر دو انی و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت  
ظاهره و سده عتبه بارگاه و سادات عظمی و علمای اسلام و مشایخ نام و متصدیان  
مناصب شرعیه علی الاطلاق و نه در هر جمیع مقامات که برای و ردیت است  
تعدد و ارا قوی و مطلق داشته و طایف توفیر و تقویت بجای آورند و از باب مراتب  
خود را بنصب و منصوب و بزل و اعزول و اند و نیز باید که چنانچه از نظر پندیده  
او مرد و صورت التوظیف لام و التشفیع علی خفی نقش خاتم ائمه داشته باشد شرح صدر در همه  
حال بنوعی معاش کند که در مواقع اذی و غیره فی القبر و حاصل بالی و الصدور و نوزاد عالم  
الحضیات که بعلم غایبه الایمن و با نخی الصدور مستحسن و شکوافتد و امانت عهده نماید  
و الحمد لله الایمن علیه

صدر الکتاب صحیفه کما ری و فضل الخط  
منشور بخیرت یاری محمد و ستایش پادشاهی تواند بود که خاصان درگاه خود را بحکم لقمه  
همین اکل ابراهیم الکتاب و الحکم با نواع صطیف و ممتاز و سرافراز ساخته جل شان و عظم

سلطان و درایت تجتبه است صدر رسل خواجده دنیا و دین ابوالقاسم محمد  
الایمن را بنده ملک عزت برافزخت صلی الله علیه و آله الی یوم الدین بعد برصد  
صد نشین پیشگاه علم و عمل و بدور فلکشان بارگاه خالی از شراب خل محی و محجوب نماند که  
مقاله استبعاد و کرمیل و استیغای اوج جزیل ملاحظه احوال و مر قبایل و امانت  
شریف سادات عظام و فرقه جلیله علماء اسلام و طبقه رفیع مشایخ اسلام موضح  
است بحسب سبب انشطار این امر خطیری تطریق و جوهر حقیقه و در دود صدور عظم  
منشرح الصدور که لامحه مستعدی احیاء امر اسلام بقای الخیر و مستتبع ترویج منافع  
البر تواند بود از خیر قوت بدر جفای نمی آید بنا علی ذلک کفایت این شغل خطیر کن  
است تمام زنده اصول صاحب هدایت و نقاد و فروغ دوده و صدارت و کفایت  
تدوین الاشراف بشریف مواهب رب العزیم خواجده جلال الدین قاسم بن مولانا شریف  
الایمن بن مولانا صدر الدین ابراهیم شرح الصدور که من المبداء الی الغایه عجم در خاندان  
خلافت روز افزون متعدد و متکفل و ربط این مقامات میمون بوده اند و در همه  
بخدمات شایسته اسلاف نامدار و پیلاطین خاندان بزرگوار مقیام نموده اند و  
لا محاله بنده اثر امانت و کارگذاری بر صفات مجاری حالات و اوضاع و لایح است بر کفایت  
انزال الداء بانها مفوض و ماکول گشت تا بیا من تولیت الکی برومی که از خصایل ضمیمه  
و شاعلی فرسیه او و در مشرف لوازم این امر مشرف گشته اصناف اشراف در مراتب  
منکمل دارد و با شرح صدور و انکشاف ضمیمه در تعمیر مساجد و مدارس و خانات و معابد و  
و مشاهد و در ربط و سایر رتبع خیر و کثیر محصولات وقف ضبط امور بیت المال و ایام  
و غنیمت و قیقه فروگذارند و تحقیق رقبات موقوفات از کلیات و جزئیات واجب و انبیه



دست اختیار و متعبد از تصرف در وجه جهات آن قاصر و ملکی گرداند و در احکام  
مبانی خیرات و مبرات کوشیده از سر استظهار هر چه تا متر لازم آن شستغال نماید  
و تفویض مناسب بهر باب استحقاق منظور نظر است و داشته غیر مستحق  
در مقام تقلد و تخطل ندارد و در ملاحظه حال فقر و مستحقان از میل و محابا محتر و محبت

صدر الکتاب صحیفه علم و عمل و وصل الخطاب منشرح دین و دول سپاس بقیه حسن  
پادشاهی تواند بود که فاضلان درگاه خود را با کشف مطلوب و انزاج صدر  
و تقویت از سرافراز ساخته و رایت خجسته آیت صدر و صل خواجده دنیا و  
را بکلمه علم فاضلین و مایه صبور بر مرآت ضمیر آفتاب تاثیر دهد که جام جهان  
نماست بزرگوار و عکس عزت بر افراشته صلی علی و آله و اصحابه صد و در آن  
از ترفیع و صواب و ان الطریق و الحقیقه بعد بر صدر و صدر نشین پیشگاه سیادت  
و بدر نکشتن بارگاه سعادت مخفی و محبوب مانند منشور استقبالی و کرمیل و فرمان  
استقبالی بهر جزیل شریک یاران دین و دولت روز افزون ملاحظه احوال و مرآت  
و امال معشر ترفیع سادات عظام و فرق جلیل علی اسلام و طبعه رفیع مشایخ اسلام و  
و مشیون است و تیسر سبب انظام آن امر خطیری تفرق و وجود خجسته درود  
صدر و عظیم القدر منشرح الصدور که لامحاله مستعدی احیاء مرسم بقای الخیر و مستیج  
منابع مواقع البر و تواند بود بنا علی هر کفایت این شغل ترفیع بحسب استقامت  
فرجام سیادت مکتب فضیلت اشرف مرتضی اعظم بحسب اکر م قدومه جواهر العلماء  
است و مشایخ و ائمه العظام پسید غیاث الملته و الدین محمد الحسینی الشهدی شایخ

صدره که حقوق خدا پسندیده او اثار و اکتساب در خانواده خلافت نمایان نوزاد  
نابت و معرفت تمام بر کجای جهات خاص عام از صفات حالات او واضح و لایح است  
مفوض و ماکول گشت بمیان قلیت الکی

بر صدر و صدر نشین پیشگاه علم و عمل و بدر نکشتن بارگاه  
از تروایب خل مخفی و محبوب مانند صدر الکتاب صحیفه استقبالی و کرمیل و  
احوال و مراقبت امانی و امال معشر ترفیع سادات عظام و فرق جلیل علی اسلام و  
پسید مشایخ اسلام و مشیون است و تیسر سبب انظام اسباب آن امر خطیری  
پی تفرق و وجود خجسته درود و صدر و رفیع القدر منشرح الصدور که لامحاله مستعدی  
بر جمل غنی آید و احیاء مرسم بقای الخیر و تواند بود بنا علی هر کفایت این شغل  
سادات اثر ایشان بی افزاید مولانا الفیصل الکامل محرز قضاالت بقیه منافع الفضائل  
مولانا غیاث الدین جمشید شریح الصدور که تخیل و حبس از علوم دینی و تضایل و آثار  
یقینی علاوه کمال است لب جلیل که لامحاله من طرف الاب باصول مشایخ عالم میر  
و من جانب الام فخر امرای جنود این خانواده خلافت اشکاشما می یابد جب کوی خیر  
دارد و زهر قی لب جوئی ز جمشیدین قارن گردانیده بوسیله شرف جبهات  
مسی نبی و رفت علامات موروئی و مکتبی که مستیج فنون غایت القهات  
تواند بود و قرب قرنی میگذرد که در عتبه دولت نمایان خدمات شایسته درود  
اسماء تمام و قیام بر دوام تقدیم پسانیده اثار استعداده و انوار استحقاق  
از صفات مجاری حالات او واضح و لایح است بنا علی ذلک از روی حمت  
و توفیق در خلال این احوال تقلد و تبعه منصب صدارت عالی به تمام فرخنده



مفوض و ماکول کرده نمیدیم

چون حافظان امانت نزل الکر و امانه لحاظ نمودن بخدا و قاضی محض  
و لقد آتیناکم سبعاً من المثانی و القرآن العظیم میم و بد از قرائت رب مدد آتینی ملک  
آیات پیمانت سعادت و اقبال طار از صور لغز و تحریف مصون و محفوظ داشته حفظ  
هر اسم این موهبت را بر تلاوت مصاحف ترتیب حفاط مقصود و التذین آیت  
انتخاب یتلونه حق تلاوته و قرائت کتاب خانه علمت ه من لدنا علما که بپوسته صفای  
اخلاص ایشان لغز و آیات صفاء و ربقت و جلوس طریح محلی و مزین است نزل  
مواظبت و موافقت میفرماییم که سبب رونق جوامع خیرات و دواج مجامع برتر  
میکرد از جمله شباه و نظایر آنکه مولانا الاعظم قدوة الحفاط و القرائین  
ملح الا و حافظ محمد رح که در لغز سرائی مجزای ایستی در شان اکت و بنمود اودی احباب  
البحیث مسحای حرفی از دیوان او و لا محاله در تحقیق حقایق کلام مجتبه نظام در خانه  
غدیسیان در شان سرائی چمن قرائت و تجدید و طوطیان بخشندای کلان تلاوت  
و تجوید منزلت لغز و ترفع و فضل اسم علی کثیر ممن خلقنا تفصیلاً لکن هیچ  
اندر نباشد این بیکاریت یافته باین صدارت و تقدم خطاط جامع مرآة  
فرزند سعادت قریبیت  
نور شیز صیت عیانت السلطنة و الدین محمد معصوم به و عهد و عهد لا یمنی مع  
و الخانات و امرار دولت فطره جزو منت بان رایت موقر و رود باز مره پنا  
واجب الاجال و طبقة علما و شایخ پستوده حال فرخنده کمال و مبارک شان شایخ  
سلطانی و متصدیان اعمال و کوا و اصول سکن مسکن و جمهور متولات موافقت

خافه خوارزم و اصلاح اسد ما کم و انج باخیر و السعادة اما کم نباشد که چون از دیوان  
و از بسپاده سپید البریلین علیهم السلام ببالین مثال است مثال نزل  
ان کسرتیم بختون اسد فاقبونی بنام غمخته فرجام ناموشح و محلی کشته و محبت و محبت  
بزرگداری که ربو انکشت نزلش مکن خاتم کلین و مکن رسول اسد و خاتم السبیین  
ابراهیم و ضرا نصب العین فمیریز آید و در حبیب احوال و اوقات تولا بولای نزل  
ظاهر نبوی دودمان مبارک مصطفوی علیه و آله جمعین افضل صلوات المصلین  
و لازم شناخته ملاحظ جانب شریف آن اروه عظیم الشان و اندیشه و نفا  
ریاض مرام ایشان امری مقرر و قاعده مستبر میدانیم و استقام بانظام است  
فراغ بال و انج حاج جمیع امانی و کمال غرضه از ان انج و پیل حصول مقاصد و جانی  
انسته اصول و تفارغ اتها سیما عالینا نقابت قباب امارت اشیا سلطان  
سادات جهان شکوه غیاث الحق و الدین سید مهدی خواجه دشتی مهدی اسد  
الزکیه روح بساط الروح و الیجان که لا محاله از کاک بر نقب و سادات عرب عجم کس  
ایض از بر بوساده رفیع سیادت بنشسته و از طبقه اسباط جلال مناصب و  
سیادت سیادت و الی کشور ولایت غیاث لکک غوث الاسلام مکی  
العهود هو احمد که یعنی الحق و الدین احمد الحسینی الشهور رسیدات قدس اسد السلام  
میر و طب بشاکم القدر بنفسه ابن الدین توار و رب العلی و لهم علی قم الکواکب نزل  
و چون درینو لا از ان مشر شریف عالینا بسعادت انقباب نقابت نقابت  
اعظم محبتی اشرف اعظم اکرم افتخار دست و پا کمال و سبب استقامت پیر اولاد  
سید البریلین اکبریم ابن اکبریم اکبریم نقاه شرفا محبتین انزلیین با بختسم



وخلق عظیم سید المله و الدین محمد تقی که انوار آرا آن اگر کم عند الله یکم  
از وجبات احوال او واضح و لایح است هدیایت و السید مرثی الی مرثی  
متوجه موقوف خلافت گشته و مجلس تعاریف بر بساط محالیت علی قاعده اسلام  
زمره که اوراق اعراق زاهره ایشان بار کام کل حسب نسب مع الاسی و بسی  
یافته متفرد و ممتاز و مثال واجب الامثال که با مضای فرامین سلطانین منفرد  
در باب تفویض ولایت موقوفات مزارات مبتکره خول فرقه اولی و اصول فیضیه  
الحق و الدین شیخ حکیم خواجه ربیع الحقیق و الدین سید آقا و خلف صدق او و مرثی  
و الدین سید عبد الله خواجه فاضل المدحی و علی بن انوار پسر ارجمند نامی و اکر بزرگوار و راجع  
ممالک اسلام سید عماد الدین مظفر که بکمال تقوی و نفیس مظفر و مظفر آثار رسالت و مورد  
امر از اصالت بوده التماس تجدید امضا بذره عرض رسانید بیا من تولیت  
اکی نظر اشرف که مشرف ممالک غیبت است رایحات مسول او گماشته شغل  
موقوفاتی که در ولایت کات و حسوق مزارات مذکوره و خانقاه فرد پس شتاب  
او منصوبت بجناب مرتضی اعظم مش رالیه علی سید استقلال دون الماسمه و اکثر  
تفویض فرمودیم و طیفه ممکن علی ای حال آنکه مرتضی اعظم مش رالیه را بدستور انفراد  
اسلاف در مواضع مذکوره مقصدی شروع تنسین امور دانسته آنچه براه و رسم  
این شغل متعلق بود برای زمین او منقوض داشته مباشران و مزارعان اوقاف  
لوازم اشارت این امر رجوع باشارت او نموده محصورات موقوفات مذکوره  
را بکماله و براه او جواب گویند و طیفه مرتضی اعظم مش رالیه آنکه فوای اولاد اشید  
یقصدی بوالد الحسید در تعمیر رقبات وقف و ترویج مهمات مزار و خانقاه و کمره

آن کسی چیل نظیر پاسبانند و چون حکم مطاع لازم آید تسبیح بنفاد رسانیدیم که  
بپستور زمان حضرت امیر صاحب بران که لا محاله الی حدوث الان استوار  
یافته مذکور را از مواضع موقوفات سلطانی و متوجبات دیوانی معاف و بپستور  
مقررات که بجهت اخراجات و سیلانها منع شده و اکر و مالوجبات و ملحات و منع  
و طرح متعرض نشوند و بپستور تحلیف فراموش کردند و در حدوث هیچ باب بخلاف  
دستور عمل نکنند

متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دولتی  
که چون بیا من تولیت از راه جرم جام استیلا و استقلال دولت دینی و دنیوی در  
خمس فرجام خیر و اندوخته شوکار آمده بمقتضای فوای البرکاتی مشایخ که در هر باب  
متوجه وجه ارادت زمره اقطاب میکردیم و فرقه اولاد انجاده ایشان را که بپستور  
کالات صورتی مستوی مشرف اند بواسطه حصول سعادت دارین سید انجم  
چون درین ولایت اعظم المشایخ خواجه معین الحق و الدین جامی بزرده عرض رسانید  
امر تولیت خانقاه معارف پناه مودا که واقف آن جدنا مدامت رالیه است  
در سوابق اوقات تعلق برادران رافع خواجه نور الدین عبد الرحمن خواجه نظام الدین  
لی داشته و چون خواجه عبد الرحمن دولت حمیه سپرده والد او خواجه زین العابدین  
بر سید انجم از اولاد واقف است نشان میاون گرفت که مباشر امر تولیت باشد و اکنون  
خدمت رافع دفع شده فتوی ایامه اسلام نموده که بموجب شرط واقف در زمان حمیه اولاد  
آن واقف بخواجه زین العابدین مذکور نمیرسد و تذکره مشون بخطوط مشایخ و امالی  
آن مقام خسته فرجام نیز بوض رسانید که خواجه عبد الاحد در ایام دخل خود محصور



وقف مذکور را بمصارف و جوب نرسانیده بنا علی هذا منکر شد که حکم روح  
الحق الی مکان آن شغل شریف جمع جمیع مایعین بر مقتضای فتوی علما دین علی  
سپیل الاستقلال دون المشاکره النیر خلق اختصاص شجره الولا و خواجه قطب  
الدین محمد مذکور داشته باشد و طیفه حکمان در همه حال آنکه شیخ الاسلام زاده  
مشاء الیه را بتقدیر تولیت این مقام دانسته آنچه براه و رسم آن متعلق تواند بود  
رجوع برای غیر او نمایند تا او نیز طریقه امامت دیانت میسر کند و ششما یقین  
الشرع از عهده سپهر انجام آن کار بعضی عاید و حق التولیه موهوم نبوده از محل خود  
گیرد و بی توقیر بدور رساند

برادران نامدار و فخره زندان سادات ابقا هم القبولی و قفا  
مدارج العز و العلی و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزیر آصف صوف  
و متسببان عتبه دولت با طبقات سادات عظام و علما و مشایخ لازم الکلام  
و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال شریعی بنهند که چون میامین تولیت الهی  
زده امر جوهر اسباب خلافت و پادشاهی ماعلی الدوام در یکجمله حصول انتظام تمام دارد  
و جمیع ضمیر اشرف که مشرف عالم غیب است بر استقامت و کرم جلیل و ادخار ثواب جلیل  
محصور و موقوف می باشد و کمکی است مایلون تغییر لقا و خیر و کمترین حاصل موقوفات آن ملک  
و معروف میگرد تا در وضع حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و ارباب استقامت  
شادان و در قببات اوقاف آبادان باشد چون مولانا العالم الفاضل المتوسل بحال الدین  
علیه سبکداری گناه علم و دیانت بر صفحات صحایف احوال او واضح است سابقا و  
معم اوقاف و از سلطه همراه گشته بیست و شش اشرف اما شرایط ضبط کفایت

پسائیده متعدد تعد عظیم اشغال و جلال معات بنا علی ذلک متعارفین  
حال منصب خیر تولیت موقوفات مذکور بهر سپیل استقلال به تمام اوقاف و فیض  
یافت تا تقویر و ترویج مساجد و مدارس و خانق و اربطه و سایر لقا و خیر و احیاء  
در رسم موقوفات روز بروز سعی مشکور بظهور آورده و در کمترین و تقویر منافع و ارتقاء  
و اتصال و طایف و در ارباب معات بمصارف و جوب و مصایب استیصال جبهه  
بتمکیم رسانند و طیفه مباشران و کارگذاران معات اوقاف مذکور آنکه مولانا  
در سپیل اندر او صاحب عهده این امور دانسته آنچه براه و رسم این منصب  
بکس به تمام اوقاف و موقوفات شش و خود را بتصد و بجزال و بجزال  
دانسته از مقتضای مصلحت و صواب دید که سر این موقوفات شرع شریف و مستدعی  
نقطه وقف تواند بود و مختلف جایز ندارد و تجاوز نمایند مولانا هم را را نیز باید که  
چنانچه از طریق مضمیه او مورد و بروز اگر کفایت و کار دانی بظهور آورده بر مضع  
از مواضع وقف که تواند رسید رسید قاعده میقت و هم نمندی محمد کرده اند  
و حق الطبعی عال بقدر عمل مقرر بر ذود حق التولیه و پیوستری که تا غایت متولیان  
میگردد اند از محل خود گیرد  
و عاقلقت فرمان دمان بر عهده و اوان

بر سخن و دران مجالس براجعت و قانیه پنهان  
مواقف فصاحت و بلاغت مخفی و محبوب نماید که برکت القصیده مغاظه و آثار آن  
که شاه پست مختارات دیوان مراتب حدوت و امکان واقع شده فضیلت نطق  
و شرف حکم است که مطلع وقت کمالش مصدقه آن گنیمت فی ربیب حاضر علی



فاقه بسوره من شد و تخلص بقیت بی زوالش فرموده ان المن السبیلان السحران اذ منط  
 خوار می معانی مخفت برقع کش معشوق نهانی مخفت نوری همه و نهان شود از  
 در عالم تیره که بدانی مخفت و هر چند سخن شناس بی شبهه و التباس دانند  
 که سخن را مراتب استخوان و استخوان تفاوت تمام و تفاضلی بیرون و بیرون تمام  
 جالبی بخندان تحقیقت حکم اصوات حیوانات دارد که از ایشان کیف با تفصیل  
 می یابد و بعضی در علم مرتبت و رفعت قدر برتر است که قوت بشری با وجود در  
 نطق با بیان مثل آن وفا نمی نماید و گوکان بعضی نظیر الاجرام سخن میان این طرف  
 که غایت نقصان و بهتندال و نهایت شرف و کمال است مراتب در جاست  
 از خیر شمار بیرون و فزون اقسام مختلف و انواع مسنوف که ناگون دارد و از  
 طریق مدارک حسی بنوع سلیق و طبع مستقیم در می توان یافت که از اقسام کلام  
 بکسوت نظم و رموز ذوق مزین و آراسته است طراوت و کبر و لطافت بیشتر دارد  
 که در مراعاة معاد و مساوات جمع مصاریع و ابیات باقصی الیه مبذول می  
 و قائل و قافی در قوافی و حروف روی که این سخن میگردان من الشعر حکم و کلام  
 آنکه سخن شعرا چون علم لدنی نسبتاً متعلق بتأقیق ربانی است و مستند بتعلیم استخوانی است  
 از مرتبه نسبتاً فرود تر و در شعر اتقان و عبارات اینق و استعارات دقیق و در  
 الفاظ و سبک ترکیب و معانی و حذافت ترتیب سخن و روان و بهر  
 را محل اثبات و حی منزل کمال صاحب الوحی ان الیقینی خزان مفتاح الیقین  
 الشعرا ببلبل عرشند سخن برودان بازجه مانند بدین دیگران ذاتش قدرت  
 پریشان شوند پیش و پس بر که کسب یا پس شعر آینه پیش و پس و چون از زمره

بکمال جان و دل آید

ناظم

ناظمان عر و در مظلوم که بوج پس رتبه شعر شعری رسانیده اند و در مرتبت مقصدی  
 تدریس مداوین و متوجه تالیف اشعار سخن این گشته مرتضی اعظم سخن آری عظیم و  
 اصحاب فنیسل و کمال عابد بنیان عصمت و جلال حافظه و صبر علی با مرتبه غرات  
 اشعار حلالی سید کمال الدین زلالی بکلیه تفوق و ترفع بنوعی متعلی و آراسته است  
 که در او هر چه از سر خاقانی که در حقوق و الفاظ و معانی جهان فصاحت و بلاغت نظام  
 یافته ریزه دانه است از بکار زخارف فصایل او و راجح دقایق و لطایف مشنوی  
 که از ریاض فردوسی بمقام افهام خاص و عام میرسد تملی است از لغات لطف  
 شمایل او در دو تفسیر و اندر نقطه معدوم المثال در معانی و در ششوی فربش  
 و مع ذلک درین مدت بیان مقاصد قصایدش برادرار مواجب این فاعلان  
 انظام بیرون از حیز مکتب عقول و او بام بوده و بند ترجیعات سخنان و لذت  
 در ادای لوازم هر کس شکر گذاری این دو دمان خلافت اقسام در زمان جهان  
 مائیل و خیر الکلام نموده بنابرین محض لطف مهربت آتی شالش ترویج و ترویج  
 الفصح المتکلمین موشح آمده و خلعت منقبتش بطراز اعزاز الماع الشعر المفاخرین  
 و بهای پذیرفت از سایر سخن و روان و فصل گستران برگزیده او را ممتاز و مرفه  
 گردانید هم در ریاض احوال او را بنیات افصال شامی و چپری مقصود و مروی داشته  
 لغات کلزار اعتبارش پست شعرا و راجع اسرار بر عرش شار بر بنیدیم تا مرقه راجع  
 حق گذاری او مرتب گشته شجره طیبه جهان کاهی با آب نیک می نیک نامی شایع  
 مواهب و رجب سر دانه شامی کمال او فرموده اسم ترغابی که در دفع حوادث  
 و طامات چون جزئیاتی است بر و اطلاق مودودیم سپیل بکنان از اقا رب نادر

شعرا



کامکار و امرای دولت و صدور با شصت و اصباب دیوان و حکام و داروگان  
و پستخندان سپیل و مدن و عیالات قصبات و سرخیان هشتم و شکران  
انام و متعاولان و متعاجیان دارالملک همراه و سایر محاکم محرومیت  
عن الکافات آنکه چون مشارالیه بر طریق تجار و تطرق امصار و بلدان تحف و تنوفا  
اطراف و اقطار جهان الی مایع نقل و تحویل و تفویض تبدیل نمایند قطعی و اصلاح  
و جوی از وجه بخت و کوه و پهلایان و سوغات فراحت و تفریح و زینت  
تا مقابله شرایط مبادیت بی تشویش و مضایقت تواند بود و در جمیع مراحل و  
منازل و طیفه اکرام و احترام مرتب داشته و باید محبت و ادراستهم شمارند و مثل  
دلیل و پیشوای غرایم او کرده اند از مواضع خود بیست و هفت بامن رسانند و اگر  
چیزی از جهات و متعلقات او غایب گردد یا حاضران است تمام مرتب داشته  
چهار یا این ایشا ترا حکم دلی حکم لاغ نمیکند و در جمیع امور و اوضاع مراقبت حال  
او نموده و شکر و شکایت او را در بارگاه عتبه ملک هشتم انعام شناسند

بالقدره الشاکری من ولی الحیسات والقوة الکامله العظمی من رفیع البعض فوق  
درجات زمره خاندان سلطنت و فرقه دو و دمان خلافت و اصول شجره کیانی و در  
دو و خیر و انی از برادران اجداد و تبار و فرزندان جو ایزد بخیر و در و ارکان  
دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و سپیده عتبه بارگاه و سپیده سده جهان پناه  
مسلک از مشاییر و تبار و جمیع ارباب و طبقات قضاة اسلام و مشایخ انام  
و عامه متوطنه موطن و کاذبکنه مسکن و افراد طوائف احم و صنف

نک

رک و عرب و عجم بنهند که چون حکمت با مره ملک قدیم و دیان حکیم قدر سلطان و برهان  
افتخار نموده و غرض سوده حال بیا یون مارا حکم و فضل هم علی کشیر من خلقت  
تفضیلا از سایر پادشاه و نظایر برگزیده و بر طبق مودی مودی تولی الملک  
من تبار و در میان امثال و اقربان بریادی آگاه و شکر و حکمت افزای است  
دولت رفت و آمد و سرافراز گردانیده و مثال اقبال مارا بتوقع اناجانک  
خلیفه فی الارض موشح و محی نموده و ایالت عالی عرصه عالم بحد افزا بر موجب حکم  
مانی السموات و مانی الارض جمیع بجا نبی ماموض فرموده و ان الارض بدویر شامان  
من عباد و پرستیده برافقت عنایات الهی و افاضت برکات بهت مناسط  
اوضاع شامی و ششیداری و مجاری احوال جابگیر و جهان داری مارا بر اعلی درج  
و اقامی مراتب انشاء تم سیر می باید و از لطایف کرم ربانی و نظایف نعم سبحانی  
دولت سلطنت جهان بینی مارا و وجه استقامت مشعوب پای استقامت  
و صنوف ارتقا مخیر از اسباب ثبات و اعلایان صریح مشاهد میسر و  
مرجه اسباب جهان داری و ابر خردیت دولت با بکر اندر سبب کرده اند  
و انچه اسباب جابگیری و کاربردیت از ازل بدانند و انچه نفع کرده اند  
باین نعمت قنای فحاشی بالشکر تادم النعم برای استبقای این عیالی جلیله و استیفا  
این عطای جزیل از مبادی رب قد تمیزی من الملک تا امروز حسب حسین  
کاچین الله الیک نصب العین ضمیر من ساخته ایم که باصابت رای مملکت کرای  
و سیاست تیغ طغی کشد و کثی باطامن و امان در بیاض زمین و  
زمان محمد باشد و قانون عدالت و رحمت که بر وفق فرموده بالعدل قاسم است



و الارض قوام نظام عالم باستقام آن است برادر دوام یافته و در میان طغیانات است  
که در اوج بدایع حسنیه فطرت اند مقرب گردد الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی  
لنستدی لولایان هدانا بعد چون ریاض بارگاه جهانگاه که جنبه عرضها السموات  
والارض صفت است دست بنیال اخلاص بنده کان مخلص کلین و دلخواه ان متخصص  
بحسب اقتضای و ایده حکم و لم تر دیا آرایش یافته در صحن زبرجد نام درگاه کرده  
است شباه با نوار و از بارگاه کران صافی نیت و خدمتکاران و انی طوبیت با شارت  
نصرت انما هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین زینت و زینت گرفته هر اینده  
مراعه مرا پس حقوق حق کداری حکم انما لا یضیع اجر من حسن عملا و کما کان  
موجب خدمت خدمتکاران بر حسب اهل جزا و الا حیان الله الا حیان از  
موجبات دولت روز افزون و واجبات اسباب خلافت نمایان تواند  
نمونه که میزان تجربه و معیار امتحان خلوص عقیدت و مواد اری ایشان نظاهر  
باطن در جمیع مواقع و مواطن حرمه بعد از شری کالبد در فی اکثر شمار بوده و صدق  
و جان سپاری ایشان در سوانح خدمات دولت کاشی فی نصف النهار نموده  
حون صدر رفیع القدر بدیع الشان حسب نسب مشایر حایر زمان شمس الدین  
افا محمد روز افزون که عصرها و قرون اسلاف و اشراف او دین خانواده جایون  
کا بر اعراف کا بر صله بندی در کوشش و غاشیه کجی بردوش داشته اند پوخته  
با نظار عنایت انما خسروان جمشید افتد این دو دمان بزرگوار علی تفاوت ملحوظ  
گشته در تعامت باز ندران چرخ جامه از تیغ پردانش در خون کشیده و امن  
مرآت تاب زردی مقدم جزو و حودش که سر سپاه سپاه پوش بوده اند و نیز

از پیمایشان که نوشته نشینی که رشته صبا و شمال را چاک اندیش در ان محال می نمود و او نیز  
بنفس نفیس خود که از کمال کبریت و فزانت و وفور درایت و هدایت نصب السبق از  
خردمندان دانش پرورده و در خیلان صاحب شکوه ر بوده علی الدوام بر مقتضی  
انما وجدنا ابانا علی الله و انما علی انما ر هم مقتدون اقتدا بر نسبت سپینه ابا و اجداد  
المحب و انجا و خود نموده حقیقت انه من عباده المخلصین از صفی صمیمه ناموس  
ظاهر و انوار و صفات که صفت ساکنان دارالسلام و اما من کان اصحاب الیمین و السلام  
لک من اصحاب الیمین است از هر چه در خنده اناراد با مرواحون صواب  
نظر و تخی از سادات ارباب ایتان و تحقیق اعتضاد یافته که معادنت غایت  
ازلی و سعادت سعادت لم یزلی مرکز را که قاید هدایت لحد صدق اصول  
الریا بالحق لحد خلق مسجد الحرام انشا الله المستنیر برفت مقصد عزت مطلب از  
سایرینی نوع محض که در اندیشه ابواب فتوحات بر روی روزگار خود مفتوح دیده  
علوم منزهات و ادراک دولت دنیا و آخرت مطمح نظر است سازد مرجع بوالرف  
متنوع من بین ادبیم پیدا و من خلفهم سدا بر مثال حال اصد کجالی مدینه احوال محیط  
گشته باشد قطع شود اعلی باطلایل کرده عنان قصه و ارادت بدالات و بعد علی الناس  
حج الیت و هدایت اولم یرونا جنت حواء است بصیرت با برگاه با دقت تحقیق  
و تعبیر رسالت پناه ختمی که قبله توجه کنان آگاه و کعبه الهی و امال سائر ان الله  
وفی الله است مصروف و معطوف گردانند که کار درگاه خداوند جهان دار و دوس  
در بستر فی دولت آسمانی که سبحان الذی امری بعبده لیس من المسجد الحرام الی المسجد  
الاقصی محال احرام بیت الاحرام و در خیمه ضحیه رسول علیه التحیه و السلام با فائده



بر نامة شوق بسته و سوج ارجال بر بختی استعجال نماده بسیجیل از مرضی طوب  
 بودی بجاهدت خستیا کرده صدای ضلای استبطو امضا افان لکم ما سالم بگویش  
 بهوش شنیده از وحشت جای حادثه و ابتلا بجلد آباد من دخلی کان امکار  
 و بعد میدر من یشاء الی صراط مستقیم این کار دولتت کنن تا کر اسید  
 رجاء اتق و در ثوق صادق که لطیف قدسی و جاذبه قدوسی ارشاد علی وادی این  
 بر اخر داده بکنای بگویند وصال که خلیل اخلاص در حرم اختصاص رفیع ایکن  
 آن فایز کشته واصل کرد اندنی الجهد چون مشا الله را توفیق رفیع کشته نظر التقا  
 از جمال کشف جمالی بگویند و قدم استاده و استقام در طریق حبستاد و کما  
 فصل السدیو تیز من یشاء ذوالفضل العظیم خود استیم که در سایه عنایت آفتاب  
 عاطفت و مرحمت مابینیل مقاصد خود فایز و مستعد گردد و معاطف عواطف  
 پادشاهان نسبت بجمال او در هم تراز آورده اسم ترغانی که در دفع حوادث  
 یگانی است بدو اطلاق نموده و او را هم کاب نوایش بدین رخ و صفت غریب  
 داده حکم فرمودیم که فرزندان نامدار و امرای کامکار و صدور عالمی بقدار و درای  
 صاحب خیرت و حکام و دادر و حکمان و عمال و مباشران و کوکوالان قلاع  
 و کلکتران قلاع و مستخفطان طرق و ملازمان قری و قیقا و لان و شحکان  
 و قضا جیان محاکم محروسه عموما و اولی سلطه تراه و ولایت استر اباد حصا  
 و در اسسول عنایت و تربیت و ترغان کرده عنایت و التفات و معاطف استاده  
 اصول خیرت و دین و دولت و فروغ و در ملک ملت از برادران جمشید آیین نام

فرزندان

از فرزندان خورشید چنین پیدایار القام الرقابی و قاسم مدارج العزلی  
 و امرای نصرت شعار طفر قرین و صد و منشرح الصد صد نشین و وزیرای اصف  
 صفوت جمایب تدبیر و سکبان از اسقلم روش خیر و حکام حدود و دادر حکمان  
 حوائش و اکناف و صنف طوائف احم و افراد ترک و عرب و عجم و کوکوالان  
 حصون قلاع سموره و کلکتران اماکن و بقاع مشهوره و بر خیلان حشام حشام  
 و معادلان ایام خجسته فرجام و علما و جمیع قصبات و مدن و مستخفطان  
 تأمت بمعد و روشن و شحکان سیات شعار سلطانی و زکوة جیان کار کار  
 دیوانی از بدایت خاد و تانایت با خیر بدینند که چون پاکان ساکت قضا  
 و قدر و معادلان محاکم و دیگر که از برای آرایش و آسایش جیان سدار  
 بیدای محاکمه و شب زنده داران محسوسه و محسوسه اند در سر بازار فطرت و جاری  
 بر شوم محاکمات قضا و شحکان غریب اجناس ایلان و زمان ردا و مارا بجان  
 و جان شتری و خریداری بکنند و بپوشای سود و سپهر بایر حیات کلم میگویند  
 بالغیر الا بشق الانفس از پیر فرافت خاطر سپاری ملهم قدم از مضیق اوطان  
 و از سه سبت فضای محاکم محروسه تردد و آمد شد می نمایند بپوشه ابواب  
 عرض عواطف تسوقات در هم بسته اقطار ارض و محیطها در کار و ان سپاری  
 سرانجام معانت طوائف کنده میگرد و منافع و مزایج و مزایج و مزایج و مزایج  
 خلافت روز بروز متعقبات قضای خیر و خیر من جا با بلخ فایز فایز  
 و ساعت ساعت بر موجب آیه کریمه و الله یضاعف من یشاء از مرتبه احاد  
 بجزرات و از درجه عزرات بکات و از مات بالوف و هم اجر الی تملکشی



میرسد بنا علی ذلک و داعی سمت عالی و بوارث نیت متعالی متوجه منفرد  
است که علی الدوام شجر طیب ریاض بیت المال اسباب جفاکافی باب غایت  
سکنجی نیک می باشد و ذکر جمیل و منقبت عدیل بی بدل مامعنان در اصل  
و مسادر اطراف و کثافت جهان سایر و دیگر کرد و ماطولایف صادران و داران  
بساط علی اختلاف طبقات هم در سایه رعایت و کثاف غایت پدید رخ مافان  
البال و آسوده حال روزگار گذرند و طبقات ایندگان و درندگان بسط علی  
تفاوت در جات هم در کف تربیت و پناه حمایت و تقویت بر آسوده و مستقیم  
شادان و آبادان باشند سیاه طایفه خیر آثار تجار که سیاهان کار آفاق و سیاهان  
بودی القا لیم و الطبا کشته تقاب الیالی و الایام با وجود جبر مسافت و مخالفت مس  
آفت اجناس نفیس و امنه مرغوب نقل و تحویل و معاوضه تبدیل می یابد اقتدا  
بنا بر سنیه رجال لایبهم مع و محارت عن ذکر امد و اجب دانسته در موجبات  
و اسباب رفاهیت یکینه می کن و متوطن موطن می آفرینند چون خواهد  
خواه ازاده و غطیم القدر حکما شاعر حبیب و نیب می رود کار و خواهر نظام الدین  
عبدالباقی که نظر سمت از منل جمال کمال فانی گردانیده و در مبادی احوال پیش  
از آنکه نفایس عمر عزیز او چون ذخایر اموال حلال با برز و مای جمال صرف کرد و در  
روز باز از عرض کار و بار جز نداشت و خزان سودی ندید نهایت کسب کمال تحصیل  
تاثر جذب به باب سعادت و اقبال در یکسک زمره ان امد عباد خلقه ملحق اند پس  
مخوط امد حلقه اخلاص تبسمایون در کوس و غاشیه اختصاص پایا سرگرد  
از زلفون بر دوش برهنونی تلقین اسبطو امصرا فان کم سالتم از ولایت شد و آن

متوجه و ارفاد و سر اکت است انما رخصای عقیدت از من عبادنا المخلصین از جبهه و درگاه  
اظهار و انوار و قنات کثافت سکنان و دارالسلامه و امان کان من اصحاب الکین  
از مبره و فرخنده آثار او با سر و امد میدی من لیت الی صراط مستقیم و علی الطلعه  
عت متماوی هم جان و جان و سرمایه تجارت پادشاهت راس المال کفایت امانی و امان  
دنیا و آخرت درین این مرام شناخته سالها بر خاک این در چهره سود  
سود کرد و دیگران بر زریان کرد و در خاک سود لاجرم او بکلم قلوب الملوک  
خزاین امدنی لارض او را از انبای زمان محنت ز و سرافراز فرموده خواستیم که  
از نعل مرحمت ما بدیر یافت غایت قصوی مقاصد و مرامات خود فایز و مستقیم  
کرد و محاط عوطف پادشاهانه نسبت بحال او در استرازا آورده است  
که در دفع حوادث زمان خط امانی و عزیزی است بود اطلاق فرمودیم و او را انکار  
تواضع و بدین رخصت غیبت ارزانی داشته مقرر گردانیدیم که در باب اقامت  
و یکون در اقطار ربع یکون او را شمول غایت رضای گردانیدیم و رعایت  
ما دانسته هیچ باب از و باج و تمنا و زکوة و دار و حاکم نگیرند و بخلاف رضا الیه  
سج با را دانستند و بکلفت تکلیف پرامن خریداری او نکردند و بعدت سوغات  
و سیاهانه در پیشکش و در مشانه متعرض حال او نشوند و هیچ وجهی از جوده و حتی از جفا  
در حوالات و تحولات دیوانی و اقراجات و عوارضات سلطانی طبعی و توقیعی نکنند  
و بهانه کار گذاری و شقاق راه داری سبک تفرقه در راه او ننهند و طریقه  
اعزاز و اگر ارام او پس لک داشته دار و حاکم مواضع و ششکان مصداق در مواد  
از منازل مخوفه بیدرقه وانی که نهید و معنان سیارات با من رسانند و اگر تعلیل



و کثیر چیزی از اموال و جنات او غایب کرد و غایت مهمت با حضار آن متعلق  
داشت متقص حال منقص آمل او نباشند جماعت ایشان و خوشبین و یا چنان  
غیر هم چهار پایان اورا بسج طریق لاغ نمیکند و مشک و مسکایت اورا مشهور و موثر  
شناسند و این عارف عظیم القدر را در باره بشر ف مخلوق و دوام مقرر  
داشت پسند پسند پروا بخود نشان مجدد محتاج نمودند و بکلمه  
پسند اسد تحویلا نشوایند و قهر باصول قواعد ان راه ندانند و چون توفیق  
و قیام اشرف اعلی موشح و محلی گردد استماده نمایند

چون در بازار ملک تقدست اسما  
فواج تسلیم عطایات عظیم با کلام قضیه مرضیه هر ملک ماکر  
یتقصی بر شام پست نشان رواج استبشار هر دم نافه مشک تارکش  
و رواج عظیم غنیر بر عطر آمیز کرامت و مکرمت عظیم بمقتضی فواج لاغ و من  
المسک ان نفوح باستشفاق نسایم پیرو جان نفحات کلبه عطار  
لحظه غالیه پاسبانی نماید و لاحماله مرد باید که بتواند برد و روزه عالم پراز نسایم  
ان اسد فی ایام دمر کم نفحات الا فخر ضوا الهما هر کینه جمعی که شامه خلوص عقیدت  
و طیب اخلاق ایشان خود مثال بر آتش امتحان در روزین و میسند با  
و سالها چون آهوان خشن در جارسوی محسرای حق کداری سر و کشته در  
خطا ننهاده باشند بجز غایت و التفات از سایر مثال و اتران نرف  
اختصاص و استیاز نمایند و در سایه آفتاب تربیت و رحمت براتب بلند  
و منازل پسند پسند چون مفر الا مثل خواجهر فیم الدین مشک و شاد

نمایند که در حق مصدوقه و رفع بوضو کم بعض درجات اعتبار او در امری استوار  
ترق نموده و محله دکان سوسه و قود تحت ایوان مسود و سپود اقراران یافته و در روی  
نفیای بازار روزگار منظر دلگد و عرفه روح انداز که نایم نگار خانهای چین و غیرت  
کا نشانهای روی زمین است ابراع و اختراع کرده بوی خوش عطار جبارا بگر  
انفاس خوشش کون و مکان را گرفت از شش جنت زمین جو بران گشت  
بلا شد و غایت آما را گرفت

زمان عالی بصدر پرست بنام نامی جبهه بکام و میسند  
اشغال و محامات که شامه خلوص عقیدت و طیب اخلاق ایشان خود مثال بر آتش  
امتحان در روزین و در میدان است نشان بهایون نویسد بر نیوجیب که چون در  
بازار ملک تسلیم جل جنات جلالت عن شرایب الشهاب جمال اشهب حی عطیات  
عظیم با فواج عطایات که بر شام پست نشان رواج استبشار هر دم نافه  
مشک تارکشاید جلوه غایش می یابد و پروا آنا عطر فرو پس فاضل  
عظیم با فواج عظیم غنیر بر عطر آمیز کرامت و مکرمت عظیم بمقتضی فواج لاغ و من  
استرو جان نفحات کلبه عطار غالیه پاسبانی نماید بر ساحت احوال بکنان می  
در تفاعف این اوقات بمقتضای ان کینه دهر کم نفحات زبده اش شهاب  
جمال الدین اشهب که پیوسته شام جان بوی خوشش ثنای جوی موعظه دارد  
و شام جهان بر ایچ مشک و عاکوسی معنیر بر زده عرض رسپانید که در سر بازار ملک  
همراه بر جانب جنوب در باب شهر کیکر دکان معمور آبادان از خالصات  
سلطانی در حیطه تصرف اوست که بهادی ایام مکن زمان حیوة او بوده



و منتهای محنت او آنکه بعد از حلول قضای نیز بر آنچه غایت سلطانی مدفن بود  
او کرد و چون وضع قبر در ادافه خالصه از حلیه حلیت و جواز عاریت بستان عت  
التماس نمود که آن موضع خاصیت تقاضیه الشریعیه در حیطه متمسکات او مدبر  
کرد و تا ادجیات خود را بر آنجا وقف شرعی نموده روز بروز از خالص آن بیت  
تطیب مرقه مطهر سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات خود و عنان  
بر بحر فراغت دنیا نهند طرفه عطاری دریا نهند لوی خوش از خاک  
پایش تا ابد بجا حفظ ترویج روح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حکم  
مطاع ما کائناتش او نافرستد که وکیل مایون عالی و پافل مکرر دکان مذکور  
را مع سایر مایهات بنگ بزم تقاضی شریعت پضا تمسک او بوده بشکل سحر  
موقوف بود که در نهند باشت رایه مکنون ضمیر منور خود را که منصف ساعت آثار خیر  
خواهد بود از حیرت و ت بر جبهه فضل رسانیده عربی از عارفان مشایخ  
استنشاق موی صدای اصحاب صدق و ایمان و عطری پای مشام ارباب  
تصدیق و ادغان کرده و برکات آثار آن خیر باقی در طبله مشروبات روز افزون مدرف  
ماند پروانچه رسیده بهشت

زمره خاندان سلطنت و فرقه دو مان خلافت و اصول  
شجره کیانی و فروغ و در خسروانی از برادران دولت مند سعادت یار و فرزندان حوا  
بر خود دار و اعراض طفره شعار نفرت قرین و صد و منشرح الصدر صدر نشین و امجاء  
دیوان اعلیٰ و نواب مجلس سپه اشیا و سپه گشته بارگاه و سده سده جهان  
با اعلام پالک مشهوره و اعیان مالک معنوره از نقباء و حالات کتب و علماء

فصلت انساب و طبقات قضای اسلام و محاشرت مشایخ انام و اهلای مراتب  
و امرای نوامات و مزارجات و ضابطان بحرس و حرم و حارسان شوره و صد  
و مقصدیان امور توره و یار و غلامان کریم و دارالملک دارد و در خیال  
احشام صحوات و مباشران کفایت مہمت و عامه متوطنان موطن و کادیکه  
مپاکن و افراد طوائف اعم و صنف ترک عرب و عجم از بدایت خا و تا  
نهایت باختر نهند که چون حکمت با مره ملک قدیم و دیان حکیم قدر سلطان  
و بر برانه اقتضا فرموده محضر مایون ما را بیکم و لقا اختر نام علی العالمین از سبزه  
و نظایر برگزید و بر طبق منطوق و لقا فضل کم علی کثر ممن خلقنا نقضیلا در میان  
و اتران بزیادتی آثار شوکت و شمت و افزونی اسباب دولت و بخت ممتاز و مزار  
گردنید و مثال اقبال را با توفیق و قیام اناجل ملک خلیفه فی الارض موشع و محلی نمود و ایما  
عالی عنده عالم بخیر با بر موجب و تخرک ما فی السموات و ما فی الارض جمیع بجانب  
منظوف فرمود هر چه اسباب جهان داری و امر ضرورت دولت ما را بیکم  
میس کرده اند ما نیز مقتضی خواهی باش که تودم النعم برای استیفا ی اس هر ایا  
جمیل و استیفا ی این عطایای جلیل از مبادی رب قدیستی من الملک تا امروز  
بر حسب احسن کما حسن الله الیک نصب البین ضمیر میز ساخته ایم که با صابت  
رای ملکات آرای و سیات تیغ طفره غای کشور کشی بساط امن و امان در خط  
زمین و زمان محمد باشد و طبقات خفای مہتمسان می که و اربع صنایع و نظر  
اکی اند علی اختلاف مراتب در سایه آفتاب عنایت و ترتیب با با علی ذره و حضور  
و رفاهیت و اقصی مراتب فراغت و جمعیت بر بسند خصوصاً طایفه نخبه آثار



شجر که در سبک ان الله تعالی عبادا خلقهم لمنافع انما پس شرف انتظام یافته اند که  
 هو الله عز وجل فی البر والبحر طریق علی مسافت بر دست افت بحر اجتهاد آسایش  
 جهان و آرایش جهان پدید آورده اند و پرستیده بر این افشانه و نایس  
 اجناس پس بگویند بالقیه الاشیء الانفس بلا خط انتفاع و استماع کاذب ناس در حد  
 و اطراف ممالک و ملک نقل و تحویل و معاوضه و تبدیل می نمایند و شتر  
 بازاری وجود و معالجان جبات چهار سوی ایجاد ظرایف و پیسوقات و تحف  
 و تکلفات ایشان را بدو وجه رایج و رغبت و نفوذ خالص ارادت خریدار گشته در  
 زینت کمال قبول و کفایت جمال تحمل می افزایند و چون از میان زمره رجال لاتیمیم  
 تجار و ملا معین ذکر انداخته راجع به سیاح البراری و سیاح البحار خواه کمال  
 الدین محمود که کمال خصال محمودی چون بخت ناقب صاحب طالع مسعود است  
 حصول امانی و امان در اریس المال پیچاد و مزیت و جهانی در آن داشته که از  
 اقتضای ممالک مصر و روم با وجود بعد مسافت معلوم به سمری بخت مساعد متوجه  
 تنگنا و خراسان که قبله کاهن دید جهان است گشته روی اخلاص و وجه اختصاص  
 بر خاک استخوان دولت ایشان ماساید و منزلت انتظام در سبک بندگی  
 در کاه سپهر شتاب داشتید و کفضل الله تعالی من یشاء الله العظیم  
 راستی بر خاک این در چهره سود و سود کرد دیگران بر زبانیان کردند و بر خاک سود  
 لازم آورد و این صاحب حصول مقاصد فایز و مستعد گردانیده و محافظ و عطف  
 پادشاه به نسبت کمال او در اهتر از آورده و پس ترغابی که در دفع حوادث حوز کمال  
 بر مشایخ و فرزندان او اطلاق فرمودیم و بهین سپیل خویش آن و غلامان متعبدان

او را نیز معاف داشته حکمها منقطع لازم است و الاشیاء صادر نموده و کمال  
 ادب و اقامت و پیکر در اطراف ربع پیکر ایشان را مشمول تربیت  
 و غایت و ترخان کرده الثقات و عاطفت با داشته در هر منزل فروخته اند  
 مقدم ایشان را نیز داشته بهنج و جوی از وجه و جیتی از جبات از ایشان باج  
 و فراخ و صاحب عیارانه و همساری و در وازه باقی و مقومات و تمکین و نگه  
 و باز ایشان بتکلیف کشیده و حکام و ولایت بخت خدمتی و پیشکش و سلامان  
 و سوقات توفیق و فراحت نمایند و قدم و قلم را باب تکالیف دیوانی از اول  
 تجارت و احوال املاک زراعت ایشان کوتاه و کشیده داشته با فراجات و  
 عوارضات و حوالات و تحمیلات و تعلیف و علف و متعرض نشوند و سپهر حفظان  
 راهها و راه و داران گذر را بشقاق راهی مشوش ایشان نشوند و ملاحان  
 و گشتی با مان بکار و مواصلات قطاری مطالبه باج خواهی مشایخ را به جمع رجاله  
 و احوال و ائمه کالبرق الخاف و الرج العاطف بگردد و از شواهد تقیص  
 و تقیص صیانت و در و کفایت و کفایت ان مواضع از منال مجوز که منظره حرامی و  
 قطع طریق باشد بیدر و دانی امداد کرده سلامت بمامن رسانند و از اموال  
 و مملکت ایشان در هر موضع که چیزی غایب کرده با حضار آن غایت تمام مری  
 داشته موقوف و مفقود نگذارند و در ظهور بقصیر و احوال تدارک و غارت  
 و تادان بر ذمه خود واجب لازم نمایند و آنچه از قبیل تبرکات و منسوقات  
 آتش و جواهر که در میان جوهریان و بازرگانان و بزازان باشد و ایشان خریداری  
 نمایند بر ایشان فروخته و بخت ایشان بقیمت عدل بخرند و هیچکس گناهی



مانع و منازع نیاید و کلاستران قوافل و پیشوایان روحانی ملت کلاستری و  
عوارض و زواید و اعتراضات و تجدیاتی که در میان کاروانها متعارف و معهود است  
مراحم ایشان نشوند و ایمان و ایمان و توهمیان غمیر هم و آئیده و رودند  
ایشان و مصاحبان ایشان و همراهان ایشان را الاغ نگیرند و شکر و کفایت  
ایشان را در همه ابواب بیشتر و کمتر نشناسند و این عارف را در باره ایشان مصاحبان  
ایشان مخدوم و بر تصور کرده سال سال نشان و پرده بچند و طلبند و این  
کجکجا مطلق عالم مطیع را نامسخ دانسته هیچ چیز منسوخ ندارند برین جلد بروند و حکم  
لن بجدلسته اند و بخیر و بدیل بوصول و قوا اعداکن را فایده پسند و چون  
به توقع و توجیه اشرف امجد علی موشح و متوجه کرد و استناد نمایند

برادران جوینخت جهان افروز و زورداران  
سپه و تیار و فرزند روز و امراض مبارک رای فرخ نشان و ارکان دولت رنجه  
البنیان دار باب مراتب و درجات و اصحاب توامات و هزار جات و کینه  
عشبه بارگاه و سده سده خفانت پناه و افراد طوایف اعم و صنف  
ترک و عرب و عجم و هند که چون بهمت قاهره مالک الملوک جلالت لادیه اقتضا فرموده  
طایفه از هندکان مخلص و کجکجا را از سایه پشال و اتزان برگزید و بزبانی مروجیانش  
و اقبال و افزونی اسباب بهره داری و کمال پسند پدید بر فراز کرد و آید و زمام خستیا  
مملکت عالم فستاح تصرفات رقابت بنی آدم بقبضه قدرت و اقتدار ایشان  
بازداد و بر مقتضی جنس کما احسن اند الیک چنان سرود که همواره ابواب توج  
در باره زیر و پستان قابل صلاح مفتوح باشد و پوسته مراد و آرزوی مستند

و محتاجان امین و متوسل بقول افسان اتران یا بد تا بشیر ز کرجیل و بیشتر از جرجیل که  
خضر صاعقه خدمتکاران نیک بی مبارک قدم که عصرها و قرنهای حلقه یکدیگر و کوش  
و غاشیه یکجای بر دوش داشته باشد و انواع خدمت مقبول و مسموع مرغوب  
بمقبول برپایند و هر آینه حق خدمت آن خدمتکاران و قدر بندگی چنان زندگان  
بوجب اشارت انانایضیج اهرمن چسپن عملا هرگز مخفی و پستور نخواهد ماند  
چون تائبید و اهب چون تربت خلافت مسموره رنج سپکون بدولت ابدی  
ما شرف شما دست شما نیست بکم انانایضیج انانایضیج انانایضیج انانایضیج  
کلی کمت پادشاهان و خلاصیت خروانه مصروف و محطرت که مکافات محراب  
دینت و محاذات و طایف عبودیت که از طایف جان سپار ان تختیار و ذوق  
حق که از ان بر جزو دارد و هر باب ملاحظه و مشاهدات و انانایضیج انانایضیج  
خود خرد و بن عین صواب نماید چون مقبیه که شمامه سبیل عنبر بر عقیدت و قنطاری  
امیر ارادت او و عوالمشال بر آتش امتحان و زبیده و قنطاری طاعت و فرمان  
بوداری او بکم هر لپشک ماکر و تیرتوضیح صندل صفت بمشام جان مستشفان  
روایح ریحان و ایقان رسیده نام خود و قلم تعلیق بیکو بندگی و خدمتکاری برپایش  
گافری جراید پسندکان خاص و فرمان برداران با خاص و بنیشت و محقق گردانید که  
چون جوهر خرد و صیرفی زیب و زینت کوشش و کردن زمانه کشته و نسیج و نسیج و طوایر خست  
طاعات و عبودیات نموده محیط فضل و هنر خواجه عسکرتاب که شمشاد  
نویسد کسی مکر یا دقت لاجرم بمقتضای کرامت مستفاد از کرمه و لطف کرم  
حق آدم خلقت و مخافت او را بطراز حریت معلوم داشته و صورت رقیب عارضی او را



اورا بجای نایل گردانیده تا رنجی که در دین سمت ارتقام می یابد بجزب فرمان  
واجب الادغان فدا قلم العقبه و اما در یک ما العقبه فک رقبه الی آیه بخیر  
و شادی باصل حریت و آزادی بازگشت و نسبت ملکیت مجاری که بحضرت  
جنت حضرت بادشت ارتفاع تحقیق پذیرفته در یکسان آزاد و جان سپار  
دشاد شرف انحراف و انشطام یافت پس ممکن انکه بر غیر مقرر دانسته  
و من بعد در ذمه او جرح حق و لاکه الولا لمن اعقث ثابت است ثابت بدینند و تغییر  
تبدیل بقواعد و اصول آن راه ندیده اند تا محو راه برکات مشروبات این مبرات  
مبرورات بروز کار سمایون و اصل و متواصل باشد

کلمات آن کلید و سروران نیشا دور و موکلان  
اشغال و خیریلان امور آنجا بدینند که بقصد تضای کلام صاحب ثلثت السلام  
و حب لب المناق و عجز قطب احیاء تفسیر ح خاطر خطیر و تفسیر ضمیمه سب  
مطایبه و نبساط ادوات مبارط و نشاط و توجیه و التفات میرود و بکلمه خبر معتبر  
الذل فی الکلام کالمخ فی الطعام کلمات هزل آمیز و حرکات شورانگیز معروف سر اسید  
وضع کلپتره کوی شرف قبول و استماع می یابد و فی ضمن هرایا تا تم فواید همه درین سر  
کل سرادر کلکدن طایس با یکدیگر بواج استر و استخراج مرسوم و نشان و مزاج و غایت  
منسوب است از مرقوم ساخته با پیسه بر اعلی آمد و کلام مخافت از تکرار کفر  
و سود بهوای شاد کامی بر انداخته فنون مضحکات و هنریات موبو با و اسپایند  
و چون پی تکلف قریع باب در یوزه نموده سر دق خیال مرالی داشت حتمه رفیع طایر  
اموال معیشت و کمترین بود و نشان او از فو نسل صدقات نزل سماون منور

مناظره واجب التوفیر در باب

پسر انزایی سر یک از افاضل نصر و نادر و هم

چون حضرت مصور نقش خانه ملکوت  
نخاسته بر رقبه تصویر رب السموات و الارض و ما بینها ان گنیم موقنین بر تحف طریقی  
مستدیر جهان بی شبیه و لا نظیر ثبت فرمودیم بقلم ابراع صورت قبادک الله  
احسن الخلقین برکتا به ایوان کیهان تحسیر کرده اند که اندک علی مایه و قدر لوجه  
دو در چهره پردازی او تواند بود و مقتضی صورت کم فاحش صورت کم در صورتخانه  
اچا که جامع بواج صناع فیکون و غرایب آثار که ناگون است اصناف صور  
و کاف اشکال لطیف با لوان خیال بر صفا ایم و بیانی نفاخته و انواع ریاضین  
و از ناکره در باغ سرکلی رنگ دیگر است بر صیغه اراضی و اشجار ترتیب نموده که بهر لای  
صورت کم فی الارحام کیفیت نشاء شمه شرف او سر آید بحکم ان فی خلق السموات  
والارض و احلاف الیل و النهار لایات لا ولی الا ان باب سر هس که بر تخت هستی  
آن صورت انکس است که نقش غایت دریای کس چو برزند موجی نو موجش  
خوانند و حقیقت دریاست لاجرم با سخنان مندی و تصویر مندی تصویر  
ایای رفت و لباس کنت که بدست یاری خیاط تیغ و احتیاط نقوش و لید  
ذات و اطراف از اغراض پذیرفته باشد بر قدر صورتی که آراسته و پر است شود مقصود  
که مقصود در یک آمیزی بود طرح بند و صاحب فطرت از ملاحظه صورت  
عشت به جمال با کمال صور منزه از صورت راه برده مصور ازل از روح صورتی  
منیر است مثال قدر از بر کشیده آمده است و بی شبیه این همه نقش



بر در و دیوار وجود مرکب کثرت نکند نقش بود بر دیوار حمد و تسبیحی که طرح  
 با اندازه نقش بندی ماساخته و پرده اخته است و در کتب لاجوردی به بیج بیکر فرود  
 انارینا السماء و در ایوان زنگاری زنگاری جنت سما سبز لولای علم بیخ  
 ساسی با کاشی فی افق السماء بر رنگ که بر می آید نقش است که از خانه تقدیر  
 و چون صورت آلاء است ساسی از تون سفیدی و سیاهی ایام و بیانی بر صحنه  
 انکاش پذیرد و بر این رعایت جانب منبر بر نه اصحاب بصر که رسمیت قدیم  
 عادت محمود است از زلف و اجابت سلاطین بر ایوان رفیع المکان  
 دال و از کم کاثر رفیع و آناه مرضیه خاقین ماضیه خواهد بود بنا بران افق المصیرین  
 مولانا ناصر الدین منصور مصور که بتصور نقش بندی خامه لطافت نگار غریب آباد  
 خانه بار باب تزیین و تصویر بدینا نموده و تجسیر و تصویر منبر مندی در  
 سر و خیال از ارباب کمال دست برده و آنچه در کار تقدیر بر رقم تصویر نوشته اند از  
 به ابع نقوش و صنایع رقوم که تقدیر خیال تکلف را یکی از مزار اسپم تواند بود  
 و در طرح نظایف و لطایف از لوح ضمیر بصورتی که لیس کشد شی از قوت فعل  
 و چون در کارخانه غیب آن صورت بدیع حرا کلک قابلیت و استعداد او منصور  
 سر این بر او آن در تصویر و تجسیر منصور و الانظیر آمده و بالضر الامم عبد الله  
 الحکیم و الله یویر بنصره من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مدح و جت جوی صورت مادی  
 معجزان این نقشند و با جویای نقاشیم درین وقت لوح اکمال و امانی او را بصورت  
 مقاصد و مرادات و جهانی ارتسام داده واجب بود که بر وجه چسب و صورت این  
 او را مانی و آفریننده و انوار خدای تعالی و ترتیب فرمائیم و در پاج احوال و اوضاع

او را بنقوشش که که کاشی تفقد و رقوم فرخ فرازی لطف مزین و نقش کرد انیم  
 بنوعی که نقش بند انرا قلم و دستور منور رقم او روشنی بصر گردد یقین که چون  
 خطوط و خطوط نظر است و انتفات کرده مرا که ضمیرش بصورت انوار و تصاویر  
 و پذیرد و طوط آفتاب ضمیر علنا شود سر قلم شاکر دانش با اندازه طرح  
 منور ان عالم ننو اند بود که گفته اند زان نقش و کشتی که نقاشی صلیح است  
 ارباب عقل را از تحریر قلم شکست و لامحاله قلم مصوران کو سر خویش کبر و بی توپا  
 و صورت خود بنما به نقش بند ان بنا بران مقرر شد که چون مثالی بلطف  
 تحریر و تصویر علم با قلم صورت نقش منوری بر دیوار روزگار نگاشته جاعت  
 استادان و منبر مندان پایه سر بر اعلی یا مور مجسم او بوده خدمات نایب  
 او را بکمال تقوی یحسبکم اند بزرگ کلک تحقیق بر صحنه صحیفه تصدیق می باید نگاشته  
 سر این موافق رای عالم آرای مایه اند بود مطیع و منقاد باشند و او نیز مبر فردی را  
 از منور ان این طایفه بنظر دقیق نقاشی و تحقیق حقیقت حال نموده کیفیت استعداد و قوت  
 معلوم و مقرر سازد بدان قدر که قدر او باشد بمقام مشغول داشته قدر کار  
 به اندم بران قدری که هست و غث و ثنین کار ایشان را بدیده بصیرت  
 و اعتبار احتیاط نموده از یکدگر فرقی استیاز کند و بهر وقت که در حفا نند  
 و طرح آن تصویر در اید و بر اید و لان و محزمان دست رد بر سینه توجیه اقبال  
 او و آنچه قاعده و رسم ایشان است ننند و علی هذا جواب منع در پیش یا می او  
 در نیازمند و او را معتبر و بهتر منبر یا پیر اعلی ننند و از باقی صنعت و ان و کار  
 گذار ان بنیابت خاص و مزید اختصاص مخصوص است از دست ناپسندش را لید نیز



قلم از نمانی مزاج میایدن که شکستگی در باب بصر عبارت از است محرف  
دارد و قدم از مقام حدت و عبودیت که شمس بنده کان و خدمتکاران بی ریا و نیت  
است هیچ صورت پرور نیست و بجز مات خاصه قلم از موی مرده پخته اند  
اقدام ثابت و راسخ سازد تا روز بروز نمونه اخلاص و صفای طوبیت صورتی و نوری  
از لوح خیر او بجزو ترین صورتی و مطالعه و مشاهده الهان یک رنگی او در سبک نمان  
زمان و بی مشکلان او ان نسی براب رند و حسن صورت موافق حسن سیرت افتد  
و هر صورت تربیت و نوازش که نقش خانه در رنگ آمیزی خیال متصور باشد  
نمره و شجره لطف سیرت کرد و جماعت فرزندان کامکار و امرا می نامد و در دنیا  
عالمی قدر دارد و نوکران و ملازمان و افراد طوایف بر اید و احم و اصناف طبقات  
ترک و عرب و عجم از بدایت خاور تا نهایت باختر بر بجه بر و نند و رعایت او را  
دانند و المغان و نجیبان چار و پان او را لاغ نمیکرد و همه صورت رعایت  
و مراقبت او و اجتناب از خسته چنان کنند که امدادش کم حاصل گردد و او را  
پنج و بی من الوجوه بکسان او شلاق نمایند و از شکایت محترز باشند

شکر و سپاس بی پایان نش از آنکه تیر اندیشه از کان کمان کحد و احصار آن تواند بود  
یا عقل و دین را نظر بقوت بازوی او نام فکر و کان پان او تواند کشید خدایا  
جل جلاله و علم نواله که خرج مقوس که تیر و پرش کی گوشه گیر است مجاف و ماهو بخوب  
در قصه تصرف و اقتدار او است تبارک الذی بیده الملک و سهام ارادت  
انام که بصوب هر که مطالب امرام کشد می باید از حبه شیت و خجست یار او

که دمانش از ان ایست و امد و شرایف صد و سیست بر یکا که نخستین  
نشان سهم ارادت که در موطن گنت کنز انجف از کتا به فاجیت ان اعرف  
بر اید و بود که لولاک لما خلقت الافلاک و آخرین که باختصاص منزلت و لکن  
رسول امد و خاتم النبیین بر اولین و آخرین فایق و برتر آمد و صلی الله علیه و آله  
و اصحابه و ائمه و اجداد و اهل بیت و ائمه و اجداد و اهل بیت و ائمه و اجداد و اهل بیت  
گرامی آدمی نصیب کمال دارد و در جنت انان منظور است که هر که تواند در بقای  
و کرجیل پوشیده نقش اثری از انما رسوده بر صفحات روزگار نگارد و در باب هم  
عالیه را الهه تراجمی سپاسم قصد اصلی است حصول کمال تواند بود که آن در مضمار استیلا  
ترغایش و اظهار از اقران و امثال بگذرند و نوعی از غریب و فضایل را باید  
انقصی پانیده منشور بشکانش بر توفیق ان انما تامل علینا موشح گردید و این معنی را  
بعد از قابلیت و استعداد فطری بی معارضت و مافقت تعلیم و تعظیم شد آگاه پذیر گردد  
و نقد کامل العیار با زار او بیک روح قبولی نیاید پس اگر مقبل موفقی را از ان بگذرد  
از ان اتفاق افتد که در امری که وجهی است سازد معلم و مرشد و نظر است و انما  
پان اندازد و سر آینه رتبه او در ان امری که رسید که کس را تیر و پرش از کان  
بجالی آن نرسد چنانکه درین تاریخ خدمت پهلوان معظم سپه آرای ترک عجم  
سباز الدرد و الدین شیخ علی بن محمد علی مرتب المعالی فن کان دارا  
و تیر اندازی را که بر پان رفت نشان او است بهر تیر عالی رسانیده و درین باب  
مستخرج جمیع جلیل و دقیق صورتی و مسمونی آمده بر پان مقدمه او را اجازت داشته



زمره مامران بقوت علمی و فقه بار علان بر ستیاری عنایت ازلی و وصول بمصران  
 جمیع آفاق و فحول منوران محاکمات محروسه علی الاطلاق که اسم امیر طایر السعاده  
 و البسم علی السلام بدینست که تشریف بجائی است و جابک دست قضا است  
 در کارخانه ابداع بدایع نقش کنایه مستنجد کاد بسته حقیقت و حود و مایون قدرت  
 مارا در لب پس سلطنت و کسوت خلافت جلوه ظهور و غایبش و ادو فی کل  
 حال حکم شریاری و خلعت جنان داری بر قامت منقبت زیبا و بر از افشاده و نقاش  
 اجناس پس دولت و اقبال و ظرایف انواع اقمشه اہست و جلال مارا مشتربان  
 متاع بازار وجود و معاطان چهار سوی ایجاد بوجہ راجع و نفوذ خالص جان فرید  
 آمده و مرکب بقدر استحقاق و اہلیت حود را در اعداد استحقاق کریم و ا  
 تکلفات سحر آمین که گنگو نہ جمال شوکت و زینت کمال صورت و شہمت تواند بود  
 نموده با تہاس ترتیب خاص که بطراز خصوصیت و اختصاص مطرز باشد متنا  
 و سرافراز گشتند و از جلال شباه و نظایر است و زاده مامر با سر منور و باریک نظر  
 المثل مفرد البشیر جلال الدین محمد که بہر وقت در صناعیت پیشینہ باقی از فرات  
 سائر الیوب و ہوا اندا کثافی معاخر ترین خلعتی کہ جیب کر امتش بغرور گنیم خیر  
 افروخت فلان پس مرصع و آراستہ است و استین اکرام و اغراضش بطراز  
 و بمنز از رفیع البعض فوق بعض درجات مطرز و پر استہ فایر و مستعد آمدہ و بہ  
 کمال خداقت و ددان شوری طماع سریع الحکر منہ مندان کار کاہ فلک الطلیس  
 درجات و الاء مراتب اعلی افزوده چو استاد بر قد در شش کفرت  
 ز نظم ستایش کند جامہ با سپہ یقین دان کہ مرکز نیاید مناسب

یکصد و نود و یک در خور

چنین خلعت از تار بود توانی و در زمان دولت و فخر این صنعت قاتق چو  
 و تکلف و نکات لطافت و تشریف بنوعی کار فرمودہ و بر تاع مستنجد و بدایع  
 جمهور برود چو تار و غالب شدہ کہ منوران و عرصہ عجایب و غایب از قصور و قصر آن عرصہ  
 خجالت و تشویر گشتہ می گویند کس نمیداند کہ لوین نوع منور نام چیست  
 لی کرات می توانش بخاندن پی ساجی و از منیات آیات صدق این حد  
 آنکہ در تاج کذا از جل و جہار و جہ متعال تار بود پست و جہار ذرع ارمک  
 نادر الوجود یافتہ اکثر مسلمانان سلیم الطبع در پختن و پردختن آن بجز تصور  
 منصف و متصف نشدند و بعضی دیگر کہ در بادی نظر از سلوک طریق قبول و اعتراف  
 عدول و انصاف و رزیدند و ملاحظہ فرمای لیمیز اند الخبث من الطیب نقد  
 علمی و علمی مرکب را بر حکم ضمیر خیر امتحان فرمودیم نمونہ از صوف مرصع و ستہ  
 عشر و از یکی و نیم با واحد و سقراط و مائات و ارمک با صاف و برک سادہ  
 و نیم بافتہ کریمہ نبات پسند پس خضر و استبرق مقام غناد و یکا برہ فرود آمدہ  
 فریاد لاطافہ لنا الیوم برادر و گفتند از پنج پشمینہ او در بریشتم ثابت لای  
 ازون غرق و در موج کجا نیست اینچنین کر مہر کا را و کتان فرمودہ گشت  
 بر کاش حاجت محتاجت و علی سبل الوفاق و الاتفاق کار ہای کف او  
 مسما بقیضہ الرسم فی الافاق او بختہ تشریف خاص اپ رہوار و انعام کی  
 منور و نیاز مشرف شد و برین بنوال غلامی شادی نام را کہ بندکان در کاہ جہم کار  
 آنحضرت و منورند و ختن نمٹ را الیہ سپردہ بودند بعد از انقضای مدت پنج سال  
 از خضیف مرتبہ شکر دی کند رسید و با وجہ درجہ استادی با سائیدہ چنانکہ در

یکصد و نود و یک در خور



معاونان را نوزده با جمع منزهان بی فطر در کارهای و پذیرد و جوی عزت  
و تفوق کرد و در مبادی استعمال صورت فرق از بایس التباس مکتوف  
کشته موجب حکم حکم از حد انکار بمقام تسلیم و اقرار در آمدند انکه در شهر  
روشن تر است از آنکه ب او جوید می شود می بایرشن نشان پشت لایم  
از سایر اقران و امثال که همه در تعیین این حال از پستالین و انشور پیشی مثال  
داشتند امتیاز یافته منشور افشارش بطریق ای یکانی موشح و محلی آمد و چون میل  
نمایش و ظهور در افراد نوع کرامی انسان نصایب کمال دارد و در حجت معطوره  
که تواند در ابعادی ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار رسوده بر صفات در کار  
نکار و مبنی بر التماس مشار الیه حقیقت حال او را بعد از تحقیق و استفسار در کلی  
نامدار که مقارن قادی اوز کار خود مقرر و محکم گردانیده منشور استیصال و تفریع  
مسلمی اقران یافته تا او را درین باب سرآمد دوران و فایز بر سایر امثال  
و اقران ترنخست طایفه مذکور بود و در این حیث الاستحقاق مقدم و پیشوا می دانند  
و پرستار طریق تنظیم و انقیاد مسلوک دارند و در کمال فضل العالی می بینند  
والله ذو الفضل العظیم

بر خمار صافی نقش مندان صنایع شاد و خوش طرازی  
منزله مندان براج آثار البسم طایس العز و الجلال و کس هم حل البها و الحال واضح  
لاج است که چون ساج کارخانه فطرت و ابراع و پیاپی نرب سی سلطنت و الا  
که از ازل بطراز اغزاز توئی الملک من تشار و معمر مطرز بوده تا با بدین خوش خاتم  
و توره من تشار و مختم و مقرر خواهد بود خاص با اندازه قد قد بلند بافت و پستاد

کارگاه کون و خمش را با سر فرخنده اسپاس فی اصطفتک علی التاسیس را که در  
خانه انا از ان علیکم با سافا خضر ترین از ان خلعتی و نامد تر از ان کسوتی مقصود  
علی الاختصاص بر اندازه قامت با استقامت دولت ارجند مایانست لاجرم  
اجبال الطاف و نظایف انواع مواهب و اعطاف را را مشریان با زار و پیش  
و معاطان چهار سوی هنر و بر اعت بوجود راج جان و نفوذ خالص روان غریبار  
آمده هر یک بقدر استعداد و قابلیت فراخوار استحقاق و اهمیت در ابلع  
تسوفات و پذیرد و اختراع تکلفات بی شبهه و نظیر که پیرایه کمال نکست  
و کارهای و کلکونه چال سطوت و نامداری تواند بود و بدینضا ساعده تحفه  
کرین و طایفه طایفه هدیه لطافت آئین بر توقف عرض میرساند و مانیز دواج و افز  
الابتهاج سپاس داری حضرت باری را بر کتف اطاعت و فرمان برداری  
افکنده البسه احکام جبا نطیع بیا رخصت و بود عدالت تریب و تزیین داده  
نامزد با حله جان هنر و دی و طراحان سپهر کار هنر پردی میگردانیم و اندازه  
کار منفعت عمارت و تماره مقد استحقاق منزه مندان ناده کار چنان  
با پرورش بدینست رعایت حق ایشان بر وجهی که حق رعایت باشد با و ا  
پیرپای نیم و بدینجهت همه داده با حجاب ثلثات و پرسته اسعاف متمنیا  
این طایفه عزیز الوجود را و جنت خروانه داشته ایم و دواعی پادشاهانه بر فرا  
حال و رفاهیت بال این زمره لازم الرعایه گماشته و از انجمله صنایع بارع اکل  
اجمل عدیم المثل مضروب المثل نامد العصر با هر الاوصاف جلال الدین محمد ارک  
باف است که تا خاری کوه نقش و الجبال او تا و منشور و مشهور و اطلس کردون



بسمت و نیت و کلمه سبحانه و معذرت فیس ترازی مزدی صفت بافتگی  
وجود نیامده و طرد کار ترازی استادی در کارخانه باجی ظهور نکرده  
هزار قرن باید که تا زایل هنر بین غایت و خوبی کسی بدیداید و از نجات که اکام  
اغوا و اگر امش از طراز و نواز و رفعا بوضوح بعض درجات زین تمام و او با  
توقیر و احترامش با عطف الطاف و انفسل بوضوح علی بعض زینتی لاکلام  
چو استاد تقدیر بر قدر و شش ز نظم بتایش کند جامه بانی بصدا  
اندر خور و نیاید یکی خلعت از تار و بود قوائی و آیات نبات  
صدق این حدیث انکه در سنه یافته بزرده عرض رسانید و اگر از باب  
این فن در ساختن و پرورش مثل آن بحسن و تصور مقرر و معرفت بکلیه حسن و قوت  
منصف و متصف شدند و برخی دیگر در بادی النظر از سلوک منج تسلیم  
اعتراف عدول و انحراف و زبانه زبان دعوی خلاف و کذاف نابود و پانود  
که بر منوال همان کاستی از کارخانه ابراع بیرون می توان آورد ضمیر منکر که از پر و نواز  
قدسی فیض پذیر است اقتضای آن فرمود که تقدیمی و علمی هر یک را بر حجت استیجاب  
آزموده فواید لیس از لطیف من الطیب بر عالمیان روشن کرد و شاد این نیکو  
از صوف برجسته و غیر برو جی بطور و رسانید که سر کریمه ثیاب و پشم  
خضر و سبزه برق بر اهل جهان آشکارا شد آنچه از جنس شیم و ابریشم  
نیز آن یافت یک و نازک و صاف بافتی که تا کنون در لغزش نیست  
زبان هنر و صاف لاجرم کشت این سببش ناما و العصر ما هر الا و صا  
و طاعتان چو پشته از اندیشه خود منفعل فریاد لاطافه لنا الیوم بر آوردند و کا

۲۵۷  
اورا از منتقش و پیاوسته با بقیه انجمن و العاده از پیش طاق تفاخر و تفوق  
آویخته و ترغیب شریف و مرکب خاصه که انعام لاکلام بود و شرف کشت و جبهه انکه  
ارقام نوادر احوال و غرایب افلاک بر صفحات روزگار و جراید لیل و نهار باقی مانده  
ایستاد و درین فنون بتوقع اشتها و شمع و محی شد و چون خلف صدق  
الاعمال و کمال الدین محمد بن یا وجود داشت سن و عنوان شباب با مطر زان حل  
لطایف شمار و حلا پازان نمایش عرایس غرایب آثار و هنر در آن گزیده و مرف  
و استادان جهان دیده صاحب قوت قدم در طریق معارفه عرض هنر نموده و  
انکه و ثیاب که نمودار و با سیم فیما حیرت و اندوخت و شرف عرض رسانید و کار  
عمره و مزیندی کلام مزدی اورا منتق اللفظ و المعنی پشم دشته منشور شکیل  
شرایط تسلیم و قمر و کلا تنظیم و نگاریم کردیم و حکم فرمودیم تا کارهای شکر  
اورا نیز بر سر بازار نمایش از دکان آفرین و ستایش آویخته بر پشته و پیش از توقف  
بطلنت و جمانانی بی مثلی یافت و بترغیبات که انما به پرزوار است  
در باب وی ز روحی چند چندی توقف و معازند و کوره ترویر یافتند  
در کار کا جت طبعی که بدیشان بکشد سال حید و ترویر یافتند و انعام  
نمیرگی بوی رسید و نشان جردای فعل و خویش یافتند و انما چو طبع عطار  
از خوش بوی روی در پی و نادان چون طبل با است بلند آواز و میان تنی شیدا  
و حیت پروری و طریق عاطفت و محبت کتری چنان اقتضای نماید که فرموده  
بر جای بلند پایه نزارند و فرموده ان دانشور را در مقام منسلط طبعان مایه نیازند  
شبه پنداشتن و انکینه را قرین یا قوت شستن نظم و جش و غین فاضل است



بر اصول طرازندگان خلعت منور  
 و فروغ برارندگان کسوت صانع کسری و استوان کارخانه نگوین و ابداع  
 و کارکنان فرزانه اجناس و انواع البسمه الملاط الاحسن و کپ همک  
 و الاستان پوشیده نمائند که چون لطف فیاض علی الاطلاق از خزانه اعطی کل خلعت  
 ثم هدی خلعت خلافت و شهبازی پیرایه قامت دولت و تختیاری ماکر  
 و قد قدر بلند مرتبه ما را بر مقتضی تشریف تشریف انا جعلناک خلیفه فی الارض  
 بقا حترین لباسی از اساس پس خلافت و کامکاری زینت استیاس  
 بخشیده حکمت مایه منور و معروف است بر آنکه درگاه ابداع و ایجاد  
 نظر بقایده عالم کون و فساد سمواره بدایع صنایع هر یک از منتبان خاص  
 که برستیاری خیاط جوج اطلس قبای بقای کرات بندی و اخلاص آرایش  
 و الای سعادت مساحت ایشان است در ری ارتقا مدارج غایت قصوی جلوه  
 نقایس و طرایف با دار شمرستان وجود و معاملان اقرشم و اجناس چهار سوی  
 محروپ شمر و بر ساحت تنوعات کزین و تکلفات پچو آیین ایشان تا به  
 بتخصیص نمره ما مران جا بکست که تقویت علی و دستیاری تقویت لم یزلی چنان  
 از کمال استعداده و قابلیت و وفور شایستگی و اهلیت ایشان نزد در مقام دعوی  
 انا و لاغری بر پشما نمود عطف و امان شهور و عوام بنوا امر و علمهای شکر  
 و کارهای بیرون از اندازه تقریر صورت و حرف مطرز پازند و دست تصرف  
 استباه و نظایر زمان در معارک امتحان و تجربه مبعثران و میرزان وقت بر جوب  
 تحیر و توقف بسته از دایره استناد و اعتبار بیرون اندازند تا آنکه بر دلف بضم

فنی بعض در جات بر صفت صحیفه کانیات واضح و لایح است و کفصل اندکی  
 من این است و اسد الفصل العظیم و از آنجمله در خلال احوال است و زاده نکته دان خرد  
 بستوده فعال خلف صدق صادق الاخلاص است و کامل مکمل مفرد لبثل معدوم  
 خواهر کمال الدین محمد حسین ارکب با کمال محاله جامع جمیع جلال و وقایق این اوصاف  
 و با وجود وحدت سن و بدایت عمر که هنوز عقد سنین او بعقد شانزده رسیده  
 و خط غبار آثار الحار بر صفو عذار او ندمیده کار و بدایت و عمر ده شده همچو بدت  
 و جاری نشده با مطر زان طلل لطافت شعار و حکم گذران غمایش عرایض  
 آنکه که منور ان کزیده و استوان جهان گشته کار دیده اند قدم در طریق معارف  
 منر شد و غمایش ثیاب بقی الذیل الحیب که نمود از ثیاب پسندس خضر تواند  
 و بر در روزگار چشم زده اعتبار اولو الایده و الالبصار نتواند بود در حق  
 کشف عطا بدو و عرض رسانیده زبان بیان نخواستی این مقال برکت و که  
 در سزایم من اکنون کز بندگی محفل در سمد روی زمین خود را نمی چشم بدل  
 هر که خواهی گویند اینک من و اسکت من کار باید در میان آوردی بخت و جدل  
 و در حکم بدیع منوال رفع با پس الباس و فزق فزق عشت و نمین از شو احوال  
 خود آیات پناات صدق و یقین که طرح خیال هیچ طاعن رقم تحریر و قلم بر نشین  
 و نیز در ان نتواند کشیده منظور نظر شعور حکم ناکه حکم کرده نید و چون نقد عمل هر یک  
 از جوانان خورد و پال بر جک ضمیر خیر متحان فرموده تمامت و قایل بچوب  
 و تکلف و لطایف صفت و تصرف منور ان عرصه عجایب غرایب بوضوح پرست  
 بعضی از مینمایان سپاس سیرت نادر الوجود و کرم اول الامر مقصدی مضایقه و تملک



به نذر جاده مستنع و سرکشی بقدم قفا و حرمی میوه دهند چون ابریشم کاران  
 بی آب و موج کجای روزگار ایشان بی تاب ماند و قواعد جامه باقی ایشان که خارا  
 صفت می نمود همه است حکام داشت بر مثال کتان از تابش متاب بوده و فرو  
 کشت و در معرض جواب بجز و تصور مضف و معترف شد که هزالتی عجب  
 در زبان افتاد چون هر کس با او رفت و میگرد و متراض ازین جرئت بدین است  
 از روی دفاق و اتفاق نامشتمل بر اظهار شد ابط تسلیم و فروتنی و روزه و کجایان  
 کرد خسته و خطو طاحت و قبول بران نهادند و بان بوم که متابت نفس بکین نماید کجای  
 تار و پود و خافت و نزاع بکین خنده و کارهای پیمانی با همپای او را بدل پادشاه  
 کشاده علی مایعنه ارسیم و الحاده بر سپر بازار غایش از در و کان آفرین و شتاب  
 بیاد بختند و اطلاع بده سرکار و جامه باقی و دفتری یا نسخ است چکلی از کار او  
 گیرند و پستو العمل لاجرم در مادی حال بتأید ایزد متعال بدستور بدین برادر  
 خود که فرزند این کسب و مشهور زمان و پس از جهان است از توقف سلطنت و جباب  
 بر سپل ارشاد استحقاق بر بی شکی مثال یافته بر شرفیات که انما یه پراور شد  
 و منشور افکار و بطلغ ای کجای درین شغل خطیر و شمع و محلی آمد تا او را درین باب  
 پیر آمد دوران و مقدم مقدم مثال و اقران دانسته طریق توظیم و تقدیم می کرد  
 و در ابقای دیگر چیل او که کشیده آثار پستوده او را بر صفات روزگار نگارند

چون زخم پسیما  
 محاکم انام و جراحت حوادث همرا که ایام بدستباری عزم رعایت فستیده بود  
 حمایت ماسم استیام می پذیرد و دریش بکجاست گمان روزگار و زرق و شکر بکجاست گمان

بالکاف

برستکار می جراحان بیمار و میل که از ان طریق استظهار بازوی بهبه و می آورد  
 مزایه نزدیک است و ان سبک دست صاحب قوف که بمقتضای نفوی  
 قرص السیف و اصحاب المحرر دقایق حکمت این امر دقت بدینضا نموده قطع مادی  
 و در دست می مجرد جان بیای مردی مهارت و غمخوار کی ایشان را بسته است  
 به پست و داغ صدق اعتقاد جرسین پسین خود کشیده رشته عزیمت بدین خصوص  
 نیت باز داده اند و تراب جناب خلاف را کحل الجواهر دیده و مدد دیده و توبه  
 با هر که کشیده از جمله مقدمات قریب آت داد و ات آن خواهد بود چون  
 استاد کامل حاذق بی بدل با صلاح مولانا حاجی علاء الدین حسراج که در عروق  
 و اعصاب این علم خنجره باید و شایسته غور و نفوذ کرده و در وقت استیغاف  
 آثار غریب که بسبب آن از سایر اقوان ممتاز است و در نظر بصیرت نمود و تصور  
 اگر الیوم مادی و بضاعت جراحی را از کمال توقف و اصراری بدیده آمده و در صیقل  
 کمال را از دور معرفت او را شناسایی حاصل گشته بنا برین مقرر شد که جماعت جراحان  
 و کالان دار السلطنه مرآت و سایر محاکم محروسه بی دفاق و اتفاق او است  
 بجا و جراحی و کمالی نیالیند و او را درین شغل خطیر مقدم و پیشوای خود دانسته بکمال  
 معلوت و صواب دید بر امن و پستکاری میگرد و پس چیل ممکن آنکه برین جریحه  
 از مقتضای حکم در گذر نذر عایشه را اید و جابجاست

زمره مامران صناعات  
 ایام و زنده بار عان محترفات انام اصول مبصران قطع مسالک و فروغ  
 امور محاکم عموما بتخصیص از پشت بنباب تاد امن کر میر و از بالای پوستین نکند







سپهر عالم کردار در فضای بارگاه کون و مکان منبسط گردانیده زیلو به تنگنا ه رفت  
بجوت بازوی کران محدود الممثل و استیاری سر بجز منزهان مضروب المثل در سکا  
طاس حساب بکمال تعامی می رسد و قالیچه غیرت فزای سبندس و عبقری ما را در دست  
جهان آرای خلافت و سروری برت و پاک دینک نموده روضات حساب می گرداند  
و حاشیه بساط انبساط ملک ملک بندگان ما را بدست صدر نشینان بارگاه  
منزوری و جابک و پستان کا کا ه تفوق و برتری از پلا پس که در لباس آرایش  
ذغال بسطی زمین با سایبان آسمان برابریست موش و موشون می پازد و بساط  
جمال و جلال ما را چون مجموعه اوزگار و اوراق ملمع لیل و نهار بسط کند نقش و نگار  
بکسرت و سرور و صد گونه فرش زیجوت زمین کشته مانند عرش و از جلوه نظام  
و استباه این مقدمه انکه استاد یا مترجم منزه در بار یک نظر بپلوان روز مصاف  
استاد علیه قالی باف در احداث تنوعات کزین و جزییات تکلفات سحر  
آیین کد ریب کمال صورت و کلک و جمال شوکت و خشت تواند بود بدین مضامین و از  
برای مزید زینت و تزیین و صحت دلست برای فردوس آسین بگونه لب لعلی که بتارده  
بود قدرت در سر بخت از علایق تکلف بسیاری غرایب بر نگار خانه چین  
و پای اندر سپهر بین افروخته کمی فرش چون جنت آراسته جهانی بتظاره برخیزد  
ز ایران عباد و نوران زمین ز سر بقوه کامت مردم نشین نژاد و کیشی این پیشانی  
که حقیقت حق بران دست باد سر برشته ازان اطراف کلیم خط شعاع آفتاب آفتاب آفتاب  
و باده از دست آن سرزمین از تکلف و آسین همیشه لاد زاری در نه باری می بین

بر زمره ماهران بقوه

علی و فرق بارغان پرستیاری عنایت انبی و اصول مبهران جسمیج آفاق و فروع  
منزهان محاکم محروسه علی الاطلاق و شتریان متاع بازار وجود و معاطن جهات  
بهار موسوی وجود و نفوذ پوشیده نیست که چون استاد فطرت که در خانه ابدی نیست  
بر فلک را بکلکهای سیم و زر کوکب و دانهای دلفروز بجوم شاقب پیاده است و جرم  
کا و گردن را بر پیر خست و دیشکاری مجاری روزگار بوقلمون از شوایب انزخانی  
بجامی پر استه سختیان قلب محرف و غزین پاشنه محالف را گاه نگاشتی بساط  
دولت مابدر فتنه قدرت کافیه و دخیل چاق و دور زمره بوم بلقان را بسوزن فتنه  
در شتر فتنه و نفرت بر سر نهاده لاجرم محلی است که بسته ایم که بشکرانه این نعمت سر  
از کار گران دکان بدایع مرز کار با اندازه کرده که طایقت النعل النعل در قالیست  
و استباده ریخته شود و در بر کی نفوذ اوضاع انزاع پسر پسرش حمیت از روی پیکر  
جفا ن کرد و چون استاد و جابک دست صاحب قوف سلطانی کرد و صریح  
لطافت کوشگری و دقایق حکمت منزه بر روی بدین مضامین و صامت با بر عفت  
دوری که در پای افتاده ره روان زمان و صاحب قومان جهان بود پرستیاری  
بنان لطافت و پای مردی نشان مهارت از همه گاهای شکر بر سر آورده  
بر دبار و دیگرش بلاد بر کنی نشاند و زمره کنده ملان این حرف را بجز بر روی  
کار افتاده انکشت تسلیم بر خست تعلیم نمادند فلک گفت احسن و گفت زه  
و با کوه بخت کش امتحان خط نسخ و داغ بطلان در روی کار ایشان کشید و  
زن حسنی و شکرده نیز بپستی نقش کار امثال را بکلم فاضل لعلیک از روی اندک  
بر بر شید و کار بر خط او را تمامت مسلمانان از استادان بخاری تا مهر مندان



تقداری در فنون این صنعت تقابلی وجودت و تکلف و نکات لطافت و تلف  
کا میفرمودند و رای جبیه پیش آورده راه پیشوای و کلان پائی این کار و شوا  
از روی لغاف و حجر بر چنگ می نمودند در ساختن و پرده خشن مثل آن حجر و تصد  
و متصف شدند و مسیح اصحاب تلاش و معارضه با بسک آمده در بر وی  
او از روی مهربان موم متابعت لغوش و رسوم نمودند و کارهای بیستای  
نامحسب ای او را کردن نناده بدل پاده و خاطر گشته دوستانه بر سر باز آرد  
آنجستند بلکه در شهر و شهر و ترش آفتاب او چو پدای می شود و بیست  
شدن لاجرم نشور استکمال بر توجع افتاد و شش گشت تا مشا را در این باب پراگه  
دوران پیش و امثال و اقرا ن شناسند و جماعت شرکار او اگر چه درین کار بی  
شریکت او را مقدم و پیشوای خود و نهست طریق توکل و اگر ام مسکوت دارند  
منزوران بر کنگر چو جوشینند معزیت که او در میان به باشد  
**در این شهرت و سر آمد و محو لغوش و لغوش** بنهاند که چون تاج  
و تاج خلافت بر فرق زنده دولت مانده اند و قاطع ان الله پیش آمده  
الامه علی رأس کل مایه من تجد ولما دینا حدود قطب و جبارا بگویند آینه فام  
ظفرهای ماکشاده چنانچه بی شباهت و عونت و دیا که صورتش معاینه دیدی و چو آب  
پیش آمدی بآینه داری سکنه درش بهر آینه بمقتضای دریت و داری ملک آرای که  
روی آینه صلاح کار جهان و آینه روی مصالح جهان است سر سبزی حرم دولت و اقبال  
موقوف بر اخلاص تحسین و احسان و مسیح منزوران بی مثل تواند بود که شجره قابلیت  
و استعداد ایشان بآبش سرت و نیکو نامی نیک نامی باشد چنانکه استاد

او از مشور مسکوت دست باریک نظر ببلدان قریب علی سر زارش که چون آینه ضمیرش بصل  
و تیش روشن است از صفای طوین و خلوصیت قدم در راه کوشش استوار شده  
سرایه امانی و امان و پس لال سعادت و جهانی و اقبال کسب لغیر و قلم این مهم خط  
نموده و من ملک الملک در حاشیه پرده سرای دولت از سر استظمار و استیصال تمام  
امور و تقابلی صورتی که کار نامه اخلاص را و مشتمل بر خطوط ادغان و قبول اشباه  
و نظایر که آستره بیان سر سر سبک امتناع و سر کشی داشته اند و را پیشوای می شود  
بی دانسته اند و مالشها خورده اند و خالها برده و باغ سره حکم نگه روز عروسی شود  
شانه حکایت سر بر خط انقیاد و تسلیم نهاده متفق اللفظ المعنی از تناسیل  
حالات آن مومو بنهید بد روچی که گاهی در مرآه ضمیر آفتاب تاثیرات نام یافته و بیست  
غایت باری و تقابل هر یک از من من دان مقدم سلم را از اذیال و عوارض آخر گناه  
کشیده داشته که شال بلبل داد و از شرابط غلبه و نفوق که موجب مباحات و معاف  
و سبب آبی دنی و آخرت تواند بود یک سر و کلاه است و لغوش و تالی تکلف از غیر  
صفای طینت در آن کار تمامت امثال و اقرا ن بگر خون و خاک بر سپر مانده  
اثر جوینش بر سر که رسید یک پیک بری سر او بتواضع بر خاست لاجرم چون  
پیکر مطایس در حذب خاطر فیض مایه پضا نموده دست تصدی مش را لیه  
در انعقاد آن امر قری و مطلق می داریم و بکم اللهم ارحم المخلوقین از صدقات مرق مایون  
او را در پای پر سلیمانی مجال خدمت سمانی داده منشور بر نور بنور مسلمانی آفره  
متفرقات احکام موافق نام و مطابق مرام جامیرش بهر ایام و سایر طبقات انام



از اشرفا شریف الیغات کتاب هفت بر ساحت پسند پاکان صاحب خیرت  
 تافه و شهادت امان نظریات و بابت تحقیق و تدقیق اعتقاد یافت که مقصود  
 منشی انشا انشا انشا از فتح باب انشا و نصب لوازم ایجاد و نوع کرامتی است  
 که از دیدن موهبت الهی بر و انچه غایت و مرحمت مستثنای بشری خلق الله آدم  
 علی صورت سرافراز گشته و جلالت برای دلگداز مایه آدم محرم را از آنکه و در حقیقت  
 کل افراد این نوع عالی خیر و ان کا مکار و پادشاهان رفیع مقداره که مثال اشکان  
 بتوقع وقع و فضلا هم علی غیر ممن خلقا تفضیلا مویح و محکم گشته و منقبت  
 از نظر از اغراض انچه در فی الارض زینت و بیابان فرشته و چون منشور بر نور  
 انی جا علک فی الارض خلیفه بنام نامی و اسم ساجی با با مضاد و منکر کلمه فی السموات و فی  
 الارض جمیعاً پرست حکم احسن که احسن الله الیک جوامع معمم عالیه بر ان مقصود  
 فرموده ایم که طایفه از مهندکان خاص که منشیان صحایف اخلاص و اختصار ابو و در وقت  
 سلطنت بجنون خضایل نفسانی و مصروف فضایل انسانی عمدتاً روستفنی می گزینند  
 بمقدار غمت سبب در فصل و کمال و درجه استعلای استعداده و استیصال بعضی از عظیم اعمال  
 جهان را و دشمنی از جلال اشغال شهر یاری مخطوط و بر میند که در اینم بنا بر صدق این  
 مقال منصب رفیع الشان انشا احکام و منابر سلطانی و تحریر فصول مکاتیب که  
 از موطیات امور دیوانی است بیدر تمام مولانا اعظم زید الفاضلای العجم مولانا  
 شمس الدین علی اسپر آبادی که تقریر بیان و لیسند بر او شمه بکارستان مغافرت و تحویر  
 بیان هدایت سر پرش قدرت و دیاچه ماکثر حکم جف العظم یا هو کاین باز و او هم تا چنانچه  
 از و فور و انشوری و کمال سخن گذاری او سست و دریا به تحسین طانی و سر و توان فصل و سخن

بر انجام این امر اشتغال نموده در بعضی از عمده هر اسپس این شغل بدین مضامین  
 سبیل ممکن از برادران نامدار و فرزندان کاکمکار و امرای دولت و صدور رضا  
 دولت و وزیرای صاحب شایسته و سپک عتبه بارگاه و ارباب درجات و اصحاب  
 توانا و منرارجات بانصبا کرام و علامه و مشایخ کبار و قضایا روزگار و در متصدیان  
 اشغال و مباشران اعمال و در خیران چشم و سایر افراد نام اکمل مولانا الفاضل  
 المشایخه را علی سبیل الانفراد و الاستقلال و در المپاسمه و الاکثره که متصدی این  
 امر شریف دانسته و جمیع امور که از لوازم و مضامین آن تواند بود رجوع بجهت  
 نمایند و در قصیدی او را در تعلد آنچه برین منصب ملحق باشد قوی و مطلق دانسته  
 تشییت مهمات او از لوازم دهند و در تمامت ممالک محروسه از باب سبب و در اعمال و مهمات  
 اعمال و سایر امور و اشغال آنچه رسید حق الانشا و دستوری او شود و بی تطرق  
 شرایب قصور و تقصیر جواب گفته بقبول و کشیر چیزی از ان قاصر و منکر کردند  
 خواجہ قطب الدین طاهر و پس بصفوف نواز شش و مرحمت و انواع و طایفه و طایفه  
 و امستار و شرف اقران و افراد یافته بکمی تمت کیمیا خاصیت و قوامی انفاط  
 دریا و انچه طرقت منزلت بر شطام بسیار اکمال و تدارک احتمال احوال خود مقصود  
 و محصور شش سد مخفی غایت که بدون عنایت حق سپه جانه و تقایب جلت کرم مرت  
 خدمتکاران و مرحمت بر زیر دستان بنوعی منظره است که بواسطه اندک  
 رابطه عنایات پدید نیل شامل احوال ممکن می فرماید و سیاست اعمال ایشان  
 بچینات عضو و اغراض نایل میسر دانیم و بی شبهه صورت حال بر صدق و شغنی



دلیل واضح و برهان لاجح است که در مبداء جلوس سعادت قرین بر سر رخت دوی  
 زمین پایه قدر و منزلت او را بنزد و علیا رسانیدیم و در زمانی که مقتضای انواع بود  
 بود حکم الغفور که الطاهر اظهار آثار عنایت قصوی بخشش و بخشش نموده قواعد  
 جوامع پامال مرآه احسان و رحمت فرمودیم مع ذلک در خط امر و مبایع و آ  
 رسید که بسبب تو هم فاسد و تصویر بی وجه قدم استقامت او از جای رفته است  
 و بر جناح مساحت طایر پست اندر شده برقرار از مطامع عاطفت و حرمت ابداد  
 و رعایت متعاقب داشته نوازش نامها اگر میانه جبهه استقامت غایب  
 بازمانده کان او نمواض فرستادیم چنانچه هیچ آفریده را در آن یک نماند و یک بار محل بود  
 و مجال تصرف نشد و الا آن کماکان و چون رایات طفر قرین از حد و ممالک تو را ن بین  
 و ظلال فتح و اقبال معاودت نموده بدو از سلطه سر راه نزول احوال فرمودیم و قب  
 عرض رسید که در حدود عراق متوهمت و متعلقان او در اطراف نراسان متفرق  
 مبنی بر تحقیق الشفقه علی خلق الله معاطف و عواطف سلطانی را نسبت بحال او در  
 اهتر از آورده و حسب زمان فاصح عنهم و قل سلام بزل این ملت پس راعلا و سوابق  
 الطاف مراحم کرده اند و تجدید و تاجید هیچ عزرات و خطیات او من السوابق  
 و اللواحق بخشیدیم و جهت تیر نصرت او مکتوبی بحاکم سلطنت کاب مملکت ایاب  
 سلطان اعظم اکرم انعم اعتضاد ملوک العرب و الجم باسط الامن و الا مان متبش لفض  
 ان الله یامر بالعدل و الاحسان مبارز سلطه و الدینا و الدین حسن یک علی الله  
 فی دوام سلطه شان و اعان انوار برف نفاذ رسانیدیم و مغرب المشرق استقامت  
 موحس الدوله الخاقیه نظام الدین امیر شیر که سلسله دولت را نظام مجده و نظام

ملک



ملک است و در نسق امور محنت جان و فدا مانده کان محض جردین کرامت از شرفقت  
 است تمام تمام باعقا در است و درست متصد و متضمن حبیب و محبت و علم الحول  
 و اهل او که شایسته کی از متصدان خود را جبهه کفایت این مهم فرستاد و لغد جارت  
 رسیدن بالبرتری می باید که مواظف موفور کیانی و نوازش نامحسوس و انی می شود  
 است نظر بوده و بحضور خاطر جمعیت باطن و ظاهر متوجه وطن و لوف کرد و مضمون  
 مالیت قومی بیکدیگر باغفر لی ربی و جلدی من المکرین حسب الحال خود شرفنامه از  
 هیچ جبهه تفرقه و دغدغه بخود راه نهد که جمع متصاد و با مقام اسعاف فرست  
 مباشرت مطالبش متوجه احاح خواهد پرست قبول کرده و خود را بعیب زد و نکینیم  
 و اگر بدی کند او ما را لطف بکنیم  
 متصدان اشغال مباشران اعمال و زمره امثال و عیان کافی  
 بکنه متوطنان ولایت طوس پس و شمس متصد پس رضوی علی الحال به السلام بنه  
 که چون طبقه کارکنان کارخانه نذر اند و ابداع که در چهار سوی ممالک محروسه سلطانی  
 برستاری عنایت بی نهایت سبحانی یکی اوقات خود و وجه احسن کسب و قایلین  
 امر صرف نموده در اظهار بوالعجب صنایع به پشامی نمایند نقد علی سر یک را در  
 نظر مبرهان ذوی عدل بر محک ضمیر منیر امتحان فرموده بسکه بهبودی سپانیم  
 و در محک فرق و تمیز سره را از ناسره دامان اهلیت و استحقاق ایش را از انوار  
 اهلیت و استحقاق ایش را از انوار اسرار تر پست و نوازش مخلوق و مالا مال  
 می گردانیم مقدار این حال جواهر استعدا و استقامت و ان خود بهین غلان که مدت  
 مدید بطیب قلب و صفای خاطر پیش وجود خود را در بوت کسب علمهای شکر



که نخست در میان امثال بوجه کاروانی ضرب المثل است بنظر کمیا اثر در آمده بمقدار  
عیار مکشوف و میره بعیرت و عتبات است متفرس بودیم که مهات صاحب عیار  
آن مواضع متعلق به خستیا و قبضه اقتدار او باشد باید که انچه بر او رسیده این  
شغل منسوب تواند بود به تمام او مخصوص نشانه کسی را با و مجال مشارکت  
ندهند

فرزندان کامکار و امرای غلبه شعار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهد  
و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی اصلاح احوال و احوالهم و این  
مجموعه ما لهم بدینند که چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم و دلخواه امان بر حاد و عیون  
مستقیم از لوازم امور شریاری و شرایط اوضاع عدالت و جهانداری است و صاحب  
اعظم زنده المورخ اخواجده علاء الدین علی مکیال که از دوستان شیر خراسان و از مجاهد  
صفویه صفوت نشان است و لامحاله از مبادی رب قد استی من الملک تا امروز  
به واسطه کمال قابلیت و استحقاق موروثی و کتبی عتبه خلافت روز افزون و بیرون  
خدمات پسندیده قیام بر دوام نموده و حسن معیشت و فنون خیر اندیشی او مره بعد از  
و کمره بعد از بی برضیه آفتاب اشراق واضح و لایح است کشته در هر وقت زمان حال  
و عقد و عنان سبب و ربط عظیم امور و کلیات اشغال سید کفایت و کار دانی  
او مخلص و موکل بوده و چون در خلال این احوال بمابع غلظت و جلال رسید  
که بواسطه مقدمات تقریری که غایت در صورت کفایت دیوان اعلی بنام  
مباشران امور و متصدیان مهات و قمره کلک تحسیر کرد اینده اند و تمام او را  
به وقت و اصل دفتر مباحثه و استکشاف داشته و آنچه علیحد در باب او مخصوص

بر صفحات روزگار نگاشته اند و غنچه و تفرقه مال کلام مجاری احوال و اوضاع او را به یاف  
چنانچه از احاطه بسبب انجام مهات وزارت که حسب کم مطاع به تمام او مفضوض شد  
در محالفت و انظام و التیام آن بجایت عاجز و قاطره بنا علی دلت بر مقتضای  
کمال محنت و احسان سر و اند که مطابق آلائن عبد الاحسان در جمیع احوال  
روزگار دور و نزدیک و ترک و تازیک است نظر غایت بی نهایت بریت  
احوال او انداخته فرمان مطاع واجب الاتباع از روی فوارش از انی داشتیم که  
از ابتدای دولت اند سپندانی غایت در آنچه از مهات صدور و سایر امور از  
تسلیس بیان و قوت و تقصیری که در محل تعرض و اعتراض بود نسبت با و کمی گفتند  
در نخست ایش در کشیدیم که لولیه یوم بعد است ناقص شدت قات سابق به و تعرض نشاند  
به هیچ وجه مطالبی ننهادند مقرر کرد که اگر بعد از این تاریخ که سوابق و خیانات او را  
کان لم یکن انگاشتیم صورتی ظاهر کردش را لیه در معرض تحقیق و پرسش خواهد بود و فن  
بش و اتحاد الی رب سبلا

برادران جمشید این سرام خاصیت و فرزندان خود رسید  
قرمایت بقاسم آمد و قاسم الی مدارج العز و العالی و امرای ملک اکرامی و صد در شون  
رای و وزرای صاحب خبرت و منتسبان عتبه دولت با نقباء راسخ فنیان و علما  
و مشایخ واضح بر بان و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان آمل دیوانی اصلاح  
ماکم و انج بالیخ آما لهم بدینند که چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم و انج بالیخ  
من یث الی امر الا پستقیم کمی نسبت بکان بکرزیده بادشاه قدیم عز شانه و عظم  
سلطان متوجه کمالات معنوی و نیل درجات اخروی است چنانکه با وجود اسرار







و منقطع مالی و اموال او عمر اکمال در پیشی و اختلاصیت و منع ذلک در حوالات و حوالات  
حوالی از پیش بر شمار و مثل آن رسد ما وجه ما و میرساند و سبب جلا و استیلا  
او اچ کرد و می باشد که چون نظم مجاری احوال آن شکسته بال بین منوال است او را در  
از آن مطالبات فرستاده رسد بدو و رسد تا بدعای دولت ابد چون  
قیمت بردوام تواند نمود

متصدیان هشت خال دولت و مباشران اعمال ملت و جمهور طبقه  
اعالی و کافیه ای محروم و مضافات آن بدینند که چون برافتن توین  
آگهی و پادشاهت تا نماند نمانی ظهور شد مقدس علی حضرت خلافت  
سلطان الاولاد و امایا امایا و اللقا و الخلفا امیر المؤمنین و امام ائمه الهی  
المستدین مظفر الحجاب و مظفر الزاب مولانا و مولی الثقلین ابو الطحسین علی ابن ابی طالب  
صدقات احد علیه در آن خط بهشت آیین از خصایص زمان این دولت باز او دین  
این کار دولت کنون تا که رسد و لا محاله احیاء امایم عمارت و اعلا میباید  
زیر شهرت آن قسما اقبال ام و کعبه مال عرب و عجم از مقصضات خصوصیت  
و مقصضات او از دنیا و آخرت تواند بود مقارن این حال مسکی خیر انجام بود  
اختصاص بسیار مندی تمام متوجه امضای آن غیت فرموده کفایت مرصعی از لوازم  
آن امر خطیر بعد به دست تمام صاحب عمده دانی درایت که شاید تعهد آن غفل  
تواند بود و مفوض میکرد این مقرر است که قوام الدین ابو القاسم که در خانه او  
روز افزون اباع هر متصدی امور نیابت دیوان بوده اند و او توین اعراض از هر  
بطایع و مینوی یافت ملازم آن استان قدسی اشیا نیت مرف و کارهای

نادر و صاحب نسق زراعت آن سرکار روضه مقدس و در معات کاری  
که چه تو قوفات آن خسته مقام بموجب حکمها منقطع جاری می باشد و تقصیر  
شرایط است تمام بجای آورده و مرچند زودتر با تمام رسد می باید که مثالی  
باستقلال بی عری متعهد این امور و انچه جماعت است و ان و کارکنان عمارت  
و مباشران و کارکنان زراعت در باب معات از مقتضای سخن و صواب  
دیدار و تجا و زجا بزارند و چون از عمده سرانجام این معات تقصیر نماید بر پشم  
الاستام او در بار منسل مبلغ هزار و بیستار کی و مقدار صد و غر و غر منصف بود  
شرح از محصولات طلال مال بلخی فی تصور و کور بدو رسد مقرر است که چون  
بود و عنایت از معات دیداری معاف فرموده و نسق معات سرکار روضه  
باز داشته ایم سچا کجکف امور دیوانی و شتات آن متعوض او نکردند  
متصدیان هشت خال

دولت و مباشران اعمال دین و دولت و مستولیان و کارکنان موقوفات دار السلطه  
براه صنیعت عن تطرق الکافات و العیالات بدینند که چون از دیوان قضای الهی  
منشور خلافت و فرمان روانی ما را بتوقع انی جاعک لنا پس اما مسجل فرموده  
کمی است میایدن بر ترویج بقاع خیرات و احیاء امایم مبرات معروف و موقوف  
سید انیم و ممواره صورت تقدیم طاعات و عبادات و تمهید اسباب اعمال  
صلحات و سایر قربات بر لوح ضمیر از کار نقصان الحظ ثابت و هیچ میکردیم  
بنا علی ذلک خاطر فیما حق توین نسق هر یک از این امور بصاحب عمده و انچه  
الکستحقاق متوجه و ملتفت میکرد و تا پوسته روضه حسنت تازه و فیض برکا



بی اندازه باشد تخصیص احوال هزار قدس آثار مورد الانوار شینخا شیخ الاسلام  
 الاعظم مشروط ایف المستکین فی العلم سلطان مشایخ آفاق برهان اولیا  
 الحق سبحانه علی الاطلاق قطب فلک هدایت و انبیا آفتاب پر سعادت  
 سخن انصار اند راه رو کو بطریق صفا رفته قدم بر قدم مصطفی کاف  
 ربوبیه ربوبی کامل الوقت ابو همیش خواجه عبدالصمد فارسی قدس سره روح  
 وزاد فی اعلی السین فتوحه که مقتضای غوای ان لا باشیخا کبر ظریفی اراغضنا  
 طاهره ثروا عالی نهاد ما از ان اصل فرسیع مشبک شده و لا محاله با وجود ارتقاء درجا  
 طول و عرض حلال خاندان خلافت الارض موجب مباحات و منافعت دنیا و آخرت  
 است مقارن این حال شغل جلیل العلامت و اقامت صلوات حسن  
 کعبه الهی و قبله اقبال مولانا اعظم اوزاع اکر کم مقتدی الایمه محمد اسم  
 العلم و التقوی مولانا محمد الدین حجت الله و فتح الله لاجیا امرایم الینه و الجماعه  
 کشت که حصه لعضده الشریعه الشریعه از عمده ادای آن نقض نماید و هر روز بر تعداد  
 کمی سی پاره تمام از کلام مجرب نظام ملک علام در سر قریز کو ایشیخ الاسلام و  
 کمی سی پاره دیگر از وی است تمام بر سر روضه فیض اقام بدر ان نهاد اسباب  
 فرجام ما انا را بر اسبینه موانعت و اجتناب پند تا روز بروز رکات متواتر  
 یات فرغانی با رواج متقدم ایشان واصل و متواصل کرد و سبیل ممکنان  
 انکه مولانا اعظم مشتم الیه بر سبیل استقلال حسب این شغل شناخته و اراغوا  
 باستخلاف ننهند و وظیفه او ده باره انچه انا هاشمین می گرفته اند پیش پرتقیص  
 و تعطیل باور سپانند

چون حضرت مهین حکیمت حکمت الشفا  
 و کیف صدور قوم زمین قانون شفا اعراض محولان مختلفه المراج ایام را تجد  
 طبیب لب مرحمت تفویض نموده و اسباب حصول اعراض مبدولان مترصیع  
 خواص و عوارم را ما لافیس مسج الالباب عطفه که علامت اعتدال ارکان  
 عالم از شرح اشارات آن موجز است حواله فرموده بر حسب مقوله حبیب الرحمن  
 و طبیب اردخانه ماهر شفا و رحمه للمومنین که العلم علان علم الابدان و علم الای  
 ایتدات صحت جسمانی را که محد و معادن است بر اقامت و ظالیف ایتدات  
 افضل قرات میدانیم و در استیقا نفس نفیس ان کی که بنیان حضرت سلطان  
 حاوی کلمات و دوجانی است غایت اجتهاد بتقدیم میب نیم چه با وجود عدم  
 صحت تن و ضعف قوت بدین تحصیل کالات ضریه و تکمیل ملکات مرضیه ممکن  
 و میر نشود هرگاه بسبب انحراف طبیعت اختلافات و رجت اوراکات حواس  
 طاهره از قوت فعلی خود باز ماند اصطیاد و حوش معارف متوسم و مقصور ز کرد و لهذا  
 اصحاب خیرات و ارباب صبر است ملاحظه این حالات فرموده اسباب علاج اهل عالم  
 و اسلاح مزاج بنی آدم را بوسیله اطباء حاذق فایق و تعمیر آینه بیمارستانهای بلانی  
 رایق تربیت و متین فرموده اند و خود در ابوابه تنیه این اسباب تحلیلی حساب  
 کفن احیاء کما غایا اناس جمیعاً که در نیده و حکم و اب انزل الدار انزل الدار  
 در ازاله اعراض و اعراض طریف انسان قدر الویج و لا مکان شرایط استنسان نظور  
 رسانیده از انجمله حضرت الله مروه مغفور و ملکات آغا برد الله مضجعه حبیب اوزاع  
 فرمایند این مشوبات در نفس دار الیسطه مره جمعیت عن آفات و البیات و الشفا



پایخته و چون درین مدت مسیحا نفسی با حای آن برخواست علل خلل بقدر اعدا آن  
راه یافتند بواسطه فزایدات ایام ملک عقد اشطام امور و انحلال و انقضای  
پذیرفته بنا بر آن درین وقت بر توالتفات کثیر صفات بر ساحت و روح انجائیه  
زمان مقام و عنان سرانجام آن مقام را کشف کفایت ویدرایت مولانا الاعظم  
قدوه الکما بر الامم سیح الدین حبیب الله طبیب تقویض فرمودیم که برو جی که از دوزخ  
و انش او سرزد بدین امور قیام آورده ابواب افاده و افاضه برو جهات طلاب  
آن فریق و پیکان آن طریق برو جی احسن کشاده دارد سبیل حکام و مسادات و قضا  
و علم و اصحاب مراتب و ابواب مناصب و اشرف و اعلی و متولیان اوقات انکسار  
مشا را الهی را من حیث الاستقلال متصدی این امور و اشغال نیست آنچه از لوازم  
و مواجب متعلقات و منسوبات آن منصب است مخصوص او شناسند و ازین  
دید او که سراینه متفرض احب و مهم این امر خواهد بود عدول و انحراف نورزند و او را  
با دودن باستخفاف شمرند

چون سید حکیم صفت حکمت که قانون شفا جزا و دار الشفا حجت  
او که در منزل القدر آن ماهوشفا و درجه تلمیذین رومی نماید و ترتیب او و بدو شایسته  
در تداوی امراض و اعراض از عطر طبیب لطف او که و از امرضت فتموشفین سزاوار  
و سوسند نیاید و اتفاق از کتلیا علوم معارف را که خلاصه آمویش اکران اند  
علی التعمیم بر تحسینی بحلی سر نوع از اسباب و علامات شرف است یا از سزا  
بشی نوع مشرف فرموده که علی البستی الدین علیون و الدین لایلیون خصوصاً عالمه  
و خدای با جود طیب و احکام شریع علی الاطلاق که صحبت ابدان و اعمال موقوف

و موقوف بر آن است و استقامت و ادضاع و احوال منوط و مربوط بر آن تعلیمی  
العلم علما علم الامان و علم الادیان چون محبت بر آن که موقوف بر معرفت طب است  
موقوف علیه مقتضات احکام شرع مطهر آمده سراینه اشغال بطن بسم و اقدم  
تواند بود و فلند اخلاص نیت مولانا و حکیم الحاصل لقرط الوقت جالیوس پس الزمان و علی  
المعهد و افلاطون و الا و ان مولانا حکیم الدین حبیب الله الطبیب التونی که مرئی دولت  
الشان است بکار قابلیت و پست و وصول ابواب فروع و اصول این علم شریف  
را باقام صناعات فکری و علمی مرتب و مکرر ساخته و در مقامات تشریح و توضیح  
و مهمات آن بر بطن فصیح و حکمت صریح علم ایقان و العان را نوشته هر کرا و  
انگشت نبش نهید یا بخت راستی دست از سر برده بکارش کرا کران کیم  
بروشن خدا پیرون برد و دق زمانه و زردی از مهر و کبودی از پیا در زمانش غیر  
جشم و دبران پنازیت را که باشد مردمان را دیدن عین دوا بنا علی ذلک  
شکل طبابت دار الشفا که عالیحضرت حکم علی الفضال و والده جلیل الامال عصر الدین  
الدین ملک آغا روض الله و ضتبها در جوار جامع همراه صنیع علی بطرق الافات  
با حداثت آن موفقی شده حکم بخش چشم مرغوده را کل البصر استنش جان  
مرغوده را و دار الشفا بید مهارت او مغوض تا بهیاس من انفا پس عیسوی که  
شرکت شفا بخش دل بخور و جلاب خوشکوار جان مجبور است در مراد که عمل شفا  
این علم تشخیص امراض و اشتقام و تداوی مرضی خالصه مضامه اقتضای بدین موهوبی  
ناید و طایفه طوائف صحیح پیغم در الحظ و انکه دست تصرف مولانا است را لید را و مراد  
و اعصاب این امر خطیر بحال غور و فتور داده آنچه بر او در پیم آن منصب تواند بود







بطرف بطام عزیمت فرمود و مخالفت سرعت سیر از باد استعاره کرده تا تمام  
مراه در هیچ منزل توقف ننموده الماء بحالها و الرجل بحاله تا درین دلائل آن ظاهر گشت  
که دود دارد و مانع از عین و عین بر آورده بود و در صفیحات روزگار نقش پذیرفت  
رعایای سبک بکنند از انداختن تکلیف کام میسر انداخته و در حقیقت تمام مقام  
ایشان گشته بر ذمت محنت پادشاهانه و واجب و لازم گشت که تدارک این حادثه فرما  
و ایشان نیز با سپاه فراوان اظهار تجلیدی نموده تا حدود ما جو پیش آمدند و چون اثر خوف  
صدقات بهادر آمد که پادشاه بایمان و در پیشگاه خود بود و در ظاهر ایشان منکر بود  
فقد نفی قلوبهم العرب بطور آمده که اگر لب زیر کند میل به لاجعیت سپاه خود  
از کم کم به دست آمده و چند بطرف بیابان و چو که مقرر معمود و مغرور و اینان به  
که خستند و بمقتضی طبیعت و علت جنسیت بسیار ضعیف و فرین گشته و طبقات بنی  
آدم را پس از پس ایشان امان یافتند در سایه عدالت مکر مظهر لطف الهی و محض  
رحمت بهمانی است بخت و افرو نصیب وافی بهره داشتند امید باطنی که بر کسی  
آنست که اسباب جمعیت و حضور و مجبات و فاهیت و سرور روز بروز در تضاعف و ترقی  
باشد و لوازم شکر این مواهب را وظایف صدقات و مواجب نذورات تقدیم  
رسانیده و چون دعوات استجاب آیت معنان قوافل لیل و نهار و مرکاب و اهل شوی  
و انکار کردند اندکی ذلک قیود و بالاجاب به حدیر

الحمد لله الذی صدق وعده و لم یخذله عز  
جسده و همزم الاحزاب و حده و لاشی بعده اما بعد چون ملک ملک بخش محال  
استاده و نوازات نوا و نفس نفیس را جبت الشطام امور مملکت عالم و امتیاز هم مصالح

اولاد و مردم بر گردید و رقم اناجینک خلیفه فی الارض فاکرم بن الکاسر بن الحق بر صحنه احوال  
ما کشیده و حکم و تجریش لما شیت فانک منصور روی محنت مایلین هر جامی آورده است  
و اقبال از هم استقبال ملحق می نماید و عنان عزیمت مبارک بهر جانب که مصروف گشتی کردیم  
خج نصرت بطریق استیصال پیش می آید و اندک صبره من پشاه و الله و الفضل العظیم  
و از ان شباهه و نظایر تا نایدات اگر چون برادر اعز اجل سلطان ابوسعید کورکان که  
پیش ازین رقم تصرف بر اکثر مملکت موردت ماکشیده بود و سپاه کپرا که بکران  
مرتب گردانیده و قصد احاطه مملکت دوم و شام متوجه شد و بعد از صدق این حال  
سمت اعتدال با امور مملکت خراسان متفرق گشته قواعد خیر و عافیت در میان طبقات  
رعیت که در اربع بایع نظرت اند تنزل پوست بر مقتضی ابواب الدول مله و ان بقر  
شعوری از ان صورت بر ساحت ضیاء شب اشراق افتاده و نایم عواطف نایمان  
از منبش فقه علی خلق اسد و زمین گرفت و با آنکه محبت طهر اسباب رعیت بر فواید  
منظم بود و بطن انعام دولت آسمانی که چون شیر بخور سپه شکن باش فرزند  
خویش بن باش دایت عزیمت با زوی و افوض امری الی الله بر افروختن انگار  
اخلاص و صدق نیت اعتماد بر خدا و نفرت بخش کردیم و بپند برق مانند مثل سمندر  
در آنس و مانند نسک در عمارت دریای اندوه دانه بدل فارغ و صدر شرح  
از خود و موبستان متوجه خراسان گشتیم نظیر بر عین نصرت اندر یار قنادر  
زاده لطف پروردگار و چون دلات اسود و نسا مفر خیم اسپید الی ابطال  
رجال گشته قبر علی که ارباب برادرش را لیل شکرهای کابل بخشان و خیار خندان  
را سر کرده با برق تمام در شمس مقدس رضوی علی الحال بهای السلام و التجهیه ممکن بود و انوار



باس و مطوت بندگان دولت با طرف سراه کریمه با اتفاق حسن و بی نظیر  
جمعی دیگر از امر و سرداران با غلبه کثیر جلیل و حقیر کرده متخص شدند و چون رایت  
نظر آیات متوجه ترخش شدند فرزند سلطان احمد یا امر استند و لشکری با و در انهر  
و ترکستان زیاده از جمل هزار سوار مکمل مقارن حوت چون باد از آب چگون کند نهید  
و در ناحیه مرغاب سرب کار رزم و پیکار مشغول شدند و از سر کریمه و این یثا  
نیهمه دیات بختی جدیدی عافیه مانده ندانستند که کل جو به باد آن شکست خا شد  
و صورت آنکه چون از اتفاقا حست که دولت تحقیق عبارت از اذات پیش  
سلطان ابو سعید مرزا که از صنیت صولت دولت روز افزون نگارش و تبلیغ  
نموده بود در مقام قرائع شکستی عظیم یافت و با وجود لشکرها آهسته زیاده از  
سیصد هزار سوار جوار که نطق و هم بکنه کیفیت براق آن محیط نشد و خاکستر  
از غرض جهان فانی بگردید و از وصول آن هر یک ترتیب سپاه توران زمین هم  
کپیست فرار برقرار نیست و کردند و برادرش سلطان محمود باقیات لشکر عراق معادوت  
کرده متوجه همراه شده و در حدود ولایت جام معتمد المکرر نظام الدین بی بی یک حاذار  
با فوجی از بهادران خون اشام مشرب جوی ایشان را بجا شکست لغزده مکرر داشت غایب  
و مخفی کشیده یا خد و نه گرفتند چاره در همراه دیگر باده بهصورت امر صورت  
اجتماعی نقش شکست و مرنوع تخيلات کرده رایتی برافراخت اما بهر سوز آرام نکرده  
از دست برد مبارزان پای فرازش از جای برت و طرق مزیت بجانب پست  
مقصی شناخته روی ادبار بهر سوار نهاد مخالفان همه یک را یک بدلت  
زمانه در متن آن زمان انگشت یکی مجروح و یکی را فکال بخت نیز کلو برید و یکی را فکال

ان انگشت و چون از غایت آفرید کار جلت الاله دعت نهاده صورت بهت  
فرای اما فکال فک فک مبینا از جلد کاه و کان خفا علیا نفر المبین روی نمود و سوره  
اذا جاء نصر الله و الفتح طرازا لوالی طیفه رخت شکست محکمات عالی منت نصیم پست  
که طبقات خیالین بعد از تراجم رحمت حوادث متفرق خط استایش و آرامش پست  
بواجب عدل و انصاف مستبشر و سپرد کردند و در لشکر و ستایش فیاض پست  
بخشایش و پیکار اذ انتظام داده وظایف دعای دولت روز افزون بهر حکم  
الهی سر بر سلطنت اکنون کند سرازیری که سایه پریشان افکند خرو غازی این  
فتح نامه نمایان لازمال مبشر افی اقطار ربیع المپکون در قلم آمد سادات عظام  
و علمای ارباب و که خدا یان ولایت قستان احسن احوالهم باید که از آفاق  
این یثارت عظمی و مهیبت کبری مواد بهجت و سرور و امداد مسرت و جبهه مضطرب  
گردانند و سکرانه این نعمت را کلی شکست متضمن صلاح حال عالمیان است حسب الطاعه  
صدقات مستحقان رسانند و بعدل کامل و چنان شامل مستطوره امیدوار  
از سر طمینان خاطر و جمیع باطن و ظاهر یکبار و هم خود مشغول باشند و من المکون  
و القامیه اندام محمد  
آخبر از زبان کابر زمان  
از کان دولت را الحسب بیان عیان پان بصوب آن تافت بسم الله الذی علم  
بالقلم علم الانسان عالم یسلم بعد از سپاس حضرت منشی ماهر و کتب فی الفرقان و  
القرآن یعنی منشی صحیفه لای لایب تصنیف کن رساله غیب که عنوان  
مکاتیب کمال و تاریخ ریح فی فضل و انصاف است در بس اردو و اسلام غای  
ماهور و نور فی صحف النورایه و الانبیس که نبوت را ولایت آن نامه درشت



که از تعظیمش آمد مهرشست که فاخته مقال حلال و خاتمه رساله نبوت و ارسال  
والکرامت مال او مکتبت العلم علی صحایف الامال انشاء الاحوال بر صفحه  
این صحیفه مکتوب کرد که در دپاچه پال منشاء الانشاست سبقت  
یافت که اکابر و اعلای را بخانه مشکین شما حضرت مخدوم مرحومی استادی مع  
الربیع و سده صحیح استیلاج تمام بود اگر چه کتاب مرتب را احاطه عامی ساح قلم  
بلغت رقم آنحضرت درین باب متذکر می نمود از ایراد آنچه بمطالعه آن استعدایا  
بود بقدر مقتضای وقت کزیر بنوده مستفیضا بمقتضی انجود و این فیضیه شکر  
بر عین الی و دو اعلام و فائز در ایراد آنچه طبقه نام بحکام ایام عرض  
نموده اند مودی در دو سطر از زبان بعضی از اکابر زمان که عرض داشت بر سبیل  
کتابت نموده اند

کتابت شد مقال بستانش خسته مال حضرت پادشاهی که پادشایان اسلام را که بندگان  
برگزیده اوین قدرت و قدرت ضبط و سیاست از انانی حکم و از انان الهیه  
فیه بایش شدید و منافع لایس در تبیط قوی از ضعیف کوتاه می کردند و نایز  
ظلم ظالمان را بر لال معدلت و مرحمت خود مسطقی و مستغنی می پانز و سد المنة  
که حضرت خاقان صاحب قرآن را حصول این نویسنده فنی شکر شده تیسیر کمال  
مساعدت نموده و از کلیات این امور که التفات بتدارک آن از واجبات می دانند  
قصه ولایت و محولات که بلب لب و ظلمه بی عاقبت اقتضای احوال آن  
راه یافت و فلهما می شایع با وضع مکان آن مواضع پرستیده چنانچه قوت استوار  
آدمی پسته و ریخته روی عزیمت بصرب سزیمت نموده اند نه روزی روزگار و نه

و چون غیر از سایه معدلت با دست سپند مظل علی کاذا نام پناهی و آرام کاسی  
نی دیدند با وجود خوف و بردت بود اکثرت برف و سرد و سبادی فصل  
شما چنانچه کثیر از باب و امالی اینجا طی مسافت بسید که قریب مدولیت فرسج  
نژاد بود نخستیار عثمان و خیزان سوزید شد که دست لغز و انگار در دامن لب  
و اشد از آنحضرت زده فرما و طاقه لنا الیوم کجالت و جوده باولان کیوان رسپ نند هر  
بکم الراجون بر حرم الراجون ارجو انی الارض بر حکم من فی السیاح احرار بی نهایت  
شامل حال درویشان کردانید و متمسک را بجمع شما خواهند نمود و عثمان  
لصوب الخفا این نایر مسطوف خواهند داشت و التوفیق من الله

پاک خداوندی که حکم و سخن  
فانی السموات و مافی الارض وجود کامل خردان دین کثیر دین پرور را سبب  
عالم و موبت بیام احوال بنی آدم داشته و حضرت صاحب قرآن آخر الزمان را  
با سبط فضل نیت و علو منزلت از انشابه و اقران برگزیده و بزیادتی شرکت  
و شرف و افزونی اسباب است و رفعت بلند قدر و سپهر افزاز کردانیده و بایک  
وجود شریف آن مویکامکار و عرصه جهان در پناه امن و پناه عدل و احسان  
آرام نیت چنانچه با وجود کمال و استیصال کلی که بعد از دو سال درین جوانی  
علیان مواد مرض طاعون و سدد و وقوع بود با ندک زمانی صورت بحی الارض روی  
نمود باز بر تبه قوام داشت ال بد طبعیت به و رب عفو آمد و سعی جمیل و زیر  
خبر صاحب تهر خواجہ قطب طایس در دار اسی رعیت و معموری ولایت چون در  
اثر تربیت و مرحمت پادشاه عادل است که در باره زیر دستان سچا ره از انانی نموده



وزمان خست یار سپید قدرت نایبی که در گذاردن و بر آوردن محلات دعا جات  
میستند آن محتاجان هیچ گونه تعاون و تقصیر روانی دارند سپرده اند  
سرایه برکات آثار آن بزرگوار را بجا یون باز کرد و در کافه مؤمنان واجب  
و لازم آید که شکر گذاری این نعمت را از وظیفه دعای دولت روز افزون بپا  
رج بکون پیغز آید آئی تو این شاه درویش است که آسایش خلق  
است بمی بر سر خلق پائینده دار بفرست طاعت دلش زنده دار  
ای باغ وجود را بهار است کرده  
رحمت سر بر یکبار آورده تو میوه عیش و جن که بخوامانت از بار بختیستند  
بر نمانده در عمارت قصر عالی باغ جهان آرای شایسته که میهن پرای  
جهان آرای حضرت خلافت نبی بگم و است خلیفتم فی الارض و است عمرکم فیها  
با بر افع انواع و تکلفات آن ملامت شده بود بدست یاری سرکاران عین و بنا  
آن باریک بین که سر بیاورد چون بسا کرده زمین از برای پیغمبر محاکم خاک  
قدم بر سپرد دیوار افلاک می نمود سر کس در سر عمل که مخصوص اوست داد و صارت و جاک  
دستی میداد باندک زمانی که در جهانی پخته شده از کمال اقلین صنایع و الطاف  
بایع بماند که ناظر دیده در اقالیم سبزه نظر آن ندیده و قوت سامه در عالم غامض  
ار بر نموده از آن نشینده ای نظر رفیع ندانم چنانچه بری قصر ملک نبوده  
فسیه روزه بگیری بر سطح خاک اگر چه بنا ز آب گل بنهند جان محبتی تو روح  
مصور می باز بهمت و لطافت تو عکس سپهر سرگز بطق کروی و قصر صوری  
وصف چهار طرف آن باغ بهشت آیین که با انواع اشجار میوه دار و غیر آن از سره

و چهار و چنان پس آرایش چمنها و بختین عیث قزای روضه سپهر برین کشت  
مقدور تحریر قلم مصوران و تقریر رقم گذاران نیست چمنها ز باغ جهان  
شده کامران مرغی میجو باشد  
هر دو نوازش خبر و کز اسباب قبول طایر جان بچاره پرده  
لطف احسان پرواز نموده بود و هم یون تر زمانی سایه عاطفت کسپتر آینه ده  
صفیر این نظم پذیر بر گوش بهر شش پانده چون رای پادشاه نشاط شکار کرد  
اول لطف صید دل روزگار کرد و چون بر پنج پست من محبت و محب عتاب سکی  
در نگاه داشت این باز بیا ز تعلیق و تعلق تمام داشت که بر دل مانده مرغ نیم بیل  
در اضطراب آمده گفت سوار جاکب ابرو گمان تیر انداز در آهوی دل با جریغ  
می پرانند اما شهباز بلند پرواز بهمت دوال مستمال بر طبل انقیاد زده  
سمند امترا ز دشت دمانی در میدان نشاط و کامرانی رانده در شکارگاه دولت  
و نصایح محسوس ای گلشنی رغبت بهو صی سید التفات خاطرش با نه طوطی بیان  
و بلبل زمان آواز استیش بر کشید که دولت رفته دیرین بر سر آمد باز  
شاه من چون بنایت طلیدی بازم منم آن باز که کی شمع جالت شب و روز  
میجو پرورانه دلخیز در پروازم و مع ذلک امیدوار است که این باز حقیر که  
بر دست ایلچی یا پسریر اعلی فرستاده شد بر هم خفت با نه بدین فقیر بر بند  
تا شرف اشلطه در سبک قوتی چون درگاه عالم پناه بیا بد هیچ جانور از بدلفان  
محل شایسته نیابد بازم از دست گرفت شوشا در قب باشد آنروز  
که از لطف و پرورش بازم دارم امید که باز از نظر شاه افتد همچو انگه



شد از روی سپید غلام تن شاه جهان در توشیحان است دعای  
دولت او در صبح خیزان بود به طرف کشت تیغ یکسواره جوهر سپاه خیم  
انجم زخم گریزان بود اقسام آمد و آیات که صبح و شام وظیفه دعای دولت نام  
ان عالی حضرت عالی بخت ملک پناه ملک شاه شاه شمس یار موی نظیر سعادتی  
نور صدق شاهی شمس یاری و نور حدیقه خیر روی و فرمان گذاری انکه در پرتو  
مرد نیز پیش الملک در کمان دوست و تیرش خیره ماند چرخ زلال و انکه در کپش  
رشد بیک روز خراج مطبوعش در جهان از کفران ایمین بود نجاه سال خاتم جهانیش  
رشد آنکس خوش اردن شهر شیشه را بفسد یار روز رزم و شکار قدس سرانه نظام ملک  
بجی بر وایه عظام لایحظی قسط لوتصدی عرضنا عن قس قضا پر سپاه الملک خلد الله  
زمانه و اعزنی و اعم الدوله و السعاده انصاره و اعماله مرتب است در جا و اثبات  
که در سنده مرادات و بخشند سعادت ملت میامن الایة علی الدوله ام سبب  
ایقاع لوی دولت در سکت حصول مستطلم دار و آثار مفاد شهر یار ناعا رطرا ما  
ملوک تسبیح مقدار کرد اند و آفتاب خورشید هم روز روشن با که با وجود آن ملک را در دست  
و چون از تو اخبار رسد مع جمیع این دیار می رسد که بر مقتضای فواید انما وجدنا آباءنا  
علی الله و انما علی آثارهم و من به سوری که علی من الدهور همسند و بدان خانوادگی  
معهود بقدر یکی محبت انست بر ملوک طریقه التخصیص الامر الله الشفقه علی خلق الله مقصود  
می دارند و جمیع احوال و زمان بر طرایف افراد ان فن باب افاضت آثار ملک  
و احسان می فرمایند هر این در سبط ابقا و تکمیل و رابط ابقا و جوی و در دیه مباحث  
و مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت خواهد بود و ملک فضل و تکریم مرشد است

ذو الفضل العظیم علیه چه کرم آموختن که یمازا شرط ارباب عقل و دانش نیت  
ان چون تصور است که بواسطه کثرت توجه به شتاف لکلیات امور جا و حلال صورت  
جزئیات و آثار بقرآ و در ایشان در حجاب ذهول و سیاه ماند بنابر علی ذلک اقدام  
اقدام بر بساط انبساط نموده بموقوف عرض میرساند که سابقا در زمانی که در الملک  
هرازه لازالت فی ظل دولته و الیهما المعالی محروم عن تطرق الحوادث و الکافات از  
فرز دوم سپادت قرین عزت ذای مصافی و وفای برین کشته بود موهومی که مره بود اول  
از قسیر سیر نزدات و فتوحات اضافی صالح و اسباب کفر خانه خاص حضرت و لا  
کسب اشیا شینین و شیخ الاسلام الاعظم ابو الفتح و الطود الاشم نوز و قره نورا فرمودند و  
افزای از کمال عبتنا بجزیه یکم تجدید آن نموده در طریق اصول آن متوجه حامی از بقعه و لا  
اشارت رفت بکلم الامور مروه با و قاتما مضای آن جنم است شال آن امر موقوف  
بین وقت بود که زمره فرزندان حضرت ولایت را که بر فصد تو لای شایر است  
درین سبب انکه حاصل بد اخل نه به سوره تیر است اسباب حسیب حاج و اضطرار پیشتر  
بمنی بر سبطها را ایفا و عدد کریم حاصل بقیه نیازا جرب اشارت مطاع متوجه زمین بویس  
کرد انیسده چون لطف تو عام است از دنیا عجب و السلام علیکم و العقب لکم  
با تها پس بندی از لیسمن سده و اوان که مکتوب در صورت عرض است مکتوب ساخته اند

بعد از عرض دعا و ثنا بخارستان طفر اشیان تو قیامی دید به سعادت ساخته مریض  
استادگان یا پیس بر خفت میر میر که اندک در تنهای باز از ملک کمنه دکانی است  
متصل باغ مشبه که در زمان قدیم مرستان سرای ملک مراده بوده و این سنده را



پیش ازین بهی در حال متوسط بین التزم و التیقظ اشارت نمودند که در مجلس جمالی حضرت  
پادشاه ریح میگویند که کف دریا موج او در دو اکرون حاجات سالیان آب جویان  
از آب روان تر است و عین الخوه انامل فیض آثار در درخت فیضان قطرات لطف و احسان  
از با محیط فراوان تر از خود فیض سلطانی سید عالم گرفت ملامال افاض علیه  
شایب برده و احسان و خلد با تر خلافت و سلطانه معروض دارد که در آن موضع عین  
خالصا لوجه القسالی و طبعا لرضاه حوض آبی جهان جان پرورد کرد که شتر از جبهه که تر نماید بکم  
من الما کل شیء حی صفت جان بخشی در روان یافته باز نماید تا معطش آن زلال عنایت و رحمت  
سلطانی را موردی و لایق بنگارن کریمگاه بادیه زندگانی را بسپاری بشد و روز بروز بعد  
قطرات باران آثار میامین آن برود دولت و رفعت لایق گردد و کیف شیرین الا لیسالی  
و مثل هذا فیل العالون و سنده خال الذکر که گفت با جوی ارض بعضی نما سینه طریق تامل  
و توقف میگویند میباشند تا درین ولا که پانی خاک را در بازار روزگار بنمایند سیده  
دیگر باره بتلقین ملهم دولت مخالفت کشت بکم قضیه الامور معذ و اقام اقام  
بر سلطه انبساط می نموده تا مکرانی بر روی کار خاکیان بقیه را باز آورد اگر بر بعضی و  
للارض من کا پس اگر ام نصیب شرف بدل یابد سخن عطا شش و التزم و دود و الا  
کنه بخت من است این کنه نیست

عوضه نیست بنده حیرت فکرت خاکی استغفیر غیر محبتی که  
بعد از احیای سنت بندگی تصویر آینه غیر نازک کامیاب اگر صورت غریب داری  
میمن که از قلم غایب کن بوی مشکین رقم منبشین غیر جمالی حضرت پادشاه بسجده  
جا و جهانباده لازالت همراه دولت محله عن الله یس الله علیه صا کشته همراه کنی از کربستان

درگاه که هیچ یک از بچکان میان سه در تر خود نمی داشت سید و کیمیزد  
کرم فزونی داشت ای شاه که از هر سر موسی آگاه چنین سر جرخ از تو تصفا  
گرد ماه از صفی و زمان در نقش غریب بر پاکی آینه طبع تو گواه  
بیک تر و عقل درین که بی در پی نص قاطع قل سیر وانی الارض دمی و قد می دارد  
مرحبت خواست که بقوت بازوی باد صحره صرد میدان عرض نماید و شکالی  
کند رنگ فتور در حرمت احوال خود مشا به کرده از رعایت بسپار آن  
موبه طاهر شد اما و صفت در جهان نشد رند و خوش و رنای بود سر که از نوزد  
آفتاب بود آری در زیر طاس پس سبده باز فلک ویر باز سپید یک استخوان  
جایگشت کار که از که چون شرفه کولیان و شکولان بستیا ری فهم تر تک  
در رک بی طریخیان مناسب غور کرده بدینضمانا نیند پر امن و شکاری این نوع  
عبادت رانی و شیرین کاری نتوانند که آینه و کیف که بر بی انصاف جالبی  
را بکم حاجت فرجیه لطا و حاجت قرونه نثار میدان خرج کردن چون  
رباب نموده زنی در اضطراب آید و مثل و دوک سر بر زن سپردن کرد و  
اطعی یافت کمالات و سپرخ پیکت که پر کشته و مانده براه بهمان  
پرنه از کار سازی و حقه بازی بهر مردان و خویش و ندان دارد و یاری  
که آن گروه و دلکش لولی و شش در سر کار از متری و بهتری دارند و بخار که در پای  
بر نای خیال بود و بسوزن مرگان و حشر سازی و سخن بردازی بیرون از نوزد  
آن را تقدیر قدرت و امکان کسب کنی کردن زیره بکرمان برونت تا جوی خوش  
میج دولت بگوش قومه محنت زوکان و غریب از کان کمکت رسیده سمانی بون



سایه سلطنت و پادشاهی در پرواز از اهر از باد

عوضه داشت بنده غریب بدرگاه پادشاه  
بی نیاز غریب نواز خلد آمدنی افکین سلطانه آنکه چون رایات میمون بصفای  
و پاکلی اعتقاد متوجه از پاک سرور اولیای و مهر و بهتر اصفیاء پس سرشته بر یک  
از خیالان قوما نه در بخت پیکان خاصه که بزبان آوری موسی شکاف خط سخن درای  
بنوازشش مخصوص و سپهر افروز نمودند و بنده و مجبور مندر بود که بمقتضای خواهی این  
پست ادب آنست که کوتاج نبی بر سپهر ما خویش را با یک کوی تو برابر کنیم  
محال شطام در یک آن کرده باشکو نه دارد برخلاف رسم قدیم از آن بخت و پرورد  
با کس در میان خویشان به تشریف از خوشی مجروح و بی ناموس شد چنانکه بجای و جادایی  
بانی سرچند در صدد دفع و ابطال خود می بود رنگ این طالع از آنست خاطر نمی توان  
ز دو و مع و یک پر رشته امید از وجود توید خسته و رود بر یک و یک و شام و یک  
این نظم غریب که زاده طبع حزین است بر زبان نیار می گذارند که از گنگ دام  
خود فراموش کن از آهوی دام خود فراموش کن اگر پر خلام خود فراموش کن  
انعام بام خود فراموش کن ناکاه از غریب ملک شعبه باز مسجور است شاطر  
و لنواز درویش فتح آمد علیه ابواب الملایات نامده سالیان رسید و زبان  
حال لغوی این مقال مترنم کردید که در گوش جان زخیر جان آفرین رسید زبانه  
هرات مقدار این که ای پیونیک نامدار جرخ دوار است سایه دولت بندگاه  
نامدار پادشاه چشیده آما رخنه و پستد ام باد

عوضه داشت بنده شرمند از منوع قصور و تقصیر

بدرگاه میمون حضرت پادشاه که یکب تیز رو اندیشه از یک کوی طریق دصافی اوقاص  
و استاد موسی شکاف خود خوزه شناس پس با وجود صفای آئین و پاکلی ضمیر از روشن  
راه راحت گذاری ایشان متعاضد خلعت سلطانه و اعلی فی قضا کل حاجه امره و  
آنکه بتائید الکی چون سایه التفات حضرت خلافت پناهی دوسه روزی که ششم  
صحرادشت از سر خریشان خط سراه دور ماند اول صورت و افعه مد علی که مرغ  
از نفس قالب برود اگر کرده بروی متوجه اردوی آخرت شد که عرض شد از آن متوجه ای  
خود پس هیچ آینه فام هیچ روی سر انجام نیاید آه و او ملاکه از پیدای هیچ  
برج خاکی که در منزل آفتاب خاوری لاجاله چون در امثال این احوال جز روشن  
آینه هیچ حجت و دلیل جاری تصور نتوان نمود بنده فرامانده واکه در حبس امور  
استرسان سر یکسنگ بجز و تصور دارد چه محال آن نتواند بود که هر چند از آن  
هر یک صاعقه است و ز چشم منت سر کجا طوفانیت درین صورت بسیم  
نوحه گذاری دمی زند یا درین راه بوسون فقره داری تقدیر مند من کیم که نامه  
نویسم بسوی شاه در نامه گانش فریاد نام من و ثانیاً شبهای فلک طالع  
که چون یکب دمی سر خط جلد کوی آغاز کند ابری به راه آمد و سباب غم غمت  
وز تشریفشان آن گشت بسی تفرقه کاسر حاجت سحایه بحر افقه حاجت سیاحت  
الب کین دفعه و حقیقت حال آنست که در آن اثنا که روزگار مشعبه سنگ تفرقه  
در ابلهینه فانه حمیت کلان وقت انداخته بود و در باب خرابی طوفانی که از تیره  
سوزان در هیچ طرف نه جوی نه مانده و نه جبردف یکم و فرود داشت  
نموده یکدیگر انتقال ابروی کرد همه را آنچه باو بسپرد و با بجه سیلاب گرفت کرد



وایران خسرو آغاز پری نهاد چنانکه خسرو چند آنکه مردان کار و پهلوانی بهر که  
 مقرر گیسودار بر موی از جان و تن دست نشوی زبان دوک پر کشیده  
 بالعه آه و ادیلا هر طرف می دیدند و در راه کیز در لیل روز رستاخیز چون  
 جسته بر خدی می چیدند هوای بلاییدی سلطانیم اما تو بر طبع کالی کاجه  
 داری که بر غریب جهان میرود و وقت افول پس بر حال اگر این تنده درگاه  
 یوم بسطاب بلامشکین غریبی که بر خون جو و نش نبود پس طبعی طبعی  
 از دور جانی جوهری نماید از زندگانی بروی مثل شمشیر که در تکرار کند  
 مذکور است که چو نه را چون آب از پر کز در که در زیر پای نهد عظمه باشد و شمشیر  
 زان کان را در مسکه نشتر این طبعان که نشسته و خود را از دایر غراب کرد آب که موج  
 آن باوج کردن یسد بکن کشیده آنکه اهل است با ندر جکوز این صورت را از نماند  
 سیلاب بلا بر آمدن وقت کشتیم سود چو ششم غرق لاجرم امر و از تمامت خشت  
 و شمشیر کنندان آنچه خسته پیر و ن دویدند حال کفش کشیده اند دست زان و پای  
 کوبان این رباعی پسند با و از الحان می خواند که ای قوم جنایات ما ز خسته  
 کاکس در ماهست دولت زند از غایت دوق جای آن هست اگر شکوایم  
 مارش می کنند چون شرح حالات برض فاب رسیده بزیادت ازین مجال  
 جادلی باقی ماند ارد ثور امور دین و دولت بستن پیر نهی فقط بندگان درگاه  
 از خود شمع خور بقرن محروس مصون باد ای کرد عمت بادل من روی بروی  
 عشقت و اند حال دلم موی بوی اندر طلبت جلولیای یکدم دور از رویت در  
 بدر کوی بکوی

خسته است بنده پیر و از عتبت علی انکه شیخ احمد نای درگاه  
 به نشان بنش در باب ملا می شده و در محال فریق بر شرب مدام اقدام نمایند  
 در راه زنی بنده را نیز از طمع مخالف علی سخت در مقام نزاع و مخالفت می آید  
 چون بنده از مستجاب عتبت به وقت بروی او از پردا رض خارج شد و به  
 بازگشت از صحبت قتل او واجب و اند و الامر ارفع و علی کتبت بک  
 و اعلی که بهر یک از اسباب محمد و صالحی تسبیح به عبارت از زبان  
 پیادات و نقایح تصوف شما

سلام علی ما ش فنی بصله و ان لم افرا لا نطیف خیر  
 من غایبانه عاشق آن روی موشم بی منت نظر بخجالی از تو چشم بزم آمد  
 و کنی بشمید اگر رابط اخلاص محال اختصاص که بواسطه تعارف روحانی با وجود  
 تباعد جسمانی و ثقی سرحه تمامتر دارد موجب اقامت دولت روز از دین عالم حضرت  
 معانی نقتب محمدی ملاذی اعنی کریم حید اشاع بالمرامه و با وجود کاشف المظهر با وجود  
 عبد الحمید و علی بن النوری و عاشق فی النایه اسم من الحمد اللهم کاید لا یفرغ  
 اجناس النوال و الا فضل فی عان الاحسان ما یفصلک العظیم و لطفک العظیم لعل  
 عالی مفارق الافراد نوع الانسان حرم تقضا و سابقه عنایت الی عرف عنایت  
 صبر تحبید و ترب اشرف حدود و اطراف که لا محاله اساس این با در اسر بپشت  
 واجب و لازم شد خسته اند و پان مجاری احوال از باب فصل و کلام که مدتی  
 تمامی از حجت استیلای لازم خستال و استیصال قفس منصفون نهیال بعد که  
 ذهب الین بروی کنایه لم یق الا شامت او حاسب درین زمان مبارک



عواطف و مراحم پیکران آن صاحب با دای خدای این نظم که فنی علی چه  
البسطه واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد مترجم گردیده یکی شبهه باشد  
نظر دقیق و اشارت از باب تفیق و تحقیق اعتضاد می یابد که تا غایت آگاهی برین معنی  
از اوج پسر بر سروری و پسر افزای نهان در و نه ملک نمایی باین کمال و جمال  
جو پا عظمت و جلالی نیست دولت پس کل ای بسبیل جن خوشنما  
که درین همه کلمات عاشقانه است سرچند در مقام خجالت و تشویر است  
که چراغیت رسم مقامات و پست خجسته ترسیر نیز میگردد اما بجا پسر  
مهره تقدیر است ماست و اندکان و لم یکن زیادت ابرام موجب نیست  
و مترجم است

مایلین کتبی چو درجی زدر رسید از کرمای الطاف پر بود پای آن سخن پسند  
کی انچه رسد وصف ناکند چون غایت نامر نامی از موقف التفات که می شمل  
بر تفسیر کرمه ملائین رات و لا اذن سموت و لا خطر علی قلب بشر سموت و رویت مجاور  
استبانه عجز دنیا را زان سخن و سرافراز گردانید و کلاه کشته قدر و منزلتش با وج عزت  
و درود کرامت رسانید قلم تدبر بر پشت و اندیشه بسیار بکاشت که در محاذ آن  
جمعه کلمات خداوندی شرح فصول بدایع شوق آرد و مسندی با طراست و مطلقا  
حصول آن مأمول مساعدت بفضاحت این نکته زبان قریب نیست لایحی ثناء علیک  
انت کما اثبت علی فکرم مجوای پسر و معرف او و من زمان در جهان  
جوانی که لاجرم تقاضا از در کتاب جواب عین جواب شنیده براقامت و طیفه مبد  
اقتضای نماید و من امر الاجابة

بر کرم جامه و زینت رکاز افاده است تماشای مملو بدین بیت از کلام انوری  
متمم یادت در لب مسمی پادشاهی در کوسیدان تبار اکتش کنز انکشتی  
ابو القاسمی با کرم فضل و چنانچه و فقه صاحب و مرضی مع انصاره و اعوانه علیا لایا  
و السلامین و ملاذنا الارباب السیاده و التکلیف منظران در یک یک نیاز و افتخار و طیفه در سخن  
بشر الطیف حنی و انکسار بقدم رسانده دوام ایام سعادت زنده کانی و استیقام سبب  
دولت و کامرانی با العز و الاصال از حضرت ایزد متعال تبصرع و ابتیال سوال می نماید  
از هر چه بکایت بکایت بر کایت الم زان و شکایت حکایت پنهانیت در  
اشتیاق که سازیت در قامت اعضا علی الدوله نه استانیب که رایت  
ساکت بپاشن تعویث بازوی عبارات و استقارات بر توان اثرات نیج  
قصه بر غصه اش لقطرات عبرات خامه بر صفحات جبهات نامر توان نکاشت قلم  
لیست دل تشکده زبان قلم چگونه بشرح دهد از زبان آتش و چون مجاری احوال  
این حوالی محمد امجد فضل الممیم مستدعی اقامت در ایام شکر است که بطله و بیب  
کریم ابائی حکمت عموما و زمره کاکا بروا علی خصوصاً علی الدوله و الاکثر ادر مقام ترصد  
اشغال اند که باریک بکلم اگر خراسان را بهر نگاه دولتها جان کرده از زلف از توکنی  
گفتند در کردن عمر فرست تا باز آید اگر صحیفه امید ممکن بنفوش ایستاد  
و انکاح اقران یابد و کیف لا مدی سایه اقبال او یکسان زمین دولت خود دارند  
اکنون بخت ایرک شهر است و ذلک هو الفوز المیسر بر چند باد پای ملک بپا می آید  
تا بهرین پسر حد را ندانند نه حد این خاک را و مقدمه را این مقدمه در دست اما قاید اخلاص قدم  
اعتقاد بر غرض بجهت کرم غنان سرق کلام بدین معطوف گردانند و حکم فی جیع الامور



الى راي الاعلى ومن الله سبحانه في الآخرة والاول

شعور اشراق دولت وقبال که از مطلع انوار محبت و انوار من خصم الله  
بمذاق الفتوت و التاميد و صار لي حمت و فور بجدته مستخدا الاكابر الملك  
و الملك العادل المعون الموقر مشيت حقوق اللطف و الاحسان في الذم نظام الخيرات  
البارية عصام الدولة القاهره موطن السلطة في اقطار الافاق معتمدة الحكمة بالوفاء  
و الاتفاق مستخدم ارباب السيف و العلم مستعيد اصحاب الطب و العلم كلف الخافقين  
ملاذا التعلين الذي بينه و بين الوري للثقتين و مهم لا منتهى الكمار با و سبة  
الصغرى اجل من الدهر لا زال في خلود دولت و شمو نعمت غونا لا يظلم و لم يظلم  
و غوثا لاهل الحق و اليقين طلع يانت بمباركترين طالع طلي برتو وصول برديو ارخول ان  
تيره روزگار انداخت و دیده اميد را که بینه سمت البقيت عينا من الخشت دا  
بنور بخت و سرور روشن برخت لا اوم محب مجور که دوراد صاحب جلال نزد بخت  
و احتمال بود بنا زکی دل در بقای حیات بسته ربان مهابات برکشود له انی الی الی  
کتب کریم کریم الحمد للذی انزل علی عبده الکتاب کنت انما کتاب زاد موده  
قدری کما جود و جی اسدی لسله القدر کلک لوشاخ نباتی شد که چون هستی  
بر نعل طوطی جان شکرستان آمده طرف مرغی شد که منقارش چو در دیای قار  
غوص کرده عالمی پر در و حر جان آمده کان نهاده پیکر رول دیده با برجن چو ل  
مرکبا ابری کف او که هرشتان آمده و بر اینه آفتاب علقاب بر چند در مدارج  
ارتفاع صور پیش نماید عزم افاضه انوارش نسبت بهر شیب و فراز زیادت آمد  
اگر دیوار در ویش است کوتاه بخت آفتاب الحمد بر حصول مقاصد صلیه و مطالب

علیه که از فیض فضل و تیر منیش روز بروز منفتح روزگار سعادت آنا میگرد  
و انوار شکر سپاس مبین مراد بخش و اجب می شناسد خوش کردیادی  
فلک روز داری محمد اله ثم جلاله بعد از انوارت دلپذیر که خاند لطیف سر و پرشون  
نمیزد باب توجه اس فخر حقیر از انی داشته بودند موجب مواد استظهار و اعتقاد شد  
و حق که کجاست متوجه احوال زیارت بیت ابدال الوام و افراز دولت استن آسمان  
منزلت و همچو خاطر در بند انگه سرچند زود تر گشتی شوق بی پایان در جان کل  
جریان یافته بکوبنیل وصال که خلیل اخص و جسم اختصاص بر رفع اساس آن غایز  
گشته وصول یا بدو سعادت قصری طلانی و اسپاس حصول بودند و بخت  
اسباب این دولت را در ایضا اقبای ذکر جمیل و سید اعجاز بر خول بی داند  
و تفتیح ابواب این امنیت را از ریه مایات و سخاوت موجب نامر پس بنا  
و کفرت می شناسد نشان بویذ عن النعم اما سبب تلاطم امواج کبار  
حوادث روزگار که بکلم ملک یا خذ کل سفینه غصبا بر تصدیق مخاطرات  
طریق شاد صدقت مجید امانی بر راه این آرزو افتد که چون پیر آرزو  
ندای حرمان در اطراف و کناف محاکم دل جان در واد تجری الزجج بمانشی  
السفوف و لا محاله کیف الاصول الی سعاده و دونا ملک الجبال و دوشمن حنوف  
و ارجل حافیه و مالی مرکب و الکف صف و الطریق مخوف نه دوری دلیل صبور  
که بسیار دوری ضروری بود و چپند دران باب که شش رفت و هرگز نه سعی بیخ  
مسند اول افتاد بهیچ طریق مفید نیامد و مطلقا بجائی نرسید ماسا را اسد کان و نام  
لم یکن و مع ذلک بمقتضی الامور مرمونه با و قاتما چون هر کجی موقوف اثری و مرکبای



مهرمون وقتی است بمسود اصل بعد بکشت امر امتداد اقبال حست است  
که اگر تادی اصل را تراخی اجل بمعنائی کند و حسن تنسیق الکی معاد شود طایفه  
ایمان را امید امن و امان و نوید پرشور هم بر حمت منور و رضوان بخشید و صدای صدای او  
بسلام آئین بسجده پریشان رساند بای عزیمت در رکاب مساحت  
سمعان فرسان سبب و شمال متوجه این کعبه امان کردد کزین بهر تپه ارم مرادی  
در جهان باشد اللهم حق بده المنین درین وقت که مورد محیف نیاز عازم احوال  
کبری شد وین کار دولت کون تا کار رسد صحبت اورا انصاف منجابه  
دعای خالی نکند و اگر چند مناصب ان نموده که درین بامقصدی اطناب کرد  
اما بواسطه اینچه او بجهت انکه در عرض بیان آید بنمود و سؤل از کلمات عوطف پیون  
نصود و اغراض مقابل کرد و من الله المستعان و علیه التکلان

اعتدالیت در ایام که بزرگسال کل نوزدهم آمده بر دیده روشن  
کشت صد باره نوزد رونق اطراف جن کل صد برک جو بر سپند کشت  
از بشت رت جلوس جایون شاه ریح پگون منظر آیات عنایت الکی مطلع انوار  
شهنشاهی ار و شیر شرمصاف نو شیر و ان عالم عدل انصاف جم جهان  
رستم آسمان خوش سخاوت شده آفتاب بخشند و خدایه مشرق رقی الارض و  
مغار بهاسطانه و اعلی فی سبط الخاقین امر و شانه انوارت بدو طیبه و بکم  
بیان صریح در فیه جهانز امنیت کویم ندانم یا خدایان را و صورت حال انکه مقتضای  
فونی و حشر سلیمان جوده من الجن و الانس لشکرهای مکه اوسته چون درات آفتاب  
فراوان و چون قطرات سحاب پی پایان در تحت لای دولت جمع آمده مملکت خوان

نفر

نفر نیکو بندگان درگاه نظر پناه در آمد و در ایل رمضان از نزل فی القرآن  
و الملک مراد حسرت عن شوایب الافات از نوزد و لکب نصرت قرینیت  
شهر برین یافت و الدیوید من یشاء ساقیا اطراف باغ از سبزه تر تازه  
جام می در ده که در حشرت از سر تازه شد کل بوج سعری در میان آورد زرد  
در سر زکس هوای پی ساغر ز تازه شد نرم گلشن را زلاله جام لعل آمد پدید  
الفرکل را زلاله عقد که تازه شد ببلبلان را جان بوی صحبت کل تازه کشت  
نمایا امیل دل صوفی نو تر باشد از ریاض مکرمت آمد نسیم رحمتی جان عالم  
زان نسیم روح پرور تازه شد سرور ابر طرف جوی از آب شست و شوی او  
عالم سبز زمر در رنگ در بر باشد قصه کوه تکیه امانا بهار زده از بهار لطیف  
شاه عدل کشته تر باشد خسروی غازی مغرور کین سلطان حسین آن خلق  
کوه انار حیدر تازه شد باد روزی سردش فیروزی دیگر کوه رسیم فیروزی  
درین سیر زده منظر تازه شد و قنات سروران حده و خواپان و عراق جهانچه  
جهانچه تفصیل ان علی الاطلاق بسامع ممکن رسیده باشد متوجه ادراک  
دولت مواصت بساط بوس کشته در پیک بندگان سعادت قرین شرف  
انحراف و اندراج یافتند سمنان در ان نسیم مان بهستند فرمان آورد  
که ای تاج فخرنده زیبکاه ترا زیند آیین تاج و کلاه و بعد از شرف  
زین بوس پس با انواع اصطفا و مناصب مناسب افراد کشته سر مغرور بر کمان  
ربانیند زور یاد دل آتشاه دریا شکوه نوازش لبی کرد با آن کرده و بجا  
شمل متفرق که کبریا نفعش عصیان در حرآه ضمیر ایشان ادرت تم نمیشد



زود مشاوت بر استقامت مطاعت نموده آثار عفو و اعراض بر نهاده احوال سر یک  
 لایح گشت هر آنچه جناب امارت با کسایت لصاب امیر که جو نجف کامکاجات  
 بر خوردار از منظر رعایت افزای کار که لطف شامش عینتی مراد بر پاناد  
 بد بر پاد بار نقاب این از خطیر ازب انب باشند چه ظهور آثار رعایت سید  
 نسبت بحال آن سوز و خصال از پس العیان لایستج الی العیان است و جمیع  
 امر ادوات مقام هواداری آنجناب یکدل و یک زبان بلکه مایده لطف باشد  
 تو میمانی درین میان طفیلی و چون هر حال عنان توجه بصورت کاره لطف و درود گشتند  
 و سنده مقصود است مصروف خواهد شد و ثبوت هر چند پیشتر آن صورت سیر  
 یقین که نتایج خیر پیشتر مرتب کرده و امید میدی منیش الی صراط مستقیم  
 فراوان پالادت زندگانی بفرود جا و بخت کامرانی جهان اندازه عمر درازت  
 سعادت یار و دولت کار سارت بعد از رعایت رسم دعایی که وظیفه الوقت  
 دعا گو یان مخلص تواند بود بعضی فصل اخیر متصدی فتح باب اطناب گشته مرفوع مجلس  
 عالی چنین امارت اشباب محکمت پناه جلالت پیکاه امیر که بر نادر عالمی مقفله  
 میوید منظر منصور سعادت تیار شهسوار رسید ان سروری سپه ارادی مکرر داد  
 کسری خبر و اقلیم دانای کمی باید گرفت علم را علیم در پس از خاطر دانش  
 اعوان انصار دوست و اعوان اعدا شوکت و شمشیر میگرداند که چون نامه ناجی از  
 مسدود التفات کرانهایه کرامی شرف صدور یافته خاک نشین استن عجز و نیاز  
 را پیر افراز کرده امیده اصناف سبحان و لیدر در باب عرض نیل از مندر ملتزم  
 عتبه میادین حضرت باثباته و بجا بکن خلد آمد بجا نذر و اعلی فی العالمین شانه

با

که هر حال که از تمسید مقدمات آن ریاض ملک با نذر بر تازده و رسم از مضمون آن  
 به خوف بکنان بیست و رجبانین نظر هر است که چون حضرت سلطان جهان باید در آن  
 انوار رحمت و احسانیت زمره و دو نوحایان دنیا زمندان مخلص متخصص استقام  
 از لایق دشت پر تو عافیت خسروانه بر پیکاه احوال ایشان می اندازد و جنانکه از  
 سلطنت جاودان رسید از که لطف ادب و لایق خطاب کرد و ذلک فضل  
 یزید من یشاء الی و الله و الفضل العظیم و تقاضای کس حالات محضت مل و احسان  
 سپر لایق ان حضرت که عوده و ثقی و لاه محاکم جهان است نسبت شانه و کان  
 و امر انامدار علی مرالد بهور و انحصار بوقوع پیوسته از تقریر فصاحت و سخن در آن وقت  
 که درین باب رایت ترتیب دفاتر و توارنج با سلوب مرغوب را از وقت ظاهر و کثرت  
 سیکرد و چنین انشائی زانچ بسیرر تا سید تاجرخ دارد سیر چنین سرودی از چو پیر  
 بنالید و شمشیر بنالید و کمر و این فکر گیر پیوسته از حضرت توحی بجا نذر و تقالی امید و ارگی با  
 که بیا من این از خطیر علی الدوام روض چشمت تازه و فیض برکات بی اندازه و عوالم  
 شادان و حرد و محاکم ابدان باشد و چون درین مدت متعادی هر مقدمه ازین باب  
 بسع میادین بر پانیده بر حسب آرزو و پنج مراد و شرف قبول افزان یافت بهر حال  
 جهان تواند بود که آنجناب امارت مآب بحکم اطیع الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
 بجهت صلاح حال رعایا و زیر پستان که و دایع حضرت آئی اند متوجه بجا نذر و انال و کعبه  
 دولت و اقبال کردند و امید میدی منیش الی صراط مستقیم زیادت مبرم نکردند و  
 علی اتباع الهدی

الله اعلم بالصواب



حق سبحانی که بخت بسته اثر وجود فرخنده ورود در صدف ولایت و در کسب  
 نور صدف علم عرفان و نور صدف کرامت و مستان خلاصه کار خدای مبین مورد انبیا  
 عنایت رب العالمین بقدر با کشف خواجہ ابوالنضر اگر در شش است کعبه اهل صفار  
 صورت او منظر او منظر است صبح یقین را طلعت او مطلقیت نور هدی را رقاہ اتمدالی  
 و تقدیس اعلی مدارج الکمال الصوریہ والمعنویہ و البقاء لاعلاء المعارج البیادات الدنیہ  
 والدنیزہ را سپاهای بسیار و قریب به شکار پا کا را پلاف بزرگوار عالمی قرار  
 باقی و مخلص دارد و زمره مریدان و معتقدان و پیروان نیازمند بجان او است  
 از بکرت اخلاصت انوار و استعت الله انما و متع و بر خود دار گردانند و بندگان  
 لار دلان صلاح و کسب البرکات مل بعد از عرض نیاز بلسان خضار و ایجاز  
 مرفوع ضمیر میگرداند که چون بجهت اسلام بلج مطرح انوار الشفقت فیض انوار  
 غفران شفا قدس القلہ اسرار هم بعد و عمر نهد و قریب به توختی و بر بخت  
 اقامت در آن دیار انداخت حکمت فرما از منزلت تفوق بر سایر عالم  
 از انانی داشته اند و بختی بر خسته و اندک علی حجت سلطان صاحب فیض انوار  
 صلوات الله لال خلافت متعلق و متوجه است که حکم انا و جانا ابارنا علی امه و انا علی انام  
 مقتدون عنان معاد است بهر مقام معهود و بکن ماکوف مصروف فرموده بیکار  
 و کسری فراسپان گذراند چون اجابت ملتزمات و اسعاف حاجات و مراد است  
 شمره مرضیه آن خاندان کرم و دودمان کرامت پی شنبه کسرت قبول تلمیخ چهره  
 فرمود و من الله الاعانه و التمسید

عرض خیا ز با حرا مطا و طاعت بخیر

انوار از فیض انوار خدا پیوسته قطب انجم شد شمع انجم شد و عمره شجره علم و سرفراز نقیہ  
 انوار و ایمان انوار و آفتاب نور خورشید روشنی صبح تیرگی را کز کشت  
 کد کلش حلقش این همه عطر از کجاست حبیب بار متع الله المیز شین بطول  
 حیات و افاض علی العالمین میامن برکات چون از مشایخ دعوت خلافت است اعان  
 از ان اولی شفاخته بشا به فیمیری عیب که عکس غای اسیر از غیبت حوالی بود  
 ترتیب مقدمات حصول سعادت معاد است بمقام معهود از مکمل الطاف مستجاب  
 بمرور و بعد از این بر موقوف رفیع میرساند که چون بده اسلام بلج مورد برکات است  
 کرم الذات جلیل الصفات بوده و حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی جهان بانی را  
 از اقصی مقاصد است که آن اعالی جناب نیز طریق متابعت میلوک و طیفه فوقت  
 معنی داشته بمقتضی فخری الشمس تجری لپیستقما بر تو التفات بران مقام اندازد  
 و خاطر ممکن از انبشرف حضور فایز السور سوزانده ملتزم است این مپسول مشرف  
 موصوف گردد ای نظر آفتاب هیچ زیان دارد است کرد و دیوار دل از نور  
 شود و مراد الهادیت و التوفیق بهر دی آمد فرو تاج کرامت پرورش  
 نامر اقبال دولت بسته بر بال پرورش نامر چون ناز چین بسته مرکز بوی آن  
 یافت بوی جان شام دل چو بکش دم پرورش چون رخ خوابان که از اید جمال آن خط  
 داده قوس صیغ خدا و نذی جمال دیگرش ططفه بلا طفه از مبادی التفات خاطر عجب  
 محلا نصابت نور صدف دولت و نامداری و نور صدف سپاسد نیستیاری نهال خور  
 مال کلش نجابت و دود سعادت نفوذ چو پار اصالت بزرگ همه سیار دای  
 و انکس پال ملک جناب ملک سیرت و محاب ثل سیر طوفان بپسند نظر



نهال روضه دولت طالع جمال خواج نظام الدوله والدين مظهر غایت النالین  
 اعلیٰ الکدشانه و زاد روضه و مکانه برین دعا کوی مخلص و نحو او مخلص سید و غیر  
 صحیح است مزاج شریف سبب مزید روح و راحت ممکنان کردید و صبح بخیر  
 از کوی تو اکر دسیم و ز عراق آیت رحمت بخراسان آمد واقف الا برادر کواه  
 و بر پسر اریضه یزید کان کواه است که با وجود بهر بیاضت و مخافت مریضه بر آفت  
 خاطر شکسته بیک لحظه از ذکر خیر آن یکانه زمان غافل متغافل شد و پیوسته  
 اشتغال نشسته امیدوار است که ز اوج جاده و دولت چون خورشید آردی تا  
 بفرطت فرخ خواند ابرار است هر چند احوال این حوالی بخیر و رفاهیت است  
 اسباب حضور و فراغت این دوخواه درین دیار در غایت شتط نم جمیع  
 اما چون سبب مجاری اوضاع بچشم شریف آن عظیم المثال نظامی ندازد بکمی است  
 متوجه است که آن اعلیٰ حضرت هر چند از دفع موانع فرموده برسم سیر و عزم  
 کلکشت فاعله همراه سرعت سیر از برق خاطف استخاره فرمایند تا ابد از آنکه  
 چند روزی در ملاقات ایشان بطرف حدود و اطراف خراسان گذرانید شود  
 هرگاه بکنج عراق مراجعت فرمایند این بخاره نیز وظیفه مراجعت مرعی داشته  
 مرکب و همخان بعد از تمامت مخادیم و اعزّه انجانب را دعا و یارمندی تمام مرفوع تمام  
 با تقاضای خلط مغشوش و پستله می باشد سعادت و دیار عزیزشان بخیر و خوبی میرساند این  
 والد بچهاره بر جای سجده شام وظیفه خیر خواستی تقدیم میبندد زیادت الطالب مافی ثلث  
 ادبست عروجت روز افزون

عرض داشت بنده مغشوش پستله الا قسم بمواقع الخیرم که بچهاره

آرد و دست سعادت انظار خجسته آثار علی حضرت محمد و علی مملکت پناهی که با دو عرصه کش  
 زاده نامی می باشد بطالع ائین میرباد بعد از تقویم سال نو تسبیح که کنی احسن  
 تو کرم رقم زده کلک ادب بابت مهارت گشته بود و سید التفات خاطر فیاض کرد  
 اگر شرف قبول یابد کلک شرم برزنی و مشتری بعبادت قدرت از مروه ماه  
 باد با شارت بعضی از اعلیٰ علما فصاحت اسالیب که از اسپسته عالی حضرت مرانا  
 معز الدین شیخ حسین اعلم نموده اند متعدد است متعدد و بی چند بر حسب استحال  
 رقم زده کلک استیصال میشود

اتانی کتاب فیه مافی من منی بهاسرری بالاسمن مره کتاب کباب  
 الیر لوقت من الدرد الی آخره فی البسطه عدة مصباح معانی الفاظ معجز  
 نظام که مشکوه لطایف ارقام بدایع اقسام جناب حقایق کباب عوارف  
 ایاب من حصه الدیقه الی بزم غایت و التوفیق فضا ربعلوتمه مستخدم ارباب الحق  
 و التحقیق مخزن اسرار الحکم و الکلمات مطلع انوار المیمن و البهوات ناظم در  
 المعقول و المنقول عاقل بحار الفروع و الاصول قدوه عالمی و الرشیدین مفضل علوم  
 الاولین و الاخرین از اشارت شمس چو تمهید قواعد می کند زرقه تسلیم را  
 قانون برهان آمده نامه تجرید را چون کلک فطرت می نوشت نام او بر نامه  
 تحفه ی عزیزان آمده که بر جدول نخستین نداشت واجب الیک هم با همش  
 علت ثانی با کوان آمده لعل از شمع ذات اوست بر مصباح روح کو جان سرور  
 این مشکوه ابدان آمده رشخ از فیض ابراست بر آب روان کز نم او گلشن آید  
 خن را آمده و اندران مجمع که محفوظ لوح آورده کس عقل کل از جمیع اطفال آید



وان تو اعد که کند تمهید در اثبات بخت کعبه تجید را اعضاء و ارکان آمده  
در مصباح پناش در شبستان علم صد هزاران شمع کافوریت تابان آمده  
تا طلسم حرمای شبیه را باطل کند از عصای کلک او آتشبان آمده لاله خنجر  
مرجان و فضله و لاقط را و محط را در حال الاکامل من الامصار متوقد  
گشته بود و بر تو اشراقات تعانی اطراف سرساخت حال آشنایان بکار  
معنوی و تناسب روحانی انداخت روشنایی اسرار یحییم و کیمونما که اصلیات  
و زعمانی السماء ازانی داشت و معانی را در تجب و تلف که بی شایسته تب و تلف  
از دایه یمن و لکن امد الف بین قلوبهم درخشید از جانبین متعاکب گشت در عقد  
ولا الا انفسام ل و ما انفک یزدا و توفیق و تاکید و الحفی فی الفیض من  
موسم فزادنا الله توفیقاً و تأییداً لوطیف الهی سطره است که بحسب  
ضرورت بزرگشتی پادشاهی توفیق در دریای استعداده و استیانت بکمال  
پروپه عاقبت حمیده لبطمن قلبی بران مترتب کرد و ما ذلک علی الله یزید  
مور و کتاب از لیل الیک از لیل الیک مبارک مصدق بصرف اعز و اکرام  
افزون یافتند تذکر کریم انی الی کتاب کریم امد و الله و الله که عنایت ازلی  
مساعده نموده تا صرف غنای محقق حق تعالی اصول و فروع و اجزای شناخته  
و در مضار کشف اسرار و حل مشکلات انکار و کلمه و صوره خط السیرین علی حای  
قصبات بن آمده سرچند بدرشته شمس ضبط کرد تمیز اصغر البصیر  
نعال او خورشیدیم که حکمت اشراق فن اوست در بند استفاده و فیض  
مقال او وجهه البقاء و ذکر جمیل بر جاشی صحایف جمع اللطایف ایام چنین

در رد الی معانی بدیع که در مقامات تجرید علیان و شواغل از بحار تفکر و تدبیر استخراج  
فرموده اند با نامل و شمع شمع بخت بر هیاتی و روشن تر نفسی که مصداق ان من السیاق  
البحر و انوار بود در یک تربیت و تدوین کشیده نگوییم و بی نازل شد ولی بحر  
حال آمده میجویت که بعضی محل از فصل محامد ذات و محاسن صفات آن در  
ایضاح و معارض آنها اید و گوشت کردن زمانه بدرر غرر مضاعف و آثارش بیار آید  
اما مناقب متعالی مرایش بر تبه است که اگر در تخلص آن مطولات پیاده شمع  
پذیر نکرد و در وقت و تصویر پذیرد از شرم و دیت و دست یار کشید  
نگوییم و بی نازل شد ولی بحر حال آمده میجویت که بعضی محل از فصل محامد ذات  
و محاسن صفات آن در صد و ایضاح و معارض آنها اید و گوشت کردن  
که شرم داشت که خورشید را بیا لایید و الحق در بدت چنانچه بشارت نظرقین  
و محاکمات تامل و فی اعضا و یافت است و معانی صورتی باین حال از مطالع الطوالع  
منطق ارباب کلام بر ساحت شعور عقول افهام یافته و روضه مقاصد مستشفا  
نسایم ایقان و القان شنای باین کمال رجو پیا معانی نمانده منزله عن ترکیب  
فی محاسن فخر الحسن فیه غیر منقسم چون سر بیان اسپه از محبت اصلی و صحاح تحقیق  
مفتاح ابواب اخلاص و هواداری است نظریست برین است که آن تالیف منیف  
در ضمن نسخ و تکریم مجاهدت را است شمار و افکار و اوج فکر در اثر است  
مجرد از مننه و اعصار مطرح انظار متعینان بود کار و عطر پای کمال جمیع  
اکابر و افاضل مریدان کرد و فلند اجمع که نیز از طالبان صالح و سعادان موافق بهدیه  
داشت و این غیر در مواقف ارادت و اخلاص و زبرد بر مطالعه و تذکره آن طوبی



می نمایند و علی اختلاف طبقات بطریق کلی و از نفس پی کامل فایز و بهره مند می گردید  
بزرگ درستی نای تو می کنم تعزیر بشب و طیفه و صبح تو می کنم بکار رجا و اثن و وثوق  
صادق بهمت عالی که سبب از افعیل عقل فعال و اهب الصور فضل و کمال است  
مدد فرمایند تا طبایع احوال داعی نیاز منته بقوت و قوام آمده و حیولای امانی  
و اعال او صورت انتظام پذیرد و بسایط و مرکبات امورش در حیز طبعی و مرکب  
اصلی قرار گیرد و من بعد المعونه و التائید حکمت الکی بغیض حق تعالی  
نامت نای چنان اقتضا فرموده که طایفه از خواص اینان را از میان امثال  
و اقربان برگزید و با فاضله انوار علوم و معارف و اسرار حقایق و لطایف  
مخصوص کرده اند تا ببلطف تحریر خاتم هدایت صریح در تدوین مجلدات کتب  
و تالیفات مخطوطات نسخ که در حقیقت در جهای پرازدلالی و جوامع با بهاست نقوش  
اشعار و اشتمال بر صفات صحایف روزگار نگارند و رایات مباحثات مفاد  
دنیای کثرت براج حکمت دوار افرازند و ذک فضل السدیوتیم من یش  
و اندو الفضل العظیم و چون جناب افادت اشب با فاضل انتصاب مولانا  
العالم الفاضل و الحکیم المتشکل کامل مقوم قوانین الکفایت مقوی الکمال و الاستیلا  
قدوه علماء المحققین اسوده الکبری العزیزین امام اعلی بر عوالی الحق خلقه و نصب  
المحققین جرحی و مصداق الهدایات المعالی با سرهم و حق له من فضل ان  
یسودا تحلی باقیام المعارف قبل ان سکلی للطلاب الکفالات مقصدا اذا  
اصرف الانکار و کرمه بری فی اقتضای المصداق مفدا افاض القسالی علی رضی  
الله و الدین شاکت النامه و سستی صدایق الحقایق و الیقین بر شحات غام اقله

بنیاد

چنانکه نزدیک محققان محقق است بزبانی این موهبت غنی تر است از روشنی  
یافته اند و در میان ارباب علم تمت که صحیفه محدث ایشان بر قلم انامیک  
عوالی الهی مرقوم است بکتاب اسباب فضایل و تحصیل ادوات کمال است  
بند پایدار و از گذشته برده سمت ایشان لازم و محتمل باشد که فرموده و انهم  
ربک فخرت را که رهند شوند و جبهه ادای شکر شمره را از ان عطایا و مواب که منعم  
واجب الرغایب عمت نهاد و نسبت باطل این روزگار تخصیص کنان بخت خجسته دبار  
ارزانی داشته از چشمه زلال افصال خود و اندر فرایند و سپهر را بجناب اسپه دادا  
طالبان صادق موشی روزان تا حکم حکم المصل بری فی الفروع مرکب از ارباب  
استحقاق و استیصال را بهره و نصیب شد چو در سنبل چو در آسمی تبار  
نیش بوی مشک کرده زکوار و الحق در زمان سابق شمه از شامه حقایق پر دقایق  
شرح تجرید کلام شام تشنهان فایم معارف و لطایف رسید و از فوایح  
فخادی است را که در بطون آن مکنون هر کس تصدیق الدین بهمدیه تفصیل کل  
و هر دو وجه مختلف یافته مرکب از ارباب طبع سیم و اصحاب عقل استقیده را علی  
تفاوت الدرجات و تباین الطبقات بجمعی و از نفس پی کامل محفوظ و بهره مند گردید  
و چون مصدر عزایب آباد کو ناکون و منظره باریج صنع کن فیکون له بکمال اشباح  
و مقابله منضبط و در یک تصحیح و مطلقه مخطوئه انظار منتهی به مردیاد و مطلع  
انوار استبصار اولی الابدی و الابصار کشت عشاق هر یک را رقم کلک آن نگار  
یابند بروی از مژه که پیشان کنند مرکب کرده حرفی از انجا بیا کار قوی و دوز  
دل ناتوان کنند و درین وقت صیت اوصاف شرعی که بتجدید از نتایج انکار



مجاوبه آنجناب بر پنج صریح اتفاق افتاده مسامح اوقات ممکنه ترا مشغول محال  
شوق و اشتیاق را گرد نهیده و بیکم آن اتفاق را فی ایام مدرکم تفصیلات الا تعذر  
و این خط و جاذبه باطن و ظاهر بر این تصمیم یافته که بی توقف و تراخی قبل از توفیق  
و معتقد آن کرده و چون درین مدت هیچ نسخه از این نظم نشود و مالی این حوالی پسند  
لی انکوار خزانة فضایل کتابخانه جرایل آنجناب کتاب مصلح میگرداند و بنیت انتقال  
ماده بشر اسباب حصول آن مأمول هیچ وسیله دیگر قریب الوصول نیست اگر حسن  
استتمام باسراف و الحاح این مرام معطوف و نمایند از قبیل اتمام اگر ای  
تواند بود که از محط بحیثیه و فضل و کرم صدور یافته باشد و بر تو مصدوقه ادعوی  
استجب لکم بران تافه و الراجی من الکریم لا یحکم و انذیر و حک زیادت موجب است  
و مقرر غایت است پسام بعد و رحمته در بکانه حکیم الا و آخر ما طنا و فی ههنا

عرضیه از با جواز

ساعات اتصال موقف شریعت باک طریقت اشباب لازمال عونا و فی ههنا کتاب  
و المسحون که محکم حکمت الهی است جل و علا از شایر عونت غلظت اوقات از ان اودا  
مستند به ترتیب مقدمات حصول آن مطلوب که مرایه متفهمین میل مقاصد و جهات  
و مستتبع طراوت نهال آمل و اما فی نوبه از فیض فضل قاصی الحاحات نوات  
الاکرام مترجمت و الراجی من الکریم لا یحکم و انذیر و حک مفر مبارک عیبت  
توشش این مراعت نهشته کوک خامه مصداق گشته در حال که موجب شکر و سپاس  
پروردگار باشد و در کار دست و الحمد لله حق حمده و عوده نموده می شود که حاصل رتبه نیای  
چنین نموده که بفرم استغاثه از توفیق بعضی منتسبان جناب غیث الاسلامی که با

نظم تفرغ بر تمامت اهلک و متعلقات او کشیده اند از انقیاد و زمین و آب  
الاطاعه که جنت است و داد آن بنیاد پرستة انفراد نموده اند بقضاء الهی و سجا  
بر خراج توجیه اردوی مجایون است و در جنت از حسن ظن و خلوص عقایدی که اهل دل  
نسبت بآن جناب حاصل است امری که هیچ حال مناسب طریق مریه ایشان  
نمواند از القایش را به مسیح بنیفا و در صورت دعوی او برین سبب از مقوله  
اسماء ادب نمود اما مبنی بر التماس او متمسک است که بر تو تحقیق بر حقیقت  
مدعا باشد را به ندارند که یک غایت قاضی به از هر کانه و اگر حجت عقیقه  
متعلق باشد به نظر عدالت تداک فرموده دست تطاول غیر از ادیال احوال و آمل او  
کونا کنند تا سبب صلاح و ناموس دنیا و آخرت گردد و التوفیق الایمان علیکم  
و البه ای دل را خانه جان کان دلا را بر سپرد دوده روشن کن که نور چشم میباید  
مقی ارباب دل را رفته بود آرام جان مرده ای ارباب دل کا دام جان میباید  
دل را وادی میکند در چشم، دل که از رفته بود اینک میباید حدیث شایسته  
قدوم بهجت قیوم و علی بن ابی طالب انصاف افانت اشباب مولانا الفاضل المحقق  
مقرضات السبق فی مضار القایق مستعدا بالعلوم و الفضایل الغایز بالقدح المعلى  
الاخره و الاویل قدوه علامه الرخیس که علم الاولین و الاخرین آن بهر حق جبرم  
اسما بچون عیبت شایسته در درس صدیک که چون البصلا در فضایل و دلائل و دلائل  
در دقایق مستندی و در حقایق معنی می بره لطف کلامش تاب آداب حیات میزند بجز کلام  
موج بر اوج سما اعلی القیام الی اعلا المسمی باعلا کثاله العالی علایا علیا که مقتضی فخری  
الشیرین است و عطف عنان بجا بمنتش و سعادتش از فرموده و اقباب ای



میز نشین یا التفات بر سر ساکنان خطه افراسان انداخت و بنور دل مرت  
 اکین اطراف اجواب محکمت را در شک روضه بین ساحت بی شایسته یاد و عروت  
 موجب مباحث و مفاخرت و سبب برافرازی دنیا و آخرت عقل و محض  
 جو خیر یافت ازین کجی گفت راستی خوش خیر و اندیم سحری که چنین است یعنی دان  
 که جهان باد که چون هستی شود از استه تا در کوی هرینه عاقبت سعادت مقام  
 خود باز پسند دولت میدهد پسک اصغی که نزد حب الوطن من الانسان پسک  
 فضل تو شهرستان بدم دولت خود را از اکنون دولت این کشور است زنی برقم  
 نظیر نال برکت مقدم واجب است حال که مقدم ظهور آن خبر خجسته اثر فتوح  
 است که بنایت بنهایت اکی و فیض فضل است ناسی لی امکه لب زیر کند تیغ بالا  
 مشرب یارب از که درات عوارض صافی کرده و ظلمت ظلم ترا که لب اندام ترا که گشته  
 کجاست و حوض السیل من علی بنو معدلت روز افزون باد شاه و پیکون مستفی شد  
 در شب و کوب سودنا که ده خود خلق را در شام زبیدی عجب نمود حال آن جمعی  
 پریشان و بجهت نهاد باز رستند اهل ایریک از بلا مرشدید شد بیکره  
 محکمت از پی خداوندی خلاص جان خداوند جهان بفتح و فیروزی رسید محض  
 قدیم بر جاده جویت مستقیم و طایف شکروستایش فیاض بسیار بخشایش پسک  
 ادا اسطام داده شش ایط تمینت قدم مبارک اقامت می نماید و مصطفی دولت  
 منزل وصل حن شود نزدیک آتش شوق تیز تر که بر مرصدا نظر نشسته  
 امید و از می باشد که در مقام محکوم زیاده اقامتی نغز نمایند و سرعت از ما استتاره  
 کرده بزدی قطع منازل معهود زیاده اقامتی نغز نمایند چنانکه اول بهار که موسم است

ادبی تو به پیغمبر مهر روی که هست و منه الهدایه و التوفیق زیادت احوال حواله  
 بزبان وصال است اسباب دولت و این در سبک حصول مستطرب شد

بسلام علی طایفی کعبه تطوف تمام حج اکرام سلام علی زائر ضیعه بهاصل  
 من فاق کل الدنایم داعی از مندی بجان آرزو مند در ابع ضرایع رواج آن محال پس  
 لیس منکفان خطا بر جروت معرکه داند برض عرض و موقف انوار اصول خاندان  
 نبوت و رسالت و فروع و دودمان ولایت و ایالت خصوصاً قره العین مصطفی صغی  
 معن الدین الحق و ابداً للمحق فی الامور معین میراند و بدبدم بر فوات فرات  
 حیاض ریاض حرمین محترمین سحاب خنوع عین ارجار دل مخون رخساره زرد را  
 گلگون می کند و بزرگدماکن پسک قدس با نخبسته دایم مرغ روح و نفس بین  
 طیران نموده می گوید که کی بود یارب که در دیر تشریب و بطاکتم که بکله منزل و که در مدینه چاکتم  
 بکنایه زمرم از دل بر کشتم یک زمره و زهر چشم خنوفشان آن چشمه را در یاکتم  
 یا رسول الله بسوی خود مرا می نهای تا از فرق سر قدم سازم ز دیده پاکتم رجا و  
 و توفیق که حضرت سبحان الذی امری بعبده لیل المی سجده الحرام الی المسجد الاقصی چند  
 از تو تر مانع متع که چون حال اصد بکرد حوالی مدینه احوال این حیف در آمده بر تفع  
 و منع فر کرد اندوا و با بیکر بسته زاده حرمانه از نوید پیشتر هم بر جسته منته و رضوان شایسته  
 صدای صلابی اسبط امهر افان لکم ما سلمت بسمع جان تا توان بر پائیده از دست  
 جای حوادث خطرناک بخلا با من و غلکان است رساند تا در ضمن این فتنه  
 تقصیل نامل مبارک که مفتوح ابواب است و مصباح انوار سعادت میر و محض کرد و



مرثیت و الهی استقیم ایی خاکدست کعبه ارباب ادات کرد و موسوی نوینارم کلام  
 توقع آنکه زمان حصول این مامل کاهی احوال جسمیم حرم حرم و احترام بستاند  
 بوسی پست احوال و در وصف ضمیمه رسول علی السلام حق نیاز مندی که اندر ان است  
 ازین بارستان یاد آورند ای مرغ شایع ارضایت که دمیدم از در وصف و صفات  
 نکست وصال خوش پری بلند فراموشیت مباد از حال که بستر پریم گشته بل جزا  
 احوال ملکوت طراسان عموما که ای اوضاع دارالملک همراه خصوصاً در سپیک خیر و خیر  
 اشقام تمام دارد و بین وجود شریف حضرت پادشاه جم جاه انجم سپاه دین پرور  
 و او کتر صاحبقران کشورستان ملک رقاب جبار و عرب و کاسره عجم فرمان روا  
 صنادید طبقات امم خلاصه کارخانه ایجاد و کون صورت رحمت ارحم الراحمین مخلد  
 فی مرتبه انار که سلطان و فاضل علی العالمین ذوالرف فضل و احب نه طبقات خلق  
 که مسیح و دایع بدایع فطرت اندر سایه امن و امان پناه عدل و چنان قرار آید  
 گرفته اند و دست قوی از ضعیف کوتاه گشته و هر حاجت که ترکها و حوادث گذشته  
 روی جزای نهاده بود بکمال سسیده و تقویت دین من و احکام شریع سید المرسلین  
 بجهت کمال دنیایت اعتدال پرست و غبار مناسی و کمالات و کردارهای و محدثات از  
 دیار اهل اسلام محدود گشته الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا علی الضلالین و تنزل البرکات و درین  
 خدمت حامل بهمانه کعبه آب کل روی سیاه در کعبه ارباب دل که متوجه آن صوب  
 صواب نموده خود را بر کوشه خاطر عطر مجاوران آستان گذارند این پند که  
 برین سبب برای کار ابرام از حد گذشت سلام الله و تحیات و رحمة و برکات علیکم  
 اولاد خیر و باطن و ظاهر

با برق طحا و الدیج ساکب زمی عشق مستوی و شوق غالب خوش آن برق خشان  
 که از کرم جانان درخشند جوهر آسمان بخت تاب مرده وصل کو کعبه فیض و فلاح و نبات  
 قدم بر لب نوز و بخاج عالیچاب نقابت قیاب نباهت پناه مولانا و مولانا السید  
 المستند قدوه آل طه دیس مقصود آیات حم طیس مرشد طوایف الامم صفوة صنادید  
 العالم المستوحی الی الله با کعبه الداعی الیه بالانوار التجیدیه که از علم و عمل در هر دو عالم آمده و بشیر  
 خاص عالم محمد ای شیخ شایب مستفاد از دروه قدر فیض آسمان مستعار از المص  
 نور بخش آفتاب لازالت شمول الغواصیل طوایف من مطالع فضایل و بدور المقاصد  
 لای غرضت رق فضایل نور محمد که از قبیل سعاد و اقبال متوجه کعبه امانی و امان گشته اند  
 و اگر بخت و جلال احوال ببل فضل و کمال طوایف اهل ایمان امیدواران و امان  
 ازین پیشتر هم برهم برجه مندر و رضوان و ادب و دما و برسم اقامت تنیت نزول فرمود  
 اکوی اشرع و مجلس راجع کشتن ساختی پای چشم نهاده دیده روشن ساختی سر را اهل  
 فراسان قالب بی جان بدن جانی از نو باز شان امروز در تن ساختی و لا محاله  
 نامت فتوحات غنی که درین اوقات بعثت بی علت آتی روی نموده اثر بین قدم  
 و برکت مقدم آن عالیچاب جرات کاب تو اند بود که بی در و سپر نیز آمده  
 شد بچکان آن فتح که مفتاح امان بود بر کعبه سید المرسلین و امان و العقل  
 العظیم عظمی که ان غیر حقیر را با کعبه از حاشیه ضمیر منیر فرو گذارند و در شریف اوقات  
 خلوات تجصیص که در زمین بوسی عنید علیه و در وصف مسیح حق نیاز مندی گذارند  
 ازین محروم معجزه را که اندر این ذوق الی ذات ملک صفات را در مرقع و ستر  
 دولت به اراد







و استکبار ریشه روی مکت و اقتدار بسیدان جسد و قلع و قمع اهل شرک و عناد  
 بخلوص ارادت همایون و صفای عقیدت و در افزون اعلای اسلام و دین اسلام و احیای  
 شریعت مطهری علیه السلام شرایط استقامت و استقامت مقدم میبندد و مصدقه و نصرت الله  
 و فتح قریب بطور بر بسته میبندد این لفظ نصرت که در قرین روزگار همایون میگردد  
 و هر این سرگردان کوشش از برای خدمت همه کارش را بزرگوار است و همواره  
 فتح باب مردت و فوت و بدل و گرم نموده و ظریف انعام و چنان روز افزون مملکت  
 خاص عام و بیچگون میرسد بنوعی که در استان حاتم در جنب منقبت جو دو گرم آن  
 صاحب عالی همگی طی کشته و خلق زبانی بخشش و مکارهای بهر اید قات و درخت است  
 ایشان آمده ای که حواریان و جودت جرح میبندد نام را لا جوردی کاسه بر کوه  
 خوان نیست رایت و آسمانی از برای تو را فرستد نامه سلطانی از نام و عنوان  
 و ذکر فصل اندر نیمه من بشا و در اندر و الفضل العظیم لا جرم عرصه بسط بصیرت  
 ملازمان آن استان که قبل کاهن دید جهان است مشحون شده و اما تفوق تقدم  
 ایشان بر تمام برافزاند و کردن کشان عالم آمده شکر که عظم عمل در کل  
 عالم آمده پیشوای خاص و عام مقتدا ای شیخ و شارب مستفاد از دوز و قدر  
 آسمان مستعار از ملوک بدین شرف آفتاب اسید واری بغایت عیبت حضرت  
 باری تالیات الاود و تبارکت اسماءه انگر هر چه مقتضی صلاح و فلاح دولت و مقتضی  
 و بقای کثرت و در سبط الباقی ذکر جمیل و وسیده ایاء و در لیل مباحات و مغفرت  
 و موجب ناموس دنیا و آخرت تواند بودی سبق طوبی و توبه با وجه و خا هر که در چهره  
 آن جاسوس مورد زنده غیب تجلی نماید و نیست من الله بکنک ان حجج العلم فی

میجویت که درین باب اطنانی غایب اما تجارت ابرام موجب اعراض و اعراض کشته طریق  
 اختصار بصواب نزدیکتر می دانند ای برافزای جهان دولت قرین بادوست  
 تا قیامت ملک از زیر یکین بادوست رایت دولت فراز است و است  
 آیت نصرت طراز است و بادوست شاه انجمنه تالود بر تو پس گردون سوار  
 اعلی ایام کرش زبردت بادوست در میرد روی زمین چون کعبه مقصد و  
 آسمان را روی طاعت بر زمین بادوست آیین و رب العالمین  
 منت خدا را که بتائید المین  
 هر چه از دست همه کار و بادوست حکمت الهی بمحض شانه بهشتی جهان با قضا فرموده  
 که طایفه از خواص انسان از میان ایشان از قرآن برگزیند و با فاضله از علوم معارف  
 و اسرار عطا یار و عطا بخش گردانند تا باطل فضیلت و فضل و کمال و کمال  
 افتخار و شهادت بر جلیف روزگار نگارند و رایت مباحات و مغفرت دنیا و آخرت  
 بر اوج ملک و دار افزاند و کمال فضل و کمال استیسیه منیش ملک و ملک زاده جوهر کمال  
 فضیلت عالمی و عنوان نام حکومت و ایالت و فخرت ابواب بزرگی و جلالت  
 خلف ملک الافاق و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
 مفصلات السبل صفوة العلماء و النجین اسوة الفضلاء الکاملین خان معظم کثرت  
 دارد و سلطان و کثرت باران جودش و طرف شرفا و عز و کثرت ملک و کثرت  
 نزل بقا بر خوان او فیض بقا بر جان او از تو باری بخت افاض الله الی علی بن ابی طالب  
 و الدین شایب انصاف و سبقتی حقایق الحق و الیقین رشحات غمام نواله بر مقتضی انا و جدنا  
 اکابر اعلی اعدا و اعلی اعدا و اعلی اعدا و اعلی اعدا و اعلی اعدا و اعلی اعدا و اعلی اعدا و اعلی اعدا



بیان صریح مشایخ فرموده اند و درخت منزلت و الدن او تو العلم درجات منظور نظر  
والتفات داشته در وی قصد از لذات جسمانی و مدخر غایت فریبده لطفی که در آینه  
صرف عنایت بتجربگی مثال استیلا بر سلطنت بی مثال سلطان العزیز  
و جیش نافخته و در مضار کشف اسرار علوم و حل مشکلات معارف عاویض سبابت  
و فضایل ملکات ملکی که فرموده اند و منشور ریاست مکی مدعی توقیع ماکرومن اراد و فیض  
اراسته عالم اگر چنانچه در بشام عالم اگر خرد و در پیشام کرده باضاف شوقی  
دور حیف بود حق جاسل هنوز ولی شاید به رعونت و تکلف چنانچه بشارت نظر  
یقین و محاکات قایل وافی اعتقاد می یابد مگر کمالی بدین حدتندی از اوج سپهر  
سپهری و زمان دمی رفته ملک فیانی بدین کلی بر جو پار حکومت جهان داری نیافته  
منزه عن ترکیب فی محاسن فیو الحسن بنیه غیر قسم و چون حصول این موهبت متیقن  
طلب حال کادار باب حاجت موجب کسب حق و لوازم حق شکر تقدیم رسانیده  
امیدوار است که پوسته از ریاض مجاری احوال و اوج تنبیه اسباب جلت دینی نبوی  
و موهبت ترقیات صورتی و سنوی چون نکست ریاحین از نسیم بهاری فایز گردد  
و از شوق کمالی اهل انوار سپهری و جهان داری چون بارقه برق از ابراداری لایع  
باشکالت است بر بد کین سنو از طالع محرت و الراجی من اکرمیم لایحجب التلمیح  
و محبت نبایت تطویل بر تخیل است سخن گویم که کان طبع نادرک نزار دقا  
چندین کرانی و السلام که القبل لکم

عاجب ملک ایاب نهایت پناه حکومت  
ملک زاده نام از موی مطهر منصور به خردار صاعده صاعده است عاج

شش سپهر ار که خاک عنان گیر کبریا پس ای ملک پادشاهی ملک و ملت که کوشش  
عالم نوز و نصرت غره چین آفرینش با صرا اهل دانش و پیش ار و شیر شکر اسفند  
روز رزم و پیکار اگر در ملک این زمان کار میکنید چون سلیمان از ملین  
دفع دیوان میکنید در سبقت و قضاء صد برای جهان جسم تیر اور از اجنبت  
بلکان میکنند اندران میدان که یکدم قتل اعدا کرده و رفت دایم دور آسمان صد  
سهمان میکنند اعزام انصاریه و اعوانه و اعلی فی القین قهره پستانه را فوایل  
و عوات استجابت آیت ممر کاب بجارلیل و نهار سبت و مرسل می دارد و بر  
و رود و سار بجابت و لادری و آتش شجاعت بهادری آن جو بخت کامکار که  
ناصح کار نامرستم و اسفند یار است موجب کبر پروردگار تقدیم میرساند و اندر  
که جزو تو فحاشات الهی و دوفور تا مدت استثنای در سپهر و حضرت نعمان و بهودم شده  
و کجایم تو جبریت شیت فانک منصور روی تمت مایون بر جا آورده و جلت و انقب  
نقوی نایر و عنان عزیت مبارک بهر جانب که مصروف سازند فتح و نصرت بطریق  
استبشار پیش آید باد یارب دایا در پناه ملک ملک نامجوی از رخواره  
مال بخش ملک گیر و در این از طریق ضمیمه آن حمد چهل ستاره انوارت جهان  
سز و کیکلی خط اوقات قدسی ساقش شبیه و عاصی آوده کرده و یکدوره  
جامع تمت علامت بر توسع دایره حکومت تقبیل عرصه دولت منصور و محصور  
باشد و ان خود چه مراد بود که جت و نیافت و روزگار سعادت انارش  
از ترقی خط و دست و ضبط جهام و تدبیر امور و نسق مصداق سلطنت و اسراف جوی  
جمهور مصروف شود تا آتش رخا فرخش طراز تواریج ملوک رفیع مقدر و دایا به کاش







و استقامت بنویسد اما دل گفت برون غایب برکت مسای و الدعاء اسم و اولی السلام  
علی النبی صلی

پیشتر نصیب ما شکر و حمد و ثناء بود  
بعبودیت که صد جان بزرگ بستاند بدین بشارت دولت که مغرب آورد  
صیت قدم بخت آثار عالیشان لغت شاعر صدارت ماب شریف مرتضی ملک  
اسلام سلطان حسن وید عالم الایام مستعدار السلام و السلام بالغازی بالفتح المحلی  
من الکرامه السعاده بزرگ سمت و بیدار دان ایند کمال تفکرم و ملک  
سیرت و محافل لغت الم و سلطان مشرع صدر جهان جهان محمد و سید عالم  
بجمل کلام اولاد سجانه فی اولاد مقام اسپینا حصه فی آخره بشارت و رفعا  
مکان علی مقام ان اخبار ساء تا لایف قلوب و سیم ضایع و خروان عالمی و شید  
اقتدار که مصباح آن پر تو اشراقات و کلمات الف بن قلوبهم بطرافین  
سایده و سبب آرایش و آسایش جهانیان کرده مستعدی اداء لوازم شکر و حمد  
لکن و ایضا واجب حمد و شکر است نامی است قدمت حرفه و دم وقت خیر متعال  
عقل خوش خوش بشارت از نبی گفت راستی خوش و انیسیم سحری که چنین  
لعل و آن که جهان نابود که جوهر شستی شود و است تا و دگر و واجب آن بود که علی العز  
در حدیث برق عزت سیر استعاره کرده عنان غنیمت بعبودیت برین دست اشیاء مضره  
دارد و همیشه ایضا تنبیه و مراد بسم حمد و ثناء آورده و بیه مراد کشته و کمال الحمد و الثناء  
جناب عالی کمالی و مستور کرده و اندر تادرات بسم خدمت قلم بر قدم منزلت سبق  
نیاید و لکن تعویق و تاخیر رحمت احوال فقیر ساد اما بمقتضی الامور و مرهونه باوقا ثنا

در نیولا حصول آن امنیت تیسیر یافت خزشه است برین بام لاجورد اندوه  
که پیش آن زوی عاشقان کشد دیوار دولت باریک فضل بی و استولی التوسیق

موزون و کلامی که غزل سپهر ای انجمن شوق و نبوت و قافیه سخنان مین اخلاص و ارادت  
بادای فوای زبان پاکش ایند مناسب مناقب و مایع طوطی شکرستان نصحت  
و براعت و بلبل بهستان بلاغت و صنعت تواند بود که نظم سلسله سخن از مطلع  
تا مطلع آراسته صنایع و بدایع و قوس تسلیم و طبع مستقیم است معارف شکاری  
شکر و قیش در سراسر غافل کند و مشکافی زو سیم مکان مرغاری که خیزد و  
لود و شرب غزلش از جود صافی و دلخواهت بر قدر فریشت ز نظم فضایل کند جامه  
خود گفت حاشا که ایند مناسب جنبه خجسته از تاد بود و توفیق منی قطب انجمن فضایل و مایه  
شمع انجمن بافضل و اعالی که در دیوان حسان و مستان ملک منان تخلص اختصاص  
باسم مایون او زنده و زو امر جوهره مفاخره تا زبر انکشت سخن در می و سپهری نظام  
و اشعار تمام نیست و هو البحر المصم و الطود و الاشم اصدق الایمان دنیا و اخرتها و یقینا و  
فرهم علماء و سپهر شاعر و عظم خلق و افخم خلق و اگر بنم خطا بزرگ سمت بیدار و آن  
تفکرم و ملک سیرت و محافل خجسته دات نقش کمر است محض مجسم  
الطاف اید و متعال عظم امد قدره و انعم علی سماء السعاده بده لاجرم داعی بی شتاب  
درگاه و بیکاه و شام و محرکاه و طیفه شاد و محبت و راتبه و عادت و روحان و شجره  
چنان دارد امید و است که ذات ملکی ملکات آن کریم صفات در سپهر و حضرت و  
زمان و نوازیب و در آن در زمان امان ملک و بیان بنابر یارب دعا خجسته و ملائک تجاب



و چون مدت مفارقت با نرسیده و از دور سندی بنهایت انجامیده حصول سعادت  
معاودت از گرم پیکر اندوه ب مراد بخش جل و علا در همه حال تنفع و البته سوال می شود  
و السبل من الکرم لا محکم و بی شبهه و عونت و دریا این فخر مجبور منصف کنایت منصف  
که قضای الهی سبحانه با تمام رسانده خاطر دریا ماز از غنچه آن آموده دارند و از ماه چتر  
ایستاده کرده بر غنیمت معاودت طبعی منزل سعادت زمانه که دیده آرزو بر سر  
قدوم شریف است اطناب از حد گذشت اسباب دولت و جهانی مستظلم  
بر چند بهتر نصیحتی که معرفت طایفه در مجامع بدایع انوش  
و جمیع فضل اعلی دانش پیش زبان دعا کوئی شنا خوان مابوی حدود و رسوم آن پارای  
و که محمد ماکثر و پان منقبت و بدایع جناب معارف اشباب مولانا مولانا قیوده  
الامثال و الامالی المثل را الیه یقین الفضائل الفایق بصنوف الخیرایا علی طبقات الافاضل  
بیلستان سزای فضل کا ذکر وقت نطق طوطیان منطق آرا از انباش کرده لال شمع  
پاکش حوازل لفظی بلفظی می رود میکند خوششید از برچی سرچی اشتغال نقطه که کلک است  
کاغذ چکد نوزد معانی را شود بر جبهه خال لا زال الزلف مبارک است  
عید تواند بود که محض لطف و عنایات آبی جلت آلوده ذات شریف او در میان اشارت و اقران  
بواسطه جلال ملکات مکی و وسیله عظمای کمالات ان فی بلند پایه در سرافرازد کرد اندیشه  
و خلعت مغنیه او را بطراز از اعزاز فزونی نیست که روشن بیان تر زبان بلند قدر  
مخف فرود بخش آرای سپهر فراز جمعی بیک شسته اما جو آنجه هست نصیب یک نمی توان  
بیج که هر اعراف چون توان نیستن لاجرم در هر که حیرت فزونی عنان بیان بحال دعا که بین  
است آید و پستان بی ریاست مسطوف است و صفیغ اصلاص بلفظ ایست

استجاب آیات نکاشت بصوب مواب اقرب و بعضی مقام انس نبی  
همین طراز بخش تلاء و تقییس جو امر مقاصد و مرادات دینی و اخروی حب  
و خواه در سکک حصول منتظم گرداناد و مقدمات و اسباب سعادت و در جهان  
بر وفق امان و امنی مرتب و ملایم دارد بحق و ایل پوشیده نیست که چون  
صلای اذ او را ایتیم روضه من ریاض الجنه فار تو افیاء خوش سروش غیب در جیمین  
منگل گردانیده بوسید که کعبه کل روی در کعبه ارباب دل کرد دوسه روزی  
در سعادت مجادرت آن عزیز جناب و سایر اعزّه و اصحاب حق نبیند که در آن  
حاصل گردیم باقی ایام رفت چه مقدار آثار تقدر و تملطف و اسرار تو دو  
تألف که از تعقیفات نقوش ذکیه و اخلاقی سرایان بعین صریح مشاهد  
رفت میوه کم کسور این و مقدر زبان السبیلان تواند بود اگر عذرم عذر آن  
لفظ خواهم بدون نایم از عذر آن گاهی همان بکه از مغذرت لب سپهریم  
که هم لطفش از خود کند عذر خواهی رجا داتی و دوق صادق که علی مرور الاودار  
که فراق از تو قسم کردی راتبه اخوت و مصداقت برقرار باشد با یک  
و الحبح فی الدفیض من مرهه برکات آثار و میا من ایشیران اوز  
بروز بروز کار کمان و صل و متعلق کرد و ما ذلک الله بفرز توفیق انکه بده  
برمی سنیه و عتبه علیه روضه ضریه علی زوار با تحف التحیه بن ضعیف را از طایفه  
عاطف فروغ ندارد و بدر یوزه التفات و استمداد معنی اهداد و اسباب فرامانید  
باز به بدین سبب برایه کار و الله سبحانه حق تحقیق رجا الایمن و السلام  
محمد و آل الطیسن و عمره الطاهرین باستمدای سایر اجداد فضل و اعزّه



خطاب همایون که از مبداء الثقات روز افزون عالیجانبی است  
نصاب جلالت اشباح نور صدقه دولت و کثرت و باری نور صدقه نصرت و کما  
محزن السرا فضا یل و کمال و مطلع انوار میامن و سعادت نظام الدوله العظمیه  
عصام المملک الباسره ذو الفضل و الفضله و الافضال صاحب العز و الوجوه الهیه  
لازال في ظل الدوله السلطانیه مشانیه و مکانه علی شتم بر تفتحه احوال  
دو لخواه خشی شرف صدور یافته بود خاکشین استخوان عجز و نیاز را سرافراز کرد  
و بایه قدر و منزلتشان باوج عزت و افتخار رسانیده و بده غایت المأمول و نه  
المسؤل جو کل بخشه در اعداب اهل نشاط اضافه منافع ان طافه  
و معاطفه اصناف شکستنی و نیاز مندی بموقف عرض رسانیده از توفیق مومض  
شوق و نیاز مندی ملغم تر است به خداوند که ما یمن ارباب صدق و یقین است  
اعراض بنمایید کان کشته بهر بر سر نشسته امید اگر چون درین حواله علی الاستمرار  
و نظیفه دعای خلود دولت مرتب است از انجمن بایه نیز برقرار راتبه عنایت  
و توفیقش بموقف بنهجت سعادته توفیق افاضت احسان یغنی طریق اهل دولت  
کردار اند

پرتو انوار خورشید ثار سعادت و تاج که از مطلع مرآت افضال  
عالیجناب اکرامت جلالت اشباح استوار اعظم مستخدم از باب السیف القیم مومض  
السلطه فی اقطار الافاق مستند المملکة بالوفاء و الانفاق جبهان جو دو کرم  
خواهر همایون بر سپهر افضال و هنر بر شتری اخلاق که کونک خدای فی خال دولت

بوقت قهر که لطف زهر با تریاق روض السدر ریاض الفضایل لیساب حوده  
از روح امور المملکة بحیامن وجود شهب احمد اطلوع فیت بهر مبارکترین طالع نب  
دشت و کربت داعی نیاز مند بجان آرزو مند را بروز بخت و مرشدی که  
در حکمت فخر با یه دلیل و جعل آیه النهار مبهره از عافیت فضل بهشتی الکی بکرم  
پوشش رسید حرفی که نمود و از ان کلک پان عکسش فرخ آمد انور آیه  
جان چون اصل نبوت با عین ششم زیرا که در عکس از ان نشان لباب  
باقامت رپم لثم تفسیل شرایط تنظیم تحصیل رعایت نمود و چپ ان افضال  
از ثبات سلامت ذات بزرگوار زمینش با سجده اش کمره بعد انوی فرمود و الله  
اذ بهب الحزان ان بهنا نفور شکور اضعاف انواع الطاف و صنایع العطف که  
از فی و نه نه میمون و مطاویج حیفه جمالیون لفضایله ذوق و جاذبه شوق چشیده و  
نمون دعوات شمس الیها که انشود افکاشش چون یارده نور از چهره حور لامع و باج  
و صروف مدحیات و ردیه التفات که رایحه اختصاصش مانند کثمت عزیزان از  
ریاحین جو بهار جناتش باج و حاج کرد و بمجل عرض و موقوف انعام میرساند فان  
و تع فی مرقب قبول فیه غایت المأمول و نهائیه کمال قصه غصه فراق و کفایت  
شکایت اشتیاق و اشتراق قیاس علی مقادیرات ارباب العادیات منطه مبالغه  
و مومض اغراق است لوان الیالی عنیت بغرقه محامد الیسیل نور انکواب  
و اجمع الایام کامین اشتیاقنا لاصحب الایام شهب الذواب بعده حجابی  
اوضاع و احوال این جانب است و بکرم و سپاس بی قیاس است و از میامین التفات  
فاخر خطیر کسوت حال بکنان بطراز صحت و سلامت مطر زواریس جبهت اثری



که عیاذ بالله علی جان ترس یا بدستورق نه و الحمد حق حمده صورت است تمام روح  
انفاس برتر که حضرات مقدس ارباب ولایت خداوند ظاهرا غنی مغایر القاب  
والحاضرن و در بوزه هم بزرگوار و التماس فائده کمیا که از صانع حکم بکار مستفاد  
می شد علم اند سجان و کفی بر شمسید که غنی و بستی مخدیم و اهل اند بجال طارنا  
آن درگاه نه در آن مرتبه است که بستیاری ناطقه متعرض عرض آن توان گشت  
والله ما طلبت شمس ولا عبرت الا وانت منی قلبی و مساوی و تفضیت محروما  
لا ذل الا ذلک مقرران بانفاسی و در عامه اوقات و حالات یا عقیدت  
که منظره اجابت دعوات تلاوت صحف صواح اود عید خلود ایام دولت کامی  
و عزیز اسباب دشت و دوستی مواظبت می نماید و انما علی آثار هم مستدل  
و منظر نظارادت و آرزو همانست که عقد مقاصد بر حسب مراد انشطار نیست حکم  
و التمس بخری مستقر اما از فضل پدید پروردگار مضمون و محروس از جمیع احوال  
و اخطار سعادت و سلامت مرا بخت فرمایند و دیده امید از مطاوع طلق مبارک  
روشنی یابد چه خوش شد که بجز از انظار یابمیدی سپید امید داری نصیحتی  
که در باب صیفت فرزند ارجند صدر الدین موسی القاه اندک لایق و فی مدارج  
المراد العسی فی تم تعلیق او در ارتکاب و احتساب بعضی امور شرف بود غایت الله  
بطریق رفت و حکمت وظیفه داشت و موعظت او در هر حال نسیب بن خیر است  
و او نیز اکثری از ان بسبع اصفا نموده بقول آن تلمیذ می کند اما پوشیده باشد  
که حکم تنسیب الشبیه من الجنون امثال این اشغال از لوازم عمودان سباب  
و مبادی احوال زنده اند که در دل کشید و با کافره بسبب ترقیب و تثبیت از با

اشفاق و در افت که بر وجه تکلیف و تکلف مبدل میداند از مرتبه انحراف خست و در وجه  
استقامت و استدال آمده با آنکه عقل زاجر و اعوان و انصار و مدد و شاعر  
روی اخلاص مکتب خانه و علمه و دانا علما آورند و از است فضل و دانش بقدر قابلیت  
استعدا و کمالات علمی و عملی که بواسطه حصول کن در اعداد ان الدین امنوا و علما  
العالیات توبه آمد حاصل که بهنجیل این صفت در مقام استیلا و استعلا  
بر مضامی نمید و لامحاله چون بکمی تمت عالی نمت بر اصلاح صادرات و واردات  
او مقصور و محصور نموده اند بقیس که نتایج حرمت برت کرد و درختش در کشتن  
و انبار نکات کرد دل برده یافت از نظر تمت نیت دیگر صورت احوالی که حواله  
بتمس بر حاجی حقیق رفت بر تو شوری ازان بر ساحت ضمیر این فقیر افتاد حقیقت  
که نام الدین نصر الله و فقه الدینا بحسب برضیه چیزی چند در صورت انخابم  
و دلایت در خانه درویش مجهول الذرات و الصفه که در ظاهر در عواقب دکان می  
نروشی و امشته که گشته بود و انشخص در غلبان مرض طاعون بطریق شده از حال نیت  
و کیفیت دفن آن باز گفته بی گشت و توقی چون این فقیر از گاهی آن اکامی یافت با آنکه  
دین فرصت بکنه مرآة در بلاد تفرقه نبات النش عان غریت بدست فرست  
بودند بهر نوع نعمت و کلفت چهار کس از امنای موثق بهم معلول علیم کفخر نموده  
مقرر نمود که آن موضع معین حکم کرده از نفوذ و زحمت آنچه تحت شعور در آمد  
هر یک ایشان مفصل مضبوط نگاه دارند و بعد از انفا امر بسببی که نخر امنای بکاران تا  
بظرف تحقیق و ایتقان اعدا و اتمام ملع مین است میبانی پیرده شد که حکم اخذ و تقای  
آن متعلق بمقتضای رای خیر است و اگر بصحت پیوندد که زیاده بر مقتضای چیزی



بوده چون در آن حال درویش و عیال او رحلت کرده اند و از ایشان غایت حاضر  
دارت و میراثی نمانده تا ادک باز یافت آن مصوبت تمام دارد امید که بکشند  
پس زال از غریب موهبت و افضال خود با ضحاک آنچه غنیمت شده تلافی نماید و طیفه  
ناصر الدین نصر الله که شکرانه نعمت صحت و موهبت خود که مبدع بی علت تجدد  
در باره او از زانی داشته از تعلق لبستی که فرخات فانی که در موضع غرت و زوال  
اکبره و فدای بقای او کشته روی توجبه الشات بگرداند و کلا خطه کرامت پستانه  
رحمت معیند ناخوبی و لغوی چنانکه این اموال که سمت منقصدت تباری دارد از نظر  
ارادت و عتسنا موجب خسته صورت طلع و استرجاع انرا بسبب شت اعراض  
که منته بداه الیه یعود و امن وصل او چو رفت از دست خون دل در گنار نتوان کرد  
و مهم عمارت اماکن بسکن عا که اشارت واجب اللطاعت با تمام نفادیت  
بوجه موقوف تهمیه ادوات و مصالح است اگر درین دلا بستیاری غایت یاری کرد  
در سر انجام آن سعی بلیغ مبذول خواهد افتاد و الباقی مخوض الی رایة الاعالی السلام  
مقرب الحضرت ناصر الدین نصر الله بدعا و تحت مخوض است تخفیف  
کتابت و یادداشتی که غایت واقع شده بر صورت زهول و بسیار محمول ندارد که  
یا دکان کن که در برش از یاد میرود عاز و شب زیاده غافل نمی نویسم

صبا از مندمی آید قدایش

جان من که می گوید صیدی مروی از شیخ زمان من زبانه نامد بل که میجا  
نسخه دارد بی در و دل پیاده جان ناتوان من نام از عنوان نجات صبح سعادت  
فایده و حقیقه از مضمون آن لغات آفتاب غایت لاج مبسبی از لغات خاطر

بنظر

نیاض علی حضرت ولایت منزلت تجلی است معارف کما به شیخ الاسلام علی السلام  
مرشد طوایف است حکیم منزه از کمالات صاحب آیات الفضل و الافضل صاحب  
آیات الکرامه و الالقبال مبدع انوار ادبیک المقر بون مورد اسرار لا خوف علیهم  
ولا یخزینون محیی ما ترسید المرسلین محمد الهی علی العزیز المحقق المومنین عن عبد  
طلب فکرم الهدایه و الاستبانه لازل فی غلوه و افاده و شمول انجسته عونا لک السلام  
و السکین و غوثا لهما الصديق والیقین شام امید غیر از غمیده را معطر زنت و دیده  
اشک را برسد ان مضطرب کشیده را منور گردانید و چون بسکین نوایر الام و ان  
دواعی استقام فکرم بی وفاق که در بحر سینه این کینه از دست بجز در خنجره را  
سینه و در بر آتش اندخته آن سوخت بر افانده انوار آن که بمنزله الهی طوفان بران  
و احضاری آتش سوزان مرتب و متفرع گشت مصدوقه احمد الدی اذیم عبد الله  
بر زبان صدق و احضار مخلص صائق الاختصاص گشت ان رب الفکر و المکر و هر چه  
این غیر بی بضاعت بر ابطار است از منتبان موقوف ولایت است اگر در میان استی  
عموم و احقران با برکت نامه شریف که شرف نامه در کار این ضعیف است التفت  
فرموده خط غمیده را سر بایه شادی بوسند و بر شحات بحاب بر نوال و طهار  
عام فضل و افضال مرغ رجا ب تشنه وادی فراق و گشت زار امید خبر شکان  
بودی اشتیاق را تازه و سیراب گردانست حبه آن است بعد بنی نماید شیخ قلم  
جسته آب بقا است و انفا پس خشن تشنه باغ و فاست این شجره و طهر  
زمن باز گیر زیرا که در زنده باین آب همت بکده و محاری این احوال مستبج  
تقریر و خستال توقع آن و تصور جان بکوه که اثر همت صورتی و مبنوی در باطن



و اسم این مصیبت کبری ظاهر فرموده بفرقی پرستی و تقصیر نوازشی که رسید  
 مرید ناموس دینی و دینوی می تواند بدو مشرف گردد آنست و لا و چو خواه خاطر  
 در ویش جوید مزید قدر و جاه خویش چوید اما چون اصابت رای ممکنان  
 آن صاحب کشف غم غم و احوال ازین درین واقعه مصیبت بی اثر و متغی  
 قواعد ادب جنانت که در وقوع این حادثه حور دان بزرگان پوخته طریقی  
 مسکوک دارند و در گذرانیدن سوانح وقت حصصا معصوم الشیخ و العقل سررا حفظ  
 متابعت بر اندازند بر این ملاحظه اس حوررت در تدارک مسوئل از قبل ملائکان  
 عذری واضح و مقبول است چه که تخیلات این هیئات بهر دست قوی شایسته  
 دین نفعی و اثبات پس این قدرم از انوار انسان که گاهی بگذرم بر نام  
 ایشان و علی الجمله چون نسبت و اعتصام بنیل ارادت دران مرتبت  
 که در جمیع احوال استیلاج اسباب اکمال از میاسن انفا پس نفع ایشان مردنی  
 و استیلاج ادواب مطالب از مرکبات هم عالمیه ایشان می نماید که در جمیع  
 هر مویها این در مقیسه دار بالغات خاطر اثرش منفرد و مستظهر بوده و در مجلس  
 استقامت را یکدینی در یوزة ممتی و التماس فائز می نماید و پیش ازین در معرض افتا  
 جاوری جرات اجساد و زبان آورد نمی نماید و در غایت امانی و اعلی حدود  
 نالشی و اله سر حند عالمی است و انصاف استظهار و افتادش در مشرب  
 نجسته درود ثلثه برف الدنیا بهجت شمس الفجر و ابو یوسف الفجر بر تو از افق  
 انوار کلمات ایشان تواند بود درین وقت طریقه انوار از رعایت اسم علم که  
 و بر این حقوق مخلصان رسیدم را کان لم یکن انکاشته اما بعد سجد که لطیف

و طیفه و دین حق حقیقی برقرار است بحدی که در هزار و هفت سراسر ادب سحر کانی  
 کانی است ازین استنای که در

میکنم با که چه صد بیایان در یکجا در حرم  
 سپهر ابد جان است ببال است اگر می پری ذخایر منرس چو که طایر قدس این از  
 میگلان بسی پهای که خضر از برای مقدم تو زلال کف و موقوف در بیابان  
 طواف کعبه و اکر نوبت کرد بکن که حج پذیرفته در جهان است اگر چه محکمان حرم  
 محبت و داد و متوجهان کسب مصداقت و اتحاد بمقتضی من و حاکمان امان از  
 از حاکم اسباب سعادت و انفصال و انقراض اطباء مقاربت و اتصال فارغ  
 بال آسود و چنانکه کفی بالتقارب الاموال و ترابا فیس نفعی بعد امکان اما حکم و آست فوی  
 القربی حقه اگر احیاناً احیاء فوی من احب انفا فی عده بزیست و احب و لازم است  
 اتفاق ملاقات روحانی با شرافت غلات پانی بپوند و دلیل تکمیل مصداقت  
 و علامت استند است لازم موافقت خواهد بود جان دل باشد بجان متصل  
 انکس از چشم و گوش از جان و دل چون جناب خدایت کتب معارف انساب  
 مولانا انصاف الکامل کاشف مفصلات المسایل قدوه علی و انجمن اسو الفنا  
 جهان محمد و سپهر علی و بحر مدی امام شرق سلطان شرع و صدر جهان نظام الحق  
 و تقیقه و الدین جمال السلام و کمال السعیدین روض المریض الفضایل بحساب جوده و روح  
 امور الافاضل کما تراه و حوده متعطلان بریشان بودی نامرادی را بر شجاعت و نجابت  
 مرادی و قطرات مسطرات ایادی فرمودند دل خسته با یکم که در رمضان حیران از  
 مضطربت مرست و احتیاج لب بسته و صایم بود بومول عید نشاط و شادمانی



سرور و شکر گشته بطلع و ذوق و کامرانی پر خشت فرخنده که در جنت  
 و اسکت دل عیدی در رمضان حاصل گشت ختم رمضان بیدار گشته که در  
 از دست کتاب جانفز انازل گشت قضا بکمال آمد و کبریا که درین موقع که  
 آن طرف از سم قاتل طاعون سموم نوش و آبش از زهر هلاک و ماردوم نوش گشت  
 پیوسته خاطر شکسته و طایف و عوایب استجابت آیات الله حفظ بعینک  
 التي لا تنام و وفقه فی سمول السعاده و السلامه لتقویه دین و الا سلام مرتب داشته  
 از حضرت باری تعالی و زاری استغاثی و دعا و عز و زکات و انعام حصول کمال  
 و امانی عالیجانب افاضت نصیب نموده و از داشت این و اتقوا حیرت فزایی حکمت  
 و نیت و نیت آن بگو که تیر مناجات ربنا افیج بیننا و بین قومنا بالحق و انجس  
 الفاحشین مهدف اجابت رسیده از حد برق سرعت سیر استعاره نماید و  
 مطیه عزیمت بمیدان سلامت رانده برین لیل اسب طرا امهر افان کلمه بکمال  
 عنان توجه بر برب این حاجت که حال نسبت حال آن ولایت و درجه است دال  
 دارد و مصروف و مملوف فرمایند تا سر کریمه و نجسیناه و اهل کفر و النبط بظلم  
 آید که بعد طمسید در رب غفور و رحیم بر وفق ارادت و اراده و ثبات غنیمت مبارک  
 بسع صغره که این دیار پرست متذلل اطلع بجهت این حال شرایط و شکر و سپاس  
 میسر حاصل تقدیر یافت و الحق چه خوش باشد که بعد از انتظار بامیر رسید ایستاد  
 اما خاطر مخزون بنیت متعلق و مشغول است که چرا در اقامت رسم عزیمت قدم بقدوم منزلت  
 سبق یافته و بر تو توفیق و تاخیر رهاست فیروز نیست دیده خواهم که با کمال کفایت  
 پای چنبد نامد شوق که قاصد برپا ندکنم رجا و اتق و و توفیق صادق که در توبه است

این حرکت مستقیم هرگز خیر و برکت و رسوم و عادات عامه و عادی و عادی  
 و جهت زودتر با مضای این غم که بجوار ارادت و هوای سرگرمی فی البر و البحر متصل  
 با دو جرات و اتق و فزاینده باشد که درین بهانه دیده امانی این مملکت عموما و زمره مخلصان  
 و نقصان خصوص از نور حضور و نور سرور و روشنائی یا بد بشتاب چلی صبر را میدار  
 و الله اعلم و التامید انه حمید

اللهم خذ ظلال نقاء انفسک اللهم الاصل  
 و احفظ باحرار الفطین حسیته و حسیته و ارحل که درین مملکت تسبیح لازم الفضل و الا  
 که در مقام ذلت و تعصیر محال نطق ندارد و جاده عبودیت با قدم پست و انکسار  
 و استقامت برده و ثقی عضو سپید ریح استوار که بکمال شکر و بروج استوار  
 و استغفار رحمی نگار و که بیا من دولت ابدی القیام مجاری مدام بر وفق مرام  
 و حیران امور سن استقامت میر و مقدر و منظم اوقات کرانمایه بر استطلاع  
 طلع و تحقیق علوم دینی و استطلاع حصول دقایق معارف و تقصیر و محصور و علی  
 الدوام از مبداء استقامت و استقامت حضرت استادی محمد و می افاد و سپاسی مدام  
 طلاله العالی که منجی جمیع مقاصد و مرادات و منفعت مقدمه و الذین او تو العلم در نیاست  
 غایت الامکان آنا را فاضل ترتیب احسان و حقیقه روزگار این فیض بمقدار  
 واضح و لایح گشته و جوا و اتق و و توفیق حاصل است که از خزانه فضل انبیه میزیند و اتق  
 و و توفیق یا شرف اختصاص مستیاز یا بد و الله و الفضل علی العالمین اما پس  
 چون سیر سباب حصول مطالب و نیز و مقاصد و مراد و او میسر نیست علی و اسباب  
 بکالات باطل منوط و مراد است با کمال این فقر حیرت و از کوه غلط خاطر و محو و منسی



دور شریف اوقات طیبات توشه دعای رفیق این عزیز حریفی که بکشند بکشند  
بدین سبب براید کاری جرات بنهایت رسید و انبساط بانظر اظسید السلام  
و تحیات و رحمة و برکات علیکم اولاد اکرا و باطن و ظاهر

سبب از دم  
می آید ذلالتش با جان من که میگوید نغمه های لطیف از کتبه ان من زخمش نامه  
بل که کسی نشود دارد بی درد دل سپارو جان ناتوان من چون بر مقتضی مودت  
قدیم که با جناب بی نصیب نگارم شعاع منظره دار من حصه اندر قبول تو اس  
و عطایه اعطاه الله سبحانه اولاد ما تینه فی الاولاد و اخرا ثابت و کاین است  
مناسب بلکه واجب جان نموده با وجود بعد پیاف ابواب بر اسباب مفتوح  
داشته در محبت متوجهان احیاناً حریفی چند از محوله مکاتبات معهود بهیاران  
کشیده نه هرگز بنامه ذلالتش و برین را نام می برند و نه بر شجاعت خاتم طهر  
اند و هیکل را بنجام می بیند و این فقره متالم در آن صورت متاع می بود که با طریق  
آن حال را مقتضیات کثرت اشتغال و مصاحبت است یا از لوازم اصحاب حق  
مصداق و محال است کی داشتیم این مکان که شادمانی تا درین ولا شجاعت  
معاوضه غیبت مال الله لعل ان من الله الاموال بر لب شکاف وادی فراق و خیر  
بودی اشتیاق صورت و در بیان صورت حضرتی تازه و صریح جهان را نصرت  
بی اندازد نشید که مرغی بر کسلی منتظر بودی خطی از سبیل برگزیده بخار  
مضمون خط آنکه ای غزل ویدر چمن خوش بانش که از تو یاد کرد و ابر بهار اضعاف  
مضا عطف آن الطاف و ملاحظه ای لطیف نیاز و شکستگی و طایف شوق و لبستگی

رقوم در تب داشته باد روزی که در منزل قرب با تو هم از دستم خبر بودیم  
در مقامات و وصل کاه زمان روشن روشن بگذر بودیم فوای در دولت  
اتفاق سفر بید مقرران و معصوم حبان بود که بعد از دریافت طاعت کاه چشایر  
در عایت رسم مجاورت بطن عطا هر پیاف آن حدود مکتبی و توفیق نمود  
تا غایت ایضا و عدو گریه با کجای از صحیفه خاطر شریف محو و منی مانده اثر خلاف و انظار  
اما این مجلس امیدوار همچنان بکشته بر مرصدا شطرنشسته زبان حال مضمون اقبال  
مترنم دارد که جانا بچنان جایی چندین بنام کس باز ای که انجا با قدر تو نماند کس  
ایزد متعالی شش نه نظام سبب سعادت معاودت بکسر دعایت بکسر دانه  
تا اتفاق ملاقات روحانی با تاق و سیل تقالالت سانی چون در مجاری احوال این  
حوالی من الله و فیض الله العظیم مستعدی اقامت مرا بشکست بدو طریقه  
از حضور تو در نمی یابد و با واثق و وثوق صادق که بخلاف باطنی من الزمان نیاز من  
مخلص ابد و ام مرسلات مشتمل بر اسلام حالات مشرف دارند و هیچ حال از خط  
ضمیر من فرو گذارند و من الله المستعان و علیه التکلان

کارهای زمانه بکشد به روشنی این سخن را پسند  
در نه از بادش که شور چمن بکدایان نیاز نویسد ای بادشاه آسمان و جلال  
و ای سپهر و بوستان عظمت و جلال این نوع نیاز از جنس خداوندان عشوه و ناز نیست  
دارد و که بادشاه حکمت خبر و بی بین وجه تو وضع دنیا زمینی سرفرو داد و  
ز تو ناز بایزد داعی نیاز آری ایش آن مجاری احوال اند هر نوع شکستگی و دردی  
که از دور کار این دل انگار در آن آینه ندر خسته آن مخدوم بیکانه سحر را حسب حال طایفه



من سنده شیرهای شیرین توام شفت طرهای مشکین توام کشتی که بگویم با یکی درهما  
 مسکین توام که توام و اگر عبادا با سده ازین فیزیکی که با صور مقصود میری پسند  
 بعضی میریز آن مخدوم از جسد راه یافته از کفاه نابوده تو به کردم و رویی با رنگ  
 آستان آن قدراستان آدوم که بخشی کی کنه ورنه بخشی حاکمی اکنون کای  
 بخاطر میرسد که ناکا حاسبی مقصدی بوض صورت غیر واقع بوض نخصت  
 رسانیده باشد که سبب انحراف مزاج شریف آن بکانه زمان کشته باشد  
 و کای چنین رویی سیمای که مقصود بآن مخدوم عاقبت محمود ازین ادای غیر محمود  
 صورت نزل و مسخری نسبت این بر انجام نبوده باشد بهر تقدیر منجن سنده  
 فرو مانده فیز حقیق همین است که ای پادشاه کشور خوبی نظر محبت و نوازش کشای  
 و کفاه نابوده از من حکم در بدو و عفو فرمای و الامر ارفع و عسلی کتایت  
 ارکان دولت منقسم بنوع عبارت

عالمیاب نجابت ایاب  
 سلطنت مای شهریار کشور جلالت و شمسواریان مسالت مظفر آثار کما  
 مطلع انوار بختیاری محرز قضا السبق فی مضمار السلطنة والجلال مطر ز طاب  
 الدولة والسعادة نظر از الفضل والافضال مظفر الحق والملك والدين والوفاء  
 یعقوب یک اعزاز انصاره وضا علف فی الدارین اقتدار صحیفه دعا و است  
 و وظایف تحیات مبارکات که طبعان اخلاص و مصداقت موروئی و کسب  
 که از شش یافته باشد بمطالعه نظر خسته حاصیت رسانیده بجامع ضمیر و همگی  
 مستعدی نظام سبب دولت و انشای مومجب امانی و اکمال ملک ملت می باشد

ان علی تیز ذلک قدیر بر مرآة صفیری عیب که عکس غای اسرار غیب مخفی و محبوب  
 نماند که مرتبه بر معیشت ظل درجه عالی الوصیت است که حکمت الکی اقتصاد فرو  
 طایفه از بسند کارا بر گیرند و منشور دوشان توفیع رفیع السلطان العادل  
 ظل العالی الارض موشح گرداند تاج داران سنده تمکین جمل ظل اعدا فی الارض  
 لیک ظل مطابق کامل نیت جز شاه بمفضل عادل خلق را عدل شاه دین  
 سایه فضل بود بر سپر فلهذا حفظ نظام مومسلم عالم ضبط صلاح و صلاح بنی آدم  
 وجود فیض آثار این زمره نامدار برگزیده حضرت پروردگار و واجب دلازم است  
 تا همواره قافله عدالت و نیکوکاری در میان اسنات خلایق ثابت و جاری  
 گردند و بساط امن و امان در بسط زمین و زمان گسترانیده غبار غمتنه و  
 انبوب فرو نشاندند و ازین جهت سنده کان خدای عز و علا در سایه حمایت  
 رفاهیت ایشان مرفه و آسوده خاطر شوند بود و از حضور و ذراعت بجهت  
 خود قیام تو نهند نمودی سایه عدالت شان فتنه سوز کس سپر ایمن  
 نیاید و می سرار و از جلای آثار و دلائل سلطنت و فرمان روایی دو امر متقدم  
 عظیم است آن است که سمیت جلالت دار ایشان از اجداد جهان شایع و تنقیص  
 میکرد اند و دمت نمایان فرمان دمان محاکم بهر حال در ترویج این دو امر محبت  
 فال عمت و است تمام زیاده از سایه صمام بتقدیم میرساند اول خطبه بمنابر گرام  
 و القاب ملاطین فرخنده فرجام را بلند آوازه می دارد و دیگر نقد راجع محاکم  
 ز که زیور نقش نام و سکه عدلان یافته در اسواق آفاق طریق قبول کسی باشد  
 و شکر است که ازین هر دو امر گرامی آنچه بمقتضای جمیل بی پایان صدق فی الامور



سبقتی نام و ننگ و دوام ذکر ستوده بود که عمر ثانی و حیات جاودا  
 خواهند نیکو زرت که بگم نرسیم آیتنا فی الاقی نفس اثر پادشاهی بر صفات اوراق  
 روزگار مثبت می گردانند تا نفسی از آن بازی گیرند و بدان سبب نام سلطان  
 حیوان نام بر حقیقت ایام باقی ماند اسود الملوک من بقی بالعدل ذکره دانسته الیمن  
 باقی بده که می داند از فیل و فغان می که بشید کی بود که در سر کی جو سوی عدم  
 کام برداشتن درین بعوض نام گذارشتند و هر اینه چون نقد مگوک شهر یاران  
 نامی نسبت ردارت موسوم گشته اردمست تمویه و زمین عاری باشد بنقد  
 از آن در قطع و فصل مهمات و معاملات و دیونی تصحیح و تکمیل سکوت و محلات  
 شرعی که تعریف در صیف سر صیغ منفره قرار یافته ضرغام و تفرقه و خستال  
 تمام بطوایف ایالی مالک و مالک رسید و بتامادی روزگار سبب بدنامی و تنهایی  
 خسران عالمقدار کرده قلب روانده نستانند در باز در شتر خالصی باید  
 که از آتش برون آید سلیم در روز بازار تمیز بمقتضای فوای مقال که او اما القبر  
 عن المحکم مدحش من غیر شک نقد آن وجوه را بر محکم امتحان زده در بخت  
 که از ناچیز زنده و نام غمخته فرجام پادشاهان شوکت پیکار از روی روزگار بر  
 جناح تملیق بگم الکی بر زبان معرفت شاه عالی حضرت حقانی پست می گذرشته که  
 تا بماند که عدل و کمال باشد جهان در دست از ملک خود ایزد بماند و در آن  
 امور از دی غیر قروض لازم الادا از وجه خالص بعضی تبرج از دم پتروش مسج و  
 از وجه شریعی ساقط نکرد و بر همین وجه اسقاط زکوة واجب بر حلیت درم نقره  
 جسد مثلاً بهیچ درم از وجه مزایف جایز نباشد کما قال و ان کان المدفوع

اقل قدر امن الواجب لیکن سیادی و حب القیمه لا یجوز الا عن قدره و لهذا قبل از حد  
 این تاریخ جمهور فرمان دمان ممالک امر و نهی سیما کرده باشد که عصر با و قرن دمان  
 دیار با و رنگ تصرف و خستیا بر اندند بحج و تصرف فایده قلیل منظمه منفعتی جلیل  
 بار کتاب مثل این اسباب ملقت فتوة و از جمله اسباب و نظایر در آن و لا که در آن  
 استرا با و مع قلدر جایا بنزول خاص شرف اختصاص یافته غیر از آن عرصه طوق  
 موسوع در حیطه تصرف نبود سلطان بوسیله انار آمد بر مانده با سپاه کران قصد  
 مخالفت در خطه هرات نشسته تخت ایران و توران در تصرف داشت و امیر خراسان  
 ترکمان با سپاه کران بر همان دتیره در حدود ممالک عراق ممکن بود و اتفاقاً در آن  
 از شتر زنده محضال حکام سواد ساری می خواست که در دیوان خاصه کفایتی ظاهر کردند  
 مر حین در تحصیل آن مقصود مقدمات مهالقه تمهید نمود ملتئم او بفرست قبول  
 اقوال می یافت و در سوابق دیوار که سلطان غایتی سبخرن ملک شاه خاطر خود بخیر آن  
 متوجه دیده بر مقتضای علمست فقره سره را باطلای خالص مخلوط گردانید بر حال  
 نواب عالی حضرت سلطان سلیمان مکانی که از آغاز سن تمیز باز بر جاده قوشم لیت  
 و منهاج مستقیم عدالت صادق و راجع قدم و بجیه مبارک ایشان مرا حیار بر آسم  
 دین و ملت و ترفی حال طرایف رعایا بر مملکت متصور است چگونه داشته اند که سبب  
 دیار اسلام لشکر احداث این بدعت سیرالایش ماند و تا روز قیام ذکر آن جد  
 نادر بر صفات ایام باقی ماند و چون از میا من مجاپسن اتفاقات مقتضیات  
 صدق مودت و مضامین کثرت و مملکت مسیح را وحدت جعی و توحید و  
 حاصل گشته هر این مراقبت ذات البین که مقتضای اتحاد و خیریت طریقت است



چنان اقتضا کند که در اقامت رسم مدافعت این رسم جدید و بدیم اساس این  
این قاعده محدث از معنی مشکور بطور رسیده تا برکات این خیر بزرگ برود  
نمکان و اصل کرده

ابتر و اندلج من روم امارات السور اینک  
زان طرف لامع هر از ان برق نور از نسیم خاک یونان بوی جان می آیدم  
بر عطر مشکش افتادست پنداری غور پر تو شمع آواز خوشید آثار سعادت  
از مطلع کمر مت و انصاف عالیناب حکمت ه نوین کامکار کاران مظهر پاد  
ان الدیامر بالعدل والاحسان شهسوار صفار سروری و فرمان رومی کشور دین پستی  
مرکز دایره دولت کافل مصالح ملک ملت عنوان نامه نادر ای فخرت ابواب  
جهانگیری و جنانداری علی پادشاه میر چشیدن مریز نظر سید عالم مکان  
هم از لطف او دوستان بهره مند هم از قدر او دشمنان ناکند لازلک لایق  
عباسی در جات المعالی و کریمه المنینف جلیا فیما بین اللطیف و الاعالی طوبی  
بمبارکترین طبعی شب کربت رمان از بروز بخت و مرست مبدل کرده نید و حکمت  
فخو تا آیه الیل چنان آیه انوار مبهره از عطف فضل الهی بهستی کوشش  
حرفی که نمود اوی از ان ملک پان انصاف انواع الطاف و اعطاف که از خاوار  
نامه نامی و مطایبی غنی که ای مفهوم و پست فاشی خدمات شمس الهیات  
که اشته اخلاصش چون باق نور از جهره حور لامع و لاج باشد و صنوف مدح  
در دین النفات که رایحه اختصاصش مانند کیمت عنبریان از یاجین جو پاد  
چنان شایع و فایح گردد بمحل رفیع و موقوف انما میر پ ثمان وقع فی خیر

فوقایت المامول و نهایت سؤل چون بکایت شکایت قیاس علی ما علیه العرف و العادت  
منطقه مبالغه و موسوم اغراق است لاجرم از طریق انکشاف تخلف نموده در حسب حال  
اینمقال اقتضای می رود که لوان السیال غیبت برفقا اشاراتی که در ضمن آن نهادند  
علیه عیون افت اسرم کسی طریق و مناسبت صورتی و صوری بنی انکسین رفته بود بر این  
نظری بنوت اشتباه از آثار آن می نمود که نظر دور بین آن برگزیده در و حوت  
سرای لاهوت غیر از کمال اتحاد و یکگونی سخن روحانیت بدنا صورتی بنید  
نوی که واقف اسرار این دکان شده بدوق و کشف ناز که در گفت شنید  
بعد از تفرض بر این مقدمات فراغت ساه چون حضرت عزت عیون نه و عم  
احب آن عالیناب لایق انصاف ملک پناه ملک پناه ملک پناه ملک پناه ملک پناه  
سلطنت که سایه مرتبه الوهیت است مومن با تحقیق و پست را علی الاطلاق  
کرد اندیشه بکلمه ای که احسان صفت خدای قیامت و انرا که خدای برگزیده  
نقوش خیرات حسنات بر حقیقه عقیدت صافی مرتسم ساخته و اسطه اعمت  
انوار رحمت سلطانی در شان ترک نماز یک وسیله انوار کرمات صافی بنسبت دور  
نزدیک کجیو خط الیل من علی باشد و هر این باد که هم جستی کل کند  
در دامن سبیل کند نافرمانی باشد از دوار حبیب با کرد و از و سکبار و لهذا  
طنطنه آن بهر کس رسیده و ندای و بهر آن در همه جاست کج کردید و انکسین  
و از ان وجه صورت حال بعضی از مضافات و منسوب است فخر کداری این بی  
تواند بود که با وجود آنکه در جنب کمالات سخن در ان زیاده و وقتی ندارد  
روحش لقب نهاده که یا ایمن الخیر عتدش خطاب کرده که یا حسن الکلام



بمساحت تفقد و تائید ایشان در استان آسمان مدار دور که در بیق دار  
خداوند عالم پستان کشور کشای پادشاه دین برادرش رعاری خجسته  
جهاندار جیشید خورشید رای بهرام انصار زنده نواید کنون و ابدان اخلاص  
اصناف انواع بسط بساط امن و امان موسس اسس اسلام و ایمان  
سلطان الغزاة و المجاهدین قاصد بنیان الطغاة و المعانین شاه روشن  
صافی دل حامی حق و حامی طبل معدن عدل منبع انصاف محزون فضل  
مجمع الطاف بشت بر بشت شاه و شایان جاویدانش زجاء و جابه  
دست جودش جز رفیق کردد کیسه پر از بحر و کان کردد مرطوب کردد  
رو بکنند روار بود هیچ از زمین نظر زیبار خلد الله سبحانه و تعالی ماثر  
مکرم و سلطان و افاض علی العالمین ذوارف فضله و حسنه در زمان لایق محمل  
موافق بنظر فخر شده اثر آنحضرت خلافت مرتبت که در فنون کجالات ترکی  
وعزنی و فارسی فارسی مضمار صنعت بر عت و حار پس ابرار و سیاه  
بلاغت اندازش رانه العالیة موصوله بحزائل الصلوات علیه علی عواید رعایت  
العارف و عباراته العالیة مبدول الالفاضله حلایل مضمرات غرایب علوم و نواد  
المعارف الفاظه البدیعیه بیان الکسپه ارباب البلاغه و البراعه و الخاطرات  
ولایل العجز الملوک فی السامه و الشجاعة و کرمه و کرمه و کرمه و کرمه و کرمه  
الملک الدین و نشر المروج من مناقبه و شجره بانه کشت مشکلات طالب الوار  
الحق و اسرار الیقین علی احسن وجه و ائین نظام شرف عرض فیتیم بر تو انشا  
خیر و اینه بر ساحت ارتضاء قبول آن بانه جانچه هیچ قدر از او خالی نیست

و احسان بر موقوف و نامرعی نمائند و چون بقادر و وصول آواره همان حال البشیر  
بزرگات کرمانی خیمه سر و لی که مضمون بقدر سبط و رقا و ذات تحیر الی فقر الی الفقر  
من فقر نصیر از تحقیق آن خبر میدهد و کفایت فضل الله علیه اشارت عالی به رسال  
امثال آن مقامات که از جمله نسج و رسائل خاص ارزانی داشته بودند تا کید الرابطه  
والاعتقاد بل امتثال لاهره الواجب الکتاب و الانقیاد و بعضی دیگر از اشباه و نظایر  
اگر برای عجز و کمپار و سرمایہ نیاز و واقف رتواند بود مقرون بترتیب اسباب  
بندی از خصوصیات مدارج امتداد این دیار که عند الشها و الغرض در موقوفات  
سلطان عالم بقدر ارتوان که نمید بر سبیل ضرعت و ابتغال در مسکن احرام یار  
وفادار صداقت شعار و اخلاص غایت الدین محمد از نظام یافته سمت اتخاف و اهر  
بذرفت کرم روانه سوی تو این کرم کرام از کسوت جلال و لباس کمال  
یاد ارحم حال من اف که مانند زارعی و خلیفه و آن مشک آب شور رجاء  
و تو ذوق صادق که چون در مرا که اول حکم فاستبقوا الخیرات بر تو اثرات اتحاد  
و یکاکی بر ساحت استنایان یکبهم و یکجبه که اصل ثبات و فرعما فی السماء انداخته  
لحان بارده عرض احوال انجانب از وادی ایمن و لکن اهل الف بن قلوبهم و ایدیه اند  
و الحب فی الله فیض مویسه فرادنا الله توفیقاً و تائیداً در مرا که ثانی  
بیز این جزئیات معدود و یکسویه حسن اعتقاد معهود آن صاحب دولت عالم منزلت  
دست نواز لازم الاعزاز بر وجهی که مستند آن قبول تواند بود بر عرض در آن  
رفع مرتبه وصول یابد و الحق چو کج نموده در اید لب امل ز شاک اگر کز کس لطفش  
در نسیم قبول و ارجی من الکرم لایح اندام سمیع و حکم و چون ذات حکمت



آن عظیم مثل من جمیع الوجوه و الجہات مظہر لطف مہمتی می آید و مکنون غیر یافت  
تا اثرشان محض شغف و خیرخواهی است بفرز التفات کرانما بایست این مستظرف  
بی باشد که حقوق محبت و اخلاص و دلخواهانی جنتی و اگر روز بروز آثار آن حسن اندامین  
در ظهور و بروز است رعایت فرموده بروفی آنکه شمره اذن علم مشکین روق و ابرار و ادا  
و با مبدء رک مقدم در میان نموده علی اللوام علی اللوام فرسخ باب اعلام سراج کائنات  
سعادت و مقام مناسب بکوه واجب بنهند یار خیر و نهفت پس بر دایب  
آه اگر با صبا پرده کشائی کنند امیدواری بغایت حضرت باری جل شانہ  
و بر برمانه آنکه چو پستہ اسباب دولت دینی و دنیوی در غایت کمال و دراز است  
عین الکمال آگاہ و مرتب باشد و حفظ ربانی در همه حال کنهائی کند ای پیش از آنکه  
در قلم آید شای تو واجب را بمل شرق و مغرب دعای تو و من بعد الباقی  
و التماسید انعم محمد

رفتی و داغ در دوام بیکار ماند  
صد حرمت از تو در دل امیدوار ماند  
بلبل کشید رنج کشتان عاقبت کل صاحب  
آبود و از دوبره خار ماند اشتیاق و آرزو مندی بدیدار خجسته آثار فرزند ارجمند  
بجان دل بوند روشن پان و تیز زبان بلند قدر محفل فروز انجمن آرای سر فزاد  
جلال الدین یوسف علی علی الله سجده و ایقاع نه در آن مرتبه است که بستیاری کلم  
زبان متعرض ادا می نموده ازان توان شد ممن بس است که دانی که سرگی کز تو  
جدا شود بکجا با رسد سرانجامش و ای عجیب که تا بحسب صورت مفارقت و جدایی  
ضرورت اتفاق افتاده آن عمر فرزند قدیم در طریق پادشاهت پدر فراق دیده

نماده خبر کوین پیغ لب بستند پس زانوی خاموشی نشینند مع نیک  
صح هشام این فقیر مستهام از روی خلق و دستکی تمام می گوید که ای شکر  
کنکار شیر لب جو از ایران زمین سوی تو روان کرده پای عزیمت در رکاب  
نیک حال مرا یاد آر کان وضع غریب هست در شهر عمرت و بجا را نیک  
مرچند اثر عنایت دهنده نوازی حضرت پادشاه جهان خورشید ایران  
ظلمت و جلال حمید ابوان است و استقلال اوالغازی سلطان محمود  
خان خلعه سلطانه و اعلیٰ فی الفتن امراء و شاه جهان روشنت که آن عزیز  
فرزندنی نمند از مسکن معبود خود مفارقت کرده در کارگاه جهان آفرین  
عالی منزلت رانپناه و آرامگاه خود دانسته جهان دست از مسکن خود پیمند  
ای خدمت شاه فیروزمند هر این حضرت سلطانی صاحب رانی از کائنات  
آفرین که شید بر منشی آن عاقل حضرت است بر خست آفتاب غربت را از عیانت  
ادخلو با سلام آمین در زمان دامن دشته طوط نظر شوق احسان می کنند  
اما چون از تکمیل سواخ اوقات خود در آن عرصه بهشت آمین تهریح می کنند  
صورتی که موجب سی خلایق اند و هند فیران و یار تو اند و بود تو چیز اعلام نیاورده علی  
دیده شطار بر شاه راه و وصول بشارت فیض آثار راحت بر پان می باشد  
لعبه مجاری احوال این دیار و منہ مستدعی ادای شکر آفریدگار است و از هیچ  
صورتی که موجب انتقام خاطر خطیر آن فرزندنی نظیر روشن ضمیر تو اند و نیکو است  
و اگر چند روزی بر موافقت انبیای مکروب چنانچه حضرت یعقوب را از روی سبقت  
در فراق یوسف صیدق صورت قصوری بنزد بر سر راه یافته این سکن بیت الاحزان



حرام را در مفارقت و لیسوز جانکه از جگر نشو و یوسف علی همان صورت  
 بقوت باصره متطرق گشت و اسفا کویان بسی شبها در پیش مصوبه رخ  
 براری برین سود بگفت ای قیل و جانم حیات سرمن در عبادت پیاالت  
 ترا عزیت کرجان می پرستم برون شد که هر پیش پرستم بلطف خود  
 رسوا هم را بخشم زده سپاسم را زیوسف چند باشم ماند همجو ربه  
 که بزم رویش اندور اما عاقبت بتامد الکی آن بیه بخیر عاقبت مبدل شد  
 وظیفه وقت اگر بعد الیوم بر خلاف گذرشته از اعلام آثار عاقبت و رحمت  
 ملازمان درگاه حضرت سلطان عاقبت محمود انما اخبار صحت و استقامت احوال  
 خسته درود غافل و متغافل نباشند تا رسید مریدان را در استقامت ممکن گشته  
 در مواد اعتقاد و در توحشی امیدواران افزاید زیادت اطباء مقصدی احوال  
 نمیکرد و در پیفر و جعفر لطف خدا یا رتو امین رب العالمین

تملطف مرغوب که منضم هر مقصود و مطلوب  
 تواند بود از مبادی توجیه ضمیر فیض آثار عرفان نشا و ثمره شجره کرامت هر است  
 و پست و رفیع و تیره با هر نبوت و ولایت مخزن اسرار حقانی و کمال سلح انوار مایه بی  
 بیل و در لطایف پی بها در حقان مستی و در دقایق منتها حی بود لطف  
 کلامش تاب از آب حیات میزند بجز کلامش موج در اوج سب ادا هم  
 تقدیر پس و تعالی برکات انعامه النقیه القدسیه خورشید مثال بر تو سعاد  
 و آفتاب بر ساحت احوال مریدان نیازمند انداخت و بنور حضور خود کاش

معتقدان بجان و دل آرزو مند را امور و مشرف ساخت تا و چیکم که مبین  
 از هزارها پیرا کاست که از ذوق سماع و لذت استماع خبر خسته اثر صحبت  
 در آن شریف آن مقدار آنا بهجت و استبشار روی نمود که زبان خامه بیان  
 از عمده ادای آن بعضی نمیتواند نمود صبا تلفظ احوال در دست کرد  
 در آن سکندر لایزال جو خندان کرد بیا و خیر تو صد ذوق داشتیم و حضور بیکلام  
 و از آنرا چندان کرد حق سبحانه که بسنده مرادات بخشنده سعادت  
 که در لطیف وجود شریف آن رفیع منزلت صوفی صفوت جمیع صفات را  
 سالها بسیار و قرنها بیرون از حساب و شمار باستدامت و استقامت  
 معقول کند از درون بالجهال مجاری احوال علی سبیل الاجال بعضی فضل از  
 تمام مستدعی لوازم منکر است و الحمد علی کل حال توقع اگر برقرار بود  
 وظیفه تربیت باطل که هر این حصول آن معنی وسیله دولتمای دینی و دنیوی در رابطه  
 که استماری صورتی و مسنوی تواند بود در بیخ ندارند و در اوقای طایفات که مظنه  
 اجماعت دعوت است از شمول طایفات نامی و مفاد و ضات کرامی که مستیخ نماید  
 از جن و مستدعی و پسندست محمود بی نصیب بکنارند بهر خدا حسینی  
 اوزی که باریاسی از دست پاک رایان انصاف مطلق کن و با آنکه در  
 شریف ایشان در نظر بکنیزه رایان و است اندیشان دیده و ندیده و همیشه  
 نوز دیده اند اما دولت موافق صورت و معنی علی الدوام معتقدی اشط و ظریف  
 سبج وصال و مطالطه معانی قلیت و من الله الخونه و التیبه انه محمد صید  
 زیادت اطباء موجب طلال است و السلام علی من سلك سبیل الهدی



صدر کتاب بحیث که مکتب فی فصل الخطاب منسوب  
 یعنی تشریف تفقد عالی که عالین بنباهت پناه امارت شمار صدر استگاه  
 مخدومی ملاذی آنکه جانرا تشریف از نام اوست شرح الصدوره علی الاطلاق  
 و اعلی فی خلود الصدوره قدره فیما بین الانام جملا و لخواه قدیم و الجکم سلام قولا  
 من رب سیم بشریف صدور آن منقح و سرافراز فرموده بلفظ فی الیمن اوقرت و اکرم  
 ساعت ورود یافته موجب شرف جمال مطلوب و از تشریح صدور و قدوت  
 و الحمد لله لولی الحمد لله اقامت هر اسیسم کنش و لوازم فراموش و نیاز افتخار برادر  
 فیضی عیب که بکلمه لعل خانیه الاعین و باقی الصدوره جام جهان نای امر از غیب است  
 مخفی و عجیب نماند که صورت توقیف و توقیفی که سابقا در مسمی است لب معبود و ارباب  
 مرکب یون و سایر اجناس پس خزانه عامه و قوع یافته بولی سببی معقول و غیر معقول  
 و حقیقت آنکه در غلبان ف و مواد و بطریق کثری ازار با صیانت جاده بانی  
 بایس فنا پوشیده بقدر از تشریف و تقیسی که خلقت جناب ایشان بطراز مهلت آنکه  
 بمن المستطین مطرز بود در بودای تفرقه و جلا چون نبات النخس عنان عزیمت است  
 نهیمت داده و محسوسی چند در کسوت عروض این ملت برکت تنفر اذکیا مریضه  
 کشته جان بخور و نظر تحفظ و استیاط مکرده فرمود که از ملا بس ملا بس اعراض و امراض  
 ایشان بغیر و کثیر چیزی متوجه موقوف بحالین کرده بالضرورة قدم در  
 جاده اعراض نماده طریق توفیق مملوک داشت و اگر این مانع که علت تعلل  
 شده در آن و لا مفرغ با وجود صدور در امارت و اوجب الاطاعه چگونه باشد

از تانیر کجالی ضمیر متعلق کشتی اسید و ارباب که چون وجه است از ظهوری دارد  
 بسبح رضا اصفا فرموده بر تصور و تعصیر محمول نیست و بکس بول و استبراق مقابل  
 کرد که مکتبی و ثوق و استظما را این کینه در سوانح امور مکتبی و علی بعلوم غایت اوست  
 جناب خداوندی است انه علم بربات الصدور و ظلال عواطف و مراحمی که ان مبسوطه  
 و الصدور طلعت شمس لا عزبت الا ذات منی قدیمی و سوا و لا تفت محرومانا  
 الا ذکر موقوف بانفاسی علم اسبج که محنت تمادی ایام نسراق و شدت توایله  
 الا کم اشتیاق نه در آن مرتبه است که با دوا کا غده و دوا و اعمال ادوات قلم و دوا  
 تصدی بعضی از عمده ادای آن بدون تواند آمد بصدر طومار صدور و تشریح  
 و بکلمه اغتم عم تفصیل الاجراء و الم الم صاغیض الاعضا جان دیش و جگر باره  
 و دل بر خون است از دیده غمیده و جگر چون است اسید فیصل فیصل نیستی  
 الکی آنکه بکلمه و شمس تجربی است اما تشریفات سمسه السمات دولت و مال  
 از مطلع سعادت معاد و تخریب کمال طلوع نیست ببا کثرین طالعی نبش و شست و کرب  
 داعی نازمند بجان آرزو مند را بر و بخت و مرست مبدل کرده نمید و وعده کریمه  
 که در وقت تصمیم عیبت مخلص متخصص را با نظر اموال آن منظر و امید و ارمی فرموده  
 بوفار پانزده درین و لا مقرر چنین که پرتو شعری از ثبات سعادت معادین  
 پادشاه و ریح مکنون بر ساحت ضمیر میز افندی شایسته توقف عنان التفات  
 بصورت مراجعت سمت النوطاف خواهد یافت و الحاله هذا تحقق آن معینی  
 صورت تفریح جنبه یا جمعی و خواهی کتابت اصحاب اردو که در محبت اوار است



تجقق پیوسته و الفرصه عمر السحاب ان شمس دین ابد بعد زده السحاب  
منزله الشمس مشرقاً زیادت مبالغه و تاکید موجب ابرام و تصدیق است  
بشائب که پی صبری مامیدانی و زراستندی آن بوده اند

برگزیده که همین مراد بخش غلط سیطان در بخت اودا  
بواج و رفاه مکاناً علیاً صایده باشد و رفعت منزلت جهان صاحب دولتی برتر  
از آن تواند بود که عطر جانین اودا تجدید مناسب و اگر چه شرف پروا بخدا  
و احکام انجیر یک باشد تمثیل گویند عالم بنزد اهل خرد بر محترمت با افتاب  
از سایه کمتر است و چون حکم حکم اصل بری فی الفروع همه مرتب و نوارش  
نقش بکن خاطر بسیار بخشایش ساخته افاده کوی نیاز از خاک مذلت برده اند  
و در حقیقت خلافت قدر منزلت فقیر بقصو منصف و بتقصیر متصف را با وج غرت  
و ذرزه کرامت افزاشته مراسم منت بی صفت لازم و متعظم است اما در حکایتی  
چگونه سنگ شکو آفتاب سلیمان ذوالکلیف تقدیر هر امید واری بلطایف  
و عواطف حضرت باری انگه مرنوع التفانی که در باب تربیت و تمثیل این با  
بصاحت از زلی فایند مستنجد اسلاف و استقامی و افراد نیک نامی گشته  
بر دروازه اعیان مطرح انظار ایمانی ام و عطر پی محافل اکابر و ائمه عجب در  
کرد و ادنی فیض روح القدس از بازده فرماید دیگران گنجه اندک سیاهیکو  
و چون مقتضای غوای و کل وجهه هوو لیهما قبله هر سپید سوی و محراب مرجع  
طاق ابدی است کردی بسوی تو نیادم مگر ارم امکان علی ملک المتعالم

ازین بنده ازین لاکام  
دیده نیک کشیده اگر در حال این احوال فیض نسل این متعال صیت بن رت شرف  
معاودت عالی مباح مع محاکمات پیوسته حضرت سلطان سلیمان مکانی  
باستماع آن خبر فرخنده اثر انقضا را آراست و بخت و استیلا فرمود که شرح نموده  
مقدور و فخر کمالات نیت اما تفاضیل احوال خجسته ماک مرت و ایتهاج بنده  
خالص واجب الاخلاص چون بمان صبح مشا هده خواهد گشت بعضی از آن  
تصدیق و ابرام ندارد بدین مرده که جان نشام است که این مرده آسایش  
جان مالت الحمد للذی اذهب عن الخلق ربنا لعلهم یسکون و چون شرف از وصول  
عید سالین اثر این طوطی و شاد کامی این نوع خبر صفحات احوال ممکن ظاهر  
دیده اشرفی رویده بر شاه راه امید است که چندی نود ترود یافت شرف این  
بجصل پیوند و حق سبحانه جمیع کسان آرزو مند را علی اقرب الاحوال بدین لیت  
کرد اند محمد و الله العجباد

برضی منیر پست بران خیر طاهر و باهر ک  
از مبادی حال اهر در این ده لخواه نسبت بعبه وزارت طریق سواد الادی میگویند  
و انقضاء اسلاف سرساجی که بر اشتقام اخلاف و اعتبار تحریصین مسیح کند تحقیق  
نه پیوسته چون تجدید آثار بقیان مرده دمان قدیم بر نیت محبت صاحب امان کریم  
سیما که قابلیت محل قوت استعد او فطری علاوه آن گشته بنظر لازم و متعظم است  
علی الدوام و لا یترا سواد اعتضاد و استطاعت در صد و نراید و ترقی می بود که این  
مکسبه حال در نظر رافت سخاویم بایر و بی باط اقبال سپرد و بدست طغیان امن



انانی گیرد ان بعض الظن انهم اخذوا مشبهت حضرات قنوصات و توفیقات و  
داد یا که قول عالی متضمن کشف ظلام ظلمات بوقوع پرست که علت تصرف متوجه  
فردی از ارباب عمل نکرد و او را نشانه سهام طاعت حوالات نکرد و این  
فقر حاصل بر کار عمل در معرض خطاب جواب گفت هیچ گونه در اطلاق بر ذات تا ابد  
یعنی فرمود تا یکبار کسی که از قنوصات تعلقات دینوی بر بساط ملکیت باقی بود آنوقت  
تصرف بیرون رفت و این بچاره که مدار حرکت و تردد او بران بساط بودین  
بساط پاده ماند

ندانیستی چو قدر انکه نالداست بودی نشسته  
بایران و بادلد امران و بساط کبرای آه در داکو و بس کوشی عسی لایم ان حین  
خاکالذی کلاکت عراب اشباب مولانا صاحب انظم زنده الشیخ مولانا  
فصیح الدین صافی نظم الله مشهور است احواله مشتمل بر انواع تفسیر و کشف و جمعیت  
روزگار و رفاهیت اقامت ان دیار رسید و از پریشانی آن کنایت جمیع احوال  
او بگوشت شک در نافه شد که من شکم مید و بوی خوش تر و خوشم نازد ان  
شکافت مشک فروزش شد سیه زان که ان گفتن و دشمن بده  
اداب فکرم که کنایت او در مراب از ان عاری بود با اتفاق کلمه دانایان سر مجرول  
بر صورت نادانی و دوستی گری اوست رحم الله امر اعرف قدره و لم  
یتحد طوره پرستی آن خویش را بستم مجبور است اکل کرب بنهم شد در جلای  
و مال گری حال تشنگی مال گری اما اسباب جلا را که سرشته حضور ارادت  
داده و پای در طریق ذباب ملا ایات نموده است اب پنهان فاسد اعمال

کلام

کابر است که جمیع احوال فتح باب برده است خود لازم داشته یا قیدی  
از جوهر است یا خود بند کرد و در کار رسانان که و دایع افزید که رند بسط  
ظلم کال شرب و بچو رسا نید تا آن غایت که محقر دمی که در دستهای بحر منش  
مولد آن پاک طینت صاحب دولت بود کشتن امثال آن کلخن ذوالیل و زیطلمه  
لویان که از او هیچ طرف نه جوختا نه ماند و خنبر و دف و چون بر مقتضای  
ادان قیام لایق و انی الارض قالوا انما نحن بصلیون خیر الی را امموری بنداشته و  
سجابت را کفایت نگاشته بقاع مملکت و رباع شهر و ولایت اردت بر  
تظاول آن بی اصل و فرع بدرجه و او غریبی نزع رسیده و بزال نصیحت نازد ان  
او منطقی و ما و دقاحت او مشغی نشده عاقبت الامر مناجات مظلومان بهداف  
رسیده و سر قد انجین کم من عدو کم بطور پرست ایمن شد مذخرف زمان از زبان  
او قطع و ابر القوم الدین ظلموا و الحمد لله رب العالمین جوی کیش از آبی چون  
کردن بکبابی میزن بر کس بر جاکه رود کورو و بی شبهه شرا میکریم در سر  
شود چو کردم که باغ نه کتر شود کل نفس پاکست رسید به نص قاطع است و القاس  
مجزون با عالم مطابق واقع از بس که بختی برستان خلقی و پستان تو از سوز  
و خلق ریخت و از ان روز که آفتاب مولد پادشاه بنده از پر تو التفات بر  
تدارک حال غبنه و در عایا انداخت حوصله مملکت را از لوث مظالم آن بی پاک  
پاک کرد و نید و صحیفه روزگار زینوش غمخوار کی و تیمار نواب یک نفس پاک  
اقتضا آن حضرت از غبار ارباب را که ببرد احوال شهنشاه رستگار گشته بود بکلی عاری  
از انظر و الی آثار رحمة الله کیف کنی الارض بعد موتها بر صفات احوال شهنشاه



واضح و لایح کشت به برقهتهای طوشت و رسمهای شوم محدث او از بنیاد برافشاد و  
 مظالم فقر او را بکین که بندگان خدا آیند و امتان رسول در کردن او جانزد و اسیر بیل  
 تصلف رقم زده هلاک تکلف کرده بید بود که کز دو سپاه شمرت برد نام  
 عماد شاه کو منصب آن شهر مشهوران ده مابهر شهر و بهر بقعه و مرده که رسم  
 خرم آن شهر و خوش آن بقعه و آبادان ده و حال طوایف مسلمانان و بی خانان  
 جز بجز و تاسف تا خیر این خبر گروسی و اندوهی ندارند و هیچ شایسته ای این کلام که از  
 عاقبت الامر مقرران سلف مناسب حال و موافق مقام است مستحکم و مستقیم اند  
 تا حاجی مخلص بسر در زفت از خاطر هیچ مومن آزار زفت از رفتن او غم گرفت  
 جز این که مسال زفت آن لعن باز زفت از خاطر هیچ مومن آزار زفت و چون  
 روز بروز خبر میرسد که در آن جانب نیز بمقتضی طبیعت عادت عمل کرده و بکلمه  
 مرشغل برای کسی آفریده اند حامیان همیشه بخت کشیده اند سرتیرو دست تخریر  
 نقصان و توفیر در ایشان برآورده و بی شک راه دعا بجزرت بکریا از همه جادوشت  
 و ذامت عاقبت ایقان و مودیان مقرر و معین حکم الملک و دیات نباشی  
 پی نصیب آنجا که هستی چو مار از سبک کرک ابوابیستی آری میفروری  
 آتش خود گدازی گدازی زود و زنی نادران قلم زنی که باین نوع شغل و عمل خود را در پاره  
 مردان دارد و بی حقیقت مردی که بر قصد مال سوه زنمان در ده و کاروان خود را بکین  
 می شمارد مردان نرسند لاف زمردی و مردی نامرد را چه حد که دم از مردی زند  
 و نمر تا کشتن چنانکه و هر سال انبیا ریب

مکتوب مرغوب مستطاب

برادر صاحب اعظم افتخار الامجد و الاشرف جامع محاسن الاخلاق و الاما و صاف خواجه  
 علامه المله و الدین حسن علی امده تقاضا شد نه در این اوقات و ايسعد حالات شرف  
 وصول یافت و چون متضمن تحت استقامت مزاج شریف بود موجب تضاعف مواد  
 سر داشت و الحمد لله علی ثناء بعد از پنج در باب رعایت طریقه دوستی و اظهار شیوه کجی  
 بکرم کرم بار آورده بود هر یک از کلمات عقل و درین و بایک طلیت نازنین آنجناب متوقع  
 و مطلق جنانت که مبنی روز بروز روز آید و ترقی باشد و صورت اخلاص و صداقت قیوم  
 و جدید در بسیج احوال مرغی منظور افتد حق عیسی که پرست ازین جانب نیز بکلی خایه  
 بر مراقب جانب یاری و برادری مقصود و محصور بوده و در آیینم خاطر آنجناب عکس  
 مارا چه زیان اگر کسی بپسند چو کنه در مات یکی صد پند ما آید ایم مکر که در مکرده  
 مرنیک و بری که پند از خود پسند تمهید مقدمات فساد و تصحیح اهل اتحاد و وادان  
 و موافق طور و طریق این غیر نیت خصوصاً در ماده که آنرا سبب ظاهر نباشد چه بر بکمان بود  
 که این محب را که عصر با و قد نماند سبط و نسق دولت و دارایی مملکت در ایران و توران  
 بقضه که کفایت و عهده درایت آبا و اجداد مقرون بوده باشد شایسته بچا صلا و  
 بلاطی که درون مرتبه خود میداند چندان تعلی و لبس کنیست که اگر نوزد باشد حسب  
 ضرورت اتفاق افتد و اندیشه مسمی در خاطر گذر به هیچ حال غیری را حاصل بداخت  
 نخواهد بود لبس بی جتی یاران و دوستان را در مقام عداوت و مساعدت داشتن  
 و تخریکات غیر مناسب نیت کردن خلاف انصاف و مروت مکن مکن که  
 پیشانی شوی و بد باشد و آنچه در باب ستر عیوب از معاملات و معات  
 یاران نوشته بودند و مبلغ منت برین جانب تحمیل کرده فیالها قصه نمی نشد طما

طول



آسمان که بر دوشش عظمت کانداز عشق خرم بر بوی خوشه پروین بدو چو آب  
روز و شبی شود شانه حکایت کند آنکه بوی دروغ زلف نهد بر خمار زیادت چه  
سایه طاهر مانده کیست دام باد

رسیده نامه رسائی ز نزد یار کرامی  
بنام یار قدر عریب ندانم ندانی ندانم درج لطافت که درج بود در اینجا همه جا مرصع  
و موافقت تمام مکتوب مرغوب جناب زارت کمالی ضو عطف قدر شایسته  
محتوی بر سنوف و لاد و داد و منظوم بالوف الفت و اتحاد دست وصول یافته  
اشطام اسباب مبارطت و ارتجاج کشت اضحاف صنف معاطفه که درین آن  
مندرج وظایف تحت و سلام و صحایف مودت و استقام که عظیم رعایا  
مراپس قرب قربت و مناسبتضای مقام پس ارادت تواند بود و مین  
و رسل داشته حکایت معرفت و تمانی نیت مشغول که در جمیع احوال اوقات  
اسباب میل جمیع سعادات در یکجای حصول منتظم باشد مرشد جناب اخوی  
که بکمال عدل و ذکا معرفت در یک طریقه معیشت باز مرده خدای که در این فطرت  
اند استیاج تعلیم و تلقین نخواهد بود اما بسنی بقاء عده شغف و بستی بطریق تنبیه و تدریس  
می نویسد که در تعلیم امور خطیره سلطنت مقتضای قضیه الولد الرشیه یقتضی الولد  
الحمید متناوب است آثار و الذمخفرت شعار خود نموده اوقات عزیز بشوید عباد  
و ملاهی خواجه شمه سرخوشان شراب دولت و نشیبه جاده باشد آلوده نکرد اند  
سمواریه جوامع ضمیمه بر تو سیر و ایره ناموسین و یکبارگی و لطف عرصه رفت و در  
مقصود و محصور دارد تا بنایت الهی بیا بد آنچه می جوید بر سپند مرصع می جوید

دنده الغریز و چون بر مسافت جایل شده علی مرور اوقات محرک سلسله  
در اسپلات بود حقوق بعتوق مبدل مگرداند چه محاله ازین جانب را تبه مصدق  
برآورد و مفارقت صوری و تصور موهبت معنوی شمر نیست تفاد و کنند  
قرب دل بعد مکان رعایت جانب نشینان آن را در که درین جانب اند  
الین غیر داشته شمر از آنجور در باب تا این غایت تقدیم یافته از قراین احوال الله  
غریزه مستعد داشته باشد درین ولا پسیدانه از زمان جهان طبع عالم طبع از مقام  
پدرین نطفه یافت که واجب محصل آن برادرش را بخش کرد و کرد  
سایر معانی که رجوع رود صحن طریق مپسوک خواهد بود و التوسیق من العبد  
زیادت الطناب نرفت عمر با سعادت قرین باد

اللهم جمع بیننا و بینک  
المصیر باجرامی خورده دار اندر میان خوانم نهاد ماورم کن که چه کس این برین باشد  
و انی شکسته دل در دست پیمان را و اعیه آن است که شد اید حرمان از سعادت  
التفات خاطر خطیر مخدوم باستحقاق افتخار الامراء علی الاطلاق تقاوه اولاد سید  
المربسلین خلاصه آل طریس ابدان قیام میان دولت از شیع افانین الطیف و الا  
و لفتح مبادین الامن والامان بواسطه ترجمان القلم و زبان گزارش و در سبب  
میراث قلم بی است و دل آشکده زبان قلم چگونه شرح دهد از زبان  
رجا و اثنی و وثوق صادق که نگاه بر وفق لایا سو من روح المدفون و نجات از  
ان بلی لطیف لما نشاء و دیدن و قیام استنوع از چهره مراد مکتوف کشته صفت  
مقصود بیان صریح مشهور و در تاین غیر تاینه در صحت مخدوم ارجبند



شده از تفصیل احوال بر طبق عرض نموده چنانکه نزل سکینه بطین قلبی بران مرتبه  
 کرده و ما ذلک علی العجزیر حالا بکمال قضیه ضمیمه مالا یرک کلا یرک  
 بعد اسلام میرساند که بر پوششوری بر ساحت غیر فقری می نماید که کمر بست با نجاب  
 زمانه تمسک بر فضیلتی ننهاد مرا بحلال اندک بجان که هیچ نوع ازین بینه صورتی که  
 نسبت با منجی داشته باشد صدور نیافته و پوسته بخیض بر باز نماید مواد  
 و ولادت عاف اسباب صدق و صفای مقصود و محصور داشته عقود مقصود  
 و مصافات و ارکان معاضدت و مواجاة بتوفیق عهد موافقت منتهی عضدک  
 با خیک سو که و شبید بوده خاقانیا بکعبه قسم یاد کن که من زانکه که کعبه واردین  
 برده ام در کمال هیچ دست مخالف بخدمت ام بردار هیچ خصم شامت نکرده ام تجویض  
 که دایم الاوقات آن علایق نجاب بر اوقات و مرا عاهه لوازم عوطف و نوازش  
 روی دل این بینه را جانب مصداقت و اخلاص خود مستوجه ساخته باشند  
 و همواره طریقه تفقد و وظیفه تودد میسوزد و مرغی داشته ان هذ الشی نجاب  
 اس غیر از از حسن درایت و کمال کیاست آن صاحب دولت بنایت متحیر  
 و متعجب است که با وجود آنکه من برانم که تو سرکاره ز من جان طلبی اگر مخطئه تا جبر  
 رد و تقصیر است بجز هم جزم کرده و بپایدار با نشان این احوال منتهی و منوب  
 میدارند که سبب القاء و افزای ارباب حبی فی جید با جیل من میسوزد که بپایدار  
 اصناف زلال و اشتغال اسباب اختلاط پیش گرفته بود بروایات عز  
 ورود احایث غیر ما نور ما هذا الانک مفتری قرعه شراع فنون خدای جل کذا  
 عالم بطلایا بیل بر بقوا اندیشم انداخته اند قاطع و کذا کجند ککل بنی عدو شایین

الانس الحی و حی یوضعه الی بعض نرف القول غرور قاطع تعلیمات و تمویضات حبیب  
 غرضان و یاده کو یانت و اگر بجز وطن و تصویر نیست که در مرآه ضمیر میراث نام یا  
 شرط یقین و تحفظ مرغی داشته از مضمون الطین لایقنی من الحق شایا تجا و زنیاید  
 نمود که بی جستی غبار غیور کرد اختلال بر چهره احوال بر افراختن و بی موجی اسامیست  
 و بنیان نجابت بر انداختن و در شریعت مودت جایز نیست مکن مکن که کو منظران  
 نکند و الحاله بده اگر عذر مسموع نپذیرد و خیانت غیر واقع در گذراند فلول  
 اگر تجا و زلف نماید انما اشکوا سی و حرلی الی الله و امن مکش از دست من ای شوخ و  
 زانروز که دست من و انان شواید صبح بوشام با خلاص تمام دست نیار بخت  
 منفذ الابواب برداشته و طیفه دعای ربنا افتح پنا و بین قوما باطنی و انت غیر  
 الفکین مرتب می دارد و هیچ و حک اطباء از حد میگذرد و تطویل بتصدیق انکار  
 ظلیل استظهاری حکومت شعاری مبسوطه محدود با

ادیم ظل الرفیع ملاذ الکمل شریف ضمیمه  
 دعای دولت روز افزون اقامت کرده بموقف عرض میرساند که در مجلس علانته  
 از انما مضمر که بر شرف اخوت برادر بزرگوار مرتب می کرده و مرفوع گشته بود و گفته  
 رقت مواخاه او مبالغه اتمس کرده و آنحضرت شرف اصفا از انی داشته کینه  
 باصدا ز پر و آنچه حکم جهان طاع مستظهر فرموده بود ندانیم از انسیت من الطین و الکون  
 روز بروز فواید شامت احوال او در التماس و اشتغال است و بواسطه شامت  
 او ساعتی عذر برادر برادر امیدوار است که چون این فقیر سامت عارض او را مستعد  
 و کو مرتش و بسط ارادت مستعد نی مقامات طول مدت و تحمل اشتغال را نیاید و بعد



فرموده نشان مایون غایت فرمایند که محافظت جوهر اسلام و حمایت  
ایمان است مرضی است یقین که نتایج بزرگ بزرگوار دولت عاید خواهد گشت  
و ده که این بکشم از تشریش او یا خط را می که از شهر شما برون روم  
ادام الله ما تر فضایه و معالیه لفظی یا تحلیلی است و دعوات مبارکات  
منبع از کمال اخلاص و غایت مطالعه بخود شوق و عزم مسلسل و نامل ترفیع  
که اشرف مطالب است از حد بیان تصور فرمایند اسباب حصول آن مراد  
از کمال الطاف خفیه الکی مهیا و مهیا با و بذر بر مراد خاطر عاظم مراد یا سرست  
که در سنوات سابق و ایام گذشته اعزّه از باب تعلیق نسبت بدین فقیران  
با وجود انواع آخستیار و استظهار چه مرود و کدام شفقت فرموده اند و بالا  
که کار باضطرار رسیده بپایان صریح مشایخ فرموده اند که بطریق مقتضی قضایه  
فی الزامه که انرا فی الغایه صورت نزاع و خصومت بجز مرتبه انجی مسیده و مراد بزرگوار  
بزرگان مهر و شفقت فرموده اند خوردان نیز وظیفه ادب و عزت بجا نیارند و چون  
در واقع بعد از وقوع این قضایا روابط تعلقات بالکلیه مرتفع گشته و از هیچ منظوری که  
مانع قصد انتقام باشد مانده تصمیم عدیمت بران وجه است که بعد قضای الله  
درین دوسه روز مراد قات حلال سایه دولت و اقبال بران نظام احوال  
پس کنه همراه اندازد و در مجلس مایون بدست یاری غایت باری عویش نه زانو  
زده و مقدمه منحنی مثل بر عویش کیفیت حال احوالی که در تفرغ بر تمامت فرایند  
جو امر کرانایه حضرت مهد مغفوره و وفای طسلا و نقره و سایر مروت و کات و موقوفه  
والله مغفرت پناه کشیده اند بر عرض پند جواب بصواب نیامده قدم از ادایم

الحمد لله

استغاثه بیرون نرسد و بعضی که تحقیق این صورت از مجاری اوقات این چند روزی  
تجاوزه نمایند اندک اند و حده العزیز رقیب آنرا با فرموده جای آشتی نگذاشت  
ایک شهید درین شب تاریکی که از سوء المزاج جناب عظم الله قدره غم و غم واقع است  
بزرگوار خواهد کرد و شد از غنا و حال او بنظر شعور و جوهر خود پست و هر ای که اباب  
باب این محب را بجز ترعایت حال مردم سودا می که از مرتبه اعتدال و رعایت  
انحراف اعتدال اندر فرود نگذارند و در مثل این امور از غایت الامکان وظیفه غایت  
مرعی ندارند الا این فقره از روی حقیقت و انصاف معذور و معاف فرمایند و چون  
تو جان محب بران وجه قدم و جز امکان نمی نمود خاطر متعلق احوال فرزندان و چون  
می باشد توقع بکس شفاق آنجناب چنان است که آنجناب بکس تکیه تمام ایشان  
متوجه این جانب کردند که اقصی الغایت این نشاطت رهین نیست است و محقر  
از احوالی که با عتقا و تعلقات مشایخه در مرز حمیدی واقع شده و او را او میباید  
شروع بمبالاته و تاکید مالاکلام متعدد متضمن احوال آن می باشد و بالاخره آن مقدما  
شمار روز کله و کله چون هیچ کاذب غایبی پیش نبود حالا تعلق بمشایخه را میدی  
و مسکن منتهی بان این محب با وجود آنکه در سراه جواب حوالات خواری  
گشته مطلقا بر امون تفرغ آن نخواهد گشت و او را بران دارند تا منتهی بل فرموده  
متصرف شود و زیادت نوشت اسباب جلت متراید

ادام الله تعالی دوام القضاة الیه انظر  
احمد محب موافق که بصفت صفا و منزلت تسلیات جانی مترادف میکرد اند  
و از شرح آن شش تبار که بدوهای سرد فراق تسکین نیاید اعراض نمایند



قلنی است اول تشنگی و زبانی سلم چگونه شرح دهد از زبانه آتش مثبت گمان  
 فقر کجاست ضربه ضربه الود احمد بر جناح معاودت و بواسطه سخن بعضی ضرورت  
 که چرخه کفایت آن بسبب است از حجاب سماع مکتوف می گردد تیسر سبب  
 عجزیت در یک ارادت شطام می یابد و لهذا چند وقت حاصل صحیفه آشتیانی  
 را جسته مرافت و مرای موقوف و مقیدی شست و چون توقف این فقیر در روزی  
 دیگر بسبب تمام مناسکی که کیفیت آن محکم معلوم دارند و مفصلا بموقف علام  
 رسانید ضرورت بود و مشا را الیه بنایت در سبب استیصال و مساعت  
 عجله الوقت را در هر کله در محبت او شتم بر کما عی السلام احوال مسمع جلال میسر  
 در عداوت میان نشان نباشد و وجه است در تعصیر و تاخیر که نشسته بر صفحه  
 خاطر عاظمی نمائند دوری ز منتهی نشان از آمدن که ما را که طالع است مانع  
 که روزگار حایل تصور چنان است که هفت دیگر را یکی نمایان از نسق مکانی که درین مدت  
 منتظم اوقات ممکن تنمید مقدمات و تکمیل مهلت آن مصروف و موقوف  
 بوده فارغ و آسوده حال گردد تا از جمعیت خاطر و حضور باطن و ظاهر تواند که قدم  
 عزمیت نماده بر طرف موصلت فایز گردد و اندر بیدی منیشا الی صراط تقیم  
 وقوع آنکه پخته بر قرار سلسله مصادقت و مضافات مکتوک داشته موجب شوق  
 و است که از لوازم ذراته انتخاب است نسبت در منتهی سبب این فقیر معصیت  
 بر اسم تعصیر است این چاره که بواسطه عدم مساعدت ایام نادر جام اتفاق  
 افتاده نظر کند بعضی اخبار و جوش مجیز آن نشو و نشانی که مبنی بر علت طبیعت  
 عرض فایده بعضی ساینده باشند زیاده و قبح نیست که این آن است

که در خلقت غیر زیادت اطناب نمیرود و عودت موافق باد

در محبت اهل  
 طبعی پس که طبعیه الزامه اطوار موسوی صفت بر اغصان و شجوب را آثار میریضا  
 می نماید از ارتقا ف جرع و دست کامی که ساقی کلک لطایف اشباب جنابت  
 ماک حافظ العزیز جسم العجوبه الذماین الامم مقبول قلوب الامر و السلاطین  
 خواطر طبقات المعاشرین رافع النعم و کاشف الغم مصداق خبر و فی ضمن هدایا  
 نوایز نمیدکامل و عجزت باز لطیف نازل فی الروزگار و سکه دوار  
 بی نظیر و ما من هیچ نوع الفصل غار زکی زیک حاضر جواب عزیز کارکن  
 ذلیل و فلا تپیش فی الدمشق الا فاکر بحکم اعتبار فدا و لک  
 طبع لطیف و نظائر در شاهوار و الحان کا و از السلاطین و زیبا چهره  
 حور العذار بریش الدر که کما میگز من ایداء السهر الروزگار و لیس  
 لکما هیچ کما الی غیر البستان کثمت یاری علی الناطق المنزل جوی و یکین  
 آب اجد جاری لازال فی عون عنایت الملک الواعد الصمد محفوظ عن غفله  
 شمت لوا از الاعراب اشد در بزم مفاوذه روح پرور روح کسرت داشته  
 ال حزن نشو و فرح ناشی حاصل شد و از ملاحظه آثار بغایت و اهتران سبب  
 بهاسط و نه سلاط و مواد داشت و استیلا بر جمیع یافته بسیار مجلس ذوق و کامرانی  
 پر و خفت از کثمت جانفزای یاران قدیم ای وقت خوشتر وقت خوشتر  
 صفت محبت نهائی تاج طبع لطیف که بسلامت حسین ضروب و شریف اقران باد  
 و ممکن از ادراک غراب آن انکشت در دمان و آنکه حسیه ان مانند انداخته



مستغنی شکسته بندی شورش خود عیقل ز لوح بروج پادشاه  
خود پایش موج والحق توئی که کسی چون خورشید و لطف فیض به ماه تصفیه  
بربندی اگر از دوج دهان قفل کشتی در تفریز زبان طغیان برندی  
نی بر سرید ان هنر بای سخن دست سرفایه کور بقا برندی که کی با لطف  
بهجا کشتی که کی با بطل عقد شاربندی که بانی که درین شعور کافایت مع  
مانده ندانی ز کجا بربندی و چون آن حمیده حکم انانحن نزل الله و انزلنا  
رعایت شرایط مودت نموده همواره حافظ عموم و رسوم مصاحبت بوده این  
جانب نیز تحف تجلی که محف اظهار شش بایات صفات نیت و خلوص طویر  
فرین و محلی باشد و در چیز اطلاع و در سال آورده و محلی جالس انس که جامع خاص عام احاط  
و هم نشینان است بر تفاوت صحف مطالبات زهبت کسیر که موالیک ماکرته  
تقصیر مقصور و محصور داشته غافل نیم کینف از ذکر خیر تو امید آنکه غفر لطیف  
صنی که شهنش حصول حضور زهبت فرای تواند بود با حسن صورا از حجاب غیب ظاهر  
و لایح کرده و وظیفه آنکه برقرار وظیفه تحریک محالطت مرغی داشته در اعلام قالا  
و رجوع محاسن که سر این تذکره سوابق اوقات خواهد بود رخصت تصویر و ما خیر نه  
و من الله العون و المکنته

شما خانه کس نواز که بر صفحه نامشکین نظر از فرزند  
برخورد منظور نظریات آفرید کار سروسسی یا ماه تمامش خوانم یا آهوی افاده  
بدانش خوانم جلال الدوله و الدین فضل الصبیح اند غایت مایه نامه چون بیاد  
دیده از باب پیش سده نوز و چون سر سینه اصحاب دانش سر اسر پرورنی

و اگر م ساعت بدین دلیل قیل البقاء رسید نیم ریاض انی احد روح یوسف بشام  
جان بران محبوب کفان اهران پائید کام دل از بوسه حاصل کرده  
بر چشم ترش ز شوق منزل کردم و اکملی یاد کارکن کلک نمان در کردن جان  
و دل میل کردم قضیه ضریبه که حکم تقدیر و امن گیر شسته و بکار خیر این  
تقریر کرده اگر چه بر مقتضای قول شاعر که سالها بر دیده و دل سرو ماصد ناز داشت  
روز بر خوراری آند سایه از عا باز داشت موجب انقسام ضمیمه تمام است اما چون  
بعضی از تضاد اصابت رای اوست اقتران یافته نزدی بران مقصور نتواند بود  
ثبوت خیر باد و صحبت مبارک و مع ذلک اسی عزیز فرزند یکباره ماد بخار  
در ملک مساک بهذا فراق منی و پیکار طریق نمودن و حقوق ارباب حقوق بدل  
فرمودن در ثلثیت حروت جان نیت سرچند اینجا خرو می نیم شکر کفان پدر  
استدانت و التماس فاکه که از مطاوی آن مرقوم و مفهوم می شد چون این  
پچاره در وظیفه دعا کوی تنه و ان و تقصیر روانی دارد و مسج و شام اورا بجزرت  
قابل انذار و ف بالعبادی من و الله یومئ سپارد امید است که سبب از دیاد و مواد  
جمعیت دنیا و آخرت باشد انشاء الله تعالی مرا کرد روز و روزی رفت بر یاد  
ترا هر روز روز از روز به یاد در اطار بعضی و قصص حیات خیر انجام بسجل ترمیم  
حضرت استادی از روی است تمام جهت سیاط

و بعد چون قدرت  
کاظم سلطان قدیم و حکمت علی دین کریم اقتضا فرمود که از اسب یا فخر انداخت  
مفتوح کشته خرابی که نه عوارف معارف سبحانی بنوا فخر هیکل انی و



و انتخاص این نوع کرامی از مواد نواید عطایای بیستایی کی بریزد مزایا مخصوص کرده اند  
 نیستی سرچند کافه در ایات کاینات را فرا رسیده دست دست جنتی  
 کل شئی هیچ چیز را محروم و بی نصیب نگذاشته هر ذره که در دایره قیمت است  
 بر جاشیه مایه قیمت است در پینه هر ذره اگر بشکافند در یار یا جان  
 رحمت است اما بحسب قابلیت اولی از این داشته فیض قدس است مرفوع  
 و هر سنی از انواع مکونات و اصناف موجودات از نعمت آباد اعطای  
 کل شئی خلقت نموده بی بطیعه من اختصاص نیست و بموہبت مخصوص معین شده  
 در بارغ تو هر کلی بر یک در است و جامعیت جمیع خصوصیات بموجب علم  
 آدم الا کما نصیب نفع عالیشان متعالی مکان این نیست که چون در خارج  
 خطیب واجب البرجبانی جاعلک فی الارض خلیفه خطبه خلافت حضرت الهی  
 بر نیز فضل بیستایی بنام او خواند عباد را و یه لا یفعلون لا یؤمنون بمصلحتی  
 سجدین بسجده در افتادند و در آیه الفرب و ضربناکم الامثال سکه نقد عقده  
 و بخاکم التمسین و التمسین باسم و پرسم او در حالک افلاک روان شد  
 بیا که مایه لطف کرد کار جهان را تو میمانی و عالم درین میان تطفی و چون در  
 قابلیت و استعدادات در واقع تفاوت و تخالفی واقع است هر آینه مطابق  
 و کارب کو ناکون که هر یک نزد حبش تن ارتضا ملحوظ شده و طبعش  
 مستحق و ملحوظ گشته در سکت و غایت بلکه عظیم متباین الدرج و پیش از حد متعادل  
 الرتب است و فواید فضلنا بعضهم علی بعض برین دعوی بر همان سج و مودعی و بعض  
 فوق بعض درجات حین معنی را بیان صریح خدا کی که بالا است آفرید بر برکت

مردست دست آفرید بنا بر علی هذا جمعی از خواص این طایفه ارجبند که افسر قوی الملک  
 مرتکب در برپایشان ننشاده و عنان خست یار صغار و کما بقبضه قدرت است در  
 ایشان باز داده بر رفت متعصد و عزت و مطلب از سر افراشته مطلق انظار قصد  
 اہمیت ایشان غیر از قتل شایعات کمالا حسیتی نباشند و آنچه مردی از بعض اکابر  
 که مرید در رزی همان از رزی باینسی ناظر است سر که سببی تمام در نظر ماست  
 و انکو جوسیل روان در طلب حجت حجت و چون کما حسیتی بر فضیلتی اطلاق توان  
 که با حبش این آباد باند و هجوم حوادث و عرض نوازل عواید نواید و میامن بحسب  
 از اعراف فناء و زوال نکرده اند این عمر عزیز صرف در چیزی کن کالکاه که این نباشد  
 آن باشد و چون انسان را دوام حیات و امکان ثبات درین مرحله بر آفات  
 از قبیل مستغاث و مقوله مستحیلت میل بقای و کرجیل و خلود ثواب جزیل  
 کمون طابع اکابر و اصاغر و محو ارجب سبب شایر و خواطر شده چنانچه لسان نعت  
 در خدمت سرانی حاکم تلاوت صحف دعوت و مسلت این مومبت کرامت  
 منزلت را فریده عقد کرام مو اہب ساخته که رب سالی حکم و حکم من الصلین  
 و اجعل لی صدق فی الآسیرین و اجعل من ورثه فی النعم و سلاطین و اعدا کالک  
 مایش را انبای عالی آثار برکت را بایوان غرایب بخار روزگار نکاشته و رایت  
 مصدوقه حدیث صدقه جاریه برقه نهقه و و ارا داشته بسیم نام کوئی فری زان  
 گمنی برین بیان که ز مردم مبین می ماند و چون نوبت خلافت و مردم روا  
 طبقات خلایق که بدایع و الدی فطرت خالق اند صاحب زمان و والی متعالی منزلت  
 جهان رسیده و الحق ماکم سلطنت بطولت با و شایان علیقدر ازینت می



مرکز آفتابی بدین سعادتمندی از اوج سر بر سروری و فرمان دینی تپه و مسند  
خافت از شکوه خردوان صاحبقت از رونق و بهامی باید در وجه ملک سرگزینی  
کمال و جلال بر جویا خشت و چناننداری نیافتد خاقان اکبر کاسمان بوسه  
مرزبان بر فرق قدرش فردان سعد مونی ریخته عالم با قطع آن او نزل بقا  
او فیض رضا بر جان او ایزد و تکی ریخته غره جبین آفرینش دیده اهل نشانی  
خدا صفا کارخانه ایجاد و کمین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین و ارث با سخا  
ملک سلیمان مکان فرمان فرمای صندید طبقات امم خورشید آسمان سلطنت  
و جلال حمید ایوان بخت استقبالت هفتگی خطبه و کعبه بنام او از نیل مضر  
دریای چین کنند و انما که خرج بوسه کند آستان نشان از نام نیت او علم آیین  
محرر تصالبتی فی مضار السلطنة و الاقلام مطرز طلائع الدولة و السجاده بطراز الفضل  
و الاقلام حافظ بلاد الله شرقا و غربا ناصر عباد الله لبد او قربا محیی مرسم الله  
النبویه معلی اعلام الملة المنیفة المصطفویه علماء الدولة العاقرة الباهرة سنا الخلافة الطاهرة  
الزاهرة کافل مصالح الافاق بالعدل و الاحسان مظفر آثار رحمة الله اکرم الراحمین مغرور  
و الدنيا و الدین ابو الفارسی سلطان خیمین ببادرخان خلد الله سبحانه فی مملکة  
و احبانه و هو ابن السلطان الاعظم المقتدر و الخاقان المظفر المنصور بن السلطان العادل  
العالم الباذل مظفر فرمان ان الله یامر بالعدل الاحسان باسطة اخيه الامین و الامان علی  
اهل الایمان المستقر علی سیر السلطنة بالفر و التکین المشرق بترتیب نزل الله فی الایمان  
الغایز با حراز القصبات فی مضار التباقی و التبادر غایت الحق و الدنيا و الدین بایضا  
بنا و بر بن السلطان الاعظم و البرهان بالعدل الاحسان در درج الدولة الابدیه دری بروج السلطنة

السرمدیه المحکم الیته بالصدق الصریح و الحق التیقین العلم راتبه بالنظر الغریز و الفتح المبین  
الحجاب عرش شمس بهادری السلطان الافاق خاقان المشرق و المغارب علی الاطلاق  
مالک الامم امر المطاع الخلیفة مقتدر الطاعة ترابسته و مقتدر حواء الصا صره و قاة  
مظفر شفاه اکاسره اطلاق له شرق البلاد و غربها و قاه بحجاب العدل بالبر و البحر سلطان  
للملة الموصیة الارکان و صاحب ان الدولة المصممة السبب ان آن شری  
سعادت کیوان صفت که بود چون آفتاب زیر کعبه هفت کشورش طرف  
که روی نهاد از پی مراد اقبال رهنما شد و شد بخت یاورش المستعین الملک  
المعین المنان قطب السعایر السلطنة و الخلافة تیمور که در کان اعلی امد حجت فی ریا  
الجنان یوفیق الکی و نماید گه سنامی و الید یوید بفره من شیا و از سر صدق عمرت  
و ظهور نیت روی دل متوجه حسیای بر اقسام خیرات و اشاعت آثار میرات  
که در نمیده در خیابان جدید از السلطنة مراد لادالت محروس عن تطرق  
الافاق که شاه راه فرار محمد کس که زرگاه و جاده متصل بیت المغفرة و المدفوعه  
حضرت خلافت پناه است زاویه عالیة و قبة رفیعة موسوم بنعت آباد که بنویم  
موجهت الکی معجور باد بنا فرمود از تفاع بنیان قشید ارکان او بجلو قدره  
سمت بانی ناطق و از غایت رفت و کمال متانت اطلاق ثانی آسمان کل آسمان  
ثانی برو صادق عرشش بر افراخت در مقام شاد رات و شرفش با وج کمال است  
در محل مپا و اة طبقات تهاکیم السموات العلی و المدین النجوم طبقات قریب  
شمال باغ جهان آرا می پشت آسم سلطانی محمد و بجد و اربعه و بر طبقه علای شریع  
و طلبه علوم شرعی که منطوق صادق الذین او تو العالم و جات مصدق حال ایشان است







تنوع و جهات مختلف و بنوی بازمانی اکنون تمام اموال خود را پیشتر از آن با قدرت  
فرست که مرد متمول بهر چه دست میدارد که در جاهال انداخته اوست باو چنان  
دوین باشد پس اگر متصف مال و مال دیگر که شرف منزلت غنی و کلاه  
معروف و موسوم گشته صرف ایقان آن بران موافقت فرمان و انفعولها مصلحت  
پست و فتنه بسیار این در چپ بکجا پیوسته یی ب حساب سایر اخلاص  
خواه یافت و بر مرکب سرور و جوهر بر منزل و نیل قلب الی الله سرور و انوار هدایت  
و من جملة ما فی دکان این من الناس عمارت مباحی العبادت حیث قال النبی  
علیه افضل الصلوة اذ انزل علیه من السماء و عوفی منها ثلثه بفراده القرآن و عماره  
و رعاة الثمن بنا علی هذا و افعال این احوال نویسن این و متعال جل شانه و عظم  
حضرت علی منزلت آصف سلیمان مکان و دستور مملکت آری عظیم الشان قوام نظام  
مصلح دین و دولت و نظام آیتها هم منظم مملکت و ملت عاده شریف البقاء فی الکائنات  
بانی مباحی الشیخ علی الاطلاق موسس قواعد العدل فی البلاد با دم اساس العبادت من بین  
صاحب دیان المملکات السلطانیة بالکمال سنین جناب قنات الوزارة فوق الهما  
من شین الی حدود سنین اعوانه انصاره و دست و شوکت و شمت و مرایان العزیز  
المولود علی القضاة الاسلامیه خلف اعظم الولاده و الکمال مبین مناجی الخلال و المرام مشهور  
اکابر الاقطار جامع مخاخره المناقب بالارث و الاستحقاق کریم الاطراف الاربعه جلیل  
الانساب اراخه مولانا شهاب الحق و الحقیه الدین الجلیل القدر النبی الخاتم الانبیاء  
المبین و جبل منزله و مکانه فی اعلی علیین که الحق در دست انتها این خواهد آصف تربت  
بزرگوار میکش و وزیر صاحب کرامت بر یکی آیین که بحسب ریح الفضل جعفر جوده بدو

بر آنکه میر قیصر کافیت که در پایه خلافت خداوند عالم پستان کشور کشای  
پادشاه دین پرور شریع آری خیر و جهانگیر جهاندار حبشید خورشید رای برام  
انتصار باسط طامن و امان مویس اسیر اسلام و ایمان و الی اقلیم  
و کاکمکاری جامع تفصیل سعادت و خشتیاری مضبوط انوار تائیدات رب العالمین  
صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین شاه ابوالغازی معز ملک و دین سلطان  
از برای نصرت فخرش کوشش بخش خلق از زبان قدسیان انافخا میر پید  
خلقه الله سبحانه فی ضمیمه مکه و سلطان بطنه حاکم و مالک بر قانون عدالت  
و دستور دایت قیام نموده از اصابت رای جهان آری دروش خامه شکل  
اسباب جهان داری و جبهه بانی قوامی دیگر فخره و نظامی ابر گرفته کلک مبارکش  
چو مالکین وسیله ایت سم در خلود دولت هم در دوام ملک چون دادا  
ملک نه گفت زینسان ندید ملک نظام از نظام ملک لاحماله مرید عالم  
از صدای کوس کیست نظام الملک طریس در گذشته و فر فرات  
مجز نایش از شکوه پندی اچو چمن سیدی متجاوز گشته بلکه اگر آصف بخیا  
برخی از امرایم او مصادقت نمودی از روی انصاف در صف اصاف جوا  
و شان را بی دوی بدو فرم شده جان وزارت بدو روشن شده جسم اکابر  
بجز جاده ملک هم خرید براد دین صف آصف دریده جهان خون خاکی  
زیر کنینش کعبه مملکت در استینش بدانسی نظام ملک داده نظام الملک  
پیش بر نهاده بودن از عرصه فرمان روانی سپرده راه زهد و پارسای  
شده مامور در فرائض امیران گرفته در جوانی راه پیران بحسب واقع تمام نیل



اندر نیته بوم تجد کل نفس ما عمت من خیر پروا کرده بهر ای حطام عاجل قانع نمی گردد  
 حاصل حرم من این عزیز استوار که درین افت و اجازت فسادت بمن حرم خلد  
 و شجره طوبی میگرداند و ذلک سوا العز المبین لاجرم بقضی ثلثی عندکم میفرستد  
 باقی شریف اوقات نجسته سمات با علاء المعالم دین و استجاب دعا  
 و جعل لی لسان صدق فی الاقرین مصروف ساخته و مراضی ایام نجسته فرجام  
 بر نه تباه خیر و تائید اوقات بر جنا نجسته و اتفاق اسپر از فرینش تواند بود و  
 ساخته تجارت را بجز آخرت بقصد خیرت و خلوص طوبیت بهر دیاری یا کاری از آنجا  
 خیر اسپر می نهد و بهر مزاری نموداری از ابواب هر دو خاطر الهام پذیر تصویر کشد  
 اوقات و ظایف خیرات در سراسر اوقاف و وظیفه همت او و اتفاق مال مصالح و امان  
 از باب حاجت و سپردن و عبادت او از جهه مآثر متکثر شری که بکس  
 استغنیوا من اهل القبور مشاهده مشایخ و زیارت مقابر اکابر از معدت  
 حصول مآثر دینی و دنیوی دیده و بقصد نیت و قدم نیاز میامین فیوض مرآت مشایخ  
 معاد ایشان که از جلال فتوحات ارجمند است اعزاز نموده و توفیق می لایست از هر  
 طوبیت روی دل با حیای مراسم مرقد قدسای حضرت ولایت منزله شریفه اکرام عظم  
 الامام مرشد طوائف پیکار جمیع کرام الاحم قطب اصحاب الاسماء از بانه قدس  
 از باب الکشفات السجانیه مبطل انوار او یک المشرقون مورد اسپر از اخرف علیهم  
 ولا یحکم من ناطم مناظم الحق و البیقین و ازت علوم سید المرسلین سرزندان حرم  
 دین ابوالولید احمد که بیت حکاک در کمال هوش فروغ دیده کرده و پان چرخ پوش  
 بهر شبی و لی مرتفع از نجوم تا مکرر بدو سر فرود پاشانشان روح اسد روضه و افغان

عابد

عالمین فتوحه که از قدما اکابر دین و خطای های مجتبیان بوده و پیش  
 اگر روی دل آری نماید روی مقصودی که داری متوجه گردانیده و برابطه عقد  
 و محبت و وسایل جمع میان دولت دنیا و آخرت دروید آزادان از مضائق  
 دار الملک سراجحت بالزهرات در طرف شمال قبه شریفشان که بر سر آن  
 تربت مقدسه روضه من ریاض الجنان است در تضاعیف این اوقات شرف  
 احداث یافته عمارت جامع که مجمع جمیع طبقات الهالی آن حدود و حوالی تواند بود  
 با تمام ریسپانید و ابتعا لوجه القبولی و ائمتنا للدرجات وقف و تصدیق نموده  
 و مجلس مسجل فرموده از املاک خالص مطلق خود بر آن کسبند کرد و شال  
 کرامت کمال قدس اسد پر کنگنه  
 الحمد لله رب العالمین  
 علی میامین اعلام معالم الخیرات و فاعل بکرت احسانه اهل الاستیاری زمان الدوله العتبه  
 بنسب سبب السعاده الاخویه تا سبب القواعد القربات الصلوه علی نبیه محمد  
 بنیان ریاض القدر علی کلعبه الجلال و صیرستان مرء الانس علانیه لقبه الاقبال و الله  
 الطمین و عتره الطاهرین بعد از کنشایش مقال بستایین نجسته مآل حضرت صلوات  
 فو الجلال الکی جل و علا و درود فرخنده جناب رفیع القدر حضرت رسالت پناهی  
 عز و اصطفی نموده میشود که چون حضرت سلطان سیم و دیان کریم طایفه از خواص درگاه  
 خود را که افسر قبی الملک من تشا و بر سر ایشان نهاده و عنان خست بهر صغار  
 و کبار بقبضه قدرت و اقتدار ایشان باز داده و بخت مقصد و غرت مطبعت از و لفرزاد  
 کشته اند چنانکه مطمح انظار قصد و نیت ایشان غیر از ارتقا بعلت شجاعت و کمال



نباشد و دار دنیا در نظر همایون اثر ایشان محل تطرق حدوث و قضا نموده و فعال  
 احوالی قدرت و خیر و نخرن ثروت و دستورها و فی بدار اقرار میفرستند  
 و نقد حیات کرانمایه را هر یک یوم بخند کل نفس یا عقلت من خیر می کردند و انبیا  
 من بیت را علی صراط مستقیم بنا علی ذلک حضرت جنت حضرت والا منزلت ممد علیا  
 و با ذی کبری بقیس بود که رو قداده عفت عمار بقیس ثانی اگر بصد باید قدر او  
 بالای دست را بر آسمان شپت عصمه سلطنته و الدینا و الدین الیسا الدین علی الله  
 صل السور و اجلسها فی الاحسنه سر السور و سی انبه حضرت سلطان الاسلام ظل الله  
 علی کافه الامام عامه شریف البقاع فی الاتفاق یانی صیانی انشباع علی الاطلاق کبیر  
 اساس المملکه بالعدل الاپان معز السلطه و الدینا و الدین ابو الفارزی سلطان  
 بهادر خان خلد الله کل سلطه فی رفع بنا الملة و اعلا شان ذویمان من تولیت الکی  
 نظر اشرف ممالک غیب است بر ابقا بر سیم خیرات و چشمت که شیمه  
 واقفان اسرار آفرینش تواند بود موقوف کرد انیده و حاله فرمن این مرز و میشته  
 که بهین گفت و اجازت فحاشا جن خلد و عمره شجره و طوبی دست و ذلک موافق  
 المبین جنبه که از جمله اسباب خاص احوال خالص که در تحت تصرف مملکت او بود تنها  
 توجه الله و طلب رضاه

اما بعد حمد الله الذی یزج الصالحات و یزول البرکات و یزفقه سمع الادب اب الفرات  
 المبرات و الصلوة علی سید الکبیر و سید الکائنات محمد المصطفی صاحب الکرامات  
 و المعجزات و الکه و اصحابه المهاجرین و الالفه رسله باقیه نبیها و الانسین و السموات  
 چون استبقای ثنا جمیل و استیفای ثواب جزیل که بر احیاء بر سیم خیرات پادشاه

موقوف در باب توفیق بمیا من تولیت الکی بعد از امعان نظر فرخنده اثر که  
 ممالک غیب تواند بود و جمیع خیر متوجه می دارند که بدل جمیع طاع در او ای نوا  
 آن کای ادرند چون جناب نجابت ایاب خواجه و خواجه زاده خیر انما کرمت دار  
 زبده انقیاد و موالی و عده اصحاب و جمهور اهل ممالک الطریق المستقیم و نایب مناج  
 القیوم خواجه صفی الدین ابی و فقه اسلامیا مجید و یرضا و موافق الصاحب السیال الجلیل  
 المحرم المغفور البارد المبرور ثقه الاشراف و جامع فنون الاطاف و الاعطاف و نصیحتی  
 و الدین خواجه بن العابدین روح الله روحه و زاد فی طوطی و لمحه فیه و فتوحه که درت المبرور  
 کسب مقدمات علی تحصیل درجات سیر و سکونت استغفار تمام بر دوام کرده  
 در مراقب صدق و اخلاص بر اثبات آثار خیرات و مبرات که الحق و سبیل  
 سعادات صورت می پسندی گشته بر جمیع ابد الایاد با ند هجوم حوادث و نزول  
 نوازل کمال بعضی العرفان عمر عزیز را چه لا محاله انسان را توام حیات و محال است  
 درین مرحد بر آفات قریبه متعانت و مقوله استیلاست و علی علیه السلام خیر  
 خیر خواه پیکار عارف آگاه از جمله مملکات خالص طلق اموال خاص مطلق خود فری  
 فلان بر تیرجیب

بعد از کثرت کلام بتائید نجسته فرجام و این  
 که عبارت نشان فارسی نویسن در پستان قرانا عربی ترجمه کلام بنظر نظام  
 جل و علا و در و فرخنده و در و مشکلی که تشبیه و استعارت سخن و در این روشن  
 بیان در مکتب خانه علم با علم علم الانسان عالم بیخبر است اما دینت بر اربع  
 اوست غرض و طغیان نظم این منشورات مجرب از مکتوبات بلاغت آیات



که حضرت محمد و می استادی تعذره الله الواسع بفرمانه بنفس شریف مرتب  
سوانح ایام با کبر و اعلی عظام و طبقه مصاحبان و منظور ان سعادت و جامع خود بود  
بیک انشا بر حقیقه فصاحت اظافر موده اند و اگر چه شطام آن جو امر عظیمه  
در بیک انحصار متعذر است اما بر سپیل تمن واجب نمود ایراد بعضی که بکتاب  
افغان مطالبه آن مستطیر است و علیه تنسیر الامور نوکلن و چو حسن و مولانا

و اعزّه لازم الا حشر ام و التکریم مخیل از خیال  
والد عالی جاه صالی و دستگاه و سیم بقان یا انتباه خود عرض کرده و رفع نموده  
مکرم و مخدوم و انظم  
بستاد وال افغان

مرچند ساکنان منج انش در مقام  
کتابت از برای تریف مکتوب الیه و در ذکر اوصاف و القاب او در کتاب مبالغه  
و اطنا ب نمایند اما این کینه بن استیاج ندارد بلکه اگر درین باب دخل سازد  
و اگر همه بجز بداند و پیش اصحاب است بسی رفت رایی انساب یا بد چه اگر بری از شوا  
رعونت و تکلف نوشته شود که حضرت مولانا و شیخ و سید نامعز الحق و الشریف الدین  
شیخ حسین خلد اندر ظله علی مغارق الانام و رحم اسپلافه الی یوم القیام از مشرق تا مغرب  
طبقات انام از خواص و عوام او را می شناسند و مع مرا فی و دست و جلال او را  
باقی خارج کمال یقین نمی باشد پس در مثال این محاکم متعرض ستایش شدن  
با که از سمت ادب مخرف می نماید هر چه گفته و نوشته شود همین سخن باشد  
نمایش هر چه درین منوال گویم باب جاه روی ماه شویم ایزد تبارک و تعالی اظلال  
و مرادم آنحضرت را بر مغارق عالم و عالمیان محله مستدام دارد و بعد از تقدیم مراد

فراغت و انکسار بر عرض خدام عالی مقصد را یا اینی گنت معمم می باشد که حال این  
خاک را از میان الطاف خاطر بمسکون کتب مستعدی خود پروردگار است و هو  
یتولی السرایر و له المنه علی فضله المتواضع باعث براد کتاب این خسارت انکه گنت  
برادر قره البصر لادان کاسه محمود و الارباب الدول مودود باستطفا رعو اطاعت  
مستوجب شرف زمین بوس است اگر صحیفه امیدش بنقوشش اسعاف و احاح  
موشح گردد و موجب از دیار مواد استظفار و اعتصار ممکن خواهد بود و من الله  
الستعان فی الآخرة والا ولی  
اکلی لن غنبتی الف حجه فجل رجائی  
مکمل لا یقطع مرچند تعادی زمان اعراض ملازمان مجلس حقانیت تبارک و تعالی  
و ثناء و مدح و کلامی شریف شای ادام الله تعالی میامن افاده الی یوم الدین  
النفات بجل بنده قدیم استمر اعظم یافته و تشریفات ایام سالی که در خستگان است  
عوان را دم بدم خام طبع می شد بکلی انقطاع پذیرفت ناما و طیفه و چو اهر حق  
که فرقت از تو قسم کرد وصال برقرار است بلکه کمی در سمنار حافظ و طیفه و تو  
و عاقلین است و پس در بیان مباحث کشنید یا شنید میخواند که در باب  
مطاردی احوال با آنکه بوی جگر سوخته عالم گرفت فصلی بخیر بر ورق عرض  
ثبت کرد اند اما از ماه اطلاع و اطنا ب اعراض جهت انساب می نماید و  
برقع شده از ان مقصدی تصدیق شریف اوقات کشته معروض میدارد که بعد از  
او را که سعادت زمین بوس که منج جمیع مقاصد و مرادات و منفی مقدمه و  
او تو العلم درجات حکمی تمت مصرف بود که در عتب به مراد بخش مراد اسم مجاز  
بتقدم سپانده مقدمانی که در باب دی حال نوشته و تجدید کتاب نماید و



بدولت عزت از تعاریف زمین و کالیف محسن پس یز باری که بیکمیری قسم نوری  
 اما چون طالع ضعیف باشد قوی بود اسباب جوان متواضع گشته توفیق نیل آن مراد و  
 تعویض افتاداری دولت مساعدت کند بی نصیب و آن کاکان غایت قصری  
 امنیت بران است که بقیه دردی که در ساعه حیات کفایت اگر بخاطر او باشد  
 چون صفای سوابق اوقات بحر عذوب و بول بر خاک زبات ریخته نشود و در سایه تربت  
 آن استکان که فیکه در استان است بر مقتضای بل سیتی الین الین و الین الین  
 کل نقوت و جبر ساد از خلوص طویر و اعتقاد با پستفا و علوم دینی و دنیوی و  
 معارف تفسیری مصروف گردد که حیث باشد همه عمر باطل گذرد و امید آنکه در جمیع احوال  
 میامن هم سعادت مال بر صفات امور و اوضاع این فی بضاعت ظاهر و باطن باشد که بی شبهه  
 خلاف سمت از آنجا که نظر نکند نیست خلاقی که اثر نکند چون عنقریب  
 امیدوار است که بمبادی سعادت سعادت و دولت روی نماید بجزایر ابرار مستحق  
 خدام نمی گردد آفتاب دولت و سایه رفعت تابنده و پاینده و بار  
 لازال جناب جلالت مرجع العالی الامام محمد باقر علیه السلام که کثر منی سبحان تعالی  
 و چنان مجرب و دینی با خلاص از مقام نیازمندی و محلی احتیاج معروض گردانید بر فیض  
 دعای که بزرگتر است واجب لازم است انما الیل و اطراف انهار استغفار است  
 چون از شب یابریه معراج است سعادت حاجت را مترصد و مترقب باشد  
 نور و جلال مقرون باد بود و کمال لطف و فضل و حسن التفاتی که برسم تربت  
 نوزنی شرف نفاذ یافته موجب انوار و مواد استظهار و اعتقاد گشته در سبیل  
 مشافهت و مباحثات انوار و الحود و الذر از نزل علی عبد الکتاب شکر که هر چه

طلب کردم از خدا اشارتی که بصورت تفسیر منده تفسیر فرموده لاجله بحسب طلب هر چه  
 نجات و تسکین است انظر تحقیق حکایات و معاذیر روزگار نه جوان مشابه است که  
 ادا است بجا نوری تو بر دریافت و مقامات آن سعادت بند و کالیف آیم نه در  
 نصابت که با مردمی قوی و محانت غفل از عهد و ان پیرون توانا آمد سرجام  
 ستم که کف ای که گفتم گفت سبک کشتم که جام در کارد و اگر نه خوف است  
 و علامت حوائش برانی مجلس عالی بودی آن مقدار از مراد پس معذرت عرض افتادی  
 که بنده را از این بی اختیار معذور و اشتندی و رقم طاعت بر جریده احوال  
 من مرغ پر شکسته ام زمان تفرین شنبه ام و کشف بطور مقصود انجاس علامت  
 عالی نعمت بعضی از موانع معاودت مرتفع گشته امیدان و تصور جهان است الفانی  
 که اسباب دولت اشتغال در سکایر طایران عالی جناب طلبی اتم حسن باب عاقرب  
 از محکم من استار غیب محصور و میسر گردد و ما فکک علی السد بعزیز التماس پس آنکه بازمان  
 حصول این مقصود امداد تربت و تفقد مترادف داشته سوابق عواطف را با محبت  
 عوارف مجرب و موکد گردانند تا پایل انشمار و استظهار و متضا عطف و مترادف  
 له لاخره که منظر از دست صد هزار گشت جرات الطاب از حد گذشت الاضاح  
 و الکا برفین

فیاض و عارف عوارف و باب عواطف معارف  
 امطار بجا و توفیر جهت ام که مندرج در حجاب سحاب فضال و اگر ام است از مصب  
 روح تفصیل و مصب فیضان تعلیم و تجلیل با شرا حوائش مجلس عالی متواصل  
 و متوالی گرداناد و اشتغال معات آفتاب تربت و ذره پردی سپهر فضیلت و انوار



تا غایت امکان و انقطع پس کمال و دوران از مشرق اقبال و مطلع غایت و جلال شد  
و طالع دارد و همداد عا و لا بد لانه صلاح الاضغاف البریز مثل حشر  
چند روزی بسبب تیسرات روزگار و انقلاب لیل و نهار بنده قدیم الاضغاف و  
از سعادت طاعت محروم مانده و بهمت فتنهات موسوم گشته و دل به  
استراحت منور و علی الدوام و الاپیتر امروای و لای سینه افادت شاد و لای  
و الاغصار خرز جان خوش و دعای عزیز قدر و اقتدار انوار الیل و اطراف النهار و در زبان  
اما جهت جلای این ستار فیا لیا قصه فی غرضها طول کند اف نه روز جزویش برکت  
مرا کرد و درینو لا بعضی از موانع احرام طاعت مرتفع گشته و غایت قصوی الهی و تبارک  
سعادت و جهانی توفیق نیل آن مقصود و محصور و مقصود است و از حضرت عزت  
تسیر سبب آن مراد مسؤل و مامول رجاء و اتق و توفیق صادق است که غریب  
از ممد اغایت اکی لطیف که متضمن احوال آن دولت تواند بود فایض گردد چه دوست  
آزادی من یارب تو برین آرزو مرا برسان و است ناس من سل الی التمام  
تا زمان حصول آن سعادت نام این حاصل الذکر که تا غایت از مرده نسیان داشته اند  
و حکم باید و اما جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس حق حکم مقرون بشرايط انصاف  
در آن قضیه بهر حال حواله بحکام عدل و نصف ایشان است و لولای بعضی رحمت حق تعالی  
خاشاک نیز بر دل دریا گذر کند مرقوم رقم که بار در رشت رفته منشیان دنیا  
که لا محاله در لید مباحات و مغافرت و وسیله کتب نور دنیا و آخرت خواهد بود از ان  
ماه تا بان گنجی تمام است گویم که پوسیده گاهی تمام است جوارت اطباء از حد  
و آداب تجاوز نمودن طریقی مستدام باد

اعمال

اعلی استبارک و تعالی شانه  
و اعان فی الدارین انصافه و احواله معینا لارباب الافاده و تقدیر فی طریقه السبب  
الاعانه و التمسک بحرف دعوات ذاکمات مقرون بخالیس اجناس اخصاص و طر  
تجیات طبقات مشحون بطرائف مهتاف اختصار محض و ممدی داشته از  
عرض گاهی شوق نبی از بلغم تر است به حقایق باب که با معین ارباب صدق و حق  
اعراض صیغیه کان کن که تفریق بینش بود امید چون غایت مستبیس نعم المولی و نعم  
اگر چه چند نود ترا ز امت رب العالی تا مومن روح الدنیم که متضمن احوال آن سعادت  
تواند بود مستفید گردد و الله ذو الفضل العظیم بعد ذلک صورت حال آنکه متفقی فی الی  
ایست که مزار نقش بر باره زمانه و بنود کی چنانکه در این تصویر است در انصاف  
احوال در تفرقه و محلی حال بدیضا نموده حکم کتب علیم الجبار سر یک از اذن و مان بدن  
طریق حد افکند که چشم خود درو باند بحیرت سپهر عللار و بسند که کار ضایع  
بجای روستی گرفتار شد که از غرضی و الی آن یارب که هزار بار ز شمار روز بروز  
و قالی تازه و حوادث بی اندازه که محل آن گوه بسته آید و سپهر سرین از روی  
مینمود تا قاتل محصل و محصل درویش و محتاج به باد غارت و تاراج رفت و در میان  
آن دیار در عشرت آباد روزگار اندر چرخ زمانه و نه جنبه برف و باده  
نقیض و ثمره این شوق شریف اوقات که نزد یک ارباب مقامات عالیه  
عشی بی تمام و عشی مالک کلام است زین طرقتی سفر جوط بر بستم هیچ و صلی  
عمر بیت در بستم هیچ اما قصوی تقیت و قصاری امنیت معصوم و محصور است  
که اگر بطایف الخلیل نیم جانی از طلا تم امواج بحار زخا و حوادث روزگار بی حاصل



در یک ملازمان مجلس افادت اشباب الی تنی گنتم معمم فاو ز غلیظا  
منظر کشته تدارک ثقات و ملا فی باضایع غایه الله حق بنی الانیته قبل حلول  
مر چند حال محلی است که چند سطر کمی شطری از ارقام ضایع صحایف احوال این  
باشد و ضمن آن منظمی باشد بمعرض عرض موقوف آنها سدا چون در قالب تفری  
تین گنجد طبع ظاهر سا کرده بر دعا احتصار و شرف اقتصاداری نماید اقباب  
دولت و سایه رفعت تا ساعت قیام و قیام ساعت تا بنده باد و بر محمد  
عبد اقبال امین

انهار انما را اشتیاق مجلس حیات بخش سعادت  
رسان محمد و علی الاطلاق و خداوند کار باستحقاق منظر سرباع مکمل نواع انوار خرد  
بگاه سبادت اشباب سپهر سعادت مرکز و ایرج هستی عروقه و ثقی خدا پرستی  
عده اندک فی عره مدا و جعل بینم و پس حوادث الایام پیدا بر تفریط نظام امور  
این حرف سهام لیام ایام از حدود انما و اعلام متجاوز و متصاعد است یا قصه  
فخ اسباب حیات که فزان که متضمن گزینا موسس اهل امانت در پنج پیچ  
دین اندک واقع حال انکه اوسط شش شوال در جمیع سید اباب و خدا که بسط فتنه و آشوب  
کتاب اعراب که بجای پسینان مقتضای قضای آسمانی و تقدیر سبحانی که لار اولکمه  
و لا یحب لامرہ یغیب که قاطع احوال را خیار و شش است بزخم رخ پیر بر رخ فزین  
از اعتقاد قاطع الطریق دست بردی نمودند که جهانی از پای در آمدند و ازین جهانی  
خون خلقی بزدان چشم جمعی گریان و مال بعضی تالان شد درین سینه جهانی رفته  
نوکوشی در میان آتش شاد و اگر چه این سده چون از دستان سحانه و قالی که فی مدیر حافظ

از غلام امواج آن دریای کران بکران امان فست ده انیشتر مردم ساد است غلام علف  
نمشه را و یک کلافه گنم گشتند و لا محاله از وقوع این حال و حدت این دوال کج و کمر  
بنظر و تون بخش الارض و قطع بالجهل کرد و یکس زبان صورت این واقعه شج  
و یکس کس قلم صورت این حال رقم آتش سینه زبان زندانه درون صفی کاغذ پرچو  
شود از ترک قلم عقل و دین کار پر گردان است و فکر دین حال حیران اللهم الله  
والیک المثلثی و المستحان القصه اگر عنان بآن بیان تصرف خامه سیاه جامه باز  
کذا و تادان میدان جولانی نماید آن قصه درین عهد بیان زبده حال چون  
در مجاری امور این نواحی و صی پیدا آمده و دریشان بریش ترا از جزئیات این  
حوالی بایس کل محل کشته تکلیمت و قلمی نمت مطوی است بر آنکه بکتاب  
اسبطو امیر فغان لکم ما سائر از و شت جایی بده القریه الظلاله اهل انصاف  
متین عودت زحمت برای بطریق و رب غفور نماید چرا خورم زحری با شش  
بر سینه چار سبد بن از جو روشن زخم تنگ امید آنکه نیز مناجات جنب  
افتح سینا و بن قومند و انت خیر العاجین بهدف اجابت سیده سرایانی  
از هر سل قد نجیب کلم من عدو کم و اعدا کم جانب و بن الطور الایمن و انزلنا  
علیکم المم البکوی نظهور آید انشاء الله تعالی بنیاد است ابرام و طلال پای از دایره  
ببرون فی سینه ظل غلیل بی بدیل تا انقضای عالم و ختم دوم و دینی اوم میبندیم  
ای با صبح اگر بفرستد بکذری  
از بنده بنده کی به پیش خج جام را سپلام من الرحمن بحجبت به لاک سلامی  
بیانه چون تنه دعائی که لایق موقوف مقدس مولانا شین و محمد و منالار ان



و جهة الله على النفس المحققين تواند بود از قوت و استقامت فکری که قصه فو  
او در باب لغاب کلام دارد جز زبان لا احصی سیر پذیر نمی گردد و قوت بسیار است  
آن جز از آثار انوار آخرت من عند الله مباحطیه نتوان نمود آن بد اعطایک که لا تحمل  
الابطایک و داعی شوق نبی زکریا جان بستاند و روح را از لاجنفس الرحمن  
جانب الیمین گرفته بستاند و معطوف علم و عقل کی شد اما اذا اعظم المطلوب  
قل الی الله مترب قبل وقت خجسته فال است که بعد از حصول مراد حدوث  
حالی که حکم فایده و هو الذی سیر کم فی البر و البحر عن امضای عزیمت بصوب وطن ماکو  
مصرف داشته زمره باز ماندگان محروم معنوم را بترتیب میامس قدم محظوظ و  
فرمانند مست بهنجای مرا کو قاصد کن

نفس است بی جنبه صبا هیچ کار است و پس پیش خورشیدی مرا کار  
و آنکه غیر صبح یکست که پیش خورشیدی تواند رفت نفس کمترین جهت غایت  
لازم الفضل و اکستان عرض بر حسب او غیر خود و طلال و استقامت  
مجاری احوال بنده کان حضرت با نظام اسباب آن بار است است تقدیم  
میرا و چون نیاز و افتقار با هر از شرف تقبیل انامل فیض نماید و در  
پایه است که بر ستیاری ناطقه مستمر عرض آن تواند گشت بمقتضی قول حکیم که لا تحمل  
نامبر بجز عن تمامه از تحلف اطنا بران اعراض و استتاب نموده بر است  
سعدت سعادت ملازمت اختصار میرود و اندولی الاجایه است  
که حاصل اقامت زندگانی و محصول مانع شادمانی حاصره و محصور بران دیده که در طلال  
و بخاورت آن استان سعادت شایان گذرانیده عمدی جو باغ عارض جان

نشاط بخش دوری جو بزم خرمی لب فرای لتان بسند عن النجم  
و قیامت کرم از حاصل دنیا پر سپند گویم امروز که در خدمت جانان بودم اما طبقا  
خلایق را که در هیچ کار عنایت بسیار برتیت و آنچو بر ایشان میرود و از قلوب  
و تصارف ارواح در ناصیه احوال این بنده تاملی نمایند و کرداب غرقاب  
بی خستاری او را معذور دارند بی جنبش قدم نمایی رود مارا بهر چه چون سلم  
خط خطا و ثبوت القصه بعد از آنکه بر تافتم عنان سوی راه و فرسوق من خو  
شب مشقت راه فراق یار چه قدم که درین مسیریت نهاد چندان بلا رفیق شد  
که بر تصدیق تقرب الدار فی الاصل پارخیر من العیش الموسع فی اعتراب و ردول  
و خراج کرم شادمانی عدت و حالانیت که این غریب سپهر گردان دیت الا فوان  
جهاد قستان بادل افکار و طبع ناسازگار که مشوش و وقت ناموش جان مرغ کور  
کرده قناعت باب شورو دم بدم بر فوات فرات انوار ریاض بهرات سحاب  
بجول عیون از بخار دل مخزون خپاره زرد را گلگون کنی کند و بر باد اما کن و سکن  
فکس آراشخته دیار مرغ روح و نفس بن طیران نموده و مقام مذمت بزبان  
غرامت میکوبد که در طره حال خود شکست آوردم این رسم تبه چرا بخت آوردم  
اما احوال و اوضاع عالم را از تفر و انقلاب جاره نیت امید خویش بفضل خداوند  
دارم که در لطایف صفتش بی عجب است لاجرم دلت زو تفرع ربتا آتاس من لک  
احمد و می نامن امرنا شد برافراشته امید واری باشد که بروفق اشارت  
و نجیسه اهل من الکرب العظیم صبح صادق مال از افق نوح و اقبال طالع طوبی  
طالع گردد و اختر طالع از حوض فیض زوال و بال روی با وج سعادت و کمال نند فانی



الغالب من كماله عذرا طاب كذا وجد آداب متجاوذة كشته بكم فبائن شمول  
عفو و انما من ملازمان جواله می رود فالاصغر یمنون والاکابر یفنون

نیم تن نرت و انصاف الیون  
ما سعد الذین انما یسرون اختر تفقد و کوب لطفی که از افق کرات شفق  
جناب خرافت کتب مولانا ارسنج الثابت الماس و الکیم الفصل السیالینجر  
شمس فلک الدقایق فی صناعة التبحر بدر سما السعادة فی احسن تقویم علا فکرة شیطیة  
النور طلعت بدور المعانی فی مسال السایل بحکم الحق و الحقیقة والذین قطب الیهم  
و شمایل السالین لازالت الافلاک حول مرکز در جبهه دایره و النجوم فی حجاب السحاب  
حار و در این اوقات و السعدانات طالع کشته و پرتو ورود بر رخسار این مجلس  
اندر خست انوار سپهر اراد وقت دم که اصلها ثابت و فرعها فی السما حاد و  
آزاد که پرتو ثریا بستند وین منطقه بر میان جزا بستند در کیم عدم بیان  
چون شمع عشق هزار رشته بر ما بستند لاجرم بر تقاب روزگار  
و توالی ساعات لیل و نهار و حوات شمسیه الامعات عدم النجوم فی السموات بجانب  
سایون طالع که مطلع انوار بدایع و دایع اند و الاحمال سچکس و لودی جهان هیچ زان  
از امتزاج آبای علوی و امعات سفلی ندیده و صدای صیوت فضایل و شمایین  
نسیم صبا و شمال باقصی خاقین سیده و شرف اتحاف و ابدی میبندند  
طیلس وصال و مطاله طمشت کمال می باشد تحویل این صفت و مطلع نظر شریف  
اند و از احکام شهور و احوال آنچه با معان فکر استخراج فرستیم بجز بهر سیاهی و روشنی  
تقریری مرقوم ارقام است تمام فرموده با وجود منت جاوید و اله الحمد فی السموات و الارض

و الهی و الزکیه تمهید معذرت قلم لطیف رقم از سعادت وقت نامول است  
بجز و السعادة بعد و شادانی که در باغ نصیب است بختی از امر خطیر قضایا نزل  
کشته به کن قد که مقدور است در حکم نقاد امور خلافت الهی صورت این منزل  
نموده بشوایم عدل و نبات صدق ثابت که در این و چون آثار استحقاق و کبری  
درین کار که از معظمت امور دینی است ظاهر شود که الناس غیر حکم از تقاضای  
سلطان مسجل گشت آنچه سستی است من اندر طلبش بنایم این قدسیت  
که تقیر قضایا نتوان کرد منع و کاک اگر بنور توجه مبارک راحت این دیار را منور  
بنفس نفیس مقصدی و دفع این قضیه که در پهنیدن کن صورت از حقیقت  
افول با وجع قبول مقصود است حتی سبانه و تقالی مدتی از حد ادراک افزون و سعادت  
از احاطه انجم و افلاک بیرون روزی کند

طاب ریک ای شرمال  
نور و کعبه الامال نفس از نوری صدق مشکین کن راه اخلاص نفس آیین کن  
چون رسیدی ز راه راه پیرس جای یزاد با شاد پیرس و اعنی سده  
من اخلاص التوفیق الی عزید العزیز و انما ید فضا بعبودت شایسته جمجم  
الصنادید مخزن اسرار الحکم و الکلاوت مطلع انوار الملیا من السعادات  
مقوم قوانین الکلام مقوی الکلم الاسلامیه مشکل حکمت از کلمات حل  
منطق اوبیان و مجمل راه مشایبان از و انچه نور انوار اقیان از و  
لا یح عنوان نامدارت و سروری فرست ابواب صدارت و متری  
نور حدیقه اعلم العالم اسلام نور حدیقه اعظم مشایخ طبقات اسلام نهال خنده



کشتن اقبال و در سعادت نفع جو با عظمت و جلال غیاث الملک  
به اکرام مقام رفیع العالی که در صمدی کونستی تلج وجهه فی کل باد اولاد و جفا  
فی اولاد مقام سنیا و شرف فی جسدی تشریف و رفاه مکان علیا و چنان  
شناسی که لایق موقف تشریف تواند بود از قوت استطاعت این فقیر کسبه  
که قصود خور او در باب نصایب کمال دارد جز بمان لا احسن من ذلک  
و قسما بالنفس آن جز آنرا بخیر من عند الله مبارکه طیب بتوان نمود چنان  
لا تحل الا مطایم سجود می شود و من رفیع وین زمان در جهان جواد می گوید  
حدیث الکشتیاق فلا تجد الا نفس ولا یعود الا فاق امید فیض فضل بهشتی  
انکه اشعه اثرات دولت وصال از مطلع سعادت معاودت محبت  
طلوع یافته بمبارکترین طالعی ثبوت و کربت داعی نیاز من بجان و دل  
آرزو مند را بهر محبت و پرست مبدل گردانند و وعده تحسیر کسب  
یاد باد حقوق و داد که در وقت تصمیم غنیمت نخلص منخصص را با ظهور ایتامان  
و امیدوار میفرمودند بوفاس اندامی که با وجود آن مقدار آثار نقد و مطلق و امیر  
تو دو تالف که از مقتضیات صفات زکیه و اخلاص شریه ایشان  
درین دیار بسبب ان صریح مشاهده می فرست و در ایام تمامای مفارقت  
کرة بعد از وی و مره بعد اولی تشریف مفاد ضات عالی با پس مر یک  
از ادانی و عالی شرف صدور یافت نام این فقیر خام طبع را لا اصاله و لا یتبع  
مسج بار رقم زده کلک فیض آثار رسالت اما موجب آن تجاهل از نظر  
طریق محبت و و داد است تا تماشایی از اخلاصت بصاعت کاغذ و داد

کدام کشتن این جهان که یاد می کنی اما از نوید وصول ارتقا مدارج مناصب عالی که برون  
و غایت الهی روز بروز در ظهور و بروز است هر یک از قوی جهانی و مدارک در جانی  
خطی و یکدوره هر چه تمامتر دارند دل ازین بوست جان زان جاشنی از دست  
حق و سبحان و تعالی روزگار سعادت آثارش نصیب همهم و تدبیر امور و کسب  
سلطنت و بیخاف حوائج جمهور مصدر فکرنه آمار مضاعفش را طراز  
نوارخ حکام عالمی دارد و سپاه کثرت را باب دولت و اقتدار گردانند و من الملک  
الانسان و انما حیثه درین دلاکه حامل صف و دلاوری توجه بدان چهره آورده  
بود و بطریقی چند از تنای قلم انبیا و شرح فلان شخصه موقف مایون حضرت  
گردید ارباب النمل من خلوص و داد سلیمان بصوت رجال جواد قایما و انکست  
و الدایا بقدر ما من بیدی و کپی شبهه صرف التفات خاطر با صلاح آن و طایفه  
مقتضیات مناسبت محل عرض و رعایت ظهور اثر از وظیفه مکارم اخلاق  
معهود و هر چه اشتیاق موجودان عالمی بعالی نصایبست با و که حکیم بستی  
کل کند غایب و دامن بسبب کند ناهنجار مشک سود را ز دار حبیب بگردانند  
زیادت اظناب موجب حال خاطر خجسته مال است و السلام علی من اتبع الهدی

اما شکو و بی حسنی الی الله  
تتمتع فی ترائی و هر آنکه شکر بند و لم شکسته ترائی جری از بیست نخواهد  
مرا شکایت از ایام نیت آخرت که بخت داشت مراد و جاب از آن درگاه  
بند و فرمانده از دست بده و استغفار از شکر بادت و در ملک میگرد که از نواد



تواری و از خود ساخت از تواری غیر مقدمات علمی اعراض تبصیر آنکه از انقادی  
 بر سیران روزگار این واسوده حال تواند بود خود رجعی سپرد جز در  
 دایه با زمانه رسید انما پس این بکناه و اندیشیدن ان المناقشون لکاد  
 آنکه در تحقیق آنچه سر از گریبان افاد و در انان برزده اتفاقات فرمایند که  
 موجب اشتیاق بعضی است ان یا بدیهه و الا از برای پستم و چو کشیدن جومنی  
 کسی نیاید که از سنک کسی تیراشی و الباقی را یکم سی ایاشی بکشد ان  
 و آبل برادر عدل تو کشید بکشد امروز بهین که اثر فسادات افضل  
 ز سولهای زمانه چو کشید امروز بعد از عرض وظایف عبودیت عرض تمسید  
 که بسع عایون رسد آنکه غیر حقیر عبدالواسع نظامی بسیر اند نظام حاله و بشه  
 بر حمله او پس فی آله مدت و سال میگذرد که بسید قطع تعلقات بچسب طایفه  
 از نواد و زوایه تحول و تواری و از خود ساخت جز قاعده طلبکاری در سن  
 کاری ندارد در تادی این مدت با وجود خصومت زمان دولت عایون که تمام  
 سعادات و علما در زمان کموت و رحمت روز افزون مرده و آسوده حال اند این  
 فقیر مستهام از تواری در دیشک نام یتیم لایم از خواص نرزمه که نفا در و اصلاح  
 وف و مقرون با برادرت و دلخواه خود میداند این آنکه سببی هر تواند بود سر  
 یکزبنت نشاند سیم مرتب کرد و در چپ آنکه رو قاحت آن فرمایند  
 طریق مصابرت می سپرد امید که شرات از و منقطع است و چون کار  
 با خطر ارسیده جز سایه اتفاقات عالجی غلات می پناهیست بکدام  
 تا گرم او چو بکشد و منه الفضل الاحسان

حکمت الکی بحضرت رحمت مستی  
 چنان اقتضا فرمود که طایفه از خواص ان از میان مشال و از ان بزرگوار و با کمال  
 قدرت و خیرت یار مخصوص کرد و اند تا با نال انحر مطالب محتاجان و اسباب  
 فردا مکان نفوذ افشار بر صفحات صحایف روزگار نگارند و ایت مباحث و مختار  
 انوار آخرت بر اوج ملک و از فرزند و نکست لایم تیریم من انشاء و الله و الفضل  
 و جود جناب سلطنت بک عدالت انساب ملک جو خیرت جهان بان خیرت  
 القدر برین شان دارند تاج شهر یاری بر آورده و اوج بخت یاری کمال  
 الملك المصاعده مصاعدا لالدین و الدوله اجل ملک الصدق و اودیت  
 بسید الا عادی بحکام الملک سلطان غیاث دین که در یاری جو خود  
 بر فرق و قدان سیم در بکند شاعر اعز اند انصاره و ضاعفت اداره بین  
 دولت فایز که اند و صرف عیان تحت عالی تبسیر دولت به مشال تمسید  
 مقدمات سلطنت بی شقال واجب و لازم نشانه دوز بروز از تواری اخبار  
 بی اشتباه السنه و افواه بسامع مجمع این دیار میسازد که والی ولایت عدل  
 و چنان قدم استقامت بر جاده التوفیق لامر الله و الشفقه علی خلق الله را می کشد  
 بعد از تقدیم مراسم امثال او امر و نواهی الکی وظایف انعام و اکرام بطولیف  
 خاص عام میسازد بکانه اشرف روی استظهار بحضرت شریف انجناب کموت  
 آثار می اندازند و بنظر مکرمت مخطوط و مخطوط می کرد و در ملک سوا الفوز المبین  
 و از جمله مرتضی اعظم محبتی اوج اکرم بسلامه اعظم السادات مجمع المیا السیاده  
 سید نور الدین محمد البکی که انتمای نب شریف او از جانب پدر بادت



شریف اشرفی که در محکمت خراسان الباعن جده بصفی عقیده و صفایه  
شرف منصب نقابت و مقام سادات رفیع شرف امت از و برافراز بوده اند  
واضح است و از طرف مادر و بکار برادر و این بی نامدار که همیشه مرجع خواص و عوام طوائف نام  
و قبله توجه و تودد و قبایل اهل اسلام بوده اند لایکت است متعادی است  
که محبوب رسایل ارادت و اخلاص عثمان نیار از بران جانب تافته و بمواید فایده  
شرف لایذ عظمی اختصاص یافته و پدر عزیز الوجود آن سید نجسته و رود و برادران  
و پیر عشار و او در شایده این مفارقت در بار نقابت متاعل مقام گذریده  
با و دیده ایش در بر شاه راه است نظامی میدانند که این غریب سفر عبید ایشان  
غیر قبیل هم ارادت و در طریق محاد و متوجه وطن مالوف و کس قیوم معوده  
نمود کرده و چون شرف عا و عطار رعایت حقوق پدر و مراقبت رسوم صلح و رحم خویش  
و برادر و واجب و لازم است و امثال و امثال در آن مستحق تمجیات روز جزا اگر چه  
جانب حق مشایخ را الیه و اجازت مراجعت از آنی دارند و این برکات متواتر  
آن بزرگوار دولت دنیا و آخرت و اصل خواهرش و من اهدا الهیة و التائب دانند

یا غیاث المستعین یا معالج الضعفاء و المکیکن چون ارادت پاوسته علی  
عظم سلطان مقتضی است که از بارگاه کمر خفیا سر برده و قضای جهان محقق  
بکس ترانیده و از دراهم اوقات لامکان جلوه نمایش یافته بساط نجلی  
در بساط امکان منبسط گرداند و در نصب لواهی ابدان و دفع باب انشاء و ایجاد و اد  
و قدرت داد و بخشش را بشریف اختصاص خلق امد آدم علی صورتی سر از آن

و بکرامت و تقدیر منافی آدم شرف بسیار خشید نه فکرت مسلم نه ملکات  
آنچه در سپر سویدای بنی آدم از دست ابا جعفر است و او که از فیض اقدس  
وجود آدمی را در بساط و در مرتبه کرامی کرامت فرمود نخستین از جبروت و بقیه  
موسبت او یک الین تیسیم اکتب الکی و النبوت طبقات خلائق را بابت  
عبادت و عبودیت مجبور و بخت راه نمایند و آنچه متعلق به مریدین متین از وصول  
اعتقاد و ایمان و شروع افکار و اعمال جوارح و ارکان پان زنمایند  
کشایندگان بخش و دین نمایند کان طریق یقین دوم مرتبه سلطنت مطلق  
روای با حکم واجب الادغان ان امدایم بالعدل و الاحسان قانون عدالت  
و نیکوکاری که از نمره اولیا و رسل تعلیم تا سید باری مقرر داشته اند و میان  
خلائق ثابت و جاری گردانند و بساط امن و امان در بساط زمین و زمان گسترده  
فراختر شده و آتش بکس تیغ ظفرهای زورشان بخت بی چشمه استیغ طین  
لوزگار سرسبزی ریاض شریعت رواندار بی سایه سیاست شایان فتنه دار  
کس در پیرایه امن نیابد و می قرار و پسته صدق این دعوی بمن قدر کفایت که  
در مصدقته یا ایها الدین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولاه من کم یروی  
و فرمان برداری این کرده شریف در یک طاعت آتی شرف ایشطام یافته  
و بر تو وجوب آن بر یک کاه شباهه کافه مومنان و موقفان یافته و بر شجران صاب  
جزرت واضح است که درین مرتبه متمادی که عده محاکم محدود است بهر وجود  
زمان و مکان صاحب شوکت زیب و زینت می یا بدانشه آفت بی نمایند  
خاندان و نادر پادشاهان بزرگ نهاد و شهرستان مشهور شاه یا باد بران مقام



نخستین دجام نمی باید به نصف خیر از آثار بدایع و اخبار و قیام هر یک از اسلاف  
کریم الله شرف ایشان یقین دانند که گویند دولت عظمی هر یک از ایشان  
درجه مکانت بوده و آخر ملک اقبال عظیم المثال هر کدام از این ملک عظیم ایشان  
چگونه با وجع شکوه شوکت و جلال تلقی نموده مطیع انوار آثار وجود فرخنده و در  
ایشان دارالملكیست برادران ملک آتش فراسان که تخت کاهت تمام ایران است  
و حکیم الدین انوری نور الله سپهر مدحت گذاری آن خط خطیه مستوده برین نموده  
صند اشرف بر کرد روی زمین که بهشتیست همانست که در خونت و چون  
در خال مجاری این احوال از سابقه غایت سلطانی و رابط سعادت آسمانی کوشش  
دور و نزدیک از طوایف ترک و تازی که بطریق رت و ایت پادشاهی  
مرفع شده که حکما سلطنت و پادشاهی از طاعت خروان بدین ایشان زیب  
و بریت می یابد هرگز آشنایی بدین رفعت و کمال از اوج سپهر سروری و دولتی  
و سی متافیه و تاسند حکومت و زمان رودای از زمین شکوه پادشاهی کنی  
پستان رونق و بهای می پذیرد روضه ملک نمایی بدین کمال و جلای بر جویبار  
و بهماذاری غیاث الملک کف لب و به السلام مرتفع العباد که به اصل  
فی الکون بسی تنج وجهی کل داد برق تیغ بی درخشش مغراریات فخر  
و طعن کسان چاکش نشکاه بان خست خوف و خطر از درج اخضر از ستم قد  
مار که کش زبان زینهار کش ده و شیر پیش کردون از تاب آتش خیر ابد ایشان  
کرد اب التهاب و اضطراب افتاده وقت خاطر و قاضی منبره که خفایت قبل  
حال لغتی در آینه دولت معاینه و وقت طبع نقادش بهما که بر صررت نفوس خدا

بر صفحه اوراق امر و چون از جهان سرور مطاوعا بدین طبع نظر است عالی نعمت شریف  
دین مستبین و نصب العین منیر خورشید است احکام شمس عسید المرسلین اواره  
عمل انوشیروان عادل در جنب نصفت او صدای موبه و آثار در زمین  
فرخ با وجود کمال شمت او امری نایب موم راحت درگاه عالم نایب قیام  
عاجات و دریم بارگاه عالم نایب موم کیوان اشتبا بهش کعبه اصحاب برادرت  
جای آن دارد که آرام رو بسند ایران کشد بسند عکس دوم از عکس حال انوش  
ملک او چند است و من آن شرفش آیین که بود عمر با سودا می سندان در دل غم برورش  
خداوند عالم کشای کشورستان پادشاه دین پرورش آراخی خیر و خیر  
همان از جیشید خورشید رای بهرام شمس رزبه و نوایه کین و ابرام مصلحت شکی  
اجناس و انواع با سبط باطن امن و امان سرس اسرار سلام و ایمان  
والی اقبالیم دولت و کامکاری جامع تفصیل سعادت و خیرتاری مصطفی او  
تائیدات رب العالمین صررت لطف و رحمت ارحم الراحمین خسروایان  
دارای ملک آرای عهد آنکه ذاتش را شرف بر دین و دنیا میرسد شهریار کشور  
دولت که همچون آفتاب حکمت سری تیغ امر و ز اورا میرسد خیر می لرزد  
چو تیغ از میان برکتی که همه چید چو او در لب اعدا میرسد هر چه می جوید زین  
لی ترف می دهد بر چه می خواهد زایزدی مجاب میرسد از برای لغت و بخش  
کویش برخش خلق از زبان در بیان آناه میسد و ممکن دانست که تحقیق  
این مقامات در مقام عجز و افتقار بمان پست و آنکه گذارش می پذیرد  
ولی شایسته تحف و عنایت پادشاهان و اوقات بر هستی و حقیقت بر شیده



سخن برانی منشایان بهتر است که در انشال این احوال اطرا و مبالغه نمایند  
 و بر سبیل شبه و مجاز هر گونه عبارت زنند و سخن آرینند و چون روز بروز از  
 تواتر اخباری اشتباه السنه و انواه سیما و تضاعیف این اوقات از  
 تقریر و بسط نیز حاصل می شود نیاز از زجره الاما جود الامایان قدوة الانفس الامثال  
 فی الزمان مولانا نور المله و الدین محمد ضوعف اقتداره و انواره و ب مع ساج  
 این دنیا و میرسد در اعلا اسما علوم علمای انا هم خیر انجام وظیفه تو خطیم عظیم و اگر ام تمام است  
 می دارند و طیفه رفیع الشان ایشان را بر طبق مودی اهل استوی الذین یعلمون الدین و الا  
 محنت ز مستثنی گردانیده و نقوشش است برایشان بر صفحات صحیف برور کار می  
 مگر بر روی زمین تخم امیدی گشته از سحاب دست دریا تو باران نیت  
 و کافضل اندویش می بیند و اندویش الغضل العظیم لاجرم و طریقه بیست  
 نمی ملازمان آن است که قبلا احسان دیدن است شون گشته و آثار حقوق و تقدیم  
 بر تمامت سران و زنان و مردان گشتان عالم مقرر مسلم آمده امیدواری و عاکی و حکم کردن  
 او شرف اتقای سعادت از کشتنش بود گشته آنکه بمقتضای صلاح و فلاح دولت  
 ثبات و ارتباط مکت و در سطر ابغای و کرجیل و وسیله ایغای اوج جزیل و در یوم مینا  
 و منفردت و موجب ناموس دنیا و آخرت تواند بی سبق طلب توجه او با وجه  
 ظاهر کرد و چهره آن با حسن صورت از پرده غیب تجلی نماید چون حصول این موهبت  
 طیب حال از باب جنت بنمایید غایت سلطان مستطیر و امیدوار سیکو که  
 خوشتر آن سعادت که بفرش انکیز این دست یا بد از حسن و لا بد از خیر است که درین باب  
 اطناب نماید اما فحالت ابرام موجب احوال گشته اختصار را بدوب نزد مکر می دانند

اگر سرافراز جهان است قربت با دوست تا قیامت ملک جم زیر نینت است

حکمت الهی بحضرت محمد  
 نامت نامی چنان اقتضا فرموده که طایفه از خواص این از میان ثلث و اقران برگزیده  
 و بتشریف مرتبه خلافت و جها نداری و تعیین در جبه سلطت بر صفحات صحیف  
 او کار نگارنده و آیات مهابت و منفردت دنیا و آخرت بر اوج کفک دوار افراز  
 و کافضل اندویش می بیند و اندویش الغضل العظیم و چون حضرت جنت  
 حضرت سلطت کتب خلافت انساب سر و و جاکمیر عالم بنایه منظر سلطان  
 حبیب اندر قاب جبار و عرب و اکا سر عجم زمان فرمای ستاد و طبقات  
 اتم سلیمان سپردین پروری نه شیر و ان با کاه عدالت کسری بقیه کار می  
 خلف صدق از باب الحق الیقین راهبری کز سر صدق صف رفیع قدم  
 بر قدم مصطفی که فاروق حق از باطل است با شرف خالی از ان عادل  
 لارالت اطناب خیا م عدلت با دتا و الخ و مبدوده و طلال کل مستحب علی  
 مناقب انخلیق مبسوطه و ممدوده از لطایف کرم ربانی و نظایف نعم سبحانی بفر  
 سلطت و جهان بینی ممتاز و سرانوار گشته اند بهر آینه جربا جربا حسن کمال  
 غیر مریز جایان جهان خواهد بود که با صابت رای مکتب آبی و سبب تیغ طفرهای  
 مشکوکش ای ایشان بساط امن و امان و بسط زمین و زمان محمد باشد و قان  
 عدالت و رحمت که بروقی فرموده با عدل قامت السموات و الارض تو انظم  
 عالم به شایم این استوار و دودام تواند یافت در میان طغاث است که در هیچ سراج



فطرت انزیه کرد که حق را بشناسد و غیر عدل نخواست پس آن زمین ز عدل پادشاه  
سلطنت غیریست پس مودون کش بود و پستی و عدل استون درین ولایت صدر  
رضی القدر زنده الهی و قدوة الاعیان و الامثال مولانا نور الدین محمد زاده اقبال انوار  
و ضاعف فی الدارین اقتداره که پرستیده نسبت آن خانواده عظیم الشان حلقه بی  
در گوش و عاقلشیه که چندی بر دوش دارد و علی الدوام در مجلس خاص و عام هر مقام طایفه  
تاجی و بیست که از آن دور و مان رسیده امکان بجای می آید و دیگر باره چندی  
دولت از وطن برف غافل است بدوب درگاه هایدون معروف میباش  
غیر محض که مدت متدای است که بسید استیج انواع اخبار غیر انار آن عصبه عالمی  
در ملک و اکوین دولت قاهره موقوف است و بسبب موانع متفرع معین میباش  
سید ادریس خلیفه صاحب احوام حرم سید ادریس اقبال و کعبه امانی و اقبال  
دار و صحبت ادرار از رعایت رسم ساری خانی میباش امید آنکه بمقتضای فرائض  
و لایق من کمالش اکریم نصیب بر فراشته اش اباحت ملازمان درگاه  
مجازی احوال این دولخواه افتاده شرف نامدار آفتاب بین دزدی بسپارد  
هر اینه سید در جمیل و ایثار ابروین خواهد بود و زیادتیش طایفه ناید و برد عای دوام  
اقتصادی ناید اکی و ابیخته در پیش دولت که است در ش خلق دظلم است بی سیر  
خلق پانده دار تبرئین طاعتش زنده دار

پاک خداوندی که وجود

خجسته در و خروان و کله پست دین پرور را سبب برادر دین حاجات و ممتنات  
محتاجان تتم دیده که نهیده و حضرت هایدون سلطان زاده خورشید صرشت

آن سرافرازی که سر دولت ترنیش داشت تا قیامت ملک هم در کمین میباش  
رایت دولت فراز است تا به دست آید نصرت طراز استیش اقدس  
خلع و کلاه و پادشاه و فاضل علی العالین بر وجه و پادشاه تا سید و نصرت سرافرازی  
تا شرف و جویند و در اشاعت آثار خیر و برکت ممتاز و نواز می دارند و در درگاه  
و علمیات محتاجان و فرمایند کان تقصیر تا خیر و افی دارند و در کمال تسلیم  
و السدو الفضل العظیم بعد از عرض نی از معروضت علی آنکه مدت متدای است که در  
الاحم مولانا شمس الدین محمد بجا ذی خدمت آن درگاه سلطنتیه از وطن بالوفد  
منصرف است و لازم موقف شکستیه است و الکه ضعیف شکسته حال ادرار و  
عمری محبت و اندوه گذریده و می گذارند نه روز و نه روز کار و نه صبر و نه دل و مع  
در خلال احوال برادر نامور و مولانا و الرحم غیاث الدین طیب و دلیت حیده بمقتضای  
سپرده و متر که ادبی حضور بر ادبی که انجاست در میان و رتبه اصلا قیامت  
می کرد و اگر بلا خطه نرید و دولت دنیا و آخرت پر تو رحمتی مجرب در کار و در بر فقیر فراق  
مصیبت کشیده او اندازند و دوسه روزی در آخر حیات موهوم عاجزه بچاره بدید  
نرند و در افتاده او که لا محاله مستقیم است که متوفی و توار حق در مرکز خود نیز خواهد  
پرواز در جوار ائق و وثوق صادق است که برکات مشرب است آن برادر کارماین  
عاید گردد و بود که بحسب زمان واجب الاغاث یکبار و متوجه درگاه عاقل

کرد

حضرت عزت عرشه آفتاب دولت روز افزون

عالیه حضرت سلطان و سلطان زاده رجب پیکر بخوان نامه خلافت و شریاری



و قدرت ابرایطنت و جهان داری خاتم کین غفلت و جلال نکین خاتم ابریت و جلال  
المنظر و باطن رعایت رب السالین غایت ملک و سلطه و الدین و الدین شمش  
الغیر که کشی سر تا جدان بخت فانی خلد و کسد بجان طلال و الهه علی مغارق  
الحاضرن و الخیرین بر صفت محالیف روزگار ممکنان تا بنده و پایشده باد و دار  
بالسبی و عزت و الامجاد و الايجاد و غرض عرض این خرافات آنکه در دست شما دی است که  
مولانا و غلام زبده اطبا الجسم مولانا شمس الدین محمد با ستم رعایت و بخت  
حضرت سلطان بهر شکر آقامت وطن ماکوف خود گفته ملازم درگاه جهان  
پناه است چون در رضا عیض این اوقات بواسطه کبر پس ضعیف تمام مجاری احوال  
والله بچاره او که از صلاحت است تواند بود راه یافت بر خراج سفر آخرت نیستی  
برگزشت اشتیاق و اندو مندی بدیدار فرزند و جسد در رعایت اضطراب و بختی  
می باشد اگر چنانچه خالصا لوجه الحق و طلب بجزیل ثواب در آن مرتبه اثر ترجیح که هر آینه  
شیر صنوف سعادت و نبوی و افروی خواهد بود ارزانی داشته مشا را لیه را دوسر روزی  
اجازت مراجعت فرمایند مشروط با کمال اتفاق توجه و بدان درگاه عیض چون عرضی  
مطلبندیده نواب کامکار به شد از سر قدم ساخته رو بدان قبله اقبال کند  
باز در توفیق افاضت خیر و چنان رفیق طریق بندگان رفیع الشان را

حق سبحانه و تعالی که دهنده مرادات بخشنده پناه است در دریا  
تسلیت بموقوف پروانه بر مرغ در جات مرغش و منشور دولت و اقبال حضرت عالی شرف  
سلطان کامکار کا مران منظر اسیر او الکی مطیع انوار پادشاهی شهباز رسیدن بر روی

شماره

شماره یک و کشته را و کبوتری مرکب و ایزه جهان باقی مدار نقطه صاحب روانی خلد و طلال  
و افاض علی العالین زلال در دست بطریقی جهان آرای و کینه و ملک مویج کرده بسته  
بمیان دولت روض حسانت تازه و فیض برکات بی اندازه و موم رعایا شادان و جد  
ملک آبادان و همواره زمره مخالفان دولت طبع و منقاد اوضاع زمان و اسی جاری بر  
آرزو و بخت مراد هر آینه چون سابقه رعایت ازلی خسروان کامکار را راجحه صلاح  
جهان باقی خلعت اقتدار از زانی دار و گوشتاری که دران امور از دولت ایشان بظهور  
پونزد موافق مقتضای حکمت مصلحت دنیا و آخرت بوده رای آفتاب اشراق ایشان  
بر تو هم تمام بر ساحت موافقت التیام اندازد بموجب اشارت و اطلب فی  
المد فیض من مونسب شریط اتحاد و یکا یکی در هیچ احوال معنی دارند و بواسطه آن  
علی الدوام تصور بسلامت باشد و از مرورش که با غبار تفرقه برداشته و در کار و دین  
اندر یکا نشینند و مدد الجود و المنه که این صورت پسندیده با حسن و جود از کمال  
احوال خسته مال آن عالی حضرت سپهر مکت خاقان طغرلین در حجب ان کماله نقاش  
جبار و عرب و اکا سر و عجم زبان فراموشی سنا و دید طبقات اتم سیاهان سر برین  
پرو و نو شیر و ان بارگاه عدالت کسری نور شید آسمان غطیت و جلال چشمید ان  
ابست و استقلال لازالت نواب خیام خلافت با و داد الخود مسوده و طلال و طلال  
علی مغارق الخلائق محدوده نسبت بدان حضرت غلیل خست روز بروز روزگار ظاهر است  
و غبطه نصبت آن دم بدم در اطراف و کناف جهان شایع و با هر و امید و اطلب  
و گرم باری جل شانه و غظم سلطان است که این معنی وسیله و تنهای دینی و دنیوی  
در رابطه سعادت های صورتی بنوی کرده و از میامین برکات آن در احوال و اوضاع عالیشان



آنها را چسبند و نتایج پسند بطور پرستیده عقود و است طرفین و قوا و سلطنت جانین  
تفاوتها را از این جهان از افت ذوال نقصان این مانند و کمترین و بیشترین که بر قوت  
الهی بنیاد مندی و هر آنچه ای آنحضرت اختصاص تمام دارد فی جسیع الا زمان و الاحوال  
در زیاده و قیاس سبب مصداقت و افزونی جهات صدق مودت سلاطین بجهت ارجح  
کثیر موسی بسیار بطور می آورد چون سایر دوختو ایمان مخلص از این وفاق بهره گرفته  
علی الدوام بر عنایت مظلوم باشد درین و لا که جبهت عرض عبودیت که بر ذمه است  
فرض است ظنی که محل استقامت تمام بود متوجه درگاه سلطنت که کردید اگر بغایت زجاده  
اختصاص که معروض خواهد شد شرکت محل التفات خدام یا بدو غایت المامول و مسایل  
زیادت ابرام موافق مقتضای رعایت ادب احترام نیست و اصولی که مطلقا مطلقا است  
در مرامات مصاحبان جیس و یاران

نمیس نمانده خیرال باغت مال

غرض از عرض این شریعت که غیر مختل است  
عدت و کمال بر حسب احوال آن عالیحضرت مجمع و تریب آثار سلطان استقامت نموده  
در عرض چاه روز مسوده از آن نزدیک باشد و جزو مرتب که نمیدرستند بر مقتضای  
مقاله مقدمه در بیان نسب سعادون و مقاله اول در ذکر بعضی احوال حادث در اوان  
جای پس بر ایشان مقاله دوم در فسون شریعت که التزام نموده اند و سیم در  
عدلیات و چهارم در ابواب خیرات و چون در اوراق اصل مسو او که بموجب  
آن عالیحضرت بدین غیر سپرده اند سیاست و تادیب جمعی که بسبب خیریت  
نفس و شرارت ذات و هر نوع خیانتی دیگر مقهور و مستاصل شده اند مثبت و مقرر

بغیر ذل

بغیر ذل اشارتی بجای و قیاس آن طایفه می است نموده تا غلبه سیاست بر عقل  
و انصاف باشد تخصیص بعضی از مقهوران در برابر ذمه خود سبیل متنوع نوشته  
بودند و بنده نیز بر حسب فتوی امیه خود را خضعت نوشتن آن احوال برین وجه  
می نیست که مجرد حکم السلطان اگر اذکر معایب آن می توانست بر ضمیر آفتاب تاثیر  
و انشعاب که جمیع تواریخ سلف مشتمل بر قسام تربیت که سبب هر یک  
مجموع و ذمه باز نموده اند که گفت مناجی چون شتوی مولوی و حدیقه شیخ سناسی و جام  
جم شیخ اوحدی و سلسله الذب حضرت خلیق پناهی بسیار و فائز علمای سیر  
تخصیص علامه شیرازی در نه فایده مشهور شده و وجه جای آنکه کلام مجید بکافی تحوی  
بسیاری از آنها رقیق و دلت و قدر و عظمت پس غیر تحقیر نیز تنوع سلف و رعایت  
پست و اشارتی به جای جمعی که در مسوده مقهور بودند لازم است تا سبب  
ظاهر گردد و بسبب اسامی علمای مجرور و در کار عیسی عاید گردد و جمعی دیگر از سبب  
و اقتدار که همیشه نسبت بغیر تجاره درسد و انداد اضار می بوده اند و تقاضای  
تمام دارد از آن نخبه تمام مجرور و سولای رهپس از آنکه مسو و مسیح و تنقیح یا جری  
گرفته چندین نکته داشتند و نگذاشتند که بکمال صلاح بقرار و قول نماید  
تا درین اوقات که آن حضرت عنایت فرمود و مجمع و تالیف فصل تاریخ مکارون  
فرمودند آن صورت هیچ وجه ملائم فراج آن جماعت نبود و اولاد و باب  
مسوده عذرهای گفتند و نمانند پیران و تحریر کلمات نمودند که بهر حال آن صورت  
تغیر یا بدو سلسله التفات آنحضرت بجال این غیر تمام نمیداد و علی حدیث  
مسوده تاریخ پیشینش انداز کردند و از جمله است و در ذکر که همه در باب تاریخ



عدان چنان و خیر است موکد بایست توانی و احادیث رسول فصاحت  
و چند ورق متفرق از قبیل امور سیاسی که تعلقی بر مذهب و مذایان که بر اضرار بکمال  
اصرار نموده اند در آن باب هر چند مبالغه در ذکر معایب آن مقهوران پیش رود  
اما عدالت پادشاه اسلام بیشتر باشد بنظر عالی پاسبانیده اند و آنچه  
اصل البایب که است محلی داشته و محبوب گذشته و غرض اصلی ایشان اظهار  
نسبت نبی است الواقع بنفس این فقیر که چند سال پهل میگذرد از خجالت محلی  
پرکنده ایشان احواض نموده بوسید ترک و تجرید در کوشه مسجدی بی طبع طیفه کن  
و کوی مباحث علمی استوار دارد و در واقع موجب این عداوت و غلو در اظهار نسبت  
غیر ازین کنی که نموده از محال پس چنان اصرار نموده بدستور سابق تردد و آمدن شدنی  
و با آنکه همین جماعت بعد از موت و ای که در روزگار آن بوصول میرسد و شفا  
اکابرین در آن باب بجای نمی رسد و فرمایند در دست این فقره پخت و پخت اند  
و بعضی از خواص مجلس ایشان که هم در آن حوالی باشجب تواریخ عالمیان منور است  
در هر یک ازین مقهوران دیوانی دارد و نموده را نیز در آن باب فرو می گذارد  
و مرکز این طرف توفی بطور رسیده با وجود خفتش می که بر اسیب سینه  
مشکلات آن مصلحت نمیده لاکپ غر که مطلب است و بر مانع است اما  
اشکوبشی حسن بنی الی الله اکنون برین قصد دارد که مجلس دخیل یافته اند و کوی و بار بار  
بانیای و اضرار ترض نامقدور میرسد امیدوار است که چون آنحضرت بجهت سعادته  
و انش عداوت سر از اطنان قصد ارباب طرد و انشرف محبوب غانده مرغ جرم کلشن  
حق توام چرا بر من نصاحتی بشود و تنگ چون نفس و چه جویی نام کوین محلی

که فقر کوثر نشین را درین تصدیق هیچ نوع عفو و عذای نیست غیر از آنکه مجلسی  
از افاضه اهل غرض این باشد در زاده فقر و تنگ دستی و بجای دولت مشغولی تواند بود

عرض خدمت و انصراف مع فایده البفاعة و الاستطاعة  
ای در آن ساعت که وادی مکر کردن اجمال مطلع کنی قسم دوم و هر نوع می قسم خیال  
من درین اندیشه بودم که زهره سرشید قاصدی چون با وسع اندر زده جاده و جلال علی  
از درود عنایت نامهای سالیون مخدوم ملک راجع بکون یعنی آن قسمه اکمل که بر در  
از مر صدق صفای زنی نرسند اهل کمال خداوند ظلمه البین علی مفاوق الظالمین  
که محبوب ایراد موصل عالم بر سر هر یک از افاضه و عالی شرف نفاذ نیست نام این  
فلک نشین استخوان عجز و نیاز بطفیل ممکنان رفته و قدم حمت و چنان گشته بود  
مردم سمد از دیده و سرشیش و دیدند آنکس من غمیده ولی بیشتر آمد چندانکه  
عقل از دور اندیشی اندیش می نماید جز بجان لا احصی از عهده ادای مغذرت آن  
بدون نمی آید اما امتحان قواقل و چشام و فواید ضرعات خیر انجام نهاده عرض  
میرسد و هر کس که در احوال عالی و ایام هر شهر از غره تا سطح جند و دعوات  
خجسته و جام از باطن پاکان بتوجه طاهر تلخ می گرداند بود و بزرگامن و حمت قیصر  
و شکر کند که مهر تو کفنی هزار بحر طویل ده دعای تو کویم از آنکه ممکن نیست  
زه شامی تو بردن بطف هیچ سپیل اللهم خذ ظلال عنایت بفضلتکم اللهم  
و احفظ باخیر الخافضین حیثما حل حیثما ارتحل آمین و رب العالمین  
چون سپید نقش بر آب است که نام سحر جاده



خاک را جز عاقل کسی چو یارای جواب غایت نماند باقی که از موقوف لغات  
 حضرت خدام ملک پناه خداوندگار خواص نوع انبیا علیهم السلام دید عالم را  
 آفتاب عدل که آغاز انبیا است برادر او مدار جرج و برادرش خسرو  
 اقدام نامی که می باید گرفت عقل را قید پس از غلطی و انحرافش خدا را متکفل  
 المبین علی مضارک الحائزین و الکسین نامزد فقر حق مجبول الذرات و الصفت  
 بوسیت و حق نصیبت روی غریبت مادر کتاب جواب آن نموده بود و فطرت  
 درویشانه اختصار نموده از ملا وقت بعبادت عاری از استعارات مشابه  
 بزرگ و بزرگوار میباید که چون حکم استیعین امن اهل القبور زیارت تو را که برین  
 و مشاهد مشایخ و مشایخ قدس اندام از هم از مقدمات حصول  
 مقاصد دینی و دنیوی و مباحثات وصول مطالب موردی نیست و ملازمان  
 عتبه عالی در سلوک جاده این پیغمبر مبارک محبوب تو اقل شوق و لغو میسر کن  
 قنوجات واجبت دیر انداخته ابواب رحمت درویشش در طریقی صیاف عت  
 پدید روی خاک نشینان راه فقر و نیاز علاوه آن گردیده رجاء و اشی است که  
 از پس دریافت موافقت که چینی محو کشته است رت بشارت آیین  
 چه میرده پس جزایا الله بخت مع سق و ثبات پید طواف کعبه و اما که  
 توانی کرد بکن که چیدنه در جهان است و اندر سبب الدنیا و الدین و کمال  
 من عز و تکلیف بالبنی و الک

بعد از عرض این مطلب  
 و ای کار معروض آنکه شکر گذاری اینست که نام فقر حاصل الذکر دور مانده است  
 و ای کار

بود از نادانی است انتظار بر خوشی غایت نماند و هم نامدار قرمز و ملک نویش زنده  
 بود بر زبان شکسته او انتوان که در بخت ان بهلم است قصاصتوان نمود و حق بر  
 چه زهره که این آرزو بدل گذارم که بر من ترا نخل ملک خوش فشانی برست این که نگاه  
 جو بطن کنی از لطیفی و گرام بران کناره نشانی بر فطرت دعای درویشانه اقتصاد  
 امداد وقت بعبادت عاری از استعارات مشابه بزرگ و بزرگوار میباید که  
 بود و در کرشم برسد حال پادشاهی که بعباید که اسی دارد ظل علی مدی الایام  
 و اللیالی بر مضارک ادنی و اعالی مخد باد

بعد از عرض این کیمای که بوی وفاداری و زود معروض مجلس عالی آنکه رشحات تفقه خادم  
 نواز که از پانچ غایت خدام فسیح تمام بر باحت احوال با احتلال این بکشته بالافز  
 نهال مال ارزان نصارت یاقوت و خدای امید طرف پذیرفت سرانده بنده نوازی شمیم  
 که بر کیمیا است و دره پروری شیده قدیمه آفتاب هر حشام بر ضمیر نوازش کایا  
 واضح باشد که صورت تقصیری که غایت ادب بوده الحق من کیستم که نامه نویسم  
 در نامه سپاسگزارن نویسد نام من اما هر روز در نوازه درویشان درویشان و سمیت اندر فقر  
 خیر اندیش از دهگاه و اصب علی المطلاق آن است که طوطی صیت دولت علی حضرت چنانکه در  
 اطراف و کناف جهان شایع و تنقیض کشته اما عفو و عفا که آن تا انقضای او از صفات محض  
 اورنگار محمد دستار باشد سم از لطف او و کسان بجز مد هم از قزاق و غمتان را که در  
 الحمد للذی از سبب الخزن ان رب الفکر مشکور بعد از تقدیم ستایش و تسبیح بسیار  
 بنشانی عفو میدارد که رشحات تفقه بنده نوازی که از حشر شیه غایت خداوندی غایض  
 کشته زوجه جان و جهان معطش ذلال شوق و نیاز و آبگانه تازه و سرسبز گردانیده







بالحالین و در روزی بسبیل آن مقصود مستعد گشته از حسن طاعت و منزهت از  
آرامش و آسایش یافت اما سبب مخالفت روزگار بمنور از وصل او تا خورده حامی  
شراب بحر او در جام جان ریخت آری تقدیر را در پیشروان ما شاء الله کان  
و خوشی که رضا و همسر است اکنون مکنون خاطر خاتران است که بر لبه اگر سعادت مسافه  
از حقیقت کلین نزد ایل با وجع کشش نصایح طبع سپهر و در غوغا و مضاعف کرد که آنچه در آید  
صبا و در جهان شب تاب از بار باب فضیلت و کمال اکتب عموده بود به تمام و کمال در صحبت علم  
لا طایل تحت تاباد خوارت نصر ناکان العابد و نامول که چون حقیرم سپهر جانین انکار کند  
و صورت لو اندر طین یکبارگی مبدل گشته جهت تاکید عقود و عودت و اخلاص و توحید و  
محبت و اختصاص شرافت مخاطبات متوالی داشته میسوخ معات آسارت فرامید تا  
مغترضات خلوص عقیدت بر آن مغرب کرده که لا محاله وظیفه و دلخواهی حقیقی کرد  
از تو بسم که وصال برقرار است یکبارگی صندیر از خواهر بود با عشق تو جان پشنت  
ما هم و غم عشق تو جان نیست زیادت ازین اقدام اقدام اقدام عرض طول کلام غرضی علات  
و مخرج الخالق عزت و در ابد برین ختم شد سخن والسلام علی ابی القدی پیام دوست است  
ای که شیم حال قدمت خیر قدم و غمت خیر محال روزا اثرات مرآت صفا و لمعات جام  
جهان نما که عیادت از عبادت که استوارت کتلت فضایل صاحب جناب که کرم  
تأبیر او صاحب اعظم المعروف بالا حسان و اکرم نظام سلسله اتفاق الموصوف به کام  
الاخلاق آن که کمال عقل نفی و عقل عاقل و در مرم لطف طبعش غایب زلال در کل نظام  
الحق و البین ادام الله ایام دولت الی یوم الدین تو اندر بود روزی از روزی اقبال در افتاد  
و بطلو روزی که صبر کشیده و فیما مضی در دشت زنگ ظلام وارد است روزگار و صادر

و اما از این

از روی انیس و ل این پندل رود و گشت از خط تو دیده و اگر بپا کردم و در خط تو خطی را که  
نما کردم و ز نام میمون تو چهره منی را مانند الف میان جان جا کردم حق عینیت کنی کسب  
از شدت بغارت آن یکا نه زمان نامی تمام و شقت غلامم داده بی روی تو میرود و بر سر  
ضایع تر از این عرب بر توان بود اما چون بروقت سعادت تجدید کلیم و اقبال با غم الحید  
در ضلالت و سلامت و مقام دولت و عزت اندر است غای تو فین شکر گذاری از این سبب نماید  
و من الاجابت و انوش در بوقت میرت که نام در مطول مشتمل بر یکایات و اشال و است  
موشح با انواع عبارات و استعارات بنویسد اما دل گفت بر غایه بر شک سای  
و نیز اگر در بر سبب حل اشتیاق غواصی نماید و ناید ای در محیط عشق که گشته نقطه دل از  
براید و اگر در ذکر شدت و کربت آیات نام و جام عزت بر زبان راند شاید دل نازک  
بیار و طاقت لاجرم طی کلام بی لطف نموده در بیت الاحزان حرمان به اوقات و غمت  
سایر دوستان بر در پس نای تو میرم تسلیق لب طیف مع تو یکم تکرار  
میرد که لذت لکمی جبهه زبانی که تفضل در اکسول منور و سرور باشد و در کمال  
و الله تعالی سیر ذلک فی زیادت ابرام سیر و دولت و جلال و عظام  
اعلی الله تعالی شان و صانه عاشقانه لفظا که را محفل و دلخواهی  
الف محبت و دعا و صبر و زلف محبت و شامعی غرض و موقف عرض انما میرساند و اگر  
نهایت روزگار نما ساز که محفل آن محفل و سر و قرار محفل شایسته حرمان نواید و محفل  
یکانه در آن است معضی نفی لای القلوب شود ابراض حبت سبب نماید جام جهان نما  
ضمیر میردست انما اشتیاق خود انچه حاجت است از تو تعالی اجابت المطلق  
که منتفی نیست و وقاری بر این نیست مغرب کرامت کند با بانی و الله الامجد



و بریزت که قاصدا صاحب سیده بود با وجود عهد و موافقات و عهد و مضامین که باری باری  
 بواسطه تبا و مکان و قادی زمان حسن ان سمت منور و نقصان نخواهد یافت لایزال و کمال  
 باد این سوخته خام طبع فرموده بود بسیار بسیار صحت و شوری نمود ما را به ای دست این  
 بود که آن ذات ذی القربی و ملک کین حق چون پیش از رفع این مقام شمره از صورت شلال  
 این و بری خبر و منزل و چهل تصویر را میسر کرده که از قاصص القصص مصدع نمیکرد و کلام  
 من است که از تصدیق دولت و سعادت مستدام شمره و چهل می دهی بشکر الله است بسیار  
 صبح سعادت بی بزم یکست است با این نفس محطرت مونس دل نمیشد آدمی وی قدم  
 راحت روح حجاب شمره لطف و تفقدی که از منصب موهبت و تودد جناب غیر  
 تراب امیر صاحب اعظم عمده اکابر العجم افتخار عظم العجل قدوده الارباب الفروع و الکلام  
 المتخصصین الملک الاحد نظام الدولة و الدین سیدی احمد عظم الله قدره و اعم علی  
 السعاده بدره جبهه ترویج شوریدگان مطارح غیبت و ترویج و ارکان پراح کربت دریده  
 بود رسیده چون سیدی بخاطر محزون و بوصول میسر نفعات آن کل و کپستان چون  
 دل کل پستان شکفت و قد خمد یکستان چون سپرد و روان است گشت دانسته  
 بود و جان شده منت خدایا کان دل سینه آمد و آن تن بجان رسید حق سبحانه و تعالی  
 شک کرداری از معاش و اندکی از بسیار آن حقوق که گشت و آن روز و ایام  
 درین وقت که موصوف غیبت سعادت زمین بپس داشت این کار دولت گذران  
 رسد صحبت او را از بهضت مزاجه دعای خالی نگذاشت باشد که سواد این شب  
 و حشت ز پیش آمده من بودن بر دخیلی ز اقاب باز آرد اگر نه چون از خواهی  
 مطاوی مخاطبات شریف معلوم است که عاقل تعقد بصوب آن مبروف مطلق فرموده

دل قناعت نمیکند بجزر و میده را ضعیف و بحال بشتاب چو می میری مامیدانی  
 امید واهی بپس نیست حضرت باری جلت قدوده و علت کلیه آنکه هر چند زود و لطیف  
 کرامت فرماید که چهره آن مطلوب از نظر حیران محبوب مانده علی ذلک قدیر و بالا حاشا  
 جبر و ریاضت نوشت عجز از هر جریست انور الله  
 که بصد منزل فراق افد میان ما و دوست بهیشت  
 در میان حاکم شیرین منزل است چون ریاض اخوت دینی و موت ضعیفی جناب رفت باب  
 امیر و صاحب اعظم قاری الاصل حبشیه شیم افشار و نادره روزگار محض لطف عنایت برادر  
 کلی بی انت از باد طرانی منال تازه پر برگ جوانی لب کوی بچاند جشمیه حریف  
 نیامیزد و خوشید اعز الله تعالی الصاده و ضاعفت اندازه نظاما احمد از شجاعت حاشا  
 و مصافات نصارت و طراوت تمام فیه و منال اقبالش از ترشح طلال فضل بچاند اقبال  
 و نشو و کمال سیده دوده روزه حجاب مباحثت صوری بالغ مقاربت معنوی نمیکرد و کربلا  
 ارجح قرب اقرب نیت اگر چه بر شرف البعد اندیشه و پیوسته خاطر شکست بسته  
 متعلق و متوجهی باشد که بر خاج خود احمد عریضت معاودت نموده شمع کفر و مرد برادر  
 باز وین و اسن چاک بر در زم باز امید و اتق و وثوق صادق که هر چند زودتر جبهه  
 آن مطلوب با حسن صور از پرده غیب تجلی نماید و من الله الاعانت و التوفیق فی وجهه صمد  
 خاطر خطیر گشته تصویر را میسر می کند که چنان استماع افتاد که جمعی صاحب غرض الدین قدیم  
 که بنسبتج نماید الشیطان ان یوقع من العداوة و البغضاء شتی است ایشان است و رقم الله  
 یبشده ان النافین کاذبون آیت روایت ایشان صورت افترا البصع یکی از اقرب سیده  
 و عاشا از آن خبر حکم است غلط دارد که در حال بر جبهه احوال آن عظیم المثال شسته



آگاه و بر سر این ضمیمه گواه است که مرکز نشانه ازین صورت که از مقوله الهی بر سر تان بی  
 صورت تواند بود از کتب عدم بخیر وجود نیامده چوین روا باشد که از خون من کسی این خلق  
 و الحق در قطره باران جاری چه توان گفت است کی استیت علی لشک چون مضمون  
 محتمل احتمال صدق و کذب است رجحان اصد الطیفین را وجود قرین و اضمحلال باید که تا به  
 آن محکوم علیه عقل گردد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم جائع سبعا قینوا ان یصل  
 قوما یجاءل فیهم اعلی ما تعلمتم فادمین سمانا بعضی از مطایبات که در دای مجاور است اعلی ان  
 حوالی بطریق معهود است و در دمی یافته تسبیح تسبیح خجاش او بایش خاش خاش که فو  
 بالستهم فی قلوبهم بل العجب چند مردم ندیدو آدمی از صحبت شان در سیر و سینه  
 و گاه انحراف ضمیمه بی تصرف و تغییر بر کس نامزد میکند ولی انکه بر وفق فاعترف به نوبهم  
 صورت رای فاسد و اندیشه باطل که دارند بر زبان خود اعتراف مینمایند اذین فاجات  
 و تشویر بحال اس غیر راه می یابد نام تقصیر بر آورده بر حال چنان که در ان باب بنو خبر  
 بصیر و تخلف و اکنون بکلی وصولی است و بر جانب انجاست چون صورت اعتقاد  
 این غیر بر ضمیمه ظاهر است و مخفی نیست که سینه کی سینه ان مخلص و برین ان  
 شویاب نقص نمود و محبت و ولا الهه مع او مبر است مر این حرکت سلسله تدارک گشته در دفع  
 منع تبلیغات و تمویلات صاحب غفان و یاده گویان که مضمون ما هذا الحق مغتری است  
 و الملقب در وظیفه استقام و بسبکی مرعی دارند چنانچه در خاطر شریف عزیزان جزوی ذخیره که  
 باشد بکلی زایل و منحل گردد و گر چنانکه زانرا از ان در نیست برای خاطر ما اینقدر گم  
 زیادت اطباء بر وجهی است بر و ششم و درق و فرطی که در سخن کرده پس  
 جوطا بر عی عدم و السلام علی من تبع الهدی مکاتب و درای دولت

### نیت نیت

تفرقت صدقه و نسیان عهد الاقا صد و نیم عجب که در مدت حرمان از ترف زمین پس  
 عتبه سعادت پناه مخدوم حلیل القدر عظیم الشان ملاذ پیاد است زمین و زمان سلطان  
 فی العالمین اعلی الله لی معارج شانه و فطری حیات الایام الهی و ارف حانه با  
 سوا این ارادت اخلاص و طاعتی خصیت و اختصاص که مراعات حقوق آن از محاسن است  
 گرم است کینه منته بان قدیم را در سبک عدا صد نشینان مسخره و شیشه  
 اعتبار نذر که کی شیشه ذریه مهابت و مغفوت بر بوج شرف دنیا آخرت تواند بود  
 نغمه نمودن آخرت بر در توشه بی بزرگواریم طوفان آب دیده و آنکه مگیر ان حبس العبد الایمان  
 شک نیست که پشتر متقرب بر بزرگان وصیت که در شان در رعایت و اعانت در  
 شکسته بسته است و لا نظروا الذین تدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه خاک را  
 چهارم انجاست که تو چه دانی که درین کرد سوار می باشد هر اینه خوشید سپهر دولت را  
 از راه حیرت چون یاده آید و یوسف مصر عزت را از حزن لغوب کسبتم رسیده چه جز با  
 شاه از که انکو به ماه از سها نرسید و مع ذلک کله کمان مبر که ز دامان تو بهار است  
 با سببین بلای که بر این نشانی علی هذا العدم اسم الحدم معروض میدارد که جریان انوار  
 بجهت ابد الممتنع بخیر و صد مغفرت و خلاصه اذین نیر در اوقات خیر است و باقیه  
 تعالی معارج انرف شرفا بمطالع کرم دینی و کتب لغوی مصر و فست امید انکه بجز این  
 آنحضرت ابراهیم سعادت همه متوج شود و یکی معاصد دینی و خودی علی علیه الوجود ظاهر و کینه  
 و العفوس علی العالمین زیادت اینم حرات بر با طایفه نانی نند قدر معالجه  
 معنی و در است و ت معبود علی باد بالنی و آله الامجاد







قال الله تعالى فان مع الصبر الجميل ان العجز ليس ارضاء الحكيم بنده قدى كذا  
ز فضل وكرم و بکرمی و بکرمی توجه زوج پرستوح پسند کائنات علیه الصلوة و السلام  
که سلسله است پاک ایشان بدان حضرت صورت جلیل ترین گرفته و اجتناب نموده  
کار بکرمی بنده که دان کند هر چه کند تحت مردان کند و تامل فرماید که شاید وقایع  
آنحضرت چگونه تا تاریخ روزگار و مشهور اقطار و احصا کرده و شاید که پروتو آن است که  
فرزند است نه احد از این مثل میگرداند احد است و نام افتند فرزندان میراث آن  
است البتة علی الکسب یا قم علی الادب یا قم علی التمسک فلا مثل و هر آینه اکابر و اعلی  
از ایشان این حوادث نوی نماید که در مثل است که ان البتة علی قدر المنايا در هر  
هر کسی در خور دستار است در آسمان ستاره بود پس یک ریخت کسوف بر دل شمس  
کاسه سر زخون گرای گرای درد دادی گشت در گناهی پسینه غرور محبت آدمی گشت  
بلای گشتش آید بر دل سر زخون نماید دلی چون کوه می باید که بر باد بجای را امید و آتش است  
که غریب از غریب ملازمت مستعد گردد و بجزیه لطاف مصدق غنی شود و در دعای پی  
اقتضای می نماید در سفر و حضر لطف ضایا ز تو امین بفرموده والاخاه  
وقل الصدق فالقطع الرجاء قرب اخ و قیت له فیا و لیکن لا یوم له الا فی کل حال  
قد دوا و خلق السورین له دواء فاجرا محرومه و دار اندر میان خود هم ننهاد و باور کم  
کرد چو کس را این زمن باور نشد بر برای ملک آرای حضرت محمد صی اصفی بعد از آن طفت  
مخفی باشد که مراعات حق گذار آن و محکافات خدمتکاران از محاسبین ششم از انبیا کرم  
و چون قریب صد سال میگذرد که آیا و احدا این فقیر به نسبت آن خاندان قدیم حسن اراده  
و اخلاق و حبس و امور نبوی منسلک داشته اند که نیاوه بران هیچ احدی را بمیسور و مقدور

نزد بود و این شد مقتضای انما وجدنا الکبریا علی امة انما هم مستعدون جناتیم را  
بلو احق محاسبین خدمات عانی مجدد گردانیده ممکن است و تمامی تحت بحکیمه و لا فزیز  
صفای جانب شریف شرفه اقبال میکارم الاطلاق مصروف داشته بی کسی کرد اختلال  
بر چهره و بستان مختل احوال افزاشتن و بی جنتی اسباب خلوص بر انداختن حرمت و الصلوات  
ماست چو بدستی ترا من ز جهان گزیده باشم تو همان کی که دشمن ز تو بر گزیدم  
چون مقصود از این مصاحبت از دوا و مواد مودت است و نتیجه آن مقدمات بکس است  
میرود از جهت رعایت احتیاط ترک محال و احتیاط گفته می گوید بر دشمن بداند امید  
که داشتیم بر بر نداشتیم زخمی گشتیم و بهر این امید داری ببنایت حضرت  
شعاری است که من بعد این فقیر مجبور را معاف و معذور فرمایند و بمقاسات مشکاف  
مالایطاق ننمایند که بهر حال کمندت را همان بیدم اگر در کعبه ام می سمندت را همان بیدم  
کردم اگر بر آسمان شدم اثاث دولت سایه نوت محمد و موبد باد  
و دلخواه بکاشت تبا و محبیه بهجودیت بر قوام احصاء مرقوم داشته و در پای حضرت عبداللہ  
اختصاص مزین گردانیده تصویر رای عالم آرای عالی حضرت معالی سمت سعادت و وزارت  
مخدوم صی اصفی اعلی مدارج شانه و افاض علی العالمین ذوارف فضل و احسان غدا  
که بمیان طلال دولت ادبی الاتصال مجاری مهم او بر وفق مرام است و جریان امور برین  
میز و میسر و جنبش شریف زاده زاده اقدالی شرفا مات اوقات عمر کافیه بر حصول  
دقایق معارف یقینی بذل مجرب و تقدم میرساند اللهم ازله علما فاضلا و علما صلیا و بر حال  
منشور و منشآت که با وجود حدیث من و مبادی شباب از بحر خاطر فیاض کویر فرزانیه  
ابعاد می باید صدق این مدعی و برهان این دعوت چه از باب الالباب از نو بگویند



جهان را بکشد لکن در نظر و در باری موانع است که غایت از این است که در دنیا و آخرت  
از خزان فضل الهی اختصاص یابد و بزرگ عطایا و از حضرت و لیسبت بی منت عباد ذکر و دعا  
و فضل علی العالین تحسین آنکه بنده و اتقیده در دواغ برادر مرحوم مغفور الیه الله جل جلاله  
از مقدمات احال خورشید اختلال پیش از شش احساس میکرد و در مساباتی کار و بار امارت  
عجز و انکسار می نمود چنانچه عجز و سامت و ملالت بر آید خیر که بر آید یافته بود و تمامی  
بر ترک شغل عاقل و عینی و دنیوی مقصور و محصور گشته اما چون در اوقات و مراعات خود را  
در شغل تمام می نمود چنانچه در الیه مدخل تمام می نمود غایت از اینست بصورت خلاف این  
امثلیت مصروف و معطوف افتاد و التماس آنکه در شغل اسباب حصول مطالب است  
و مقاصد الهی امداد است عالی نعمت و دروغ نغمه ای که استیجاب آفاق و کرب از میان  
نغمه ایشان میدانند و استیجاب ابواب مطالب از آنرا هم عالمی می شود در کار بی توانی و کنگر  
کاری من و چه چیز این مکنظر بر آید عجزات بنیاد است و انبساط با و اطو کشید مشاء  
دولت از که درت عوارض صافی و ملائیس رفت از لوازم اغیار خالی ما و بالیسبی و آله الاحیاد  
آن سفر کرده که صد قافله دل بهره اوست هر یک بصیرت خدا یا سلامت و بر شمس  
تایب جلالت اشیا استظمامی و زار است عاری اعلی الله تعالی فی الدنیا و الآخرة  
الدین انصاره و اعوانه منعیان الملک و الدین را بعضی دعوات استیجاب آیت که در سینه  
ایام دولت و دوپشگامی است مقصدی ابرام گشته هر چه و شام قافله از دشمنی  
در جهت تهنات و مسایر شرمت یارب دعای است و لکن استیجاب یارب بعد از جاری اموال  
و انچه بر جهت عالی نعمت معارف ادای می باشد که محمد است و بوصول اخبار است

تصل

و حضور آثار اقبال سعادته الهی مراتب و درجات را تهتیت آن که بر کرم فی ایام و سر کرم  
گفته میگوید باز این جوانی و جمال است جدا از این حال که در کشت زمین را از آنرا  
بر این از چنین کیست و کمال فرات آن یکانه و زمان مقصور است چنان است که  
یکی اوقات و خنده ساطع ایشان در زنده علی حضرت اعلی با قات مر اسیم خاکبوسی  
و لازم طاعت مشبانه روزی مستغرق گردد و هیچ طریق از طریق امور دشت و نیست محمود  
عادل و تجار و زینتد اگر عیاذ بالله مواد و حوت در سبجان آید و لکن در حوض و اعدا و فاضل  
علاقت سیرت تحمل و محافظت سنت صبر که مفتاح ابواب مطالب و کره کشی عقد های  
نواب است بقدیم رسپا نیند و طاقی آن بر وجه احسن واجب و پیشش تحریک  
تا شایسته ضعف و تصور بقوت عزیمت و رعایت رحمت راه نیاید که هر که بنای کار خود بر  
قاعده قرار و ثبات و قانون خرد و وفا نیست بسیار بچای سر انکسار خدمت و بی شک  
کسی کردن مقصود دست حلقه کند که پیش تر با ما سپهر نواز بود امید آنکه چون استیجاب  
تمیده و مجاهد است سنده در آن باب بجای آورند و حکم من تسبیح باب و لعل ابواب اقبال  
روی اقبال کشاده گردد و بمقتضی من طلبت یارب و جد و جدا امید از ملکات آن دولت شود  
و اگر خلاصم بود که بکشتب دوم و التوسیع من الله تعالی زیادت در جنب طایفه ترا خود  
نیامخت باید خود حق سبحانه و تعالی افادت آثار مغفرت که بکشت و مجد و آله الاحیاد  
مر باد که از سوی تهنات من آید  
زان بوی گل و شکوفه فصل آید بر هر دل و جان که بنام و زکال که کسی بمر آن باد و صبی از شش  
نه زلفش باد چنان خوشنویس کلان باد و صبی از جهان من آید و شرب نکر از من بوی



[illegible]



بسیار در صفت بر کران اور کسایت مددست و سپردی تو قوت ما چو کربل العاد  
شرف نصرت جان بصورت آن نایب فی افاده دین و لاحصول آن مقصود از اولی سینه  
تذیع آنکه چون در ساحت مطرب التجا بخت ملازمت کند و طیفه غایت و امداد مرعی باشد  
کفایت بقدر امکان مبذول نماید که بعد از آنکه مستحق سبب محبت و رعایت بوده چنانکه  
او بر تبه است که به جای دوست که دشمن بر بخشاید بعضی حیات او در فرات فانی گشت  
و بعضی دیگر حوادث جفا در دست رفیع مع هذا جمیع خیرات او در بعضی مصادرات و مضاربات  
که مخصوص ایشان است بی جنتی او را مشارک مسایم می دارد و چنانچه پدید است که برین بیان  
چه بر خواهد خواست بی شبهه در ضمن التفات دوسه امر خطیر متصور است یکی تقویت ضعیفا  
و تربیت فقر آچنانچه قاعده و شیوه آن خاندان دولت و محنت که بپخته نسبت به کس  
بظهور می آمده و دیگر رعایت حقوق خدمت و ملازمت اسلاف و اشراف او که در آن است  
چیز که او را فواید نامت است ذکر اجابت التماس این درویش بی مقدار که تا غایت  
سجده باب و در فرموده و برقرار امیدوار است که بپخته جانهاست او را التفات خاطر عا  
بسیار و یکی باشد همین سبب که حاد ویدان عدد با و از نوعیت که هرگز کشتن سالی نبوده  
از کوه کاری و الله بهدی من یشاء الله می تواند استقیم چون محقق بود که باطن فیاض مصطفی  
خیر است و همایون مصدر و فسخ ادب مراتب ترفع این طاعت متصدی تصدیق مجلس  
گشت بعد بر او خواص غایت الدین محمد بن محمد فرست مندرک باشد که در باب و اقبال  
غزنی بجز شناساند ابرام از حد گذشت اعلی الله تعالی مدارج شایسته و دفع مناج  
بزیلته و مکان محمد احمد امجد دیده فراق دیده اظهار کشیده که فرار در دجوان است  
بجود و منتهی خلاصه و فدا و دل جان است محکم انما کسبتم حرم انصیب و ده غمزدان

در آخر عمر که ز مقیمان گوی شست و چون روز بروز مهاباتی و لا اذ او و تو اندر انظار و اشک و بریزد  
ایسکه کام و در بر استقامت و تیران و مومضت و منبج بر عزت کند بقیات بر آن عهد که  
بسیار با تو تا در آن روز گوی که وفایت نبود هیچ حال شایسته انقض و اقبال بحال احوال  
آن راه نیافته و نخواهد یافت همواره شمول الطاف و عطف و حصول مواهب و عارف است  
و در این سپهری را مترصد و مترقب می باشد چه رعایت حقوق و دلخواه آن که نسبت اخلاص خیر  
استیاز و اختصاص یافته باشد بر عموم محالیم از اینست که محبوب ارباب غلبه اند و اینست که لازم  
خصوصا بر آن جناب که کمال است چنانکه در محاکم افاق و امرایسم اشفاق از جهانبان  
مستاز و در انصاف باوصاف مرحمت و انصاف شریک و نه از آنکه کم کس تو مانده که  
که جوایبی بپخته افتاد و آثار ترفع و ترقی بناصب حائب عالی پوشش پوشش افکار کان  
زایه شمول و اول میباید موجب از یاد نمود بپشت و پشت می کرد و هر امید سعادت  
گذشته مقام خود با بپسند و دولت از مرید و سپکن اصلی خود گویند مثال عشق و دوست  
کو سرانوار که با یکدیگر بجوئی رفته آبی و چون حصول این نامول منقص مشاطم امور محسوس  
مواجبت شکرش و لوازم حق شکر بقدیم میرسد و میباید درین وقت که با وجود طاعن امور  
بکار حوادث روزگار و غصه عز و دولت آن دریا موببت باطل امر و بیگانه است  
آتش موقود و غرور و بر خلیل عاقبت محمود و بزمان یا ناکونی بر و با چشما علی ابراهیم سیر و بستان  
از روح در بیان گشته که محمود از پشت آتش زو جانها ناک نیست آتش فرو گذار آید  
اگر کسی را امید واری غایت بی علت حضرت باری تعالی است که در اوقات  
ماده شطلم امور حضور و جیت بیشتر از پیشتر صورت در بند و دل شکستگان عزیمت که کلاه  
رود و قالی که ناکون و جدوت و اوج پیرخ تو فلون بجان آمده اند و دولت اندر ناکون







همواره فضای آکنده بسینه و تنه که همیشه جای انجمنی سازندگان باو این نیازمند را دل مجروح و دیر  
و غریب روح و طهر آن است و لوگت من نهاده فی الف و هیچ قیمت ریح الود من آل بک  
ایزد متعال و لکنش علی اسرع الحال و لکنش لعل بچاران آستان جاده و جلال میگرداند و لکنش  
پرسیده از ریاض مجاری روح و تهمید اسباب گنجی و موهبت و گنجت یاری چون گنجت یا من  
از تهمید بهاری می دهد و از مشرق کهای اهل انوار سوری و جهان داری چون بارقه فوق  
از ابر او می بینی و درخشند الهی و الف که از کمن غیب سببی که واسطه امن و امان و ماده  
از اینش آسایش جهان و جهانیان است که است گشته ارباب دین و دولت و اعیان ملک  
و ملت از ملکان تائیدات ربانی و منسب ان سعادت جاده دانی نوید پیشه هم رحمت روی نوید  
و فی الحقیقت ایام در انتظار این بود جوینده فرصت چنین بود امید و آرزوی تبت  
حضرت باری تقدست اسماءه اگر چه چون ذات مکی صفاتش منظر لطیف استانی آنگی و مکی  
ضمیرش محض خیر و نیکو خواهی مکی و اوقات قدسی پاشش بشیوه طالع و طالع بی چنانچه شیه  
سرخشان شراب دولت و نشوه جاده نواد خود آلوده کرد و بلکه بمواریه جوامع ملت و حکمت  
او بر تسیع و ابره حکومت تسبیح عرصه دولت مقتضی و محصور باشد آن خود بر مراد بود  
که جنت و نیابت و خلعت معاش پسندیده اش بطراز اوله اگر شیه یقندی بوالکده  
مطر زکشته روزگار سعادت آنرا ترش در حواشی باط سلطنت و کجاف خوج محمود و نشوه  
و لاسماله چون خاطر انالی اطراف و حوالی ملکات باقی عبارت از انان است از میام عدل و حجت  
بنور امن و حضور و زیور بخت و سرور آسپسته گردد و پوسسته اسباب و مقدمات درغایت  
و نهایت جمال و دراز سبب عین الکمال آماده و مرتب باشد و حفظ ربانی در همه حال کمالی  
کنده و مع ذلک آثار مخفی طراز تواریج و زرا و فیض دار و ذکر خصایل پسندیده پیش و پانچ

امری کردن اقتدار باشد و من احد العون و التائید انه مجید زیادت تطویل و تزیین  
اسباب تکامل مانی دولت و قوام امور قوت روز بروز در برابر حق باو حق و ذویه الداعی بالمال  
عبد الواسع النظامی السیلم بالغ بحمد و ثناء الی محمد و خیراته من آل احمد  
کثرین دولتی امان قدیمی و لطیف حضرت دعای که منشی صیغه اخص از منشا اعتقاد و صافی تعین  
عبارت آن کرده باشد بتقدیم میرساند و از حکایت حکایت پر نکایت الم ذائق و نکات  
حکایت بی نهایت و روشنیای که نه است نیست که ریایات سامت ایات بیانش نیست  
مانوی عبارات و هیجانات بر توان از غنیمت یا شرح قصه بر غصه اش تبویات عرات غله  
بر صفحات و جانات نامه توان نکات اعراض و استیسا نماید قدری است و دل آسوده  
زبان قلم چگونه شرح دهد از زبان آتش اما محمد الله سبحانه و تعالی بنایت کریمه و ان  
قدور الله لا یحصى بلکه آثار خیر آن روز بروز نسبت بذات ملک صفات در آنکشف بود  
کشف القوم غوم مستدام ملوک شته بصیر صریح اشیاء اطفا نابرهم غوم غوم شداید و طالع  
ایام ناز جام می نمایند سیمادین فرصت که از کمن استار غیب صریح می آید  
اسباب دولت و کامرانی و مینی بر تهمید آلود غایت و در کمن سلطان طهور و نمایش یافته است  
با مثال انبال آن عدم الامثال که بفضول فضایل فی و ضرر و خصایل انالی بر حکمان رتبه تفوق  
و تقدیم دارد بر تزیین تسبیح که ترست فی الفضل انالی غیره له سباحت فی المجد و طبع موشح  
محلی آلوده و منشور بر نور جنت که با هر کاین بنام نامی و اسم سامی آن عالی منزلت معالی تعالی  
بامضاء و کلمات اسعی لمجد موشح محمد کشته لاجرم که بخلوت سرای مرید است و اخصا  
ثم و فی فندی محرم و از می آید و گاه بر فضل و دانش در انشا جواب آن فضول بدایع اسرار  
ازینش بطلب تحریف خانه بدایت صریح که بعد از آن بدایع اسرار و دست است بدیضا می آید



و در کمال انبساط و بیرون دلی طراکات و نورانی و در کمال سحر و علم و فنشی و دیوان کل اندک  
 کرد و انشا خط از خط و خاشاک بود با سواد قلم و زلی تلمیذ خط و در انشا بود  
 در کتابت اگر خیزد و مبدم از قلم می نویسد خط و میگوید دمام حسین کرسی مجلس  
 را لوح از جان تا قلم از نظر اذکی و در انشور ان که خطا و نسخ تاریخ سلف رسیده اند  
 و محبوب نما که صانع قلم و عظیم الشان کتابت که داب و عادت قلم نگار ان شتغال  
 آن جریان یافته در وقت جمهور انوار عالم انشا و کجا به استعمال ان تمام نماید چهارم است کتابت  
 سبکات و قبالا کسریه که بطبقه علماء و فضلا و محقق می دارد و کتابت حلیه که کسب و کمال  
 جنود و جوشن صدور می یابد و کتابت مال حسیج که بار بایق و بنگهان دیوان منسوب  
 می باشد و کتابت منائر و احکام سلطان که بخدمت صان و نیکان حضرت اختصاص سینما و عمار  
 در نظر حال سلطان ماضی منضم به دیوان ان فوق مرتبه دیوان مال بوده اگر چه درین  
 بواسطه تاثیر اوضاع علوی که از انانی انقضا کل بود از پنج استقامت و منیع فویم صورت تغییر  
 و انحراف یافته و در بعضی منسل و انحطاط کجاست بود و علوشان و رفعت مکانش نسبت ابدال  
 و تحت الخاص منسوب موسوم گشته و الحاله مده که دستور و دستور زاده جهان و جهان  
 برونی و از ترفیع ابراهیم القواعد البیت و تحصیل نفس منتهی این شغل خطیر  
 سایر التفات برین آن مقصد پذیرا انداخته حکم قدر رجحان مکانه نادر که کجرا کمال و اعلی علاج  
 رفعت و استقلال رسیده پس که نقطه مات مهمات سلطنت و جهان بینی خرف انحراف و انحراف  
 یافته و شبیه بجزی مستقر لمانا و تقدیر العزیز العظیم اول از مالای کرسی بزمین آمد سخن  
 او و در بارش بالا برود و بر کرسی نشاند اگر در باب رجعت و تکلف در مثال این مجال  
 اصحاب جاه و جلال را بتجدد مناصب مناسب و محمد میگویند و از هر نشوه فوج و اهواز

بر این خاموش گشتن طراز متضرر ادا و وظیفه تسنیت می گردد کمترین و نه توانایی حسیج  
 این تفسیر این منصب علی را بر شرف اختصاص آن عالیه اب نیست میگویند و ان رجعت  
 محمد ابعالی لکن رجعت مقالتی محمد رجاء و اثنی و وثوق صادق که جوامع حجت عالی نیست  
 آن یگانا زمان که رجعت قابلیت و کمال پیدا و موصوف و معروف اند و تحصیل ارباب  
 و عزت و تکمیل مویجات نفی نزلت مقصور و محدود باشد و آن خود چه مراد بود که رجعت  
 و من اند العون و انشاید ان محمد حجاب خویش نکرد جهان چنین که قضا مثال فضل  
 بایران نوشت و تورانش تطویل در تنقیص رسید و الطیاب بر تیر اسباب  
 می کند تا که نشانی تضام کتابت از تحفه قلم هر روز نامه خوش صحیف و جهانی و نشا  
 خط انحرش که از انشی طراز اولی طبع شرح

لقد ارضی بیا و عیسا  
 جلای میباید که سخاوت نردکات این بین که جناب محمد دم زاده و در سابق شهب  
 و احوام مبالغه استهای که پرتو شعور از ان بر مساحت ضمیر جمع کثیر تافته است بر سطح مجلس  
 امک این تقریر و صورت واقع را از خاصا لطایف نگار بر یاب آمار خود کمال  
 الوقت بر طرک ان شرف اقسام داده و میر مبارک موکد و خوش فرمودند بعد از مدت سال  
 خدمت خلف الوزرا و خواج شمس الدین محمد قریح در زادی این پاشکسته دست بطبع تصرف  
 آن دراز گردد و بادعای حقیقت خود و غضب محمود و الداستدعای استرطاع نمود و چون  
 کمیت آن نسخه کما کینا محقق و مغرور بود و نیز از سمت برادر عزیز ایشان کی کمان بودم  
 که باز نشن خواهد و چون بگذرد یا در دستر کشته و در خاطر تیار او فی الجمله صورت جمع  
 الحق الی مکانه بوقع بکسته و اگر چند حدیث خواهد زاده را با کسبینه در انشال این مصالحه



اما چون برقیق بر غنی دارم که هست است و او آن تیسر بر نیت باقی حاکم است  
 در شایسته دور جوانی تحصیل کرده سر روز بتا زکی از سبزه دار علیکم بعیش الاضر برکی جیده  
 خردان عالم سبزه از خوان کله دایم سر سبزی غنایند قلندرا حکم العزیز تعلق بکل بخشش  
 نشسته دیده خنده بن بوج حسن در مطاله سخن اسرار لطیفی بسته این فقیر را صورت و ایام کم  
 و خضر الدلم بر زنی خیال امان نقش پذیرفته از اقامت نای غمره خجسته ملعونه مانع است و لطف  
 مرکب چشم خویش این سبزه رخ ساخت رخساره زرد کرد و سیه ساخت بخت خوش  
 چون همواره زمره اعیان از جهت رخ شکران زرد روی دیده اند و هرگز فرقه صوفیان از نایده  
 سری نیافته اند قلندران وقت را از مداومت آن وقت قلند شده و انگار این لب آواره اند  
 عمارت آن نگار حال شده اند چون کدایان ناکی از مرغیم جبره از شاه عرب جو  
 دم بدم چه جرم رفت که یکبار مهر بریده چه او فاد که از ما عیان به چپدی  
 بقول و عند تو دیگر که استماد کند که مرغن که بگفتی از آن بکر دیده مناسب حال  
 این شکسته مال آن بود که چون قلم بردارد حرفی چند از قبیل عرض نیاری که خود آن نیز کار  
 نایند در عقبه علیه محمد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الله و سلم علی الله و سلم علی الله و سلم  
 به حکم طلوع کوکب نقش نقاشی هم در میان بروی نور بندد جوهر تفسیر و بط  
 ملک دستش قلم پسند بد فر داری او منشی کرد و لک مکتوب چنان شد حل و عقد  
 محکمت را و اسبطه گلکش که دارد خستیار ملک اگر بکشاید از بار لازال فی عایه انک  
 محمد احمد امیر و رض دارد اما بختی جز شکایت فراموشی انتخاب در دل مکتوب و قصه جرم غصه  
 الهی انحضرت بخاطر علی بن مکتوب نه مرکز اصلا بر بخت خام طعمان بی سپهر انجام اینجا

می خستند و نه سحر حاشیه نامه فراموشان کم نام را نام می برند آیا موجب آن تجمل است  
 طریق محبت و دواست تا تماشای از اضاغت بیضاغت کاغذ و مداد کی داشتند آن مکان  
 شادمانی کنی کاری چو زمانه بر مردم کنی با آنکه بیادست گذرانم همه عمر عمری گذرانی تو که  
 یادم کنی اما از وصال نوید ارقا بعد از جناح مناصب عالی که بیض فضل و عون عایت منک  
 پناهی هر روز دولت مجدد روی سبزه خداید و ترقیب استحقاق احداث می باید مرگ از روی  
 و مدارک روحانی را خط و دیکر بهره مرجه تمام است دل این بخت و جان زین جانی اند  
 مرجه حلال محل انطباق و سخن نیت و مقام توفیق بعضی مرستم نهانی لیکن این خرد که در دل  
 و مرستم دارم نتوان جانب آن معدن احسان بدون داب دانای بود قطره  
 کاغذ خاف نوذریه بکرمان بدون فلیتیم شوق الکلام حادین تده ملک السلام و صلین علی محمد علیهم  
 طاه امور کم و کیف مدخل معاش این بی بیضاغت که بهدایت قاصص شام طاهم  
 باب این پست است که چه کرد آلوده فرم شرم یاد اینستم که بخت بیخوشید و این کم  
 بر مرآت ضمیر میزد و شنو اید بود که محوی در زمره بعضی دریا و لان که نسبت بحدوث فقر آدمی  
 فائده الحوت میزند ثابت دارد و بیعت تعلل در اغلب اوقات طلب دین آن غالب است  
 اگر که مردم پست کنون در من من نودند و مردم و برای نوبند اگر بون و عایت ایشان نشانی  
 بیست اینجا ز موسوم مد حال این بی نشان باشد امید است که نقد مقصود بگفت آید تا که  
 جان سپد مشو اقبال منت بهر او بران نقش لوح امانت ذره عالم سواد است  
 آن خورشید را یک بیک ذرات عالم شاد حال منت مشو و لب نیک که در باب و نیک  
 این فقیر نکاشته قلم لطیف صریح عنوان نامدای داری قدرت او کسایت بخت سیری بنال کشن  
 جلالت دود جو بار حکومت و ایالت طی فقرات الباهرة عصاره الدله القاهره مومن سبطله



فی الاقطار الافاق معتدله لکمال الکمال والاحتیاج لدرجته فی الفضل ما لا غیره لکماله  
 فی العبد المحمّد صلوات الله علیه و آله و سلم دریا دلی که بر دل دریا جو بگذرد فصلی در روزنامه اشخاص  
 لازمالعالم ملک والذین وعرفنا لاهل الحق والیقین کشته بود از ذوق سماع و لذت سماع آن آن  
 آثار رحمت و کسبش را روی نمود که زبان خامه سپان انوار ای آن قاصد است و همان خامه بان استغفار  
 آن مشتاقان و استغفار و لایعی بعضی معانی که کل کلامی آیا بوسید که ام فضیلت روی رحمت  
 در آن کتاب جواب آن مخاطبت توان آورد و پذیرد که ام نیت اعرام عرم اظهار آن کرم  
 توان است گفت که جواب نامه جان چون بر لوح بیان رقم زخم حرفی چسبند و کتبت این  
 سخن با نذر از دست پس کن که همین دعا پس دست پند و بعد الدعاء اوله مضمون مطلع النبی  
 و العرام و خسره محدود الی یوم القیام العین سبها مفتوحه الی یوم الاجابة من الملک العالم

لا یزال فی فکرة طالع العالی بود و او محمّد الامجد و الاعالی محسودا دل خوش شد و دیده غیر  
 چرخ گشت جان پاره شد و بخت از نذر و گذشت علم الله سبحانه که سبب عین  
 که از نذر دولت و اقبال است و دین و لا بوسایل مساعی ارباب غرض فایده از متاع  
 بجای ظهور آمده و هر آن جزب اشارت یاریت قومی لعلیون با غرضی ربی و جلی من  
 استماع اول و جوابت و استب ال با نواع مقایسات مقرون بودی از نذر و جوی و شمع شعله  
 و لو کسب روی الحق احرق محبتی ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا اکون بالامر  
 نعمت فی روی حکم الحق و کذا الطیر چنان اقتضای گشت که داعی خاطر فیاض با قاتل سر پیکار  
 سادرت حامد و بر نفس و لایق امر استقام با قضا فی صفت لثم الوکیل عن صواب و محض صلاح شد  
 متعفی النجوى من بزرع الکوک لم یهدی العین غافل و متعافى شایسته که لا محاله

بهین کو که از هم انوار کسوی در ادب سازد و بده اشارتی که در ضلالت با مشال مغنی  
 ایضال رفته بود که نشان دوستی نشان که کام دل ببار آورد از ضلالت کفایت ربی کمال  
 اشراق تو اندر بود چه فیض فضل الهی دهقان تحت این بی بی صفت در یکسان صفت حاکم  
 که چرخه از شجاعت زلال اخلاص تازه و سیراب است درجه بلند پای محبت جانی را که اصنام  
 ثابت و زعمانی الس با زبان انوار کام دل چنان ببار و سپایه کسر کرد اینده میوه چسبند  
 همه در سایه او اما چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از تویمش سیر دریا عاریت و بیکار  
 فلقی اختصاص جز بقا عده طایر سپیان خود با جاری نه لاجرم از دست آن منور گشت نه تسلط در دست  
 می گوید اللهم ایزل لطلال دولته لفضک اللهم الا محصل و اجنط یا خیر الی انطین می شامی کمال

طاب یک ای نسیم مال تو سپهر کعبه الامال رو بسد از مرآت بار نماز راه بردار ملک  
 مرو انداز چون رسیدی ز راه راه بر سر آستان حال و حال بر سر اعنی من حضرت  
 احصا الله تعالی کمال النعم نصارستی ما لا یحصى فی العلم الدولة السلطانیة الافاق معتدله  
 الملک الحاقیه بالارث والاستحقاق آن کو خلقی که انفا پس نسیم خلق اوست بر چه عالم  
 از سید و پیمان مبار باد تو از نذر در یک کلی یکستان که رسید بر و اند لطفش بر یوان نماز  
 کل الذی الا انفساح عن کذ محمد و وصف عار العین انفس لا زال طایفه الریح طایفه  
 شریف و نسیج بعد رفع سلام و شوق کلام در بیان کلام و تسبیح سلام پیش بر پیش  
 دار الامن سختی که بود محال سخن و مضمون حدیثی که از مخلص و شواله در دو شانه مرموز  
 کردد اولانیت صفای خیال که در بنوا از فواید نوایش نامهای که بجمع حاضر منحصرت نه بود  
 استقام می شد و العجب حصی که بار مرادی خوب و خوی نکوست عجب مدار که کرد



و شمشان منتهی است ایضا تا آنکه چون مجال تسبیح من در مجلس سلطان علی علیه السلام در آن وقت  
مواضعی که آن وقت در صرف اوقات کرامی با معارف غنیات محتاجان مختصر و جهت که حقیقت  
تقدیر حق تعالی بر ایشان اوقات از بقدر وقت از تسبیح من مخلص از آن گذشته بودند  
بسیار سعی عزیزی که بر من در آن وقت در میان تعزیر شده بود و یکبار عتقا و خود چون بی اسپه ایست  
در حین حال اسکان بسیار آن اوقات از ملک و جوهر هم بر آن قطب و هم بر آن محور و ایرت بسیار  
تجاشی از کفرهای سید هم مرتب خلاص منم مایند و صفا کفر القاب اس جز منصف مشرب  
ملازمان بوده اند ایند تحقیق قضیه الشریع عزم از حاشیه غیر فایض حق تعالی بود و جانیان  
امروز چشم آن دارند که زیارت یا انقیاد آن که در آن استاره خلاص کند و نیت  
و گردانهای کند و نگذاری تا آن برق موسسان من می چند و هم بنیم حوره من  
بجند و هم شیم ذاک البرق امیت فی حوی و هم شیم بر مدارج اصبح فی الوجه کت بهذا  
حق تعالی محیف مکرمة من دره الدرب المجد اعنی حضرت من حصه الله تعالی من صلبه  
والله بنزله التقریر السلطانیة و رقا و محب الارث والاستحقاق الی ربه العظیم فی الملکة الطاهرة  
منی رسیده بجای مبدی تدکیش که هر یک از عقل و بهایانش جوهر با همه تدبیر شری من  
که بر دانه من شمشان و لویش در آن زمانش که توفیق سلطنت دادند و قضا شمشان با شمشان  
و بر قدرانش لا زال فی عبودیت و شمول نعمته و توفیق سلطنت و عونا لا صاحب حق  
و لا مالک من اضعاف مضاعفه و اصناف ملاطفت که از مضمون آن مستفاد می شود بنده کنایه  
مکره بری و قادری و زود عاری از تحقیرات منشیان من و در عالی از مبالغات ساعران نظم کنه  
مقرون بفرمان نیاید و بیشکی مشمول بصرف تعلق و در بیشکی بموقف عرض رسیده می شود فان  
وقع فی خیر القبول لغو غایه المأمول و نهائیت دل اشعارت و در لیدر که در باب توجیه این فقره

فان لطایف صبر که گذشته بود و انصاف سبیل مغفرت و مبالغات دنیا و آخرت داشته  
معروض میگردد که تا بهر اقبال ملازمان بر ساحت حدود و مراقبه انداخته مطرغ اندیشه  
عقل و خیال آن بوده که محصل افعال شریف مستحکمه و سه روزی در سایه دولت است  
از توفیق عوارض زمانه به آساید و همه از حسب حال از منظر حق تعالی انصاف که آساید  
در بریده بار باب و فای در درون شربت در درون آساید و بزبان دانه مایند و چون درین  
ایام بود انصاف خاطر فایض رسیده و درین شرف ملازمت مستحکمه مناسب  
بکدر واجب جهان میسر بود که بر هر اشاری واجب اللطائف فایض لوی از دوی حیات و  
کسایتی بی نامی و تراخی طریق انقیاد سیردی و طریقه حسن اعتقاد پیش روی اما بر سطر مانی  
که رافع صمیمه عودیت مرفوع خواهد داشت حصول آن مراد در حیرت توقف خواهد افتاد و قصد  
انحراف حق تعالی چنانچه و صیدت عوادی الدهر عن ذلک القصد درینا که در دست من نیست کما  
که اگر دم بکف حلقه لطف یار جوهر کم بی کاف و در کینه قضا انکدران کمندم در بند جوهر  
سنگ انکدرم موه جوی بر مسوده ملک آیم بر سبوی و الله تعالی خصص حق رجا را لایقین  
شرف نامدار از انصاف و بند سبوی دره بی سب و با سبید  
از تشریف آن مکرمت دره و سر سفره از انصاف عیانت نامدار می که از موقوف انصاف  
مخدومی انصاف فی مقرب الی سلطان خلد الله تعالی علی مخالفین و العاصین که لا محاله بر  
عقل دور اندیش از تفسیر کمال احوال کت و جلال اندیشه می گمارد و هر ذات خجسته صفات شریف  
آن در اطراف و آن ف جهان منقبت شمشان و معلومیت و در دکان شمشان استنای و بر و نه  
را منظر و بر افراز گردانیده بود بعد از آن چه در سیم که قاهره عاجز زدک معنی آن و هم و هم  
عارف عامی حضرت منشیان ملازمان لطایف فضل امتنان آن موقوف باصناف با تیره







چند از نتائج قلم طریقیان این بی بضاعت که از قوی مثال عالی استفاده می شد مثال حکم  
لازم وقت است غیری در شیان و کرامت که نه داشت شاید که اودعی بود که کتاب  
منشور سعادت و اقبال موشخ بروج انانی و امان  
که از کمال تشبیه ملل مخدومی ملایمی حکمت می مکتوب کاهی آن بدولت بجز آوازه  
کرده آسن معدلت تازه آصف جم جاب عالی رای کش بود بر سر اعلای بایست  
فیاض از بسخ قلم شسته از لوح ملک حرم کوی کش آسمان بوقت دعا  
خلد ظل مجده ابدان گناشته ملک اتفاق شسته بود در انزوف اوقات افسر تارک  
کترین اشادگان آستان محمودیت و مولات شدانی الی الی کتاب کربم کرم اعتدال  
اشفاق که بر مقتضی مراضی اخلاق در باره فخر جواره از انانی می فرمایند بلطف خواطف  
الهی حواله می رود اندک وسع عظیم بعد از عرض نیاز بمان خیر و ایجاز معروض آنکه بر تو اتفاق  
صغیر اتفاق شهر ابق بر کتاب کتاب مطلع پس بدین انداخته دره خیر را بفرستای  
موفق در ان باب مامور فرموده بود در جرب اسارت مطاع نصف اول در ان و انان  
از محل معهود بدست آمد و چون نقل و نقل فرستاد برستیاری استقامت حوامه علامه الدین  
در ان باب نارسیدن مشار الیه موقوف بماند و بعد از اتفاق ملاقات و رعایت  
مقالات در باب مصلحت آن چنین قرار یافت که عنقریب بر مصلح ضروری نمود  
کتاب مقرر ابو موسی متقاضی باشد که بدوش قلم عزت انعام عرض حمل روز تقریباً بطبع  
مراحل کتابت آن فراغت یافته بترجف عرض رسیده و من الله للموت و الله سید محمد  
در و سایر اشارات لازم الاطاعه را اعلی الدوام والا کثیر از در مقام اشراف و استقامت  
توفیق اتمی است چنان توفیق اتمی اتمی باد

فان قضا المحمدي واقع ولا يتوقع التبرير  
والحكم قاطع بعد از رعایت بر ستم فراغت و استمال آن کم ستم مقتضای وقت از مباح  
احوال در موقف شریف واجب العرض می دانم و محضش است که زدایج بجز تو بر دل احسن  
دارم که زود و بر پستی دلت بر د آید مفصل آنکه چون آفتاب دلت قرب حور محمد و محمد  
قدرت طلال عاطفته پر تو التفات از حفظ حال مارک شیان زاویه کربت و خست طالع  
تجربه نه خوه ذی القعدة اهرام حوام سید دور کار معوضی کرده که بحال داشت خون و ملل  
سلمان قاطع اعازند بر مثال کلب غفور کلب احسان این فقره بخور اندران خانه ذکر آنست  
نیت من که بر سر مدرم در دیده در آمدند سرگی تجنبدی چون شعله آتش بدست آن  
ستم رسیده طمع از جان بریده در ان دارد و دیار از ترک و تازگی تنفسی و نه از دور و  
زیرا کسی قیاس کن که بفرماند که بکس برسد علی الجمل بکبار رجحان شش تیغ زن خونخوار  
سبکبختی کرده بهشت زخم کران بر اعضای این جیف ناقان زود جان بجز از  
و فخر مضاعف و رسائل فضایل کتابخانه که حالات الانواران خستیمت جت استقامت  
بسته جانانی سرخا و رقی با کتی خون چکانی و چون کار بحال و کار باستان رسیده بود  
قبولت بازوی عنایت الکی تیغ چند رخ از دست ایام ایام کشیده دست زیاده  
از حد که شش این نایب ان معود تا حال پریشان پریشان شده مرگارد که کشیده بود  
سمان نفیس نفیس شوم ایشان که در آمد بر فخر ان سر که سپهر ان شوق تیغ کشید  
بزرگشت آن تیغ و ستم در سینه او که د جای نقطه دایره القوم الذين ظلموا و انهم لم یظلموا  
و ستم از ایشان قطعی خون که از ایشان در راه که زنجیر بود و از انی که در دل شستند  
بدوی دور افتاد خون گرفت القصه ایشان را و آن در راه بود و این حقیقت این حال



و تخریب و تدمیر می بود تا درین لایحه خطی مضمون عنایت نامه نامی که لاحقا به رسیده  
و قویذ امان است بوقوف پوست که اتفاقا کاتب گدین و اقداسیه اوی نموده اثر دعا  
خاطر و توجیه صیانت خداوندی بوده سرشته و غیر تو گندی انگشت در گردن گرفته تا باز  
آید و بچرخد سبب آنکه اگر چند چند روزی قوی ضعیف گشته بود و اعضا محسوس شده و احوال  
نیک بر می نمود با آنکه جراحات جوارح و اعضا بر کسب مراحم و عستنا آنحضرت السلام  
تمام یافت حق تعالی ایام انقطاع کسالت و عیال علی اقربال با بقضای نامه بالینی  
الامب

از او کمال بدست نماند بجز و جاده بخت و کاه  
چنان اندازه عمر در ارت سعادت یار و دولت کار شد بعد از رعایت رسم دعای  
که وظیفه اوقات دعا گویان محض تواند بود بعضی نفسی بخرمصدی فسخ باب ابراهیم شده  
می دارد که بخند لایق که مجلس مکارم ایستادن با خصاص خوف حقایق با کسب گرفته بجهت عبادت  
افلاک آن بخت دار کواشی عدل بود که زانیده شده و بسکه ادای فاقه و دعای بود و فخران  
حوی شکر آن عطا را در شمار آورد و گفت باز سال دولت او مثل آن یعنی هزار آیه نمید صفت  
الطاف بزرگانه که با ششم بمان آن استانه رقم مومبت یافته بود و بسته بی و آرد و فی  
آنکه در رشته کشید با جوهر شیشه را بترتیب آن مواهب و چسبک مجازیم عظام شرف انتظام  
گرفته و الی بطایف گرم لکمی میرود و الله و اسخ عظیم اشارت لازم الاطاعه که تصور بسکه  
نسب عالی آن اعلی حضرت سلطانی نهاد یافته بود و مومنی از مقصد تفسیر نامه تا انقراض  
که مرتبه برتر است علی الترتیب سمت ذکر یافته و لم و کیف بواقی از مواضع دیگر در همان  
بنظر نامل و تصرف نهاد میکرد چنانکه غریب بملاحظه اشرف خواهد رسید ان شاء الله و فی

و بن و لاکه در عرض قفسیه خیمه از مهمات محتاجان و فرومایگان که لاجمله صرف عنان عیال  
خداوندی بکنایت آن داخل فوئسل صدقات و بخت قدم بر پا و انبار بس نهاده  
می پرومخ نمک کسب در ریاض امیه شاخ بنج امید آنکه سوال بترتیب بول بول  
کرد اول آنکه حضرت مولانا ملک محمد الدین چون ببقا و نقص مجالس انبساط خود  
از اثر فیض عاطفت محمدی بعد توقع خطی تصویری نمود از تعرض بایک اشغال که مقتضای حال او  
اعراض کرده بآن اقبال بخوای این حال مترقی است که باز کن بر درج لطف رب  
سرم افکن از رحمت نظری زاری من شنو حکم کن که می من بکتر بسم کن تلخ شکام  
من ز بخت نزنند ساز شیرین ز لعل شکر خند رحم فرمای بفرسای من دست ده  
بهر دستگیری من خاک پایت اگر دست بپسیت کردی از نعل مرکب تو بپسیت  
ناگاه بچشم لایسا من روح الله از جمیع اطراف اشارت پروا بچشم فیض قضای خوفا  
بهر عنایت آنحضرت استماع نموده بوفراغی دو دست طهارت مخطوط و مستتر گشت و کیف  
بهر عنایت الا بهائات ملون و المثل و فیض الملون دیگر استغاثه فقر و محروم حاجت کش  
ز کوشش که بار سال زمره شریکان که احباب کاکین سر بار بار پی و نری اندمید و ارباب طایفه  
موسی نشان سابق با مضار رسانده بودند که در خارج تیم معبود با بیسایه پیاده باشد و عرض  
متعلقان جلب منافع معاملات و فایده معاونان مسترا حاصل مستقات و ملک جوهر بر آن  
محمود و ابرو چون در وقت بار و وجوده حوالات بسیار کا و ضعیفان با صفا رسید و ابتلا بفر  
بجای ایام یکدیگر بفرقی بکس طاع که موافق فتوی ایام بود استقل امر علی که کلماتش بدکارین  
مزار بکم نزدیک نقل مکان کرده و تصور چنانست که مره بعد خمری بخیران از مواجده روز حسنا  
در صد و تجدید امضای حکمی که در سابق اوقات حاصل کرده اند چون مخالف مقتضای شرع است







در غایت کمال در از اسبب عن الکمال مهیا و مهیا باشد و بعد از این که پیشانی  
دل خلق خراسان چون عمارت یافت الحلف عراق آباد کرده که هر چه پیش رو بود بر این  
در وقت که برادر عزیز یوسف بکفان احوال رسید و تشریف مفاد جرات عالی سر یک  
از ان ادانی و اعالی صادر گشته بود این تغییر بی بغایت جمیع الذرات و الصفات و الصور  
بود که بظن زمره اصاغره ذکر خاطر عاقل گشته باشد و ان بعض الظل انکم ای دل تو کسبی  
که در آن حلقه کند چند ان فستاده اند که ماصید لا غرم هر آینه جویشید سپهر دولت را  
از زره حقیر صفت چه یلایه و یوسف مهر غرت را از خون دیده بختوبستم رسیده چه خبر  
شاه از کد آلود ماه اگر سپاس نرسد اما بر مرآه ضمیر من خشن و محجوب باشد که کمال نفیست  
و صیت بکرت ایشان در رعایت و غایت از ایشان شکسته است و انظار  
الذین یرجون بهم بالعداة و الفتن یریدون و جمعه آخره بر در تو شنبی روز کرده ایم  
طوفان آب دیده و آه و تحریک هر کس که کان میر که ز دامان تو بدارم دست  
با کشین نمای که بر من افشانی پیوسته و باغی نیاز که بران جانستان گرفته بصورت  
عراق و شرف حضور محمد و علی الاطلاق می کشد اما که طالع است مانع که روزگار حایل  
رجا و افاق و وثوق صادق که ناگاه بر حسب لا قیاس من روح الله جویشید وصال او طلع  
فیض فضل ذو الجلال طالع شود و خلوت سرای شد اید محبت که در ملاطمت امواج افواج طلعت  
وقت بصفت نظرات انصاف و انصاف بعض محبت گشته بود از بر تو اشرافات نور علی و بر سر  
الله نوره من است و مقرر کرده حکم دوست بدون بود روزگار مخالف امید است که نام  
زیای بهم بر آید و من الله الموفق و الباقی  
سحر مهر دولت نوید و ادب عالم بشارت که در توان اعظم

سپر مهر عالی تحطی نقطه و نشانی جهان شل و کیاست وزیر اعدال اعلم سکه سهند  
دیوان نظام ملک وزارت قروغ دیده مردم چسبان دوده آدم صیت بشارت  
منصب وزارت من خطی برای نظام الملک یحیی بر و اید نظام الملک لا یخطی بطور تصدیق  
عرضا من قوس قضایه سپهرام الملک اتقی الله فی ظلال العایت السلطانیة زمان  
و اعلی فی الکمال السعادة الابدیه شانه که در دیوان غایت مهتانی اعلی حضرت خدایت  
بنیایی بر تقضای عای و اید من اهل جهان وزارت او را بطوع داده و انکار  
ملک نظام الملک از انت عالم نظام کو نظام الملک تا عین نظام ملک را و چون  
در مبادی شروع آوازه رعیت پروری و عدالت کسری بخت سیر یافته و از کمال  
و کا خاطر اشرف و جسیع او متوجه فراغت احوال و یر دستان جمعیت اوقاتم  
رسیگان میفرمایند بی شایه رعیت و ریاسته کید و یکنایان بر سبیل قرض و اقبال  
دعای دوام دولت اشتغال مینماید اللهم کانظف امور الملک بعلو شاه آیین  
نظام فادیه بظنک انخی مایکوب عن الیزین الی یوم القیام کسی که یک قدم در نه بظن  
دیوان شوند اهل حساب از کفایش همه ملزم و خلق او که خبر میدهند از نور حضرت  
ریاست ملک با بدهر تازه و غرق قرین بزم جلال تمام راحت وادی نصیب غایت  
جایش همیشه شیون و نام هر چند حرام تو دوری از شرف طایر است  
اعلی حضرت مخدوم ملک شاه خل الله لطلال رافعه علی العالمین سبب القیام ضمیر تمام است  
و الحق که رعدی از آرزو کرد و دور افتد از آب دیده تو گوی کنایه چون است  
ایام ورود و اخبار و فتوحات غنی عموما و صحت مزاج اشرف خصوصاً که لا محاله سبب  
آسایش جانات مراستم در الهی و مواسات متناهی تقدیم می باید از وصول



نوازش پدید که نسبت این چاره بکلیت حال از انانی و دارند چه گوید و چه نویسد  
و ان گشت من بعد از فی الف فریخ تنهت ریح الجود من اک بر یک درین و لا که حال  
محیطه ضراحت که از جملہ یاران این فقیر و حدنگار ان عتبه لازم التوفیر است احوام ملکات  
بسته به این عامل الذکر نام خود را از راه جرات مذکور مجلس عالی میگرداند و دعای های دیرینه  
در اوقات منظمه اجابت نسبت خدمت آن استان بفرستادن موصوف و موصول  
با بدیج الحق و اهل

از در و درشت بیج مثال مثال لازم الاست مثال جناب زاری و اند و وصول مقصود لطایف  
صحایف صنوف فیوض استظهاری او ادم الله تعالی و قرن بابر قضیه انام و لب الیه  
تکفنه شد کل دولت بیستان امید و چون فنون مرحمت و درویش نواری که در  
مطایب آن مندرج بود فقیر نیازمند از احضیر قبول با رجح قبول رسانید با عیبه  
عیش و نیا و انیه افان سیمای کشت احمد الدی الذی بنعمه الصالحات و تنزل البرکات  
بعد از چون از اجتماع اعداد حوادث ادوار روزگار که شاخ اهل امبال کل در در آورد  
و خاک هری با داحل کرد و بابت بر جلاء این مستلا علی الاجال لثرف توف پویه  
از تفصیل آن اسرار منیر و که در باب فی الطباب جاد پیشی باید و خوش متالی  
و چون بوجب خستیا که بخت قسمت آن جز دریافت سعادت مساعدت حضور حیره  
بخش نبوده و لیس قلبی غیر تو یک مطلب بپوسته داعیه وصول و نزول آن نوازی  
مکشون بفر کسیری باشد باشد که بر این تمنا و تا غایت بویطه توقع و تصور در  
و مصاحبت مجادیم و اصحاب موقوف و موقوف مانده امید بنایت اعلی آنکه در دستگیر  
را تو جود خدمت دبت داده روی نویسنده بر روی که هست اشانی که بعبادت

از دل

از دل بود و مرا آنچه از دیده برفت تصور تغییر اخلاص و انقلاب مصداقت و انقباض  
دو لخواه امان حسیتی رفته بود از پس بعون و تکلف می نمود والا توان آن نه که چو نیک  
شوی ز دل بروی قسمت بفرقه قلبی که وظیفه نیکو خواهی صوری و بی کزوت از  
نویسم یا وصال بر تو راست بلکه یکی صد هزار و نیت با ورت زمین انیک است  
نیادت چه ابرام نماید اسباب گشت و هشتم در تکلف نام و انتظام

ابر قلبی ایام دولت شمسالت بن الان  
و مغار بها خالصین دعا گوین و خدا قزین و لخواه امان تقبید و بلیف خدمت و دعا و تحید  
مراسم حدت و شامترین تحریک سلسله محالقت و مصافات جناب زاری است  
در معرض مذاکره و یاد باد مجلس حیو بخش زنده از طو مار قوی اشواق اشتیاق رغب میکند و در  
از روزنامه شبهای زرق با آنکه آن نه بپریت که پایان کناری دارد بر صفای سلام  
بعدک و وقایع میرساند حق علیمت و کفی پیش سید که از بشارت مراجعت موبک تالون  
بوطن مالوف و مستغرق فی که بوسیدم استقامت امور جهان و سرمایه استراحت و رفاه  
جهانیان است نه چندان سلوت و سرور و بخت و حضور روی نموده که اندام و اقلام بر سل  
و وسایل عامل و کافل آن تواند شد یا کمسوف عبارت و تحلف کتابت و بشارت با دا  
تواند رسید در انتظام قدمت جهان بجان آمد خوشا که سایه تو بر سر جهان آمد  
و تمینت این دولت بحدیقت طراستین اهل از آن جماعت است که وطن آقا و ایشان  
در پای دولت و جوار استقامت آن خلاصه روزگار است و اگر نه انتخاب و وزارت بایست  
بجد و منم مکان و زمان سفر و حضور و حصول مقاصد و جهانی تحصیل مرصعات بانی اتحاد  
مناوید که در طوف و میر طوفی در سفر و پیغام با شرفی ثبات احوال بجان و مطابق احوال آن



که بای عزیمت در کتاب سعادت نهاد و معانی فرسان بس بود شمال متوجه آن قبله اقبال گشتی  
ولی چه سود هنوز و زاری نیست ادا و نعم المطلوب قبل المساعد چون علایق روزگار مانع  
حصول این دولت آید و حوادث سنگ قویق بردامن ارادت نهاد و وظیفه الوقت را برده  
اعلاص و تسبیح معذرتی اخلاص یافت و الهی خاطر ممکنان که مرتب گشته و لازم است برایت  
برخیل دولت مجاورت و معادوت ایام و احوال مقصود و محصور است امید است بصد  
بهشت و غلبه اگر چه دوری صوری فاصله در میان و الله و الفضل العظیم توقع آنکه تا آن  
امکان این دولت طریق اتفات و مکرمت مسکوک شسته ثرایف املاط و طرایف  
تقدیر است که مشکک شای و قالیع اهل غیاور است از انانی فرمایند که هر آینه استعداات  
لایق را بهشتی و التزام واجب و لازم خواهد زیادت ابرام نرفت سبب سعادت  
و جهانی متواتر و متوکل باو بجای آید

باختم لطف جو جوگان تو پیش از من و تو  
سپاس نامه که دل کوی محبت می خفت در ازل طوطی جان بالب تو مدم بود در جانش  
بشکر خنده خوشش بازشناخت چون شجره سوابق اخلاص و اخلاص آباء و اجداد بحکم  
قبضیه مرفیه محبه الالب و قرابه الالب ثمره لواحق نسبت اخوت اولاد و احفاد است  
که اصلها ثابت و فرعها فی السما آنگاه که و تائید یافته پوسته خاطر فاقه متعلق اورد که جفا  
اعضا و اباب استظهاری و زار شکاری اعلی اندیش نه و رفع منزله و مکان می باشد  
و صواب اوقاف طیب پات بوطایف دعوات صلوات که نسیم فواج آن شامه و غیره بطراز  
مطرار بهار ساید و نسیم فواج آن زینب و زینب روضه اخلاص و دامن مضافات که در  
طیب و معطر داشته از کلف الطاب در باب عرض نیارمندی چار نشاء و قلوب لطیف

و جهت نسیم نایز اول بعیت میل در میان که ناکت ضمیمه ز دل کوی کبر خست و دل  
امید که کسب حصول طاقات غنیرت محصل گردد و سعادت تمام بدولت مقام برت  
و مقارنت مبدل شود و من العالی و انبیه انجست بود که چون مقتضی  
لطف عظیم احسان قدیم مونس و نگاه داشت جانب دیش که بیک شخصیتی که در از تو برده  
سمت و دامن مروت شود و نباده اند و تدویر که قنده سواح احوال ایشان را استیسیان  
و کفالت بر دوش مرحمت و مکرمت انداخت و حق این در هیچ دقیقه از ترابطم افتاد  
مصل و نامری بخانه مبالغه در اشائات از تپیل من ادا اب الالب طیب من القل می دانند  
کرم آموختن که میباید از شرط ابرار و طیب نیست عباد زیادت ابرام موجب طال خاطر خدمت  
طل غالی اید الالب و الالب الی بسط باد و بجنب نزار لطف برادر  
افظم مرجع الالب ماجدی العالم قدوه الالب بر الوری سلاله اعظم الوزرا الخیض بالطف العظیم العظام  
ناصر الله و الله فی الدین عباد الالب سلام دفع الله تعالی قدوه و ایم علی اسماء السعادت برده و وظیفه دعا  
و رانیده شما که از اخلاص و خدایت و صفای طوبیت مبین باشد معانی روان و لعل و نوار و قوافل عشق  
و انکار بلاغ و اسرار که در عموال و مکرر محبت و شرف و کرم که موالیکت ماکرته  
تیمم و عذیب محافل و رفیق مجال سید اراد و اشتیاق و ارز و ممدی بطلبه و طلبت مبارک و محبتی  
شرف از حد غایت منجا و زو و متضا عدست شرف طاقات که از مصلاب و انبیه است  
برده این طریق احسن منزه و میر باد در وقت که موصوفت انجاست نمود از رفیع فاقه  
اخلاص که منصف اباب اسرار است و معجزه و عود و احوال که برود می دسم و کوی یاد تو  
یکدم نغمه که از یاد دشت یا دمن آید یکدم عجب که در مدت اتفاق صاهرت باو  
ترب جوار و تردد و دار و تجار هیچ وقت لطف تقدی و انعام سلام از انانی لغز بودند



در این صورت و مصداق را بر لای رقم قلم کرم سیراب و خرم کند ایندی بکس نمی گوید  
که یاری داشت حق دوستی حق شناسان را چه حال افتاد یار از او باشد به چند معظم  
اوقات عزیز از مستغرق امور جایی مستحب است یار امور و توانی است و بدان سید  
می کند نفسی نادر و گستان قریب اما تشریف محاط شریف را احیاناً بل آفاقاً مستند و شریف  
می باشد درین دیار بدان زنده ام که کاسی نسبت شاکر آن دیا می آید و بستانج  
استیاس آثار غایت و از لغات بدراج دولت محبت بر محبت می خواند الولد بقرینه می  
والد العزیز و کسب زاول آثار جهان افروزیست و نسبی نسبی و سعادت مساعد با دینی حق  
دستور روزگار و دور دست کرم

خلف از تقبل تو پستور شاد باد محصول دولت تو که دوران دیدت در سر سلسله باضافه  
و با سیرت او باد زنی نیازمند که خود را از اعمال و ولایت اخلاص و مباحثه انبیا  
و اختصاص بی شرمند پستور سواد لیل و جلاض مبارکه مناقب جمیل و نشر مآثر شریف  
آن پستور دفتر اکابر روزگار موشح داشته ابداد و عاود خدمت که در عقد انامل محاسن  
او نام پستور غیاث اعلام مخد رفیع میکند قادی ایام غنیمت با یون که تاریخ روزگار سعادت  
و اقبال و تاریخ اور لجات عظمت و جلال است قدرت جریده نعمت و کامکاری و عنوان  
نام پستور و نام داری با دو توفیر و تکریم مداخل دولت از غرار اخلاص کمال حیرت  
سیر سبیل فی کل سبیل مایه حبه حاصل بل ستراد و اندک ضعف طریقت و اصل و متوال  
و چون حسابات بشوق و نیاز در آن حساب است که تیردیر که ناظر در آن کنی فیکون و شکی  
اقلیم نون و القمر و یاطلون است هر چند پیرا من منبأ و من ذلک جدد اجتهاد کرد و اگر نیستی  
مجلس و مفصل آن در نقل و تحیل عاجز آید و حرفی از انقیاد آن مرفوع کند و لا یجزم در آن باب مدخل می

چه اگر کتابت از مفردات آن بر صحیفه لوزاق نوح و فزوه روزگار ثبت کند رقی از پویش  
در روز خیال صورت نه بندد و مجموع بعد استغراق نارسیده بگشود براید باقی حالات انجانی  
چون پنجه جمع و خرج حاصل و محصولات صادرات و واردات اوضاع بنظر آن شرف  
که شرف ملک غیب است میرسد غرض آن از چسب فاضل میدارد و حسنه و با در تصویر  
می کند سایه عالی بر مغارق هر مفصول و فاضل با پنده و باقی با پنجه و اگر الامجاد

طاب بیک ای نسیم شمال  
فرمود سر کعبه الامال نفس از جوی صدق مشکین کن راه اخلاص رفتن آس کن  
او به بند از هرات بار نیاز راه بردار ملک بلخ انداز چون رسیدی ز راه راه پیرس  
با کجا جلال و جاه پیرس اعنی سده من خصله کسبی نه غرر الغایه و التامیه نصار  
بلور شبهه مستخدم جمهور الصنادید عنوان نامه امارت و نامنداری قدرت احوال  
دیر کواری عمید الملک که کفای العباد به الاصلاح مرفوع العاد اواده العرفی اولاده و شرف  
و رفاهه فی القراءه درین ولا چنان نمودند که بر جاشیه بعضی از مضامین عالی که با شرف  
ازده الصدق النقا و الامارت شرف صدور یافته نام این فقیر بی کسرا انجام را رقم زده  
کلک التفات فرموده اند بعد از آن چه نویسم که عاجز آمد و قاصر از درک معنی او دم  
و فرم عارف و عامی حضرت مظهر بیان عذر خواه لطیف فضل و امت آن موقوف بکتابت  
آثار لطف و احسان با محمد و اگر الامجاد

هر چند عالیه اب معالی نصیب خلعت مآثر دولت کمال  
فراغتی ز من و روزگار من دارد اما چون بقیضی فواید و کمال و حبه همو بهما قید هر سبیل  
سوی و محراب هر جاعت طاق ابرویست که روزی بسوی تو نیارم بکدام و من المستعان











در جان ریش نه ازین درد سود بود صد که آشکاره نشین نهان برود و آتش  
تا نگیب خورد و بزرگ بود ازین حال نادان بر جان خاص عالم سن عالی گذشت کمال  
مسکینان کشت در جهان کمال فائده و کمال برسد بودی دعا و فاتحه هر تو در دستان  
از طبع کاهی که دلم داشت زهر بود طوطی روح را شکستاب در دمان چیزی که بود بهر علاج کوسه  
روح القدس طب تراد او بر زبان بهر دعای جان بود باقی پریشی تا آستان که صبح ده بود  
خیز جان نگر کج چشم خواب برد تا تو ایست با آنکه داشت آنچه چای کران از روی  
راستی زنی جان در ازیت بود داشت دست بهر دعا بر پستان بهر کوه جان کو از  
فرد و او حرف کرد بگفتی نمان داشت در دمان کرد داشت آفتاب وجود تو تاب تب

از غمی که داشت تن به جان آتش جان خونی نبود جو سر ذات ترا بی یا قوت را بگو  
ز آتش بود زبان در جام خون نشو فیض شفا رسید تربیت شد از خوشی و دوم در کس  
چنان شد وقت آنکه روی بران آستان هم چون ست آب دوم از آن خاک آستان نادر  
بقای جان تو اندر جهان تا مملکت اهل جان از آفتای جان

شدنی فایده بهر ترجمان بشود ازنی چون کجا  
و از زبان تیر و چشم اشکبار از جدا ایما شکایت کی کند جناب عبادت آفتاب افکار داد  
اعضا را نامی در کجای قلوب لایق منظر نظر انظار العارین عظم مشیم الامام بشام افکار  
تا جاست دعوی که مبدع بر فنا خشار صفا تش از ترشح جو چار قبتا رها لعل کن  
غیر مگر کوه امل لب آمل خندان کرد و کسین بل تلقی نمایند عالم اسر کوه و هر خوشی  
از باب تفحص کوه است که صبح و شام در شام کینفس بی که احوال کن عظیم المثل بر نیاید  
یکدم نیز که در خاطر منی امید اگر از جانب نیز خاطر شریف منی باشد زیادت توست

جکات افغان نفسین در زیادت ماه

شش ماه بعد از صاف رفت دلپوز جانکه او در دشت شریف و از این نیست به موجب تفصیل بهر محبت  
و از تر از کشت و لغت به خوش شد که بعد از اشتیاقی با میدی رسد امید واری امید اگر  
عقرب در یافت حضور شریف نیز علاوه آن مکرمت کرد و من الا جابه و الکوسین بعد از کشت  
مباری امور این دیار در مرض عقوبات آن مندیج بود چون من التفصیل از غیر زبان و تحسیر فراج  
علی سبیل الاجال لموقت اینها میسر مذ که در قضا محض این اوقات که بحد و در ساقه اتفاق افتاد  
اسباب که در دست و دشت از خود است خط و غلط و غلطت و با نیز بهر تبه در السیام و اشتغال آمده  
بود که اگر کجاست در حق شریف از آن سمت انسا و اعلام باید فریاد بر آید زل سر که بخواند بخواند  
دست نچاه روز و قریب به از آدمی بر بستر پاک افتاده جان شیرین تلج کاهی خدا کرد و افتاده از  
دلیران در آن کارزار مکرر است یا مرده افتاده زار اما بعد از کشت الحمد لله علی ظهور آثار الفیضه  
و السلامه با نیک زمانی تمام است اسباب آن محبت را بهر سبب دل کشته صورت آسایش و کوشش  
به وجهی روی نمود که ادرک آن چیز معاینه موشه شد با این به جوانی و جالست جازا  
این حال که نو کشت زمین را و زمان را محصل آنکه لبط از زمین و زمان نشاط امن و امان  
ارگسته و ریاض احوال عباد و ملا و ارحام نقصان و فساد نهال حد بلقی احوال خلاص از رنجها  
عنایات الهی مقصود با بر آورده و کشت زار را نامانی و احوال خاص و عام از قطرات غمام  
انعام حکام دانه امراد در خوشی آرزو بر آورده و از شدت تشنگی جز در دل و دمان خواب  
آری نموده و از چاری یافتن دل جز جستم رلف ماه و بیان از هیچ طرف خبری نشد  
ولی تکلف چون حسن بسین دان که هر بار که جوان نشی شود آری در کوی



تخصیصاً نظراً بر آنکه تمام سلسله ارباب علم و فضایل که در ذر بر ذرات آن روایات آن ظهور  
برور است چنانچه از کمال التفات و تامل در آثار آن حضرت پادشاه درج یک کمال  
سلسله علی العالمین عموماً و العالمین خصوصاً که مرده روز یک غایت نبض مبارک بدر کس  
علم و مجالس علی تشریف آورده استماع انواع نکات و دقائق ارباب معارف و تحقیق می نماید  
و این را از سایرین نوع بدین موهبت کبری مخصوص و مستثنی گردانند حیثاً بقصد افعال استلال  
کرده باشند فضای مدرسه اکنون کند سرفروزی که سایه برشش افکند خرو غازی  
و احواله مبنده کرطواف کعبه محرابی سخن در راه کوی عریضه الفنا حسب استیلاج می داند  
نویسنده سلسله و سلسله

فرد فضیلت

آن که کمال عقل و فضل حاصل عاشر دان کرد عفو در شش باشد سهر نازل از رنگ  
خبر غش در کمال بر سر و لطف فیض طبعش بانی زلال در کل ابقاه الله تعالی  
مدارج الفضایل و العالی شهاب ملک احمد اگر که نگفته کلن برایش رسیده مطرف چون  
شود چندان و خوش خلق عالم گرفت بقبول تسلیات شفقانه و کرمات شفقانه زینباده  
انامی رای فضایل آنها که تمامی ادراک و احکام می نتوانش خامه و داده و مطلق بر خیره و  
فضایل آن استوده فضایل حمیده و کمال حضرت و عاقل توجه و زانم خیل بجای ترقی آن کمال  
کلی الصفات با علی معارج کمال است و اقصی مدارج و الذین اولوا العلم درجات معطوف بر جاد  
و وثوق صادق که در سبک شکسته و لازماً سرست باید که نمانی صحایف انال باشت این  
مقال مزین باشد که سمت از آنجا که نظر بکند خواهد مدارش که اثر بکند هدايت  
مدید و مدیدیت که درین سحر و دیاد جانب فخر و اذ اخلا و فخر نسیم داشته و توطیل  
دلفری

و کمال بر صفات و حسن و صلاح احوال خود گذشته اگر چند او بر میداند اما سرچشمه  
خسروی حکمت گنگان و پدر ضرران سپهر که دور ماندگان ملاقات را سهر است بچند وجه  
موجود تصور غیر نموده می شود اولاً خدمت و الهه ضعیف که دیده را بنور حضور آن عزیز منور می داشته  
و معارف جانب او بقتضی و بالوالدین احساناً بعد از افاضه الحی و اقیانوس او امر و انوار  
رسالت پناهی فرض عین یکمین فرض است بسیار بسیار گذشته و ثانیاً اشاعت  
بصاعت تحصیل و تصنیع اوقات شریف باجمالی و تعطیل که الحق میترسارت دارین  
و منفعت جهات منزلین است و از نقطه دایره ولایت و مهر و سپهر نامت و هدایت  
سلام الله علیه منقول است که احکوس از تصنیع اوقات و وظایف طایفه بل کی قابل  
مضیع و دیگری پای ناقابل و محمد الله تعالی که آن فرزند بی مانند را قابلیت و اقبال  
صلاحیت و افضال در نهایت جاه و کمال است و هر این یک عبارت از اوقات قدسی است  
ملاهی و طالع که اندین موجب حسن بیان تقابین و اندوه خواهد بود و انواع غایت  
و سامت روی خواهد نمود چو که دست میداد کار می بین پیش از آن که دنیا بدج  
و این ضعیف که کاروان سفین از منزل استین بسین رسیده است چشم اهل  
بر سر رسیده است بهمال آن عظیم الشان بوده و دست امد و اری لطایف که حضرت  
باری که انچه در مدت العز از مجالی رفیع زمره استادان عسوی انوار پس اقطاف و اقتباس  
نموده بجا نطفه جودت ذهن و تقاد و برشته طبع نقاد آن صاحب کمال و اوی استعداد  
منتظر بوده بر خاک طرقات ریخته نشود امر و کرد در دست توامم حجتی کن فردا که  
شوم خاک چه سود انکند نامت وین زود بود زمان زمان است آه انار و زری  
که آبی دنیا کی کرد من والسلام حکم و تعصب که یکم



درمانده ام که از تو شکایت کجا برم  
 هم با تو کرد دست و آسبی بر آوردم  
 سرچند در خاطر فایده نمیکردم که سبب با جناب است  
 و از آن شب رفاه اندم من احوال الفی و از مرضی ممکن و متوکل گشته که بهیچ عنوان از آن بجای  
 توان گرفت یعنی اگر بگویم دل از تو بردارم از تو مهر این مهر بر که انکم اس دل کجا برم اکسب  
 محافظت از اذل دل خویش محالست لیام او بکشد که انجناب را نصب العین گشته  
 صد باره شد از باد هوا غیبه دل ایست کل که نوک صفت است مرا تجویف مضامین  
 جیسکس نحسی بی مری به سیری که در ایام صبی بنادرستی و بی جیتی معروف و موصوف  
 بوده باشد و چون کل بی لوی یا مال انبای زمان شده و دست کاری دست بدست دیده  
 و در زمان التجب چون سک بدلفنی قناعت کرده و چون دوباره بجز بازی مغافرت نموده  
 سک محله ما خود همیشه عفت میکرد علی الخصوص که چو دوستی در بستند و لیس بدانکس  
 من نسل آدم و لیکن من نسل الالبین فاعلم بر خاطر خاطر و ضمیر من نمی باشد که همیشه این  
 فقیر نیازمند ان محروم راجع را از جان و کسرت داشته و همه سعادت تمام از برای ایشان خواسته  
 و بپخته مصاحبت با اشرف قبایل و ارباب فضایل و اعراض از اصحاب اغراض بمنالعه  
 التماس نموده لیکن بدیده که با اهل حیدر فی چند اجل من پسد التفات نامفودن  
 و از نشسته ایشان احترام از نمودن دلیل سعادت اندی و نشان دولت سرمدی است  
 مکن تا توانی بنا جنس میل من خاندن سواد بر اکیسل بود محبت نامرئی المثل چوستی  
 که افقی مندر بغل ز جلالی ترس آنکس شویست که در زیر خاکسترش آتش است  
 و ضایع کنی بهیچ در در کار پشانی که نسیب یکبار و چون سرکاری را اندازد و در  
 جغای را حدی باشد تا کی طیب لطف تو بهار عشق را شربت زخوشم از کجود

مرخند دل آزاری اعز می مذموم است اما از بزرگان رشت ترغاید از دوستان خود بگویند  
 رشت بد و چون در تصور آید و اتفاقا طر زلفت نمیدهد که با وجود چنین حقوق ترک دهد و تود  
 بناید اما با جتبت امثال این مستبات در عاقبت موجب ازاع عقوبت و مصوبت است  
 هم تو موی ده روا باشد چسبید و اکنون تصور چنانست که برو فی الحال که نفسی تصدیق و ابرام  
 از حد گذارشته مرجیند شرب را هم ذکران جانی خود که غافلانه بر سب کوی تو افتاده و از این  
 من و کبری اما سرادوت سعدی کجا منبر که تا قیامت از آن پستان بگذرد بی برکت  
 الطاب نمیرود سخن کوته که کمال طبع نازک ندارد طاقت چندین گزافی و السلام الکرام  
 سلام علی من جمیع خلقی و کمال فضل الله یتیب بر من و کینه مخلص درین برقع طر  
 محبت و تمار تسلیمات مودت آثار مخلصه محفل عالیجات ایاب امیر و امیر زاده اعظم ستم  
 ارباب السیف و اصحاب التلم خورشید آسمان عزه میکن مسل آسف روی زمین ترجمان فضل و احسان  
 بوستان خلق و لطف قدرمان دید و کشفهای عقل و جان دره از نور روشن تر خورشید  
 ماه قطره از بحر جودش حاصل دریا و کان لارال خود اعصار و ازمانه موی انصاف و احوال  
 منبکرو شده از پان نسرق و شرح حج و شتیاق باکنده آن زجرات که پان و کنایه دارد  
 و بر مره ضری بی عیب که عکس غای اسرار عجب است جلوه میدهد تا یاکوی که مخلصیت مرا  
 بحال الله تعالی که از جناب ده تمام مفارقت صورتی ضروری اتفاق افتاده بهیچ وجه از  
 تمتی نیافته و بجای دل انجان برگرفته و از جهان برده شسته خود گفته که در دهم زحاکه رت بهیچ  
 جانی گفته شد از مناجات پرمراة است که اکی جان آن فراق داشتی با تش و درخ بکار  
 داشتی کس خجسته را دوباره پیمان کند لعل الله بخت ذلک امر اگر از ادات اکی مستعد







تجارت که بود اما غایت من و منزهت بود از آنکه در آن تقبل انوار که نفع ابد  
دولت و مصباح افکار سعادت است عاقبت محصل گردد و در فضل و بخت امیر خوش  
باشد که مبتدای من بر پسم تصدیق شرط ادب نیست چون با تو رسم بگویم با تو  
اعلی الله تعالی شانه و رفع فوق الذوقین مکانه جللا را کمترین دو توجان صادق الاغفار  
جانی خدمتی تو بر اختصاص و ضراحتی بهر اختصاص محط مرفوع و معوض میدارد و چه دشوار  
بر یاد بستن نام دواج شاد کامی را بهر محصل که امری این بت میخیزد عاقل و خسته دل  
امروز نیست که روز وصل تو خوشش علی بود چه شرح بدایع و قالیق ایام غرض  
غرایب نوایب فلک بی پایان امر لا یحمد الا نفس لا یسیر الا فاق نوحی بهر حال  
یک طوفان دید من نوح نیم سبز از طوفان دیم و بجهت از امروز کز است  
بود در است نه بستر نماده نه باطنی غمی بهر شب که در رفت مجوز  
نماده و در چشم همان من نفسانی میاید که از غمی شام بجران بفرست دهد جان  
شیرین نفسانی اگر قصه در دهنم باز دارند بهر غمی صاخره مسکین نفسانی  
و از جمله شداید و احوال آنکه درین مدت بکرات خود را در مولا از بهاء صدق  
مذکور خاطر عالی کرد آسوده و بشیرت چو انی از منشیان صحیفه اشفاق مشرف گشته  
گویم و دولت آنچنین دارم و تو یارب که جعفر قناعت با من دو دل و محقق  
آنکه کلک بدایع بکار روزگار حدیث آنکه عباد اند و قاجار پرخت بیان آنکه حبیب  
جفا جان سرمود برود و دیوار بر دیوار نشسته حاجت بیان نیست لا تحاج للصباح  
الی المصباح اما من این وظیفه بجا می آورم تو خود حکمی که التفات کنی سوی من و در کنی  
مامل آنکه بخلاف گذشته احیاناً بهر از کجای احوال بسطای ذات بی محال کجفت

لنفس

اشطام امور دولت و اقبال از مقام غایت الجلی و لیساف ملویند که بر پسته صید  
ایستاده است منظم روز و شب تا مکر از کوفت سوس شام آورد یکسبایوی تو زیادت  
احوال حواله زبان وصال است ظل عالی ابد الدمر غاباد وین دعا از بهر خلق حبس کنین  
یا ایها الملاء الهی مالکم ترکمونی کذا عهد لا احب ر صور بیان و عدم التفات  
که از جناب و رات کتب استظما را شب ابد الله تعالی زمانه و اعلی قدره و شانه علی العودا  
نسبت بحال محصل تمام شده می افتد غیا لقا قصه در عرض طویل ای بر لطف ترا  
و طای شتاقان کسیر مرکز کثرت یاد ستند ان بر ضمیر با وجود سبوی حق  
مساوی و لواحق قنابد روحانی یکبار از حال یاران و دوستان قدیم فارغ البال و در غی  
المحال بودن و ایست نزار سر کردانی و بی سامانی طرح نمودن در طلق و پستان است و نه شرط صبر  
و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی بریدن جسم بهر بهر شکر زینکه دارند  
و لیران کوشش سوی دل یوانه خویش برترک زین نظر مرتعی اندازند باوستان  
کیمایان در خانه خویش ولی شبیه بهارک باطنی خسته و خاطر باکی شکسته از  
مکارم سیم ارباب کرم است و کن مثل طوم الملاء غذا و بار و علی الکلب لجرای  
لکل صدیق که لطف بکسته دل دارند امید جهان و توقع آنست که بعد ازین زمان  
که بکراتی گشته و دلنای خراب بر زال وصال ایشان معور و سیراب گردد و جراحات پیام  
خوادت ایم بر رسم و افضال التیام پذیرد چه عیاذ بالله اگر بر طریق گذشته سلوک  
دوست رو بر سینه منقرض نماند فقده وقع احوه علی الله و امن کنش از دست  
من ای سپرو بندش را نماند که دست من و امان تو باشد میخواید که درین باب  
الطانی نماید از ابرام موجب افاضت کشته طریق اختصاص با دلب نزدیکتر میداند آنکه دولت



رفع شان علی مرالد بود الا زمان بایسته و تمانده باو بانی و اگر الانبیا را القادری  
جان من پی تو کی نالان نی است بشو ازنی چون حکایت می کند زان ابی چون  
مانده جدا از جدا اینها شکایت میکند و طایفه دعوات و ادوات و تحیات مبارک طلب  
که منبش از کمال اختصاص گردد بجهانبه یوسف دستور زاده اعظم ملکی الاصل ملکی الشیم  
مستخدم درای الافاق مستقیم امرای العظام بالاتفاق سبیل آصف جم جاه خواه  
پیر احمد وزیر حکمت آرای شایسته پیر سلطان مدافع تعالی ظلال جلالت و افلاک نال  
نواله جلالت و طوف و ترب داشته از حکایت شداید اشتیاق و شکایت و طایفه زمان فراق  
که لا محاله بر صحنه صحنه صحنه و واضح و لایح است اعراض جهت مناسب می نماید نسبت  
ایکده توانی که هر کسی گزینده جدا شود بکجا رسد سرانجامش مدتی مدید است که حکم الامور  
مربونه باوقایع متصرفه وقت می باشد که چون فرضی با وجود ایدام را که به غلطی داده  
رو بدان ملاحظه الکنه بار دیگر و غدا کن کسب امان مجاور کرد اما بقصصی فحوی فرستد  
البت برین بام لا جورد اندود که پیش از روی عاشقان کشد دیوار صوارف و لک  
دامن گیر خست یا رگشته موافق بن ادبیم اومن خلفم پدا حرسک و سسک  
و حجاب و ماسیکرود و اینها بازمانده استاید بحری الراح عالتشقی الممن  
و بی شبهه چون از مضای قضای صدر رفته باشد جز منابت فرمان در مان نباشد امید  
عطا یف کرم آتی غرض نه آنکه از مکان استغریب لطیفه حسن ظاهر گردد که در ضمن  
آن اوراک دولت مشایخه جمال جهان آرای سعادت حماده بخت افزای بصول بوند  
و با دلالت اندک بر تصور خیال وجود که حول این چرخ راه راد در روزی بر حسب قدرت  
معارف و بخت صورت واقع شود برقرار معبود و طایفه عنایت و التفات رعایت

نموده ابواب مکاتبات مستوح دارند و احیاناً بشرف تفقدی که اذان سلولی  
بدلی تملطی که اذان بشادمان شود که منت نماده نسیان عبود و مضافات مذموم  
شمارند چه خاطر برشان منزویان زوایر کربت غریب چه چرخان متعلق و مشغول  
که به تسلیم احوال مجامید و اقا رب خصوصاً در ایام ظهور حوادث و توایب باخلاف  
توقع ابری که بگرشته پراز فیض خود او از ششکان بادیه یک غم در دل داشت و آن  
مرده بزم زنده میکند از نسکان و اقدیم در دل داشت و تافیت مملکت  
آن سبک روح جهان با ما زجب روی سرگران میدارد خود عمیز بوده انصاف کم  
فرمانده که میان روح و بدن نسبتی بس اسیل را بود که سبک را منقطع کرده از طرف  
باری همچنان یاد تو اعم دولش جانش بود همچنان بوحالت نکرانست که بود و منع  
که با تو شبی دست در آغوش توان کرد غمهای تو بهست و آغوش توان که زبیدت الهی  
است با بند و آفتاب ملت و سایه رحمت تا فانی ایران بود از لطف الغریب تا یوسف  
بکر خان بود از حسن در کجا تمانده و پاینده باد بالبنی و الله الاحباب یاد و مثل تو  
جو بر خاطر ما میگذرد بر دل خسته بگویم که جهان میکند حب و محبت و محبت باو بس که  
دلت متاعی در انزوای زوایای شداید جهان از شرف سپهر زاده اعظم سلطان الاعظم مواهلت  
الوزراء فی العاطم لوز حقه اعیان حضرت لایه لوز حقه امکان دولت خاندان آفتاب لوج  
دولت سایه لطف الله نازش تیغ و قلم آرایش لوان شاه نقد توین مملکت  
و اوست دستور ملک صاحب کافی کفایت آصف جم شته زن آفتاب لایه  
زمانه و زاد علی کافه الانام فضل و جلاله لا یتبع و بی زجره تمامه استیفاق و  
انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمین نموده بعد از اقامت مراسم خدمات جانی و لوازم



فرات خنای در آشنای الهی صایف شوق و انشای لطیف عشق خنای افغان  
فریاد درد و غم عشق تو که در دل لم یمن القلب کثیرا تا دور شادم ز پشته  
داوم فی القلب فی العین جمیعا و غیرا ستر من خست لال احوال زمان حیران میگردد و اما  
انگس که روزی غمی فراق بخدایان او نه سیده از جرع جام غم انجام شوریده حالان چه چیز یاب  
و انکه شبی بود مثال براتش جدایی نهفته از حال روزگار بخت کمال کشش اشتیاق کجا بودی  
از آنکه شبی چون شب من است چه داند که بجز تو ام دیده چه پال می گذراند و بی  
بعد از امعان بصیرت این کمینه را دوجه اعتماد و مبرهن دلائل اضطرار محین است  
چه نشان محب صادق است که از رضای محبوب خست یار خود بزار داد و با وجود مقصود  
دوست صورت بهبود خویش در ضمیر نیاید شادمانی بکنی ز تو بجا دارم در مرادی  
که خلاف تو بود بزارم پس مجلس نمایان را که از برگ کلی طرای بارگشتت بجا کن  
حضور خویش چه جاذبه رغبت رای جهان آرای فراهم شدن غایت نادانی باشد  
و خاطر خیر را که از لطافت و نازکی بادل و جان نازش در سبک روحی معنان است بکمال  
چون خودی بی وایست عالی نعمت متوقف گشتن نمایان اولی تواند بود از دوست  
یک اشارت و از ما بر دوین اکنون حکم قل من عند الله سبکی نظر و وصول خبر و خند  
اثر است که اگر حکم کفر حکم سبک و مدح حکم مدح ظاهر بران قرار کرد که طریقی  
معادست نهاده دیده رمد دیده را بکلی بجا هر تراب درگاه دوست که مکمل و مکرر  
آن که باشد که نخواهد که تو جانش باشی و الله ذو الفضل عظیم و اگر با مرفا خیر و آبی الهی  
و اتجروا فی فضل الله چند روز دیگر دل برسد اید مفارقت جانان نهاده دست در دامن  
باید زد و پای طلب در زاری توقف نهاد بخت بختش کرم افضل العبادات انظام

الرحم الله الله ما به مقام که مقام شود حکم ایما تو لو انتم و جاهد ذوق جنای جو تو بر من  
کرم کس نه ذوقی تو کار در کرم اطلب از خود اداب بجا در نمود شمس از صایف بارش  
معرض صفت ادب بیان آمد این دفتر حکایت سچان باقی اولی انکه با مراد او را معنوده که  
در اقامت و وظایف دعای دولت پیش نهاد خاطر گسته رجوع نماید و من اجابة السیق  
الله انک للذین و الدین و لا یحکیک مع عیسی و الکین همواره ریاض دولت و جدایی رفت  
عالم جانب و وزارت تاب الله تعالی بجا و درون الخلیص الهاد و طلالا با مدافض فضل استانی  
و اسعاد غایت بی غایت آتی نامی و ماضی و میامن تأییدات این معال آن حمیده خصال نمود  
الفعال را حامی و ناصر کمینه دعا که بیان صحایف عجز مجمل عرض و توقف انما میرساند و لهر نیاری که با  
بادراک دولت انحراف و سبک مجاوران عتبه سعادت مساطره ارد محتاج تلقین بنون عبارت  
و متوقف ترین از نوع استعارات نمیداند لاجرم از صرف غافل قلم بصورت آن معانی  
اعراض نموده مذکور خاطر عالی میگردد که مدت تمهیدی است که این غیب مخزون سبب اوضاع  
روزگار و اضطراب احوال دل و شمار در پیش الاخران همان بنا که آه الی الله شکون و انی  
و من طول سیر فی البلاد و خستی منزوی گشته بر امید لعل و عسی و توقع بهبود امر و زودا  
عری که عدد از غمگانی توان داشت میگردد نه روز و نه زکار و نه صبر و نه دل و بدن  
آنرا که روزگاری سر من خاکدش منزل داشت که بود عمر سپاس باز بر منزل خوش  
شبی بر روزی بر روزی شب میرسد که فاند چمت ز جبران کجی حکایت برون  
و در روز فراق ماحول از نگارم شیرم فیه انکه عنان برکات الطار رحم جبار است  
بصوب استخلاف مخلصان بر نشان روزگار که ذهب البصر نور هم و ترک هم فی ظلمات لایبهرین  
معطوف فرماید تا بار دیگر دست عنایت ملک غفور حکم بجز هم من الظلمات الی النور که با



این که شادمان گرفت از دست جای ما جاست بخدا آگاه من و دیگران که شادمان  
 ز لطف دوست نوز این امید دارم و شاید که روزم از شربت نیک کل زخا برآید این  
 و بعد از عزیز زیدت ازین منیان چنان شربت اطاعت کرد و طلال عافیت کزانی انقضی  
 مایه لقی الیه اوالم بسمه مبطوطه بالبنی و الله العجب از شوق اگر نویسم سوی تو  
 در پریای عشق غیر نبود زانکه که دست در دل و دوی رحمتش از ماعدان که بار  
 که طالع است مانع که روزگار حایل توفیق و آرزو مندی و نیاز مندی به نیل لقای روح  
 آسای قیوح و سای سعادت میامیر و امیرزاده اعظم سیکین سلطین الوزرا فی العالم  
 ذو الفضل و الفضیله و الافضال صاحب الکرامه و المرو الاقبال روشن چنان نیز زبان بلند قدر  
 محفل سرور زنج آرای سرفراز من از توبی علیا و علیا بر حلا به بیاض من و در و در  
 احسانا جللا چون جو روزگار قدری حدیث و جوی ستم سپهری اندازد و بسیار  
 یکسوف راق و یار و کرسو جای چرخ ایام چای چرخ کسرم یا زاق یار بلیج تابش صبا  
 صاحب را از حضرت خالق الاصلی به عای بنجر حجابت المکر است طلاع کرده امید  
 می باشد که نگاه بر لب تیا سو من روح المدح و رشید نوید وصال از مطلع فضل ذو اللطال  
 طالع شود و خلوت سرای دیده که از تراکم افواج خلعت فرقت صورت ظلمات بصفتان فوج بعضی  
 گرفته تجلی نور حضور حضرت مشرف و منور گردد و الله ذو الفضل العظیم حکم ز دست بدر کرد  
 مخالف امید است که فارم زبای سم بدر آید درین وقت که مرده و وصول که طلال  
 و قیارت قدم موکب سر و اقبال حضرت اعلی خاقانی کسورستانی خداوند ملک و سلطان  
 و اعلی فرستاده الله امره و شانه طرایف اهل ایمانرا امید امن و امان و نوید پیش  
 ربهم بر حقه منه و در صوان خشیده و صدای ادخلو ما بسلام کمین بسمع جانان را

ارادت آن

ارادت آن بود که بشارت بشارت بشکرک ان الیوم یوم لقا قدم در سبیل معاودت  
 بناد و عنان غنیمت بصوب وطن با لوف منصرف و منصرف کرد اندام سبیل مانعی که محو  
 بر راه آن آنگاه افتاد چون پیر آید و برای جوان با کف دل جان داد و فی الجمله طریق  
 که میجو سیم و میرشد چون مقدر نبود و اگر چه در اقامت این ناحیت نیز شکی نیست  
 میخادیم اسباب مبارکات بی نهایت به مضایقت مرتب و حیات و سلب و ابر  
 جمیع و حضور نظامی دارد اما من کل یکم بکرم رخ و لدار بایدیم شمت و حبت  
 سرفراز بایدیم چون زکرم نظر جهان با منقطع کرد و در از رخس کل کلزار بایدیم  
 و اکنون مکنون غم که آیت که چون در ضیاء سلامت و استقامت و بطرف خوف  
 عیبت فرماید و خوف طریق نباشد از روی نیار تیرف و سبوس مشغول و سر از آرد  
 و من اندیشیل المساد است و درک المراتب زیادت محال بیاطه ارد میاسم خود  
 مبارک میالطقات اعلی شایع و شفیض باد بالبنی و الله العجب جنب  
 حالی خوشی و شاد ایامی چند محرمی که که در شتم جو چنای چند مامدان مقصد  
 نوازم رسید هم مکر لطف شایعش ندکای چند مدت متادمی سبیل سبیل  
 لوازم محبت ذاتی غنیمت پای کوس محمد دم باستحقاق وارث مناصب الایاله علی  
 می که از صفت حسن او مراد آن است که نزد اهل منز منصفی بود عالی و کریمت  
 معلوم است جاست باج بشاطر روی زیبارا جلال الحق و الدین خلف اعظم الوزرا  
 و السلامین زین القیام الی سر الوزرا و بیاسم و جوده و افاض علی کاذ انام آمار فضل  
 و افاض علی کاذ انام آمار فضل و جوده و تقصیر با فیه ارادت و دلو آه جان بود که قضای  
 ماضی را سر و دستی برافشایم اما بقیه قضای مجرود حوائث ایام بی ثبات در رخ و



و فتح غفرایم دنیایت بدینا نموده چهاب مناقشت پیش و در اوقات میداشت  
و ازین جهت قدم از جسم ام حرم حرم گنسی لطف کرم بازمی ماند و لولا زمان قیدتنا  
صروفه لکان لنا بالواد بین مطاف تا مدین روز ما خیر تشریف قدم شریف با ما  
اکابر و اشراف بناحیت ولایت خواف بکوشش و کوشش ساکنان بیت الاحرار و قسطنطنیه  
رب میزند خاطر بقرار که همچنان بر سر عهده قرار است زبان پان با نسا این مقال  
بگشا که اینک نبی می وزد گرد دست می آرد و خیر بر خیز کا استقبال او اجبست بر خیز  
بر و لکن بروفق آنکه منزل وصل چون نبود نزدیک آتش شوق تیرنه تر کرد  
طایر روح از قفس بن در پرواز و از امتزاج آتیه قصد آن داد که تا مرغمان بود ادر طیران  
و با با صبا محفل گشته بریت استقبال مقدم بجهت شاد مود جان و یار کرد که  
با وجود اتحاد جان و دل در یک کن و منازل تفرقه ابدان صعبشکل می نماید  
چو بوی خوش نبندی چه جای خوشندیت سلوک غزل دران دم نه از خود دندست  
امید بعبایت اکتی و جاذبه دولت جهان در پاسبانی آنکه چند روز دیگر را چنان شود  
که بویست برستانه کویت میادیدین رویت شبی بروز پافم غلیظه معجزه و  
طالب زیادت ازین الطائب از طریق ادب و عید می نماید لا حرم بر دعاستم کرده میگوید  
غزلت در از یاد بر خیزم شد سخن بیرون نمی نهم زره اختصار پای آمین برت العالمین  
صد بار که بکریم میگوید بار میسندل مشکلی که آب دیده بشیند آتش دل علم استیجانه و فی  
بشید که نایره شتیاق و آرزو نمندی بلور اک سعادت ملازمت خباب جلالت آیت  
بندگی خداوندی اید که بی ما تر بر حمت و احسان و وفقه لما یجب و رضی مع الفاضله و ابواب  
بنو شرف و استخاف و التماس یافه که اطمینانی آن سلیلاب ویده و خنار تصویر می توان کرد

پیشم که در ذائق تو خور نیز می کند آیت آنکه آتش دل نیز می کند اما با تضا و تم  
تقدیر جز پانستن که در اختن چه تو بر فضل اسد با نسا و حکم مایه و مع ذلک خاشانه  
امیدی که درین عادت باقی ماند و بسبب قرب موعد معاودت کرامی است که خاطر انکار را بر این  
ارد و می اعلی مستطرد امیدوار میفرمود و چون متغیض بنواید ارجبست و منافع پسند خواهد  
مباد آنکه ملاحظه صورت مصیبت از آئینه صبر مر محبوب ماند که و خامت عاقبت آن طعمی  
پن دارد سرسبز است از سر زش در باد دل روشت چند نور باد سرانیز از کمال درایت  
و انصاف حمایت انجخاب جهان سرود که فکر صواب برسانند و از مزخرفات بی حاصلی است  
نموده بجز بیانات و محقرات بلا طایل مفید و ملطف شوند تا مشفق که درین مدت تجسس کل  
اعراض التزام فرموده اند و ضعیف سیاح نکرد و بر آسایش نشو و نسجند در راه طلب ای دل  
که در پیرون نیارد هر که شد در آسایش و ما انیسیق الا بالله علیه و سلم و الیه المصیر  
نست از درت نیکی می من درویش را طاعت دوری ندادم آرزو دم خیرش را افرینم دنیا  
نیازمند بجان و دل آرزو مند از تمامی مدت جوانی ایام جسمان دستور داده به  
جناب دولت و در درج وزارت و کامکاری در بیج عظمی و بزرگاری لا ڤال الفضل متبا  
باشتمال اسمع المعالی علیه نیک بد حال و خسته خاطر و تیره روزگار و شکسته دل است بجز  
در درخ پر کرد و جهان در تاب و تن در تب خردش صعب و آه سر و چشم خورشید  
آری آنچه بر کار خدا نیست و در از نیک دوار برین که هر چند بیل حال انکار از شیم  
کلین بجهت استیقامت محمود و بی تو ماند بختی حجت خار بخت واد بار کار گشته بر تاج  
محنت و اختلال در حسب حال بنوار دستان سراسید بیای طیس ابر در دما می  
زبان برکش توانی بی نولست براری ناکر کنی و نشتن کل اگر آرزو ده خاطر خفا می چو روز



سحرگاه طوفان قیامت در آید و ای جهان تاریک شد چرخش آرزو که رفت  
 چشم بدشمنای کنون میگردم و چو پیش از که ای دولت کجای کجاست بدو دل  
 شش صد بار گویم چه بودی که بودی استیلا پیش ازین بچند روز و مکتوب از کفایت  
 احوال و محبت خواجده خوب ارسال فست بود که مرا از جانب مقرر تقدیر بشارت اتفاقی  
 رسیده بترتیب جوابی اختصار باید چون حد این خاک رو پای این محقق دار بود  
 چهره حصول مراد و حاجت من ماند اگر ز سینه ایران نیز بر سر چرخ خراشید غیبت  
 خانه کعبی پرسی اما روشن و معین است که آفتاب عالم تاب هر چند در مدارج ارتفاع  
 صعود پیش ناید افاضه انوارش نیست با هر شب فراز زیادت کرد اگر دیوار درویش  
 کوتاه بلند است بحد و چون موعد معاودت کرانی نزدیک رسیده امید بر مقدم  
 شریف است رجاءاتی که محارب سعادت بسلامت وقوع یا بد پنجم از تاب  
 حیران ای مای نیک فال کشیان طوطیان ناکی نشین میکنی عون الکی در جمیع امور توین بودگا  
 شریف باد بکلی حق و ابد زخمتهای خود شرمند آن استقامت من که از چهارده پر بود پخته  
 بالین را هر چند عنقریب برف صحایف دعوات و عرض و طایف و دیات مقصدی است  
 عتبه سعادت بکمال شتاب و پستور زاده جانیان سر و فرورای زمین و زمان صد  
 جریده المجد و الاقبال است قصیده الفضل و الافعال جلال الکفیل الله اصف باد و ارا  
 هنر مند و هنر دان هنر و هنر پرور و هر برتر و صاحب دیوان نه دیوان زمین مردی دام  
 بدو ناظر ازین منظر بنزیده دیده دوران نظیر او بدر انسا همایون روی درویش رای  
 و در آرای وین پرور ابد ابد زمانه و ابد انصافه و احواله کشته اما موجب رخت  
 مولایک اگر چه برضو که کرد نفس هزار بار چشم در آرزوی بارگشته چشم

مره بعد از مرگ و کرم بعد از مرگ عیان غیبت بصوب ابراهیم معطوف میدارد و بعد توجه القوافل  
 و ارتحال الرواحل با نسیم شمال آرزوی تفریح و اجتناب از طریق این ندای سپارد که  
 چو جبهه سوزناک غم کشای بکین شتایی و خود را بکاروان برسان میباش مشطر  
 اگر نامه بنویسم تو مانده شدت حدیثم بجان یکان برسان ملازمان در شرف راه طوط  
 بپرس کن بکین از من سلام برسان باد و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی  
 با وجود قلت التفات آنحضرت تمای جان و دل که غایت قصوی است بهج آب کلمات میگویند  
 وزارت کشیان بود و در جمیع اوقات حرف مکاره از آن بسته اند بهجای درویش میگویند  
 رفتی و من ملازم این منزلم حسوز زاب مره بکوی تو پا در کلم حسوز راندی چو برق محل خور کم  
 من جواهر در گریه و فغان ز پی چشم حسوز به نایت بی غایت حضرت فیاض المصابه لغت  
 اسما و امیدوار است که همچو آنچه معنی در یک کلمه است و همچو آنچه معنی در یک کلمه است  
 ملازمان شایسته از روزی مشدج کردند که بسیار فرق باشد از اندیشه تا حصول و چوین تحلیل  
 احوال که در سوادای ضمیر که قریح حیرت از هزار یکی و از بسیار اندکی معذور تقدیر برسان  
 و میسور تر بر بنان نمی آید اولی آنکه بر طیف دعا اختصار نماید آن سفر کرده که صد  
 فافدل همه اوست هر یک است ضایعات ناشی در ایراد آنچه مایه  
 ملائمتی دارد بجز از مصلحت و حسن نیت کلمات فغانی از مطلع کمال بر سر  
 منی و اراق کن در دو سلام شوی کوی کمال و چشم است مطلع تخلص کنی دوم فانی و کمال  
 و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی  
 فایض نریخت و چوین تیر کله است عارف یک سرای پسند که دعا حاجی آقا مشحون چوین  
 مشمن است راکی چشمین و ادعای که بر کرده که حسین جان بخش عظم سلطان تشریف خطاب با این



آدم خدایت العالم لاجل آنکه در آنی داشته علو شان یافت و منزلت و برتر از آن تواند بود  
 که ایوان آسایش او بهین کسری غانی و تنگنای عالم جهانی باشد و چنانچه در لعل و لب و جگر است  
 لاجرم در خور رفتن ایشان منظر جهانی و منازل روحانی که فیما بین استی انفس و ملکات  
 لایعین و انتم فیها خالکون ساخته اند و در سیاحت و اندیشه و عوالی دار السلام ساطع و فاکه  
 بخیزان انداخته پیردن از نفس نه با غرت و نو بهار مرغان صغیر زن که گذشت از  
 حد انتظار هر چند احتمال این منزل پرورش و طالع بیان زهره است که از قرب وصال  
 عین سعادت اقبال است اما از باطن هر که در کسره حجاب صورت ارشاد شده آن احوال  
 از وقوع این حادثه نه چنان چوستان مضطرب و پریشان می شود که نهایت بیان بیدار شمع  
 شمع از آن رسد چون واقعه جهانسوز اعلی و ولایت منزلت هدایت و تربیت حقایق  
 پناه معارف شکافه کبریا و سره المبین و جعل مکانی اعلی سین که بعد از سعادت رفت  
 و شعور بطن و آثار و اسما و صفات کلمی و تقدیم و طایفه شکر نموده از جلال و انوار  
 نامتناهی روی القات از جاذبه مایات گردانیده و بدیده بصیرت و اعتبار و نظایر  
 عالم ملکوت و مشاهد جمال و طلال حی لایموت پرورشند اویت زان قبل گذشت  
 چنانچه چرخ چاک انگیزد بحیب قبابی بقای او شده در بقای ذات مقدس قبابی محض  
 باو ایقاعی جلد می بقای او درین وقت که خبر سبب این حادثه عظمی که المی مصیبتی است  
 عالم شامل حال حبس اقصی و اولی طوایف اهل اسلام رسیده از صورت طایفه کبری بر جهان  
 روزگار جهانیان ظاهر و کشف گوید در پنج خشت ایمان و حرمت اسلام در پنج شمع پیغمبر  
 دین که اما چون مانت اندکان بدست ما چون این محل عقد چندیست بپیشکش  
 و خوشتر که رضایم در دست نه بر او الیه یهود مقدار این حال مرتضی اعظم قدوه اعظم

الصد و برین الامم سید جلال الدین حمزه راجعیت کسبم نیاز مندی متوجهت ولایت  
 گردانیده شده تا صورت مصدوقه انا مد و انا الیه راجعون نفس البین فیهم ممکن داشته نفس کبریه  
 انما یونی الصابون اجماع بر حساب بر یکین خاطر پریشان نگار و اندو تبارک و تعالی و از آن عالم  
 حضرت ولایت پناهی را که در اری سپرد ایت و ارشاد مذکور است تعویض نصیر جلیل المسموع  
 از زانی داشته لفظ لفظ از جزایل مراهب سینه و جلال مراتب علیه تحفظ و تحلی کرد اند و آنکه  
 ردوف بالعباد خاک ارنهت بر صفت کج در برش جاوید باد عمرو پاکیزه کوهرش بالبنی که

الطین

خرم دلی که روضه شش ششیم فایز زین تحت این سرخشت  
 عارف این کسری سدر سن کرد جا جای آفتابش چو ساری شمع است رای سیر و طبع سقیم  
 بقیقین دانند که برگزیده که همین جانش عرشانه و عظم سلطان باو تشریف خطاب طایبان  
 آدم خلقت العالم لاجل آنکه در آنی داشته علو شان یافت و منزلت چنان عالی بقی برتر از آن  
 رخصت بکرم فوق در جات برادر داشته علو شان و رفت منزلت چنان عالی بقی برتر از آن  
 تواند بود که میدان غایتش و رفیع و ایوان آسایش و تنگ و دیوان او همین کسری غانی و تنگ  
 عالم جهانی باشد حاشا هم حاشا دنیا بر دایره جزایس محض است با آفتاب قدر و کرامت  
 که هست لاجرم در خور رفتن ایشان منظر جهانی و منازل روحانی جاودانی که گذشت  
 انفس و ملکات لایعین و انتم فیها خالکون ساخته اند و در سیاحت و اندیشه و عوالی دار السلام ساطع و فاکه  
 و عظم حاشا تنون انداخته پیردن از نفس نه با غرت و نو بهار مرغان صغیر زن که گذشت از  
 حد انتظار هر چند احتمال این منزل پرورش و طالع بیان زهره است که از قرب وصال  
 عین سعادت اقبال است اما از باطن هر که در کسره حجاب صورت ارشاد شده آن احوال  
 از وقوع این حادثه نه چنان چوستان مضطرب و پریشان می شود که نهایت بیان بیدار شمع  
 شمع از آن رسد چون واقعه جهانسوز اعلی و ولایت منزلت هدایت و تربیت حقایق  
 پناه معارف شکافه کبریا و سره المبین و جعل مکانی اعلی سین که بعد از سعادت رفت  
 و شعور بطن و آثار و اسما و صفات کلمی و تقدیم و طایفه شکر نموده از جلال و انوار  
 نامتناهی روی القات از جاذبه مایات گردانیده و بدیده بصیرت و اعتبار و نظایر  
 عالم ملکوت و مشاهد جمال و طلال حی لایموت پرورشند اویت زان قبل گذشت  
 چنانچه چرخ چاک انگیزد بحیب قبابی بقای او شده در بقای ذات مقدس قبابی محض  
 باو ایقاعی جلد می بقای او درین وقت که خبر سبب این حادثه عظمی که المی مصیبتی است  
 عالم شامل حال حبس اقصی و اولی طوایف اهل اسلام رسیده از صورت طایفه کبری بر جهان  
 روزگار جهانیان ظاهر و کشف گوید در پنج خشت ایمان و حرمت اسلام در پنج شمع پیغمبر  
 دین که اما چون مانت اندکان بدست ما چون این محل عقد چندیست بپیشکش  
 و خوشتر که رضایم در دست نه بر او الیه یهود مقدار این حال مرتضی اعظم قدوه اعظم







که آفتاب فلک است لی فرورفته و ماه برج شرف و بکلی بطل حریف کوفت را آگاه دارد و دل را از کج چرخ  
 جاره چون در میان نماند تاکی از دل ناکه کردن بود که مادر اجماع نماند ای سبکبار خاک بر سر مکنی نیست از آنکه  
 نقش آن سرودی که بیستی در بستان نماند باغ و بستان خود چو رایج بود بستان دلم سر و ناز باغ و بستان  
 خواجگه کرمان نماند علم و ادب و شادمانی که بعد از قادی مدت دوری و مجوری امیدوار  
 می بود که بر سپند نود تر نوان مع من ابریم سدا و من خلفم سپدا امر تقی کشته فربت دیگر شرف  
 ماندت محمود هم بکمان خلاصه لغز آن شرف مستعد که در جوی خیر این واقعه و لیسو جان  
 بس مع مجرای این دیر رسید نه چند آن سیلاب اندوه و تیر باران غم غالب و مستولی کردید که  
 بزور بادی صبر و سه نصیحت و موعظت و در عرض سدا و درود آن تواند آمد با الحاح و نایره آن سیلاب  
 دیده خوبان تصور توان نمود عالمی را جان نین حیرت پرین نشد درین خانه معوجان یک  
 و بران نشد درین آفتابی بود در برج شرف نگاه رفت آفتاب ناکمان در خاک پنهان شد درین  
 چکس نبود که نبود در هر یاقم زده زین نصیبت آنچه خاک را اساک شد درین اما چون اظهار سرخ  
 و انظار فرخ عیان شد و پیکان شمع و مذموم است قوس کبایل صبر و ثبات دلیل تو  
 عقل و کمال ایمان تواند بود در خانه کبود و فلک من دلس بدان کین دجل جز بر ابراهیم یافت  
 علی الجلاله از موانع وقت آنکه حضرت جنت حضرت ملک پناه ایالت سگاه محمود ارکان الله  
 الباطنیه شانه و غار الاعیان الحضره الحاقه همیشه لازال فی الدوله الباطنیه شانه سنیا  
 و ملکای علیا در تقاضای احوال این ضعیف بسیار بسیار اظهار غایت و محنت فرموده و در  
 جامع بر جانشین نهرا نخل که گاه می مدرسه خلاصه و جان فاه اخلاصیه که از مشیبات نیست و بقی  
 ایشان است و ظالیف خجالت کاکم چنانی مرکز شسته اما او کبار عالی مقدار و اکابر مدد و اکتاف  
 که بر کشته بر لطف محبت و اعتقاد قدیم توجه دریافت سعادت معاودت محامی بودند که بجای از وطن

من الان یان یکبار در کرسی خراسان گذرند هر یکم قرین و دلوچی بتقدم سپیدند و مولانا  
 الفاضل الکمال الفاضل الکشف شرف المله و الدین حسن الکاشفی زینت میانه علی الان  
 بر فراز منبر عالی همسید نفع و موعظت سخن گذاری تمام بتقدیم رسانید و روز دیگر در همان مجلس که وقت طوی  
 بزرگ که با همه تمام جوانان لاخصویت و اختصاص اتفاق افتاده حضرت سلطان جم جاهد انجم سپید  
 سپیدانه و جمهوریت هزارگان کاکم جوشید اقدار جادمای فاضله و تشریفات کریم از انانی  
 و دقیقه از دقایق عنایت و رعایت فرموده است که الله ان شاء الله که در ذیل مفاد و ضمه شریف رعایت  
 رابطه قدیم و عدلیان حقوق سبحانی از انانی داشته بودند قضا بفرموده الله سبحانه که در هیچ موضع  
 و شش نیست آلا در آن مقام که در کار دارد با عشق تو عهد و پیمان است ثابت با هم غم  
 عشق تو جان ناپیت پرست خاطر مکتب بسته متعلق و متوجه است که عالجاب محمودی  
 مر چند روز بر تریاج الود احمد عثمان غنی بصیرت و طین مالوف معروف فرایند شمع که نور بود  
 بر افروزم باز وین دامن خاک کرده بودند باز و من الاغاثه و التوسیق التامس الکیمار  
 حصول آن مراد و تشریف مخاطبات کریم شمر و سرافراز دادند که الحق درین دیار بدان آمده  
 که کد گاهی نسیم لطف نوازان دیار می آید زیادت ابراهیم بر جنت علی خاطر محامد است  
 سایه محالی لا یرالی باد انش و لوج جور همه نرواضه ضمیمه بنت منتهای ایم الزهراء  
 حضرت من روح الله در جوار النور و هی المکمله الدامیه الحلیه بالمکملات المکملیه و الامکات  
 المکملیه در صفت السلطه خضه المکمله المکمله فبروزه پسکی البسمه البسمه حل النور و اخلصه ساسی سیر  
 و قد فارت با جابت دعوه الحق آمین قلب سلیم است شربت رحمة و مغفرت و شاد و هوامر کریم  
 فی غایتش پس من غیر محرم الحرام سته ثمان و سبعین و ثمانیه من حجه النب علیه السلام  
 کل شی سیموت غیر حرجی لایکون







و اینک فی اعلی درجات جنات حرم انکه بسود این جهان خسته اند خوشی  
 بوفای تو علم ساخته اند عالمی پایشین آمده هر جا علمی بر سر خاک شستیدان تو  
 افراخته اند و بجز روضه انجمن و ترمه المرضیه لاحماله وقت من بهایه الرضیه  
 فی جیس موقع و این مکان یادی من حل میابان الطال فی کل زمان سرم رات  
 کشی استان یار شد منزل بجای که کمر سپردت خوش سر منزل دارم قضی الحق بر این  
 حکما حکمت تازیانه و وصل موبد و لو کان ابن آدم لم یبق تذکره ایست  
 احمد نص یقالین خسته اما خلقا کم عتبا و انکم الیسا ترجون متضین شهادت است بر آنکه  
 برگزیده که از دیوان غایت الهی مستور دولت او برقع رفا بجهت فوق بعض درجات  
 اختصاص باید غلو شان و رفعت منزلت و مکان او بر تر از ان تواند بود که میدان ترغ  
 و ایوان متع او همین پسرای فانی و فکاهی عالم حکمانی باشد برین خرابه جرادگی  
 که جای و کر برای سخن بگشاید اند قصور خدایا حضرت عالی دقت دستور افق  
 ملک ملک الوند و الامرا علی الاطلاق اصطفیایان مکان فرمان فرمای مملکت ایران  
 و تورات غیث الملک و الدینا و الدین خواجه پیر احمد که پهلوی وزارت بر سر پیرانی  
 زود بعد که مدت چهل سال علی سبیل الانداز و الاستقلال در مهات کللی مالی  
 جسم وزارت و دیون امارت از غایت خاور تا غایت باختر تاظم مناطق  
 بیلا و کانی نصایح عباد بود قدیم صدق و صفاد و جرم حرم بیت الهی اکرام که متضین  
 رت است من در خدمت گان آمواد و نهاد و متغایب آن موزی هزار تو مکی یکی از غایبان  
 احوال خود به تصدی خطه خواسان بداند الامان آنکه استادی ترا فی بر مرکب تر کا  
 شهادت بزم مش به جمال و جمال حی لاینام متوجه بنیم آباد و ارا پیکار شد

فی اعلی السین المرحسین المصدقین الشهداء و الصالحین درگاه ستور صاحب  
 وزیر جانشین کورستان درج انکه مرکز مسند سپهر نظیرش و اینده ماه و مهر چشوش  
 گفت تاج و کج که کج نیر و سرای پیچ جهان را نباشد و فاباکی نمیدد و در دل  
 نمایی و کان نکلی فی ایام حمید الاخر سنده در ایراد بعضی اقوال بنی الکریم طرب انیز

ارباب حسیه و جیش و احباب عیش  
 و مباشران ثمن سرور و محاسن ان نرم حضور متعش ان زلال ناط و دنیا ان النجس انطاط و ب زنگ  
 مطایات فرج انیز و که نیکان بزیات ذوق آفرین و صاحبان مصلحت و مسند و مرتبان سبک  
 و فارسان میدان بلاغت و مبارزان معرکه استرنا و محبت و دکان بنگان مجلس شود شیل و دم  
 لایحه ریب و زین بدانند که هر چند اصل رسم مخوی حقیقت کا رخا و کچه که کجی قضای  
 المؤمن و عجب و المنا فی غیر قطب حجت توحی خاطر و استلذا باطن و ظاهر پسندیده و هرگاه  
 اما چون از خدا اعتدال در گذر و در غفلت اول هر که کشته متصور است که سر بقصان و خستلال دین

باز تمد نفوذ ماضی مشهور و انفس و من سبکات اماننا جسمه ساله جان مردم کا به  
 منزل همه روزه و دوق دین بیزد بنا برین معنی طامات و نر بات ان جزو ال شتر و انبان  
 فلان که در شیشه مذموم دست ارد و شک محمودی برده در صورت کوم آ بر روی کار شد مالی  
 مایستغنی که آورده و باغهای شیطانی و لظان نفی در است بدیهه عجز که از برای کسب حاجت  
 بحیثیات چااصل بطاطیل که مقدمه حصول شقاوت است صرف کرده و پیرسته طریق و قاحت و بی  
 میله که کشته و خاک در دیده حیرت و سمانی انباشته و از مردم بی بخار نامتوار و در کافای سبک  
 روی ان نیست مردمی آب برده و امرو ز بکشته اقتصادای وقت طمعی از غیرت و ناموس کس کرده از کاف











زکات ده شد لغو یافت من ذلک پیش ازین بخت روز مرده رسیده که آن در دوزخ نبرد بود بطریق  
 که در کار دلی نعت کرده تو بنده در گردن انوش را پیش ازین بخت خوب یا سساق و بخت نمید  
 و چاق طر فانه اند و بخت در چند روز ماده و علی که میراث پدر بر او بوده در حرکت آمده خوشه اند که  
 به سبب حسرت بنان و همچون خیار جزیره محاط کنند نافه نیامده و در لوم چرخ میسر که از ما چنانچه چار سینه اخرا  
 بنحاسته المیوه ادا کند روده بدن چرخ بر نره حاضر از از غدا بخت می خود باز رانده المیوه علی که  
 چنان گشت که میخواستیم خدا یا تو چشم بمان دور دار و چون خبر فرستاده اثر سپید در پیش  
 کسبالمعظم زید حکمت و زید سبب و سایر کمالان و خویش و اندان رسانیده بودند و ایش از درین  
 رویا سیاه و جامه ها بپا کرده بودند و برای آن مهتر مهتر چنان و سرور سرور از دکان در ششم پشته  
 و دوزخ و زاری میگردند که اچیتان همه فاق فغان در گیرند ناله و زاری و فریاد خود از سر گیرند  
 نقد و قوتها چون زجهان برون شد دل بیکبارگی از کار جهان بر گیرند دو کج و خم و غیره در کم سپا  
 ترک از تافن شکستند که سبب این نوع نوا سازی و نوبه پردازی میکردند که ناکاه قاصد کسی  
 و این نوا سازی است رسانیده که مرغ آن مردار خاک را که خواست روز از چیز کون دریده و پرنده بوم شوم حیات  
 از پی سعادت محروم در خرابه آتشینه صقلم و بومالی میزند چو این مرده بدان قوم دل مرده رسید شادمان  
 زدن و غلظه با و چرخ کرد و غلظه آلوده و آن مایه بسور و آن غم و الم بنش طو و سر و مبدل شد و این  
 ش زمان در کن رخساری که منزل و ما و ای آن منر مندر کشا که دست خشی منستند و خود سهای کنده کیده  
 در جنگ انداختند و بیا و ریش او نیز بای میمون مستکرا و چنر کون می جمانند و رقص کنان از شاد  
 می ریزند و مردان و زنان در میان هم پای کوبان و دست زدن این زمبای که از والای میخوانند که  
 ای قوم حجت ان طالع ما فرستاده کال سبب و ز ما پیش دی زنده از غایت فوق آن هست اگر  
 شکر کنیم ما زش دی کنده القصد درین سور و سرور و بوند که ناکاه چرخش را چرخش رسیده و ما را و ان

تا مرد را قصبه از بیکبار کتک و صب و تیرش آمد و ای انیم لاکیزه الکسر چه درین حال  
 که آن قوم خراط از غایت فرج و شط چکان کان بازگر گزری دیدند ناکاه کرده انبوه انسان  
 ایش از ارب و ترب کشیده و کسبالمعظم را بعلت طهارت از نظر گرفته درین حادثه عظمی از چهار چوبه  
 و همگی طلسم چند چار کان درین حادثه عظمی ترسیده و از صدمات احدی امور و ش اعدا و دت  
 و پای کم کردی گفتند ماطاقت این بار کران کی داریم گویا که خسریاج روم یاری داریم  
 اما طفلان کون پاره زن مردک بگرد که بکرم انجمنیه علی الضم خواجگی کسبالمعظم را دل می داد و بی  
 هر که ششم جهان خورد که همه خزان خورد و تو غم جهان بخور کسبالمعظم خزان خورد و دنیا گری  
 و خاطر از اردن می کشد اگر دست بچیزی و درشت به پیری نمی بپایند و باره که دوشینه در قمار خانه  
 داده و کرباره بستان و بنده و خود را ازین جماعت در بند باز و لاده بر سر نه بنیم و جزده که بر سر  
 تو می شود بر سر چرخش کین فی الجمله ایش از درین نوع بود و محصلان حقایق و طایف حسیله می نمودند و بخت  
 کوز مروت دم بدم و نفس نفس از جبهه و راست پیش و پس اسباب ایش از با تیا که پس او از  
 ستمیز و مکر می کرد اندیدند که در پای یک سیدمان نوردند که نشسته اند و نیت اندر خور چو کسبالمعظم  
 یلید بلند و ادب داشت دید از پیر کم کرد و چاق و کوز بای بطریق الفاعل اطلاق رخ زانده قرار بر  
 گزید و اکنون دور و راست که جاسوسان بطلب او برخاسته اند اگر آن در دست را نخواهند یافت  
 پوست کونش را خواهند شکافت و دیگران که در دستند نمیست که مال حال ایش از بیکدیگر  
 خواهند نمود چار کان مرزا با کشته باشند که خبر سلامتی آن میشود و دوزی بر ما شوم بود ای کاش  
 جان ز چرخ کونش برون رود و بخت سیاه کرد و بختش بکون بود امید آنکه رسیدن بکون  
 اثر الفاعل علی حاجبری در شان آن بخت پرد عا بطور رسیده باشد و مرغ درختش از آتشین  
 کون دریده پریده یا رب این آرزو محصل ای جردش مردی کشتل بود مویهای چنان کشیده



باز شود و به سبب آن باد مضمی هذا کلمه چندی که در نامه اعمال آن اشغال چشم که پیش از عذاب  
و خوار یاری استمار یافته مندرج بود بوقوف بر پست هیئات پیداست ترا با من  
این خود روشنی چراست بگو تا که افکندت ادر راه راست دم از شعروانت زنی ترم  
ترا با شعرا کار بر چه کار اگر با ذکر گویم تب را ترا شمارم نهان آشکارا ترا بدانی  
از تاج جدت بخت که خطی الاصل در باب است نه این بس که دلال و مغایر شکر کنیز  
و بخت غوغا چندی پدر بر پدر چندی زاده رواد او یکسوی و کون داده بکای پدر را و او  
کرد که امین پس جز تو انکار کرد پدر بر تو هم پس را بگوید جویم تو گمان کونی نداد  
ترا یاد دارم که این پیشتر بدی بدو شب چون پیکان در بدر بجای رسیده کنون کار تو  
که اندیش من بود عاقبت سکه شکست میرشد از حرام که خود را فو اموش کردی تمام بینار  
چندی کرت بر بریت مشغره که ز به کیدی کرت شنیدم که از بهر ملکه نمان  
خونی صد گدای که اهر زمان ز ما کار پسیم و نه نشین تو در ما چشم حمارت مبین  
بکبر و منی نسبت کرده بدی کرده که یک خورده مینمایم چو در کون است ترا با  
آن کبرای نادرست زنی طعنه بر مردمان و جمال زنا ز راست این شنیده ای بر نزال که کسی  
بمعنی بود پس افراز زارای صورت بود پی نیاز اگر مردم دیده دارد پیواد ز مقبول  
بنور بصیر نیست و که پس ایست که نشن تو بوی خوشش بن برانجن چه حاجت که گویم غاص  
و عام شناسند قدر تو السلام مینخواست که خفته و پلاک ریش ناپاک آن چیز کا و یک  
را به تیز زای که امند و کز نای دست بلند که از لوراق روده مستان و طوق کون بوزه پستان  
خیزد پیش ازین پیش ازین که انا و اما چون دارند تهنی پیش ازین بر راه او نرسید خاطر اسوده  
منظر و منظر باشند که غنای و افرغ مع القراق و التواتر مستاده خواهد شد

پیشتر به کس و قوف یا بند و سبب آن از کار دی شود زین کوزه تحفیات زاده آن حال  
باد و ارباب ملت تهنات و صول باد هر مرغ که ز کوه برد آن کون لولیان  
در آستان ریش تو آنرا نزل باد قد فرغ من تسوید بدانک الشهاب  
در ده الطیب بر باغ و صفا انسانی من الکافه فی راس الشکله شهر دهم  
روح الامول سکه ۱۱۱ حور العبد المذنب الفخیر الی الله

بمادر  
۴۱  
(





[illegible]

210